ما شاء الله لا قوة الا بالله

بفضل تندرستی بخش بیماران از تصنیف جناب حکیم سید سراج الدین ملجاء اطبائے زمان رسالہ ...

قانون علاج

تالیف سراج

۱۲۸۲

باہتمام راجی غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان مغفور و تربیت یافتہ برادر معظم محمد مصطفی خان مرحوم

در مطبع مصطفائی واقع کانپور سنہ ۱۲۸۲ مطبوع گردید

د دانست آن معالجین را ضرورست زیراکه قواعد کلیه علاج اند که استنباط جزئیات کثیره مفیده در علاج هر مرض
علاج هر عضو از ان میشود پس معالج حافظ این قواعد ضابطه اکثر قواعد جزئیه و حافظ ادویه مخصوصه بهر مرض و هر عضو
گردد بلکه یاد دارنده این قواعد را حافظ کتابهای طبی می توان گفت المُعالجة في اللغة المُداواة
وفي الاصطلاح ازالة المرض بقدر الامكان وقيل هي ردّ المزاج الى الاعتدال
وهو غير جامع لخروج معالجة مرض التركيب وقيل هو ردّ البدن الى الحالة الطبيعية قال
افلاطون كرسي شهم في الظلمات قد يصيب وقد يخطى قال بقراط عليكم في الدم
... بالفصد والحجامة بالشرط وفي الصفراء بالسكنجبين وفي البلغم بالغاريقون
وفي السوداء بالافتيمون وفي بعض النسخ بدل غاريقون حبّ الايارج وقال
... ايضا المعالجات مطلقا خمسة اضرب علاج ما في الرأس بالغرغرة
والسعوط والعطوس وما في المعدة بالقيء وما في اسفل المعدة وتمام
البدن وفي الامعاء بالاسهال وما في الجلد بالعرق وما في العروق بالفصد
باید دانست که بعضی از ادویه مفرده بلکه بعضی از مرکبات نیز خصوصیت دارند بعضوی از اعضا یا بمرضی از امراض
بعضی از انها فعل آن کلی و مشترک ست مثل آنکه حرارت پیدا میکند یا برودت میکند یا آنکه مفتح ست یا قابض
اسهال میکند یا ادرار مثلا و درینجا بیان هر واحد ادویه مخصوصه مشترکه از ادویه مفرده و مرکبه نموده می شود
از ادویه مفرده و مرکبه مخصوصه که بهر یک مرض یا بهر یک اعضا خصوصیت دارند
چنانکه دانستن نفع هر یک دوا بهر یک مرض یا هر یک عضو واجب ست دانستن ضرر هر یک دوا و مصلح
آن و دانستن قدر شربت آن هم ضرورست و در صورتیکه یافته نشود بدل آن دانستن هم لازم ست
مثل آنکه اسطوخودوس نیز برای تقویت دماغ و حفظ روح نفسانی و دفع امراض بارده دماغی کمال خصوصیت
دارد و برای امراض سوداوی و بلغمی نیز موثر و جوزبوا و قرنفل و دارچینی مقوی دماغ اند و برای امراض
بارده دماغ بسیار نافع اند و شربت اسطوخودوس و ماء العسل در امراض بارده دماغی مثل فالج و لقوه وغیره بسیار موثر اند و ماء الاصول
... برای امراض بارده دماغی مثل فالج و لقوه و رعشه و خدر و تشنج و استرخا وغیره را مفید امراض بارده غیر دماغی را
... نافع ست و مطبوخ افتیمون برای مالیخولیا و دیگر امراض سوداوی دماغی و غیر دماغی مخصوص خوردن مغز بادام با نبات حافظ
دماغ و مقوی آن ... بدن و زیاده کننده منی ست و مغز بادام برای تقویت دماغ کمال خصوصیت دارد و همچنین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق لکل داء دواء + وجعل العقاقیر بقدرته لکل مرض شفاء + وارسل الرسل
الذین هم اطباء النفوس العلیلة من العصیان والطغیان + هداة الی طریق
والصراط المستقیم الذی هو مانع من دخول النیران + والصلوة والسلام علی
افضل الخلق من الازل الی الابد الذی ذاته باعث لخلقة آدم وغیره من الموجودات
شفیع المذنبین فی یوم الحشر والنشر محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم وعلی اله الذین هم کمثل
سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها هلک واصحابه الذین هم نجوم الاهتداء والارکان
الاربعة للشریعة الغراء وعلی سایر الصحابة والتابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

اما بعد میگوید بنده کمترین حکیم سید سراج الدین ولد حکیم سید بهار الدین شاهجهان آبادی مدظله الله العالی
علی راسه چون کتب طبیه مشهوره متداوله و دیگر کتب تحصیلیه درسیه معروفه تحصیل نموده فراغتی حاصل نمود
چندی مدت در شاهجهان آباد پیش اوستادان این فن مثل ذکاء الله خان صاحب و شرف الدین خان صاحب
و محمد اشرف خان صاحب و صادق علی خان صاحب و والد بزرگوار خود مطب و معالجه نمود خواست که مجربات ساده
و مجربات والد بزرگوار که این کمترین فوائد بسیار ازان مشاهده نموده بطریق دستور العمل باختصار
برای یاد داشت خود درین رساله نویسد تا برای مبتدیان تبصره و برای منتهیان تذکره باشد و معالجه
امراضی که کثیر الوقوع اند و در مطب رجوع بمعالجه آنها بیشتر می باشد نوشته می شود تا مهارت کلی بهم رسد و این رساله را
قانون علاج تالیف سراج نام نهاده باید دانست که این امورات اند که مدار علیها است در امر معالجه و آن

وحب شبیار و حب غاریقون برای تنقیه دماغ از بلغم و سودا مخصوص ... سودا و مادر امراض

در امراض حاره یابسه و مالیخولیا و امراض سوداوی مؤثر معجون نجاح برای مالیخولیا و امراض سوداوی

مخصوص استعمال حب جدوار افیونی و برشعثا و خمیره خشخاش و استعمال اطریفلات برای دفع نزله مخصوص

و خوردن افیون تنها نیز سودمند برای دفع نزله و برای اصلاح افیون اگر هم وزن آن ریوند سیاه داخل کرده

حب ساخته بعمل آرند بغایت نافع میشود و اگر افیون را در عرق ادرک سه روز حل ساخته حب ساخته استعمال

کنند نهایت اصلاح افیون میشود و حب الشفا در نفع مثل افیون است بلکه انفع ازان است و جامع فوائد

کثیره و خمیره ابریشم و خمیره گاوزبان و دواء المسک بارد و حار حب نجاح و دیگر مفرحات برای تقویت

دماغ و دل مخصوص اند و هرچه مقوی دل است مقوی دماغ است و بالعکس حتی که اطبا میگویند که مرض

هر یک از دماغ و قلب بدون مرض دیگر عارض نمیگردد چراکه هر دو جای یکدیگر اند و تعادل مزاج یکی

از دیگری میگردد و معجون عشبه نیز برای امراض سوداوی و بلغمی دماغی و غیر آن مؤثر و برای دفع بقیه

مواد آتشک بسیار مفید مالیدن روغن قسط و روغن شونیز و روغن حواصل و روغن شبت و روغن

بابونه و خیری برای فالج و تشنج و رعشه و غیره مفید و برای درد مفاصل و دیگر دردهای بارد نیز سودمند

و بوئیدن مشک و عنبر و خوردن این هر دو برای تقویت دماغ و دفع امراض بارده دماغی مؤثر استعمال

حضض یعنی رسوت در درون چشم اکتحالا و ضمادا مقوی چشم و دافع رمد حار است و استعمال صبر طلاء بالای

چشم برای رمد بلغمی و سرخی چشم که از ماده بلغم باشد بغایت سودمند و شب یمانی یعنی پهٹکری بریان

و خام هر دو ضمادا و اکتحالا برای بسیاری امراض چشم سودمند و رافع رمد چشم و مجلی و رافع سرخی چشم

و سیلان اشک و خارش چشم است و نمک لاهوری نیز بغایت مجلی و قاطع ناخنه و بیاض چشم و دافع سیلان

اشک است و سنگ بصری بغایت مقوی بصر است و سرمه سیاه برای تقویت قوت باصره و حفظ قوت

آن و دفع چرک چشم بی مثل است و آب پیاز با شهد آمیخته در چشم کشیدن بغایت جالی چشم و مقوی باصره

است و خوردن شلغم پخته و خام بغایت مقوی بصر است و شستن سر از جامه هر روز مقوی بصر است خصوصا

مشائخین را و شناوری کردن در آب صاف و کشادن چشم در ان برای قوت بصارت چشم مفید است خصوصا

خصوصا جوانان را و دخان و گریه شدید و کثرت نوم و غذای بخور و بسیار نمکین و نظر بسوی شعاع شمس

و جمیع ... مضر بصر اند کحل و شیاف برای چشم مخصوص اند شیاف ابیض برای رمد و دیگر امراض حاره

ضعف بصارت از گرمی خصوصا نظر کردن با آفتاب که احتراق ... رسید ... مثل ریح و نمک شور و امثال آن ۱۲

تخم خشخاش و اگر از مغز بادام و تخم خشخاش شیره برآورده با حریره ساخته بنوشند برای تقویت دماغ و بدن
کمال مفیدست و کشنیز خشک برای تقویت دل حار و دفع صداع و بخارات از معده کمال خصوصیت دارد
و تخم کاهو برای تبرید و ترطیب تقویت دماغ و دفع صداع و سهر اکلاً و ضماداً بسیار موثرست و کندر برای
زیادتی فهم و تجفیف رطوبات زائده دماغی و تقویت دماغ بارد و دفع نسیان نهایت مفید و زنجبیل
همچنین ست و عنبر بسیار خصوصیت ست برای تقویت دماغ بارد و دل و جگر و اینها نیز بسیار سود دهند
و مشک همچنین ست و دماغ حیوانات برای زیادتی جوهر دماغ و تقویت دماغ بسیار سود مند و گوشت
دراج و مرغ همچنین ست سبوس گندم بغایت مقوی دماغ ست و فاوانیا برای ازاله صرع مخصوص
تا آنکه آویختن در گلو و نفوخ سائیده آن در بینی سود مند و بخور آن در گلوی طفل و کلان نهایت
ست برای صرع و هلیله مربی برای تقویت دماغ و معده بغایت سود مند و آمله خشک مربای آن
همچنین لیکن در آمله تفریح قلب زیاده است و جند بید ستر و حلتیت و ثوم یعنی سیر وجد وار و دار چینی
و قرنفل برای تقویت دماغ و دفع امراض بارده دماغی مثل صرع و فالج و تشنج و لقوه وغیره بسیار سود مند ست
و صبر از ادویه مخصوصه دماغ ست که تنقیه دماغ بآن منحصر ست لهذا در ایارج فیقرا که جزو اعظم حب ایارج ست
داخل کردن صبر مقرر کرده اند و اگر چه فقط از صبر هم تنقیه دماغ می تواند شد لیکن دیگر اجزا که در حب ایارج
مصلح و معین فعل او هستند و شحم حنظل نیز خصوصیت دارد برای اخراج ماده دماغ و اعصاب و سعوطات
و نفوخات و عطوسات تمامها و بعضی از غرغره ها خصوصیت با مراض دماغ و بینی دارند و از شیشعان از عطوسات
متقدمین ست بندق هندی که آنرا ریٹھا گویند از عطوسات مجربه است سعوط آن برای تنقیه دماغ
و دفع شقیقه و صداع بارد مجرب خوردن انجیر با مغز بادام مصلح بدنهای ضعیف و زیاده کننده عقل
و جوهر دماغ خوردن لوبان مقوی دماغ بارد و زیاده کننده قوت حافظه و دافع امراض بارده و مشتهی
و هاضم و سست لوبان لطیف تر از آن و در تقویت باه نیز موثر خوردن برگ تنبول مقوی حافظه و فهم
و نشاط آرنده و مقوی معده و جگر و دل اطریفلات باقسامها مقوی دماغ و دافع نزلات اند خصوصاً
اطریفل اسطوخودوسی و اطریفل کشنیزی و اطریفل صغیر و خورد ملک اطریفل کبیر برای تقویت دماغ و معده
بارد بغایت سود مند معجون سیر معجون فلاسفه و معجون بلادری و جوارش عنبر و جوارش جالینوس
برای امراض بارده دماغی مثل فالج و لقوه وغیره بعد تنقیه خوردن مفید و حب ایارج و حب صبر و حب قوقایا

چیزهای تیز و گرم بغایت مضر و طلای [illegible] و برای ورم گلو و خناق و پس گوش مفید و زوفای خشک و اصل السوس
و پرسیاوشان و اسطوخودوس و بنفشه و گاوزبان برای امراض صدر و سینه خصوصیت دارد و استعمال اشیای حلو که
منضج و ملین باشند در سعال بغایت سودمند مانند مویز و انجیر و اصل السوس و عناب و استعمال اشیای حامضه یعنی
ترش در سرفه و زکام و نزله کمال مضرت و مطبوخ حلبه و انجیر و دانه [illegible] در درد سینه و ضیق النفس مفید
و مجرب است و مطبوخ بذر کتان یعنی تخم السی با عسل نیز برای سرفه و ضیق النفس مفید و مجرب است و خوردن
انجیر و مویز و خرما هر یک از اینها برای امراض صدر و سینه خصوص سرفه و ضیق و درد سینه مجرب و مطبوخ اشیای
ملینه از قبیل گل گاوزبان و تخم خطمی و عناب و سپستان و اصل السوس برای سرفه و زکام و نزله و ذات الجنب
و درد گلو مفید لیکن در ذات الجنب و درد گلو اضافه کردن عنب الثعلب ضرور است و استعمال قیروطیات بر سینه
و صدر در ذات الجنب و ذات الصدر مفید و مطلق لعوقات خصوصا لعوق سپستان و لعوق بذر کتان و مطبوخ
زوفا و معجون زوفا و شربت زوفا و مطبوخ تین و مطبوخ پرسیاوشان برای سرفه و ضیق النفس مخصوص و برای
دیگر امراض سینه نیز سودمند و حب مبیعه ثلاثه برای دفع اقسام سرفه و حب نزله برای دفع نزله مفید و حب غاریقون
و حب انزروت و حب ایرسا برای اخراج ماده سینه و صدر در رفع ماده ضیق النفس مؤثر و معجون قوقی برای درد
سینه و درد معده و جگر مفید و جوارش جالینوس برای سرفه مزمن مفید غاریقون و افتیمون برای امراض
شش و سینه مثل ربو و ضیق النفس بغایت سودمند و سفوف سرطان برای سل مفید و قرص کهربا و قرص
الجبار برای نفث الدم و قرص گلنار نیز برای نفث الدم در سعال مفید و در ابتدای حدوث زکام و نزله استعمال
اشیای حابسه مثل برشعثا یا افیون خوردن یا دیگر چیزهای حابس زکام بسیار مضراند از پیدا شدن زکام تنقیه
دماغ میشود و از حبس آن در ابتدا درد سر و دیگر امراض پیدا میشوند بعد سه چهار روز در حبس و نضج آن کوشند
بنوشیدن مطبوخ اصل السوس و بهدانه و سپوس گندم و نبات و باید دانست که گل گاوزبان و گاوزبان
و کشنیز خشک و آمله و صندل سفید و طباشیر و زعفران و سیب ابریشم و مروارید و کافور و تودری سرخ و سفید
و کهربا و انار و ورق طلا و نقره و یاقوت و لعل و لسبد و یشب به تقویت قلب خصوصیت دارد و از مرکبات
شربت گاوزبان و شربت صندل و شربت انار و شربت سیب و مربای آمله و مربای سیب و خمیره مروارید و خمیره
ابریشم و خمیره گاوزبان و خمیره صندل و دواء المسک حار و بارد و معتدل و مفرح شیخ الرئیس بارد و یاقوتی
شیخ الرئیس و مفرح جالینوس و دیگر مفرحات و یاقوتیها و شیخ الرئیس فرماید که گوشت آهو به غذا [illegible] صرف است لیکن

چشم سودمند و شیاف وردی و برنیونما برای رمد مفید و شیاف اخضر و باسلیقون برای بیاض چشم و سبل و ناخنه
سودمند و شیاف سماق برای جرب و حکه چشم و سبل مفید شیاف دینارجون و شیاف احمر حاد نیز برای سبل و سلاق
و بیاض چشم و شیاف غب برای ناصور گوشه چشم معمول ست شیاف مرارات برای نزول الماء مخصوص قرحه
در گوش اندازند نیمگرم اندازند و اگر حاجت افیون افتد افیون را در شیر تازه حل کرده در گوش اندازند تا تحتین
زعفران دافع ضرر افیون ست و گوش را از چرک و وسخ صاف کرده باشند تا حافظ صحت گوش را باید که هر هفته
یکبار روغن بادام تلخ در گوش چکانند و انداختن روغن ترب و روغن اهل و بابونه برای درد گوش و گرانی
سامعه که از برودت باشد مفید و برای درد گوش حار روغن گل تنها یا مدبر بسبر که یک جزو روغن را با سه
جزو سرکه جوشانیده ساخته باشند در گوش چکانند تشمیدن و قرب اشیای منتن و بدبوی مفسد روح نفسانی
و حیوانی ست و بوییدن اشیای طیبه خوشبو مفرح قلب و زیاده کننده جوهر روح ست سنونات با مراض
اسنان یعنی دندان و لثه تعلق دارند استعمال مسواک مقوی دندان و لثه است خصوص مسواک اراک یعنی
پیلو و خلال دندان کردن و بعضی مسواک از چوب ببول میکنند برای استحکام دندان و لثه و بعضی برای جلای
دندان و اخراج رطوبات نزله از چوب نیم مسواک میکنند و هر شب مالیدن روغن گل بر دندان یا روغن بابونه
حسب مزاج تا که چیزی بر دندان نه چسپد بسیار سودمند اگر هر شب نباشد بعد دو سه روز مالیده خواب کنند و یا در
بیداری هر روغن که باشد بر دندان بمالند بغایت دندان را صاف می کند و هیچ چیز مثل او نیست و مالیدن
شهد یا شکر بر دندان برای جلای آن نیز سودمند لیکن مالیدن عسل یا قدری نمک سوخته یا غیر سوخته بر دندان
برای جلا و تنقیه از چرک نیز بغایت سودمند قال الشیخ تدهین الاسنان کل لیلة یمنع الحفر
و مالیدن سنون که سپاری چهالیه سوخته یک حصه و نمک از هر قسم که باشد ربع حصه باهم ساییده بر دندان بمالند
بغایت صاف کننده دندان و مقوی لثه است مالیدن شب یمانی بریان تنها یا با قدری نمک سانبهر بریان
برای درد دندان و لثه بسیار مفید و سهاگه بسیار مالیدن همچنان مضمضه کردن با اشیای مناسبه قابضه
مثل چهال ککو تنها یا چهال درخت بره و پیپل که در آب جوشانیده صاف نموده مضمضه سازند نیز برای درد
دندان و دیگر امراض آنها مفید و تریاق الاعمان برای درد دندان بغایت مفید در امراض حلق غرغره
با اشیای مناسبه مثل برگ درخت توت و کشنیز و مکوی و کوکنار و عدس و گلنار برای درد گلو و دفع ریزش نزله
مفید و تخم کاهو و عناب و شربت بنفشه در امراض حلق بسیار سودمند و استعمال اشیای تند ترش مثل ... و غیره

خصوصاً جگر این ست سنبل الطیب مویز منقی گل سرخ فقاح اذخر تخم کشوث دارچینی اشنه طباشیر زرشک
انار و انار دانه کاسنی بیخ کاسنی ریوند چینی زعفران مصطکی مرمکی لک مغسول غافث شیر خشت و از مرکبات
معجون دبید الورد برای استسقا و صلابت معده و جگر مخصوص و شربت دینار با آب مکوی سبز مروق برای
صلابت معده و جگر بسیار مجرب ست و نیز شربت دینار و شربت بزوری حار و بارد و نیز برای استسقا
مفید و شربت اصول برای استسقا که غلبه حرارت در ان نباشد و برای صلابت معده مجرب و قرص
گل برای بارد و قرص زرشک برای حار و قرص ریوند و معجون کرکم و معجون کلکلانج و معجون گل و قرص
طباشیر صغیر و کبیر برای امراض جگر مخصوص و در امراض سپرز بیخ کبر و اشق و بیخ سوسن و گزمازج و جوز
...ان و سرکه و انجیر منقوع بسرکه و قرص ایرسا و قرص گزمازج مخصوص ست و در امراض مراره مثل یرقان
وغیره آب کاسنی خشک مقطر با سکنجبین بغایت موثر ست و مدرات حاره و بارده مثل بادیان و تخم خربزه
و کلدر و انیسون و تخم خیارین و ریوند چینی و شوره قلمی و جوالکهار و تخم قرطم و خار خسک و نمک ترب و کاکنج
و تخم خطمی و مثل اینها با مراض کلیه و مثانه مثل سنگ و ریگ و درد گرده و مثانه وغیره مخصوص
و حجر الیهود برای اخراج ریگ و شکستن سنگ گرده و مثانه خصوصیت دارد و از مرکبات معجون حجر الیهود و سفوف حجر الیهود
و معجون ید الله و شربت بزوری بارد و حار و معتدل برای سنگ گرده و مثانه و قرص کاکنج و بنادق البزور
برای قرحه کلیه و مثانه و مجاری بول مخصوص ع بدانکه مدرات برای بر آوردن ماده عروق نفع تمام دارد
و در ادرار ماده رطوبی رقیق اخراج میشود لهذا در فالج و استسقا و وجع مفاصل وغیره حکم باستعمال مدرات
حاره مثل ما الاصول کرده اند و در تپهای کهنه نیز استعمال شربت بزوری مفید میشود و بجهت اخراج ماده
رقیقه از عروق و در امراض امعا مثل اسهال و پیچش انچه مخصوص ست چهار تخم ست یعنی
تخم ریحان و کنوچه و اسبغول و بارتنگ همه اینها بریان کرده و بروغن گل چرب ساخته بلعاب کتیره
و صمغ عربی بریان خوردن و کوکنار سائیده خوردن یا صمغ و کوکنار هر دو را باهم آمیخته خوردن
برای اسهال و پیچش بسیار مفید ست و نیز تخم ریحان و گوند ببول برابر هر دو را بریان ساخته سفوف ساخته
بقدر هفت ماشه با آب بخورند برای انواع اسهال و پیچش مجرب ست لیکن از جمله واجبات که حس
در الصورت کنند که سده در امعا نباشد و شناخت سده این ست که از تخم ریحان یا اسبغول بروغن
چرب کرده وقت صبح یا وقت شب با آب فرو برند اگر تخمها در براز بر آیند سده نیست و نیز اگر دو سه تخم املتاس

در علاج ضعف قلب دخل تمام دارد و مار اللحم غذائیست لطیف و مقوی دل و روح حیوانی و نفسانی و طبعی
و زیاده کننده خون و در رفع ضعف و در سرعت تقویت هیچ چیز باین نمیرسد و گفته اند که انار را خاصیت ست
در منع تعفن اخلاط و تغیر بطرف کیفیت ردیه چنانکه گل سرخ را خصوصیت ست برای حفظ ریه و مربای
آن یعنی گلقند ازان فاضلتر ست و لهذا برای مسلول بخوردن گلقند تازه که درهمون سال ساخته باشند امر
کرده اند و عناب نیز جوهر ریه را محافظت میکند و آنچه بتقویت معده از مفردات مخصوص ست عود مصطگی قرنفل
پودینه طباشیر سنبل الطیب آمله خشک دارچینی زرنباد انار دانه الایچی خرد و کلان زیره سیاه انیسون بادیان
جدوار سعد هلیله و هرچه مقوی معده است مقوی امعاست و از مرکبات مقویه معده هلیله مربی و گلقند و نوشدارو
و جوارش عود و جوارش آمله و جوارش مصطگی و جوارش خبث الحدید که آن را فنجوش گویند برای ضعف
معده بسیار مجرب و معجون کمونی ساده و ملین و معجون فلافلی برای درد معده مفید و جوارش شهریاران
و کمونی ملین برای قولنج و جوارش کندری و جوارش خوزی برای ذرب و اسهال بلغمی و نمک سلیمانی برای
درد معده و گرانی و بهم رسانیدن اشتها مؤثر و در ورم معده و حشا استعمال آب عنب الثعلب سبز مروق
لازم و در امراض جگر آب کاسنی سبز مروق نیز همراه وی یا اختصار بر آب کاسنی سبز مروق کنند لشرطیکه همراه آن
سرفه نباشد و اگر سرفه باشد ادویه مصلح سرفه داخل کنند مثل اصل السوس و شربت بنفشه وغیره و جوارش جالینوس
و سفوف ارسطو برای دفع ذرب و سقوط اشتها و دیگر امراض بارده مؤثر و حب کبریت برای هضم طعام
و اشتها مؤثر و معجون دبید الورد برای دفع صلابت معده و کبد و ضعف معده و جگر معمول ست و قرص گل
و قرص زرشک نیز در امراض معده مؤثر و شیره بادیان تنها یا با گلقند برای گرانی و هضم طعام و بسیاری
امراض معده راسود مند و گلقند و سکنجبین در عرق بادیان حل ساخته نوشیدن برای اکثر امراض معده
عجیب الاثر و برای هیضه بهتر از سکنجبین و گلاب چیزی نیست بکرات و مرات نوشانند و جدوار و نارجیل
دریائی تنها تنها یا هر دو باهم در گلاب سوده قدری نوشیدن برای دفع هیضه و گرانی طعام مجرب ست
لیکن اگر برای گرانی استعمال کنند فقط جدوار بقدر یکماشه در گلاب سوده نیمگرم نموده بنوشند و برای دفع
گرانی و ثقل شکم و هیضه و درد معده بهتر از آب نمک نیست که بآن قی کنند اگر دریکبار بخوبی صاف نشود
مکرر قی کنند و بعد قی سکنجبین در عرق بادیان بنوشند و خواب کنند و تا وقتیکه اشتهای صادق بخوبی نشود
چیزی نخورند و اگر بخورند مثل قلیه گوشت ساده با نان خمیر گندم یا کهچری مونگ بخورند مانند مزوره مقویه

ومالیدن مدروغن حنا وروغن شبت وروغن قسط وروغن سورنجان وروغن بابونه وروغن موم وروغن
بهروزه وروغن دیودار وروغن شونیز برای درد مفاصل ونقرس وعرق النسا ودیگر اوجاع بارده مجرب
ومفید ست وقرص گل وشربت بزوری حار و بارد وگلقند وسکنجبین باهم آمیخته وحب کلان برای حمی
بلغمی وقرص زرشک وقرص طباشیر وقرص کافور برای حمی صفراوی وبرای حمی مرکب قرص
گل وقرص طباشیر باهم آمیز نموده همراه تبرید بدهند وشیرهٔ بادیان باکاسنی برای حمی بلغمی وشیرهٔ تخم کاسنی
باسکنجبین برای تب صفراوی مخصوص وشیرهٔ بادیان وشیرهٔ تخم کاسنی همراه گلقند وسکنجبین برای حمی مرکب
از صفرا وبلغم بهترین ادویه است واگر گلقند وسکنجبین هردو دهند یا کاسنی وبادیان هردو را شیره برآورده
قدری نبات داخل کرده بنوشند نیز برای حمی مرکب بغایت سودمند ونیز شیرهٔ بادیان وگلقند واصل السوس
برای تب بلغمی کهنه ولو بسیار مؤثر وشیرهٔ بادیان باسکنجبین همچنین وشیرهٔ تخم کاسنی باسکنجبین برای تب صفراوی
مخصوص ست ونیز تخم کاسنی خشک کوفته یکتوله وتمر هندی مقشر دو توله یا شش توله تب در آب خیسانیده اند
مالیده صاف نموده قند سفید یکتوله داخل کرده اسبغول بجاش اضافه کرده بنوشانند برای تب صفراوی نهایت
نافع وشیرهٔ بادیان باگلقند برای تب بلغمی بسیار مفید ست در امراض صفراوی وتبهای حاره استعمال
سکنجبین لازم ست که سکنجبین را افضل اشربه گفته اند وفوائد بیشمار از تفتیح سده وتسکین ثوران اخلاط ودفع
تشنگی وتلطیف مواد وغیره دران موجود ست مگر وقتی که سرفه یا نزله یا نحیش یا اسهال یا سحج یا ورم
جگر ومعده وغیره عارض شود آن وقت بدل آن شربت نیلوفر یا شربت بنفشه استعمال کنند ونقوع
فواکه ونقوع حامض ونقوع مشمش ونقوع آلو وشربت تمر هندی وشربت آلو ومطبوخ فواکه ومطبوخ بنفشه وشیرت
بارد ومفرح بارد شیخ الرئیس وشربت صندل وخمیرهٔ صندل وماء القرع وآب خیار وتربوز وآب کاسنی سبز
همراه شیرهٔ تخم خیارین وسکنجبین وآب کاسنی مقطر برای امراض صفراوی وحمیات صفراوی ودموی
بسیار مفید ست ودر امراض بلغمی وتبهای بلغمی استعمال ماء الاصول حار وماء البزور حار ومطبوخ زوفا ومطبوخ
افتیمون ومعلی حلو یعنی مطبوخ حلو ودر غیر تب استعمال حب صبر وحب غاریقون وجوارش جالینوس ومعجون جالینوس
وحب حلتیت وخمیرهٔ ابریشم وخمیرهٔ عود وخمیرهٔ عنبر ومفرح کبیر شیخ الرئیس مفید ست ودر امراض
دموی وحمیات دموی وجوش خون شربت عناب وشربت آلو وتمر هندی وسکنجبین وآب
شاهترهٔ سبز مروق تنها بدون آتش بازیده وآب کاسنی سبز مروق تنها که بر روی آتش جوشانیده لطیف

بروغن چرب ساخته فرو برند و برون نیاید معلوم کنند که سده در مقعد است درینصورت اشیای قابضه خوردن حکم
زهر قاتل دارد ازین چیزها پرهیز کنند و اشیای ملینه مزلقه بکار برد مثل آنکه یکتوله ریشه خطمی را در یکپا و آب لعاب
برآورده و دوسه توله مغز فلوس حل کرده روغن گاو سه ماشه اضافه کرده بنوشند یا گلقند و تخم خطمی و بنفشه و سپستان
وگاوزبان و برگ سنا جوشانیده بنوشند و گزمازج حب الآس زرورد زهر مهره زرشک خسته انبه خسته جامن
کشنیز خشک بریان دانه الایچی بریان بادیان بریان پوست کوکنار بریان بیخ انجبار تخم خرفه بریان [illegible]
گل ارمنی طباشیر کهربا گلنار بلیله سیاه بریان پوست کوکنار زیره سفید کشنیز خشک صدف سوخته مروارید
گیرو دم الاخوین بازو سندروس [illegible] سوخته افیون پوست انار شاخ گوزن سوخته مفید اسهال اند و از
مرکبات سفوف اطین برای سحج و انواع اسهال صفراوی و سفوف انار دانه همچنین و سفوف نه
مقلیاثا یعنی تره تیزک برای اسهال بلغمی مخصوص و قرص کهربا و قرص گلنار و قرص انجبار برای اسهال
و ترف الدم و نفث الدم مفید و از انجمله ادویه مفرده و مرکبه مذکوره برای نفث الدم و سیلان
خون بواسیر و حیض نیز سودمند است و جوارش [illegible] از برای قولنج و دفع قبض طبیعت و دفع
ریاح بواسیر و هضم طعام مفید و حب خبث الحدید و جوارش خبث الحدید برای حبس سیلان خون بواسیر مفید
و برای بواسیر مقل اعنی گوگل و رسوت و بلیله سیاه و مغز تخم نیم و بکاین و ترب و لودینه مفید است و در صورتیکه
رفع قبض منظور باشد مقل یا بلیله سیاه وقت شب خورند و وقتی که قبض خون منظور باشد تنها رسوت خورند
یا از رسوت و بلیله سیاه و مغز تخم نیم و تخم بکاین مساوی الوزن حب سازند بقدر نخود و بقدر سه ماشه یا شش ماشه
آب تازه بخورند و حب مقل برای بواسیر و رفع قبض طبیعت سودمند و تمامی لبوبات مثل مغز بادام و نارجیل
و چلغوزه و پسته و بیضه مرغ و کبوتر و مغز گنجشک و تیرگاو و گوشت گوسپند و مرغ و دماغ بره گوسپند و دیگر ادویه
باهیه مثل ثعلب مصری و شقاقل مصری و تودریین و موصلی سیاه و سفید و بهمنین و ستاور و خولنجان و قرنفل
و دارچینی و زنجبیل و کنجد و جوزبوا و تخم گزر و ترب و شلغم مقوی باه و مولد منی است و از مرکبات معجون
لبوب کبیر و صغیر و معجون بزور و جوارش زرعونی و معجون سقنقور و معجون فلاسفه و معجون بقراط و مفرح مسیحی
تقویت و تولید منی مخصوص و در مفاصل و نقرس و عرق النسا و غیره خوردن سورنجان و طلای
آن خصوصیت دارد و حب سورنجان حب صبر و معجون سورنجان و سفوف سورنجان و شربت بزوری
حار و بارد و دیگر مدرات حاره و بارده بدوی امراض مفاصل خصوصیت دارند و مطبوخ سورنجان و مطبوخ

جزئیات علاج هریک بجای وی مرقوم ست و ساکن میشود اینچنین حمیات تبعی هرگاه ساکن شود حرارت آن
ورم و آب عنب الثعلب سبز مروق و داروی ورم احشا و اعضای باطنی خواه حار باشد خواه بارد از جمله مجربات ست
از مناسب دانند همراه آب کوی سبز آب کاسنی سبز مروق نیز شامل کنند در صورتی که حرارت در مزاج دانند
نوشیدن عرق عنب الثعلب کشیده و استعمال عنب الثعلب در تبرید و لعوقات و مطبوخات و ضمادات نیز نافع و گاهی
بسبب ورم اعضای ظاهری نیز تب لاحق میشود مثل دمل و بثورات و ورم دست یا پای یا جای دیگر که در خارج
بدن پیدا شود و مثل ضربه و سقطه و ورم لثه و ورم بن ران و مثل ورم پس گوش و ورم خصیه و ورم چشم و غیر آن
و نیز اقسام حمیات بسیار ست و از حرکات عنیفه و تعب و رنج و محنت بسیار و کثرت اکل و جوع و کثرت بیداری
و کثرت غم و رفتن یا نشستن در سرمای سرد و گرمای گرم و تابش آفتاب حمی یومی حادث میشود و قال الاطباء
ان الحمى حار في الاعضاء الباطنية بلزمة اسمى **باید دانست** که در حمیات و در امراضی که با تب باشند
مسهل قبل از سابوع یعنی قبل از هفته ندهند مگر وقتی که ضرورت قوی داعی شود و مرض در هیجان باشد و خطر
هلاک مریض باشد در خصوص در روز پنجم یا ششم مسهل کنند و روزهای مسهل که معمول اطبای زمانه حال ست
و متقدمین هم درین روزهای مرقومه مسهل دادن مقرر کرده اند روز هشتم ست و روز دهم و روز دوازدهم
و روز شانزدهم و روز هجدهم و نوزدهم نیز و روز بست و دوم و بست و پنجم و بست و هشتم و روز سیم و روز سی و دوم و سی و پنجم
و روز سی و ششم و روز سی و هشتم و روز سی و نهم ایام بحران که دران مسهل و فصد منع ست روز سیوم و چهارم
و هفتم و یازدهم و چهاردهم و پانزدهم و هفدهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و سی و یکم
و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم **باید دانست** که در امراضی که معالج محتاج بکمال حذاقت و هوشیاری ست امراض
حاده اند خصوص تبهای حاده و امراضی که با تب می باشند مثل سرسام و ذات الجنب و ورم معده و ورم جگر کمال
احتیاط و هوشیاری لازم ست و در معالجه اسهال نیز هوشیاری بلیغ باید زیرا که انواع اسهال کثیر اند تفرقه
و تمیز میان هریک از علامات و اسباب مشکل میشود و نیز اگر یکبارگی حبس کنند نفخ شکم پیدا کند و دیگر فساد
لاحق میشود و همچنین علاج حمیات نیز مشکل ست زیرا که اقسام وی بسیار اند امتیاز در میان جنس و نوع و قسم
وی مشکل حاصل میشود و گفته اند که بحران واقع نمیشود در اکثر مگر در حمیات یا در امراضی که بدون تب نمی باشند
مثل سرسام و خناق و غیره چنانکه گذشت و نیز گفته اند که بحران نمیشود مگر در امراض مادی و هر خلط که متعفن شود
تب او را لازم ست و تعفن را حرارت غریبه لازم و قولهم كلما تعفن الاخلاط وكل متعفن الاخلاط فهو محموم

صاف نموده همراه سکنجبین یا شربت عناب بنوشند برای تصفیهٔ خون بعدیل ست و دیگر مصفیات خون نیز
مثل شاهتره و سرپهوکه و مندل سرخ و هلیله سیاه و منڈی وغیره سودمند ست و غلظ خون بیشتر از آمیزش
سودا با خون می باشد بجهت دفع غلظت ترشیها مفید ست و در امراض سوداوی و حمیات
سوداوی ماء الجبن و سکنجبین افتیمون و مطبوخ افتیمون و حب افتیمون و حب لاجورد و معجون نجاح
و شربت گاوزبان و معجون چوب چینی و مفرح کبیر شیخ الرئیس و یاقوتی شیخ الرئیس و شربت چوب شیشم و شربت عناب
و شربت ابریشم و اطریفل شاهتره و معجون گل عصفر مخصوص ست و بعد تنقیه استعمال اینها بسیار نافع و باید که
در امراض حاره خصوص در تپهای حاره اول تبرید دهند سه روز یا چهار روز بعد ازان نقوع شروع سازند
نقوع حامض یا نقوع حلو یا نقوع فواکه یا نقوع بنفشه یا دیگر نقوع حسب عوارض و مطبوخ هرگز ندهند و در امراض بارده
از ابتدا مطبوخ دهند و در حمیات بارده شیرجات از ادویهٔ حاره مثل بادیان و مویز و اصل السوس و انیسون
و گلقند وغیر آن بعد آن مطبوخ دهند و در گرما و در امراض حاره استعمال نقوعات و اشربهٔ بارده و سکنجبین و سفوفات
و مفرحات بارده کنند و در امراض بارده و فصل سرما مطبوخات و معاجین حاره و مفرحات حاره استعمال کنند
و نیست تدبیری در حمیات بهتر از اسهال باید دانست که جنس عالی برای حمی جنس ست حمی یومی و حمی خلطی و حمی
دقی مطابق محل تعلق حرارت غریبه که سه محل ست ارواح و اخلاط و اعضا اگر تعلق حرارت غریبه بارواح ست
آنرا حمی یومی گویند و این تب یکروز یا سه روز میماند و اگر تعلق حرارت باخلاط ست که آنرا متعفن گرداند یا گرم
کند بدون تعفن آنرا حمی خلطی گویند و اگر حرارت با عضا ست آنرا حمی دق گویند بدانکه از مرضها کثیر الوقوع
ست حمیات و اورام ست و وقوع حمیات نسبت تمامی امراض کثیر الوقوع ست زیرا که تب اصلی فی نفسه
بی تبعیت مرض کثیر الوقوع ست چنانکه از تعفن صفرا و بلغم و سودا و جوش خون حادث میشود و از آمیزش
این اخلاط با دیگری بسیاری اقسام حمیات مرکب پیدا میشوند و با بسیاری امراض با تبعیت امراض دیگر نیز
حادث میشود مثل سرسام و لیثرغس و خناق و ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه و شوصه و برسام
و ورم معده و ورم جگر و ورم کلیه و ورم مثانه و ورم امعا و ورم مری و ورم طحال و ورم رحم و مقعد
وغیر آن و باجمله این امراض مذکوره تپ لازم همراه می باشد از جهت ورم اعضای مذکوره و حمی همراه آن
امراض حمی عارضی و تبعی ست و تابع ورم اعضای مذکوره است و معظم علاج اینچنین حمیات تبعی ورمی فصد
قیفال یا باسلیق ست و تضمید کردن موضع متورم و استعمال نقوعات یا مطبوخات حسب سبب و عوارض

که بعد جذب ارباع یعنی چهار حصه یا ربع با مقدار یعنی ربع باقی ماند تا باشد یا بیج یا ثلث باقی بماند از مقدار که معتدل شارب تحمل آن نقد آن برای احکام رسیدن قوت عطش میکند تا ثقل نشود بر معده و معده آنرا قذف نکند و صاحب شفاء الاسقام گفته که زیاده از یک رطل نشاید و باید که ثقل مطبوخ را نزدیک غلیان بمالند و صاف نموده بنوشند زیرا که نزدیک سرد شدن مطبوخ ثقل وی باز جذب میکند قوی خود را پس ضعیف میشود عمل آن و نیز شرط است که مطبوخ را با آتش نرم جوش دهند زیرا که آتش تیز اقتصار میکند بر جدا کردن قوای ادویه و اخراج آن از اجرام ادویه در آب بلکه حرکت میدهد آن قوت مستخرجه را از آب جانب هوا و باقی نمی ماند مگر آب خالی از قوت مطلوبه و نیز احسن آنکه پیش از طبخ اجرام مطبوخ را چهار پاس در آب تر کرده بدارند و چیزهای صلب را مانند تخمها نیم کوفته داخل کنند و مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت را جوش ندهند که موجب نقصان عمل میگردد بلکه بعد تصفیه داخل کنند و افتیمون را در پارچه بسته در آخر جوش اندازند

قسم دوم یعنی از ادویه مفرده و مرکبه که فعل آن کلی و مشترک ست میان جمیع امراض بارده یا جمیع امراض حاره مثلا بیان آن کرده میشود

ادویه مشترک النفع در امراض حاره حرفه کاسنی تخم خیارین تخم کاهو لعاب اسغول یا تخم آن سالم بغیر کوفتن و لعاب بهدانه و مغز تخم کدوی دراز و مغز تخم تربز و کشنیز خشک هرچه خواهند از سه چهار ازین اجزا شیره گرفته تبرید بنوشند یا ازین اجزا با اضافه قدری کافور قرصها سازند و در قرصها حسب حاجت بسلوچن و زرشک و شیرخشت و گل سرخ و صمغ عربی و صندل سفید و طباشیر با اضافه نموده میشود و یا از اجزای مذکوره سفوف یا مفرح طیار سازند و یا ازین اجزا که نوشته میشود نقوع سازند بنفشه نیلوفر گاوزبان آلوی بخارا تمر هندی عناب تخم خطمی تخم خبازی سپستان عنب الثعلب گل سرخ شاهتره تخم کاسنی تخم خیارین بهدانه گل با هرچه طبیب از آنها که مناسب حسب حاجت وقت تجویز نماید با اضافه سکنجبین یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا گلقند بنوشانند و از مرکبات عامة النفع در امراض حاره سکنجبین و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت تمر هندی و شربت انار و شربت صندل و شربت لیمو و مفرح بارد شیخ الرئیس و مفرح دلکشا و دواء المسک بارد و یاقوتی بارد و عرقیات بارده مثل عرق کاسنی و عرق نیلوفر و عرق شاهتره و عرق گاوزبان و دیگر مفرحهای بارده و آب کاسنی سبز مروق همراه شیره تخم خیارین یا سکنجبین و ماء القرع و ماء خیار و دوغ و ماء الجبن و دوغ

امراض بارده بادیان انیسون پودینه الایچی کلان زیره سیاه تخم کشوث گلقند در آب شیره برآورده بنوشند و یا ازین اجزا که نوشته میشود مطبوخ سازند بادیان اسطوخودوس انجیر برسیاوشان اصل السوس مویز منقی زوفا بیخ بادیان بیخ کاسنی انیسون تخم کشوث شقاقل اذخر بادرنجبویه پوست بیخ کبر اجمود سنبل الطیب گل سرخ دارچینی

فهذا امی ترید محموم وهر گاه تپ باشد و در تنقیه اخلاط ضرور نیست زیرا که در بسیاری از اقسام حمی یومی مثل تخمی و غضبی
و تعبی تنقیه اخلاط نیست با وجودیکه حمی عارضی موجودست و خطر هلاکت مریض در امراض حاده بیشترست از امراض بارده
و خطر زیاده در امراض حاده تا چهارده روزست و در غایت مدت تا سابوع اول ست و در بعضی تا رابوع اول یعنی تا سه
روز که اقصر بحارین امراض حاده است و خطر هلاکت مریض در ابتدا و تزاید مرض ست و در انتها خطر نیست و مرضی
که چهل روز بران گذرد آن از مزمنات میشمارند بلکه نزد جالینوس بعد چهل روز بحران نباشد و اکثر ماده امراض مزمنه
سردی باشد بلغم صرف یا مخلوط بقدری صفرا یا سودای صرف یا مخلوط ببلغم و در امراض حاره کثرت استعمال تبریدات
ماده را فجاجت بهم میرساند یا استحاله ببلغم می نماید غذا در امراض حاره ماء الشعیر و دال مونگ و کهچری مونگ و خشکه برنج
و کدوی دراز و توری و ساگ پالک و خرفه و کاهو و انار و سیب و کشمش و دوغ و آب مطبوخ برنج که آنرا در هندی
پیچ گویند و مغز تخم خیارین و مغز تخم تربز و مغز تخم کدو این را بریان کرده و ترشی انار دانه یا امچور بران چسپانیده
خورانیدن یا شیره از ینها گرفته و قدری برنج باریک کرده دران آمیخته و قدرے نبات و گلاب داخل کرده مثل
فیرنی پخته بخورانند و یا انار دانه و قدری کشمش یا قدری آب سائیده بلیسند و بقراط نوشته که آش جو بهترین غذاست
برای امراض حاره چنانکه منضج اخلاط و مستفرغ آن و منقی معده و سهل النفوذ ست و اختلاف هست در وزن آب
بعضی چهارده چند جو وزن آب نوشته اند و عند البعض بست چند و مختار شیخ الرئیس همین ست و غذا در امراض بارده
آب یخنی گوشت و ماء اللحم و پلاؤ کم روغن ملایم و زردی بیضه نیمبرشت و عسل و مویز منقی و انجیر و مغز تخم خربزه بریان
کرده قدری نمک و فلفل گرد بران پاشیده و خورانیدن خرما یا مویز منقی بر روی آتش گرم کرده قدری برنج سیاه
پاشیده بخورند یا مویز منقی و قدری آب سائیده بلیسند و هرگاه تپ باشد از استعمال لحوم و روغن پرهیز بلیغ نمایند
بدانکه در امراض جلدیه و اطرافیه مثل دست و پا و اعضای بعیده از معده مثل چشم و گوش طلا و ضماد و مالش و غیرها و تعریق
بحمام بعد تنقیه مفید تر میشود از دوای خوردنی زیرا که اثر دوای خوردنی بعد کسر و انکسار از قوای بدنی میرسد و اثر دوای
خارجی بمجرد ملاقات بدون کسر و انکسار قوت زود تر ظاهر میشود و استعمال مطبوخ سبک تر و لطیف تر از حبوبات و سفوفات
ست بجهت آنکه آتش نزع میکند از اجرام ادویه کیفیات و قوای آنها را بآب و آب جوهر لطیف ست بر میدارد
افواه العروق و اوعیه پس تصرف می کند در اعضا و اخلاط و رجوع میکند از انها در زمان قلیل و باقی نمی ماند از دواها
در بدن بعد عمل آن چیزیکه موجب اعمال ردیه باشد مثل کرب و عطش و غثیان وغیره که لازمه جرم دواست و تیزآب سالست تناول مطبوخات
از اجرام آن سریع تر است از رسوب و ... اکثر نسبت ازدیاد تلیین و غسل و جلا جهت مائیت و قدر آب اکثر مطبوخات مقداری

ب اندرون واقع ست بسیار بپای فروتر از گردن و امراض احشا و طحال را سودمند ست و حبل الذراع که بر مفصل
ست میکشایند حکم قیفال دارد و ابطی که از شعبهٔ باسلیق برابر خنصر واقع ست علتهای احشا و امراض سفلی را نافع حکم
باسلیق دارد و اسیلم که رگی ست مابین خنصر و بنصر دست کشایند فصد اسیلم از دست راست اوجاع کبد را
و از دست چپ اوجاع طحال را و بالتبع هر واحد هر واحد ازین یعنی از هر طرف که باشد برای کشش و بابجه مجاور
مر کبد و طحال را نافع ست و در فصد اسیلم ساعد را باید بست و دست اندر آب گرم باید نهاد و ازین رگ خون
قدری بگیرند که بیشتر خون ازین رگ از دل و جگر می آید صافن که آن رگی ست بزرگ بر جانب اندرون کعب
و فصد صافن ادرار طمث می کند بقوت و تفتیح افواه بواسیر می نماید و قائم مقام منافع فصد عرق النسا ست در
وجع عرق النسا و جهت خارش ران و خصیه و تنسیب قروح اینها اثر تمام دارد و امالهٔ ماده کند از اعضای که تحت
کبد واقع اند عرق النسا رگی ست گره دار که از جانب بیرون پای تا کعب آمده است و بر پشت پای
میان خنصر و بنصر پای نیز رسیده نفع فصد او در وجع عرق النسا فزون تر از صافن ست بمراتب و در دیگر امور
قریب بصافن ست و برای نقرس نیز بغایت سودمند ست فصد او متصل ست تا لنگ میکشایند اگر اصل
تا لنگ نیز یافته نشود شعبهٔ او که میان خنصر و بنصر ست باید زد و صاحب ذخیره بر آن ست که اگر این شعبه یافته نشود
مابین خنصر و بنصر فصد او بهتر ست زیرا که مصئون از خطا ست مابض و آن رگی ست در باطن زانو حکمش حکم
صافن ست و لیکن در ادرار طمث و اوجاع مقعد و بواسیر سود دارد و صاحب قولنج و اسهال و ذرب و صاحب
زکام و نزله و نحیف و لاغر و حامله و صاحب حمیات مزمنه را فصد نباید کرد و در موسم سخت سرما و کسی را که معده و جگر
ضعیف باشد و در روز حرکت مرض یعنی روز بحران فصد نباید کرد و باید که فصد اول روز بر نهار کنند اگر فصد امتلای
باشد و بعد فصد خواب نکنند متصلا که در اکثر کسل اعضا می آرد و ادنی فصل در فصد و خواب دو پاس ست و بسیار
باشد که عقب فصد یا اسهال وجعی در جگر پدید آید بسبب توقف ماده اندر وی عند هبوط کما فی الاسهال یا عند صعود کما
فی الفصد علاج این درد شرب آب گرم ست و هو تقلیعه بالغسل و التحلیل و ایضا بسیار باشد که بعد اسهال حمی پدید
آید یا دیگر امراض دمویه بسبب حرارت دوا هیجان در خون افتد و تب آرد علاج آن فصد ست و باشد که بعد
فصد بعوی تبرید قوی چون قرص کافور و امثال آن حاجت افتد و ایضا بسیار باشد پس از اسهال فواق
پدید آید تدبیر او آنکه اسبغول در روغن گل و آب سرد خوب مخلوط کنند و بنوشانند و باشد که بعد اسهال سوزش
و حرارت در معده پدید آید لعاب بیدانه و اسبغول بروغن گل یا روغن بادام بهم زده بنوشانند که مزیل آنست

قرنفل مصطکی پودینه دانهٔ الایچی عود غرقی برگ سنا پوست نسوت ازین اجزا حسب حاجت و وقت هرچه مناسب دانند
جوشانیده مالیده صاف نموده گلقند یا شربت اصول یا شربت اسطوخودوس داخل کرده بنوشند و یا ازین اجزا که نوشته میشود
سفوف یا معجون سازند مصطکی دارچینی دانهٔ الایچی قرنفل جوزبوا فلفل گرد فلفل دراز زنجبیل اسطوخودوس هلیلهٔ سیاه سنبل الطیب زرنباد
زرنب سورنجان کباب چینی عاقرقرحا عود زعفران جدوار نانخواه تخم کرفس و از مرکبات عامة النفع در امراض بارده
معجون فلاسفه جوارش جالینوس معجون ذراقی و دواء المسک حار و دواء السنه و معجون سیر و سفوف اسطوخودوس
دبید الورد حار و مطبوخ زوفا و مغلی حلو و معجون جالینوس و نوشدارو ساده و خمیرهٔ عنبر و مفرح کبیر شیخ الرئیس و یاقوتی
شیخ الرئیس و معجون و خمیرهٔ ابریشم و شربت ابریشم و مفرحات حاره و دیگر عرقیات حاره است مثل عرق بادیان
عرق اوخر و عرق بادرنجبویه و عرق الایچی عرق پودینه و عرق اجواین و عرق گندهک و عطر دارچینی و قرنفل
برای امراض معده و سینه بالعموم و برای امراض گرده و مثانه مانند درد گرده و مثانه و درد قولنج و دفع
حصاة اینها بالخصوص مفید قال القرشی الحقنة تجذب من تحت والاسهال من فوق هذا فی الامر الاکثر و اسهال
برای اکثر امراض امتلائی بلکه جمیع امراض مادی را مفید خواه ماده در دماغ باشد و خواه در معده و جگر و صدر و خواه
در مفاصل و خواه در تمام بدن زیرا که استیصال و قلع اصل مادهٔ علت می نماید و خلاصه امتلاست و شفای سایر امراض بالعرض
حاصل میشود و فصد برای امراض دموی و صفراوی بالخصوص مفید است و تبعا هر چهار خلط در فصد برون می آیند
و ازینجهت فصد را استفراغ کلی گفته اند و حجامت و زلو کودکان را بجای فصد است و جذب زلو از حجامت قوی بود
و حجامت را بعد شصت سال منع کرده اند و حجامت بی شرط در پایها زیر قدم و زیر ساق جهت جذب ماده و بخار
از دماغ بسیار سودمند و فصد که در حدوث آلام و اوجاع کشایند باید که در ذات الجنب و غیره در حدوث آلام
و اوجاع از سر تا کمر در ابتدا یعنی تا سه روز از جانب مخالف وجع کشایند و بعد سه روز از جانب موافق کشایند و نقل
ماده که بطرف خلاف کنند در قطر عرض نقل میکنند مثل آنکه ماده دست راست بدست چپ نقل کنند یا در طول نقل
میکنند مثل آنکه ماده دست راست را بپای راست نقل کنند و این افضل است از آنکه بدست چپ نقل کنند و فصد
در کودکان کم از چهارده سالگی جائز نیست و فصد سرارو که مقابل نر انگشت است و در جانب بیرون ذراع
برای جمیع امراض سر مفید و سر و روی و گردن پاک کند و فصد سرارو را قیفال گویند همه امراض بالای گردن را
در علل دماغ و چشم و کام و زبان سودمند فصد اکحل یعنی هفت اندام که در میان ذراع مقابل انگشت سبابه است
یعنی انگشت شهادت جمیع علتهای بدن را سودمند است و فصد باسلیق که مقابل انگشت وسطی در طرف ذراع را

ی بستن استخوان شکسته و رد کردن و برابر کردن استخوان برآمده از موضع خویش دوم تدبیر یعنی تصرف در اسباب سته
وریه که حکم آن مانند حکم دواست مثلا هرگاه وارد کرده شود بر بدن بلغمی غذائی که پیدا شود ازان خون کثیر و صفرا
ند خورانیدن لحم و شیرینیها پس حکم آن مانند حکم دواست که مثل معجون فلاسفه یا زنجبیل و دیگر اشیای حاره
رانیده شود حاصل آنکه غذا را در احداث کیفیات اربعه حکم مثل دواست همچنین مثلا شخصی غذا بسیار خورده
ور اگرسنه باید داشت و یا مثلا شخصی در تابش آفتاب سیر کرده و حرارت در مزاج پیدا کرده او را در جای سرد استراحت
ید فرمود و علی هذا سوم علاج بدوا و آن را سه قوانین است یکی اختیار کردن دوای حار یا بارد یا رطب یا
یابس او اختیار کردن کیفیت دوا حاصل میشود بعد معرفت نوع مرض تا که علاج بالضد کنند مثلا صداع بارد که تحت مطلق
صداع داخل است هرگاه معلوم شد مرض که از برودت است برای او دوای حار تجویز کنند دوم از قوانین
علاج اختیار وزن دواست و درجه کیفیت دوا مثلا یکدرم باید داد یا دو درم و از درجه اولی اختیار باید کرد یا از درجه
ثانی وغیره آنها و این هر دو امر حاصل میشود باندازهٔ صناعی که بعد از تجربه بهم میرسد از رعایت ده چیز شناختن طبیعت
عضو و مقدار مرض و جنس و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و قوت و سحنه و اطبا در قوانین عشره استفسار تدبیر
سالف را بیان نکرده اند حال آنکه استفسار تدبیر سالف از جمله ضروریات است بجهت آنکه مشهور و معروف شده است
ملاحظه کردن قاروره و نبض و زبان و استفسار تدبیر سالف در امر معالجه و بدانکه معرفت طبیعت عضو متضمن
امور اربعه است مزاج عضو و خلقت عضو و وضع عضو و قوت عضو را اما مزاج عضو پس هرگاه شناخته شد مزاج طبعی
آن عضو و شناخته شد مزاج مرض عارضی پس دریافت خواهد شد که چه قدر از مزاج صحیح طبعی بعید شد پس اختیار کنیم دوا
بمقابله آن تا رد کند بمزاج طبعی مثلا هرگاه باشد مزاج طبعی آن عضو بارد مانند مزاج دماغ و عارض شد دماغ را مرض
حار پس بتحقیق بعید شد از مزاج صحیح طبعی بعد کثیر پس محتاج خواهد شد بطرف تبرید کثیر و اگر مزاج طبعی آن عضو حار باشد
مانند قلب و عارض شد آن را مرض حار کفایت میکند در ان تبرید اندک و اما خلقت عضو پس بعضی از اعضا هستند
که قناعت میکنند بدوای ضعیف بحسب الوزن و درجه بسبب تخلخل مانند ریه یا بسبب آنکه در او تجویف است و بعضی
از اعضا هستند که اینچنین نیستند یعنی آن را تجویف نیست یا متخلخل نیست بلکه متلزز است مثل کلیه پس محتاج میشود بدوای
قوی مع اما وضع عضو پس عضو قریب مانند معده کفایت میکند او را از دوا القدر آنکه مقابله علت کند و عضو بعید باشد
اطراف محتاج میشود بطرف دوای قوی [illegible] زان و اما قوت عضو پس عضو ذکی الحس و شریف و رئیس جسارت کرده نمیشود
نزدیک معالجه اینها بدوای قوی و نیز جسارت کرده نشود بطرف تبرید مفرط و نیز تحلیل کرده نشود مواد این اعضا بغیر دوا

دربدن اینها پس می باشد بخلاف گاذر که کار آن اکثر از آب است ۱۲ یعنی قوت مدرکش قوی است یا ضعیف پس در اقویا دوای قوی

بدانکه سبب نزدیک اطبا آن چیزیست که باشد اول پس موجب شود از آن سبب حالتی از احوال بدن انسان
یعنی صحت یا مرض یا ثبات آن تا حفظ صحت از آن حاصل شود و برای هر واحد از صحت و مرض سه اسباب اند
برای آنکه نزدیک اطبا اسباب منحصر در سه اقسام است یکی از آن بادی است و او آنست که بدنی نباشد بلکه از خارج
بدن پیدا شود مانند حرارت شمس و برودت هوا و غضب دوم آنکه بدنی باشد و آن اگر حالت را بغیر واسطه واجب
کند مانند وجوب عفونت حمی را پس آن را سبب واصلی گویند سوم آنکه همان سبب بدنی اگر واجب کند حالت را بواسطه
مانند امتلا که واجب کند حمی عفنیه را زیرا که امتلا سبب عفونت است و عفونت سبب حمی است پس این را سبب
سابقی گویند و سبب بدنی بحسب استقرا منحصر در سه چیز است خلطی و مزاجی و ترکیبی صاحب ترویح فرماید
سبب نزدیک اطبا آنست که واجب شود از آن یکی از سه حال که صحت و مرض و حالت ثالثه که نزدیک جالینوس
ست پس تر گفته چیزی که خارج از طبیعت است اگر فاعل است فقط آن سبب است و اگر مفعول است فقط پس
آن عرض است و اگر فاعل و مفعول هر دو است پس آن مرض است و انحصار شی خارج از طبیعت در سه چیز مذکور
برای آنست که اعتدال طبعی که در بدن انسان صحیح موجود است در سه چیز میشود در اخلاط و اعضا و افعال
و هر واحد ازین ثلاثه هرگاه متغیر شود از حالت طبعی خود پیدا شود از آن سبب یا مرض یا عرض پس اخلاط هرگاه
متغیر شوند پیدا شود از آن اسباب و اعضا هرگاه متغیر شوند پیدا شوند از آن امراض و افعال هرگاه متغیر
شوند از آن اعراض پیدا شوند و هرگاه چنین باشد منحصر شد آنچه خارج از اعتدال است در سبب و مرض و عرض
و اسباب را علاج کرده شود بقلع و قطع آن و اعراض تداوی کرده شود بقطع اسباب آن و امراض نیز آ
کرده شوند اگر در حد پیدا شدن است که هنوز پیدا نشده باشد بقطع اسباب فاعله آن نیز تقدم بالحفظ کرده شو
و هرگاه آن مرض پیدا شد و مستحکم شد پس علاج آن بالضد است علی الاطلاق و اگر چنین است که اندکی پیدا
و دیگر پیدا شدنی است پس علاج کرده شود آنچه حاصل شد بضد آن و آنچه در طریق حصول و پیدا شدن است بقطع
اسباب فاعل آن قال بقراط الضد شفاء الضد و علاج ضد با ضد وی از روی تجربه و قیاس مفید یقین است
چنانچه بالبداهة ظاهر است که آتش آب می کشد و اطفا می کند و آب را آتش میسوزاند و علی هذا القیاس
و باید دانست که علاج موقوف است بر تشخیص مرض و دانستن اسم و سبب آن از علامات مخصوصه هر مرض
دریافت مزاج و خواص ادویه مفرده و البته است بر دانستن اسم آن و از زبان هندی مشهور این دیار و عام
نزدیک جمهور اطبا منحصر در سه چیز است یکی اعمال ید مانند فصد و حجامت و کی و خیاطت و بط یعنی شگافتن

وقات المرض فانه اذا کان المرض فی ابتداء وکان معار الطف التدبیر وانکان فی ابتدائه والمرض مزمنا غلظ
التدبیر قال الشیخ ومن الامور التی یحتاج فی علاجها الی نظر دقیق ان یجتمع فی مرض واحد استحقاقان متضادان
فیستحق المرض مثلا تبریدا وسببه تسخینا مثل ما یقتضی الحمی تبریدا والسدد التی تکون سبب الحمی تسخینا او بالعکس
وکذلک ان یستحق المرض تسخینا وعرضه تبریدا مثل ما یستحق مادة القولنج تسخینا وتقطیعا ویستحق شدة وجعه تبریدا وتخدیرا
او بالعکس قال انتهی شیء وکذا قال الشیخ واز جملهٔ علاج جید مشترک برای اکثر امراض ست ملاقات کسیکه خوش
ومسرور شود مریض بآن و ملازمت کسیکه حیا کند مریض ازان و ملازمت کسیکه انسیت ومحبت دارد بآن و همچنین
شمیدن بوهای خوش و آواز خوش و استماع غنا و انتقال کردن از هوا بطرف هوای دیگر و از مسکن بمسکن دیگر و از
شهر بشهر دیگر و هرگاه با مرض وجع جمع شود واجب ست که اول تسکین وجع سازند بعد ازان بمعالجهٔ سبب
پردازند و همچنین هرگاه عرض رنج بسیار دهد بمداوای آن پردازند مانند قولنج که اول بتسکین وجع آن پردازند
بعد ازان علاج سده کنند و چون چند امراض مجتمع شوند باید که ملاحظه کنند که اصلی کدام ست و تبع وی کدام
پس علاج اصل مرض کنند و رعایت عرض مرض را نیز ملحوظ دارند مثل حمی و صداع که صداع عرض حمی ست و نیز چون چند
امراض مجتمع شوند باید که بمعالجهٔ مرضیکه دران یکی از سه شرط باشد مشغول شوند یکی آنکه صحت یافتن دوم موقوف
باشد بر صحت یافتن اول مانند ورم و قرحه هرگاه هر دو جمع شوند پس باید که اول علاج ورم کنند تا که زائل شود سوء
مزاج که سبب ورم ست و بدون زائل شدن سوء مزاج به شدن ورم غیر ممکن و بغیر دفع شدن ورم به شدن
قرحه دشوار زیرا که ورم بسبب سوء مزاج و عدم اعتدال ملائم نیست از تصرف غذا و گردانیدن آن را جزو عضو و هرگاه
غذا جزو عضو نشود چگونه التیام پذیرد دوم آنکه یکی از دو مرض سبب دیگرے باشد مانند سده که باعث حمی
باشد پس باید که بازالهٔ سبب که سده است اول مشغول شوند مانند سکنجبین و باک نیست باستعمال مسخنات برای تفتیح
سده مانند مراوند و تخم کرفس و مانند آن که معالجهٔ آن بمفتحات اول باید کرد و از حمی دقیقه خطر نباید کرد زیرا که محال
ست که دفع شود حمی و سبب آن باقی و موجود باشد و علاج سبب حمی دقیقه تخفیف ست زیرا که علاج جمیع قروح
ست و تجفیف عضو حمی ست سوم آنکه یکی ازان اهم باشد از دیگرے مانند حاد و مزمن مثل سونوخس
و فالج پس باید که بعلاج سونوخس بتطفیه و فصد مشغول شوند و از رعایت دیگر نیز غافل نباشند و هرگاه مرض
و عرض جمع شوند اول بعلاج مرض مشغول شوند مانند حمی صفراویه و صداع پس بعلاج حمی مشغول شوند که صداع
نیز دفع خواهد شد مگر وقتی که عرض رنج بسیار دهد چنانکه خورانیده میشود مخدرات مانند فلونیا و برشعثا در وجع

قالمعدہ طبیعہ تا کہ ادویہ طبیعہ قوت این عضو را نگاہدارند و نیز وار دکردہ نشود بر این اعضا دوائی کہ آن کیفیت
مخالفہ سمیہ باشد و نیز مواد این اعضا دفعۃً تحلیل کردہ نشود واما مقدار مرض پس مرض ضعیف کفایت می کند
آنرا دوای ضعیف لامحالہ و مرض قوی محتاج میشود بدوای قوی و باقی امور عشرہ ظاہر اند و سوم از قوانین
علاج بدوا شناختن اوقات مرض ست یعنی اینکہ مرض در کدام وقت ست از اوقات اربعہ مرض از ابتدا و تزاید و
انتہا و انحطاط مثلا اگر باشد ورم در ابتدا استعمال روادعات کنند و اگر در انتہا باشد استعمال محللات کنند و در میان این دو
یعنی در تزاید امتزاج روادع با محللات کنند و در انحطاط اختصار کنند بر محللات صرفہ ہمچنین اگر مرض حاد در ابتدا باشد
تلطیف تدبیر کنند تلطیف معتدل و اگر باشد مرض حاد در انتہا نہایت جہد کنند در تلطیف و اگر باشد مرض مزمن
نہایت تلطیف در ابتدا نکنند بلکہ تلطیف کنند تلطیف معتدل نزدیک انتہا و بسیار امراض مزمنہ را سوای
حمیات تحلیل میکند آنرا تلطیف تدبیر و ایضا اگر باشد مرض کثیر المادہ ہائج استفراغ مادہ کنند در ابتدا و انتظار نضج
نکنند و اگر باشد مادہ آن معتدل در ہیجان نضج مادہ کنند بستر استفراغ مادہ کنند قال القدماء النبض رسول
لا یکذب و منادٍ اخرس لا یسمع و النبض یخبر عن حال القلب و ما ہو علیہ من الکیفیات الاربع و القوۃ و الضعف
و نحوہا کما یخبر البول عن حال الکبد و ما ہو علیہا مع کثیر من احوال الکلیۃ و المثانۃ و کہول یستدل بہ علی احوال
آلات الغذاء خصوصا الکبد دلالۃ اولیۃ و علی باقی الاعضاء دلالۃ ثانیۃ قالوا ان النبض و القارورۃ کالمنہیین الاخ
قال جالینوس و کذا قال الشیخ الطبیعۃ کالمدعی و العلۃ کالخصم و العلامات کالشہود و النبض و القارورۃ
کالبینۃ و یوم البحران کیوم القضاء و الفصل و المریض کالمتوکل و الطبیب کالقاضی بینۃ بالفتح و کسر ہمزہ و تشدید
نون بجای یقین و ثبوت چیزی بمعنی سند و دستاویز از منتخب اللغات و قال الشیخ و یعلم ان الدلائل
الا دلیۃ للبول ہی علی الکبد و مسالک المائیۃ و علی احوال العروق و توسطہا یدل علی امراض اخر
و اصح الدلائل ما یدل بہ علی حال الکبد و خصوصا علی حال حدبتہا باید دانست کہ امراضی کہ در آن خطر
و امن نباشد و در آن از فوت قوت بسبب تاخیر علاج ترس نباشد واجب است شروع کردن بعلاج قوی و مرضی کہ در آن
خطر نباشد شروع کنند در علاج آن از علاج ضعیف بستر بتدریج بطرف قوی رجوع کنند اگر علاج ضعیف کافی نباشد
و برای ہر بدن بلکہ برای ہر عضو از بدن بلکہ برای عضو واحد در وقتی دون وقتی خاصیت در انفعال ست از دوای
واحد سوای دوای دیگر و از جملہ قوانین واجب الحفظ این ست کہ ترک کنند معالجات قویہ در فصول قوی
و حسب مقدور از اسہال قوی و قی و فصد و قی در صیف و شتا پرہیز کنند قال صاحب مختار بن عبدل یسہل منہی ان ...

و دشوار و سخت تر آن تشخیص مرض ست زیرا که هرگاه مرض متحقق شود علاج سهل بود ساده را تبدیل و مادی را
تنقیه کفایت می کند و گاه باشد که با وجود تشخیص مرض و دوا دران سودمند نمیشود یا فائده میکند فائدهٔ ضعیف و قلع
مرض نمیشود بجهت مزمن شدن مرض یا سقوط قوت یا بجهت آنکه مرض از جملهٔ آن امراض ست که دفع آن
متعذر و دشوار ست مانند سل و حمی دق در آخر و استسقای زقی و جذام مزمن و برص مزمن و ضیق النفس کهنه
خصوص در پیران و لقوهٔ مزمن و رعشهٔ مزمن و بواسیر خونی مزمن و غیر ذالک و باید که نوشیدن مسهل و قی را
عادت نکنند بلکه و در فصول شدید الحرارة و شدید البرودة استعمال مسهل یا قی یا فصد بالکل نکنند قال الشیخ منفعة التدبیر ثمانیة
اجزاء و منفعة الدواء جزء واحد فلا یستعمل الدواء الا بعد التدبیر یعنی هر که از تدبیر مخالفت نماید و بر پرهیز قادر نباشد
علاج آن نشاید کرد فارابی گوید طبیب را باید که بآرزوی خود معالج کس نگردد چه اگر بجهت انجاد صورت احسان ننبدد
و اگر باز دیا دکشد ظن عداوت بظهور آید افلاطون گوید طبیب لازم ست که در معالجات که بر و آن محال یا قریب المحال
باشد کوشش نماید که باعث نزول مراتب و طعن خلق ست فارابی گوید طبیب را باید که بمریض سخن ناامیدی نگوید که سبب
ازدیاد مرض و تحلیل روح او گردد و نیز فارابی گوید تا ممکن باشد دواهای کثیر الاستعمال قریب الحصول مشهوره
استعمال کند که همه کس ازان عالم باشند چه اگر هلاکت مریض پدید آید جای طعن نشود و تا از دوای مفرد مشهور کار بر آید
رجوع بدوای مرکب نکنند و تدبیری که خلاف جمهور باشد جز بضرورت نکنند و در امراضی که مردمان آنرا سهل دانند
تدبیر و معالجات قویه جز بضرورت نکنند که باعث بدنامی بود و معالجاتیکه احتمال ضرر دارد جز بضرورت نکنند چنانچه
قطع شریانهای صدغین و فصد و داجین و در معالجات که بر شناخت دوا قادر نباشد استعمال آن نکند افلاطون گوید
طبیب را باید که در حالت تشخیص مرض بر دلالات عشره توجه نماید اگر موافق الکیفیة یابد فهو المراد و الا بر دلالات غالبه
تدبیر نماید و مغلوب از عوارض داند و از حالات مریض خبردار باشد تا اگر خطا واقع شود تدارک آن نماید و طبیب را
باید که بر تشخیص خود اعتماد نکند بلکه متوجه حالت مریض باشد و نیز افلاطون گفت که اگر تمام روز و شب حالت مریض
تفکر نمایم از عهدهٔ یک مریض جواب گویم فارابی گوید هر مریض که مرض او بعد لزوم تدبیر صائبه و معالجه بهیئته در ترقی
باشد طبیب را باید که دست ازان باز دارد و شیخ الرئیس در قانون میفرماید که مرض مضاد و مخالف فصل و مزاج و سن
هرگز عارض نشود مگر بسبب قوت سبب و قوت سبب دلیل ست بر قوت سبب مرض مناسب مزاج و سن و فصل
اقل خطر ست از انچه مناسب این چیز نباشد و نیز شیخ فرموده که نیست چنین هر سببی که رسد نزدیک بدن فعل خود
کند بلکه با وجود قریب بودن سه شرط لازم ست یکی قوی بودن قوت فاعله دوم قوت استعدادیهٔ بدن سوم ملاقات

قولنج شدید بسبب علاج سده که اصل مرض ست مشغول شوند و هرگاه اشتباه شود که این مرض حارست یا بارد برین طریق
که قاروره رنگین باشد مائل بحمرت یا صفرت دلالت کند بر حرارت و با وجود آن نبض عظیم باشد پس باید که باشیای معتدله
مثل سکنجبین و گاوزبان اقتصار کنند یا باشیای حاره که شدید الحرارة نباشد امتحان کنند اگر مرض بارد ست فهو المراد
و فایده ازان دوا البته خواهد رسید و اگر مرض گرم بود پس نقصان وی را تدارک باید ساخت و نیز در چنین حالت
بطبیعت گذارند تا دو سه روز درین اثنا طبیعت غالب خواهد شد یا مرض غالب خواهد شد و حقیقت آن معلوم خواهد
و نیز در چنین حالت و در امراض مزمنه که سقوط قوت دران شده باشد باید که معالجه را ترک سازند و بطبیعت گذارند
و حفظ قوت را ملحوظ دارند از اطعمه و اشربه لذیذه که قوی الکیفیة نباشند و بآن مرض مخالفت بیّن نداشته باشند
هرگاه گرسنه شود طعام خورانند و هرگاه تشنه شود آب نوشانند و بعلاج قوی غیر از حفظ قوت بتدبیر دیگر مشغول نشوند
تا اینکه مرض دفع شود یا ظاهر شود که کدام مرض ست و طبیعت را قوت بهم رسد و نیز مریض را نقل مکان کردن و صحبت
دوستان و ظریفان و مشغول کردن بسماع و لعب نهایت سودمند و تا وقتی که تبدیل و تعدیل مزاج از غذای صرف شود
رجوع بدوای غذائی نکنند و چون مقصود از دوای غذائی یا غذای دوائی بر آید رجوع بدوای صرف نکنند و چون
مقصود از دوای مفرد بر آید رجوع بدوای مرکب نکنند و اگر دوای مفرد کافی نباشد در حصول مقصود حسب حاجت
ادویه مخصوصه هر مرض و هر عضو را ترکیب کنند و قلیل الاجزا را از کثیر الاجزا بهتر دانند و ادویه مشهوره مستعمله را افضل
از غیر مستعمله شمارند و تا کار بتدبیر سهل بر آید رجوع بدشوار نکنند و در هر مرض جرأت بر فصد و مسهل نکنند بلکه اگر سبب خفیف
باشد آنرا بنوم یا صوم یا مشی یا ریاضت یا حمام و قلت طعام و دیگر تدابیر سهل تعدیل سازند و معالجه شروع از دوای
خفیف و ضعیف کنند و اگر مقصود حاصل نشود بقوی پردازند و در اول امر علاج با دویه قویه نکنند مگر وقتی که علامات
شده باشد خوف سقوط قوت باشد که درین هنگام علاج قوی باید کرد و بر یک دوا مداومت نکنند زیرا که مألوف
ضعیف العمل میشود و نیز در معالجه چون از یک دوا انتفاع حاصل نشود بدوای دیگر رجوع کنند زیرا که گاه باشد که
دوا موافق مزاج نباشد و تدبیر دیگر موافق افتد از ینجاست که برای هر مرض انواع تدابیر از اشربه و سفوفات و معاجین
و جوارشات و عرقیات و روغنات و طلاء و ضمادات مقرر کرده اند و نیز گاه باشد که یک دوا در یک مرض که در کسی
باشد یکی را موافق باشد و دیگرے را غیر موافق بلکه همون دوا برای همان شخص در همان عارضه گاهی افاقه
می کند و گاهی نی و سبب این اختلاف مزاج انسان ست در اصل خلقت و نیز تغیر و تبدل مزاج شخص معین بحسب
فصل و سن و دیگر تدابیر سابقه و حال و عوارضات لاحقه خارجی و داخلی میشود و اطبا گفته اند که ضرورتر این

مدر و ممیت است پس واضح شد که برودت ضارترین اشیاست و اکثر افعال صحت از برودت مختل میشوند کما قیل
فعال الصحة حرکات و الحرکة بالحرارة و ایضا الحرارة یتبعها الحرکة والبرودة یتبعها السکون فالحرارة آلة لجمیع الحرکات
البدنیة و الیبوسة تعینها والبرودة ممیتة مخدرة قال الشیخ فالحرارة الغریزیة آلة للقوی کلها والبرودة منافیة لها
لا تنفع الا بالعرض فلهذا یقال حرارة غریزیة ولا یقال برودة غریزیة ولا ینسب الی البرودة من کدخدائیة البدن
ما ینسب الی الحرارة واعلم ان الافعال انما تکون صحیحة اذا کانت الصحة کاملة وانما تکمل الصحة اذا کان الترکیب والمزاج
علی ما ینبغی فاذا لم یکن الافعال صحیحة دلت علی المرض هو اما من سوء مزاج وهو بارد فی الاکثر او من دارة الترکیب
محمد زکریا رازی فرموده که نمی باشند امراض بلغمیه مگر آنکه ضعف فم معده و فساد هضم پیش آن مقدم باشد و نمی باشد
امراض کلیه مگر آنکه مقدم باشد آن را سوء مزاج کبد و نمی باشد اوجاع مفاصل مگر آنکه مقدم باشد آن را سوء مزاج
کبد و نمی باشد اوجاع مفاصل مگر آنکه مقدم باشد آن را سوء مزاج کل بدن باید دانست که تاثیر دواهای طبعی بدون
اخراج مادهٔ فاسده و تقلیل آن نمیشود و قلع و قمع اصل مرض بدون تنقیه صورت نمی بندد اگرچه بتعدیل تسکین و تخفیف
مرض میشود و فائده بالفعل از آن حاصل میگردد ولکن امکان عود مرض ست در تنقیه و استعمال دوا بعد آن کردن
قلع و قمع بنیاد مرض میگردد پس هرگاه که اول تنقیه کرده شود و بعد آن استعمال دیگر ادویات بعمل آید زود تر
فائدهٔ دوا بظهور میرسد و نیز قلع و قمع اصل مرض بخوبی میشود لهذا قواعد اسهال نوشته میشوند اسباب
که مقتضی برای اسهال ست بلکه در هر استفراغ رعایت آن واجب ست ده چیزست یکی امتلاست بحسب اوعیه
یعنی زائد شدن کمیت اخلاط و امتلا بحسب قوت یعنی زائد شدن کیفیت خلطی پس خلا مانع ست دوم قوت
پس ضعف مانع استفراغ ست مگر آنکه گاهی ضعف قوت سهل تر از ترک استفراغ باشد پس درین صورت استفراغ کنند
بعد تسکین پستر تقویت قوت کنند سوم مزاج پس مزاج حار یابس و مزاج بارد و قلت دم مانع استفراغ ست چهارم
جثه بدن پس افراط لاغری و تخلخل بدن و سمن مفرط مانع استفراغ ست پنجم اعراض لازمه پس استعداد
برای ذرب و قروح امعا مانع استفراغ ست ششم سن پس پیری و طفولیت مانع استفراغ ست هفتم
وقت پس شدت حرارت و شدت برودت مانع استفراغ ست هشتم بلد پس شهر بارد بنهایت و شهر حار
بنهایت مانع استفراغ ست نهم صناعت شدید التحلیل مانند آهنگر و مقیم حمام و حمال مانع ست دهم عادت پس
کسی را که عادت استفراغ نباشد یکبارگی بدوای قوی استفراغ نکنند و منزاوارست که قصد کنند در هر استفراغ
پنج چیز را یکی اخراج ماده که موذی ست بحسب کمیت یا کیفیت دوم اینکه باشد استفراغ بقدر تحمل و خوف

فاعل تا زمانی صالح و معتدل باشد و آنسا اوقات یک سبب در ابدان مختلفه عوارض نگارنگ پیدا میکند وگاهی مختلف میشود
نص فاعل در ضعیف و قوی و شدید الحس و ضعیف الحس و نیز شیخ فرموده حدوث الم نمیشود مگر از سوء مزاج مختلف یا از تفرق
اتصال برای آنکه سوء مزاج متفق مولم نیست نزد یک شیخ الرئیس سوء مزاج که دفعة حادث شود و این سوء مزاج مختلف
ست و اگر قلیل قلیل بتدریج واقع شود این سوء مزاج مستوی ست و نیز کل سوء مزاج مختلف بالذات مولم نیست بلکه حار
بارد مولم بالذات ست و رطب و یابس بالعرض مولم ست بدانکه عروض سوء مزاج ساذج دفعة کثیر الوقوع ست و اما
عروض سوء مزاج مادی دفعة نمیشود بلکه سوء مزاج مادی بتدریج واقع میشود و تقدم سوء مزاج ساذج و اسباب فاعله آن
پیش از سوء مزاج مادی لازم و واجب و در اکثر رطوبت تابع سوء مزاج بارد ست و یبوست تابع سوء مزاج حار ست
وگاهی مقارن میشود و یبوست با برودت و حرارت با رطوبت مگر آنکه اول اکثری ست یعنی مقارن و تابع بودن
رطوبت برودت را و تابع بودن یبوست حرارت را و این هر دو یعنی مقارن شدن یبوست با برودت و مقارن
شدن رطوبت با حرارت قلیل الوجود ست و نیز باید دانست که تسخین بارد در اول امر آسان ست از تبرید حار و تبرید
حار در آخر امر آسان ست از تسخین بارد و ترطیب صعب ست از خشک کردن و دفع سوء مزاج بارد مادی صعب ست
از حار مادی و ازاله سوء مزاج بارد ساذج آسان ست از تبرید حار ساذج هرگاه همراه یبوست باشد چنانکه شیخ فرموده
قال الشیخ ان التبرید و التسخین مدتهما سواء لکن الخطر فی التبرید اکثر لان الحرارة صدیقة الطبیعة وان الخطر فی الترطیب
و التیبیس سواء لکن مدة الترطیب اطول و التیبیس اشد شبابا للبرودة التی قد حدثت و الترطیب اشد طلبا للبرودة الحادثة
و قال الشیخ و اما تسخین المزاج البارد فکانه یصعب اذا کان قد استحکم و غایته من السهولة فی الابتداء و بالجملة فان تسخین البارد
فی ابتداء الامر اسهل من تبرید التسخین فی الابتداء لکن تبرید التسخین فی الانتهاء و ان کان صعبا اسهل من تسخین
البارد فی الانتهاء لان البرودة البالغة هی موت من الغریزیة و باید دانست که صحت وابسته ست باعتدال
مزاج و استوای ترکیب پس مرض مقابل این هر دو باشد سوء مزاج و سوء ترکیب اگرچه اکثر اطبا مرض را در سه
نوع منحصر ساخته اند سوء مزاج و سوء ترکیب و تفرق اتصال لیکن نزد محققین تفرق اتصال در سوء ترکیب داخل ست
و غایت صحت باعتدال ست و هر یک از افراط و تفریط منافی صحت ست و نیز باید دانست که حیوة و صدور افعال
علی ما ینبغی از حرارت غریزیه ست و حرارت خارجیه اگرچه مخالف طبع ست لیکن بنسبت برودت حرارت خارجیه را
هم مناسبت ست برای آنکه حرارت از سبب روح ست و برودت هرگاه مفرط شود بقتل رساند و حرارت هرگاه مفرط
شود تبرید کند و تبرید کمتر از قتل ست و نیز افعال صحت بتمامها حرکات اند و حرکت از حرارت حاصل میشود و برودت

...نیز در بسیار شان و اسطوخودوس ضرورست و بحسب حاجت دیگر بود و یا بارده یا حار می توان افزود و بعضی منضج آنست
...اعتدال قوام سازد و مستعد برای دفع و استفراغ کند پس چیزیکه غلیظ باشد آن را رقیق کند و چیزیکه رقیق باشد آن را غلیظ کند
...استوای قوام نضج را لازم ست بسبب آنکه هر یک از رقت و غلظت مانع خروج مواد ست اما غلظت پس مانع بودن آن
...برای خروج ظاهر ست و اما رقت پس بسبب آنکه مواد رقیق در جرم اعضا و خلل آن نفوذ می کند و خارج نمیشود تا وقتی که نضج
...تمام آنها حاصل نشود و اگر چنین نباشد باید که در ذات الجنب در ابتدا اخراج ماده بنفث شود و در حمیات حاده رسوب در
...بول در ابتدا حاصل شود بلکه رسوب در حمیات حاده بعد ابتدا حاصل میشود بدانکه هر که معتاد مسهل نبود دوای قوی باو ندهند
...اله امتحانش نخست بدوای ضعیف نکنند و بهترین اوقات مسهل برای صحیح و مریض که از برای حفظ صحت و تقدم بحفظ
...مسهل گیرد موسم بهار و خریف ست و هر گاه اندر تن مردم صحیح پیچیدن اعضا و در شکم و کمر و در دزانو پدید آید و ثقل
...اعضا و کسل از حرکات و ضعف شهوت طعام و رنگینی بول و غلظ آن و بودن نبض شدید الامتلاء و انتفاخ عروق و سرخی
...رنگ بدن ظاهر شود باید دانست که او را بدوای مسهل حاجت ست قال الشیخ و الاسهال یفرط بالضعف العروق المتسعة و کثرة
...و الملازع المسهل لقوا ها تها اولاکتساب البدن سوء المزاج منه و ما یجری مجراه و باید که سه کس را مسهل قوی نباید داد یکی مردم
...خشک مزاج که ایشان را داروی نرم و لزج باید داد چون فلوس خیار شنبر و تمر هندی و خطمی و شیرخشت دوم مردمانیکه
...در شهرهای گرم سکونت دارند بواسطه آنکه فضول ایشان بسبب گرمی هوا تحلیل میرود سوم کسی را که داروی مسهل نخورد
...عادت نباشد و سه فرقه اند که بآنها مسهل قوی باید داد یکی مردم ساکن شهرهای سرد دوم کسانیکه آب استاده مانند تالاب
...و غیره تشرب می کنند بواسطه آنکه در ایشان اخلاط غلیظ بهم میرسد سوم خداوند شیر زر بنا بر غلظ اخلاط ایشان بدانکه در ترکیب
...ادویه مسهله نه چیز رعایت باید داشت یکی آنکه بدانند که ادویه مسهله کلها مضر فم معده اند پس لازم ست که ادویه خوشبو
...مقویه قلب باوی آمیزند تا ضرر از فم معده باز دارد دوم آنکه با داروی مسهل چیزهای مدر بسیار نباید آمیخت برای آنکه
...داروی مدر قوت داروی مسهل را باز دارد لان الادرار ینقص الاسهال سوم آنکه داروی مسهل سخت شیرین نسازند
...چه بسیار باشد که طبیعت بسبب حلاوت آن را عوض غذا صرف کند و از وی منفعل نشود چهارم آنکه دوای سریع العمل
...با بطی العمل مرکب نسازند چه ممکن ست که بطی العمل قوت سریع العمل را بشکند یا سریع العمل زود فارغ شود و بطی العمل بعد از
...بنجرکت آید و در تاثیر ضعف افتد و اگر ترکیب چنین دوا اتفاق افتد باید که تقدیر وزن چنان سازند که از هر دو یک
...و یک قوت پدید آید یکی را قوی کنند و دیگری را ضعیف و مساوات نسازند تا تعارض نگردد پنجم آنکه داروی مسهل
...بدوائیکه قوت او زیاده کند مدد کنند چنانچه با تربد زنجبیل اضافه سازند تا که فعل تربد قوی شود بدانکه تربد اخراج مواد...

نباید کرد از افراط اسهال تا وقتیکه استفراغ از جنس آن ہست کہ سزاوارست اخراج آن و مریض متحمل آن باشد سوم آنکہ باشد آن استفراغ بطرف میل مادہ پس غثیان پاک کردہ شود بقی و مغص باسهال چهارم آنکہ انچہ اخراج مادہ میکنند از بدن از مخرج طبعی اخراج کنند و عضوی کہ نقل میکنند بطرف وی مادہ را باید کہ خسیس باشد از منقول عنہ و مشارک باشد برای ما ؤف مانند باسلیق ایمن در علل کبد و باشد عضو منقول الیہ معابر برانچہ وارد میشود و نفرغہ ثلاثہ برای اعضای رئیسہ و پنجم وقت استفراغ آن و باید کہ استفراغ مادہ کنند بعد نضج مواد وجوبًا در امراض مزمنہ و استحبابا در امراض حادہ الا آنکہ مادہ در ہیجان باشد پس ضرورت بی تقدم نضج استفراغ مواد کنند برای آنکہ ضرر عدم اخراج مادہ زیادہ است از ضرر اخراج مادہ غیر نضیجہ قال الشیخ الکانت المادۃ فی الانصباب بعد جذبنا ہا من موضعہا بعد مراعاۃ شرائط اربع احدہا مخالفۃ الجہۃ کما یجذب من الیمین الی الیسار و من فوق الی اسفل والثانی مراعاۃ المشارکۃ کما یحبس الطمث بوضع المحاجم علی الثدیین جذبا الی الشریک والثالث مراعاۃ المحاذاۃ کما یفصد فی علل الکبد الباسلیق الایمن و فی علل الطحال الباسلیق الایسر والرابع مراعاۃ التبعید فی ذلک لئلا یکون المجذوب الیہ قریبا جدا من المجذوب منہ و ان کانت المادۃ منصبۃ ای کمل انصبابہا فاما ان ناخذہا من العضو نفسہ او ننقلہا الی العضو القریب المشارک و نخرجہا کما الفصد الصافن فی علل الرحم والعرق الذی تحت اللسان فی علاج ورم اللوزتین و متی اردت ان تجذب الی الخلاف فلیکن ولا وجع العضو المجذوب عنہ قال القرشی الجذب مطلقا قد یکون الی الخلاف القریب و قد یکون الی الخلاف البعید و یشترط فی جذب المادۃ ان لا یتباعد فی قطرین ای جہتین بل فی طول منہما فاذا ورمت الید الیمنی فلا تجذب الی الرجل الیسری بل الی الرجل الیمنی و ہو افضل و اولی من ان تجذب الی الید الیسری و اذا وجب الفصد و الاسہال و کانت الاخلاط علی النسبۃ الطبعیۃ بدأ بالفصد فان غلب خلط بعد الفصد فاستفرغ و ان لم یکن کذلک بل یکون غلبۃ خلط لا علی الوجہ المذکور فاستفرغ الغالب و لا ثم فصد و لیکن بین الفصد و المسہل مہلۃ قال المسیحی فی المائۃ المسہل یقال فی العرف علی المسہل بالتلیین کالشیرخشت و الترنجبین و علی المسہل بالازلاق کالاجاص و السبستان و بزر الخطمی و بزر الخبازی و علی المسہل بالعصر کالہلیلج و کشراب الورد المکرر و علی المسہل بالجلاء کالبورق و الملح و علی المسہل بقوۃ مسہلۃ ای بالصورۃ النوعیۃ کالمحمودۃ و الغاریقون و یقال علی ہذا المسہل حقیقی و علی الباقی مجاز بدانکہ ہرچہ منضج ست معدل خلط و مصلح آنست و ہرچہ معدل ست منضج خلط است مثل گاوزبان و سپستان و عناب و تخم خطمی و اصل السوس کہ در اکثر مزاج و اکثر امراض نضج مواد از ان حاصل میشود و در مزاج حار اضافہ بنفشہ و بہدانہ و نیلوفر و در مزاج بارد اضافہ بادیان

نیست از ینجاست که بر گوشت و پوست و عصب و استخوان منتشر میگذرد و بمحل مقصود میرسد و حائل شدن این چیزها
مانع نفوذ او نمیشود و سپاهیه و ارشد که بظاهر تن نهند محسوس ست که چگونه اثر او بباطن سرایت می کند همین حکم مسهل ست
اگر نافذ جرم و ماهیتو و بنابر کثافت چسبان از استخوان دیگر اعضا نافذ میگشت مطلقاً نفوذ قوت و و واجب است که مطبوخ را
نیکو گرم بنوشانند تقادمه اند نه مختان و مبرود دراو و در تابستان یعنی فصل گرما چهار گهری شب باقی مانده مسهل بنوشند و در
زمستان و خریف چهار گهری روز بر آمده بلکه یک پهر روز بر آمده مسهل بنوشند و در ایام بهار وقت صبح مسهل را بنوشند
و قرشی نوشته چون که از تربد و قند و هلیل و نمک سازند خاصیت او آنست که آب سرد عطش قوی میشود و به آب گرم منقطع
میگردد و همچنین چیزیکه اسهال آن بعسر بود مانند شیر و در و مکرر که اینچنین مسهلات آب شدید البرد باید داد تا برودت
او معین عصر شود و آب بالای جلاب و نضج نخورند اقل مرتبه چهار ساعت و اگر دار و در حرکت نیاید ناچار آب گرم یا عرق گرم
نموده بنوشند و واجب است که معده و قدم شارب المسهل را گرم دارند و ابقرا بینند که بعد شرب مسهل نشینند تا که دوا از سر معده فرو شود
و تقلب نفس بایستاد آن مان نمک حرکت کنند تا اعانت دهد بر نفوذ و لازم ست که روز مسهل استنجا به آب گرم کند و باید که اهل
بر نهار نخورند عند خلو معده دما سار یقا و جگر از غذا اما اگر کسی گرم مزاج ضعیف المعده ضعیف الترکیب بود و یرا نخست قدری
غذای لطیف خفیف چون ماء الشعیر و آب انار یا لب نان خمیری در آب انار ترکرده باید داد و بعده دوا تا معده او از
انصباب صفرا محفوظ ماند کذا قال الشیخ و بدانکه هرگاه اسهال مواد کما حقه شود و عطش پدید آید دلیل کمال عمل باشد
و کذلک هرگاه مسهلی که مخصوص باخراج خلط واحد ست شروع در اخراج خلط دیگر نماید دلیل کمال عمل بود و کذا قال الشیخ قال
القرشی العطش والنعاس عقیب الاسهال اللذی یدلان علی نقاء البدن من الخلط الموذی تنقیة بالغة و وقت مختار
برای مسهل ربیع و خریف ست و باید که در ربیع مسهل لطیف دهند نه قوی زیرا که ضعیف متصل با و میرسد و مسهل قوی مضعف
و مضعف بدن ست و در و ضعیف بر چنین بدن مضر او ست اما در خریف هر چه دهند از مسهلات قویه حسب حاجت
رواست و اجتناب از مسهل در شدت ضیف و شتا لازم ست و هرگاه مسهل عمل تمام کند جهت تقویه اعضا و تعدیل مزاج
بندر مناسبه مع اشیای موافقه باید داد مثلاً محرور را بزور قطونا بروغن بنفشه یا روغن گل چرب کرده به آب سرد که شکر
در ان حل کرده باشند بنوشانند و مبرود را که در مزاجش بلغم غالب بود مغرف مغسول به آب گرم و معتدل المزاج را تخم ریحان
بروغن گل چرب ساخته با شربت قند باید داد و این چیزها قبل از استعمال مسهل و دوا دهند که حبس اسهال میکنند و بدانکه
تقدم استعمال منضجات و مرطبات بر استعمال مسهل اختیاری ضروری ست و نیکوترین مرطبات قبل از اسهال استعمال
حمام ست و هرگاه ترک منضجات تا سه روز قبل از شرب مسهل ضرور آمده از روز مسهل و بعد و تا که بدن بحال اصلی باز آید

رقیقه می کند هرگاه زنجبیل را با آن امتزاج کنند غلیظ و رقیقه هر دو را اخراج کند ششم داروی قابض چون هلیله که استفراغ
او بحصر بود با دوای لزج که عمل و بلغزانیدن باشد چون خطمی ترکیب نکنند و اگر بسبب ضرورت کنند تنقیص مقدار قابض
و تکثیر مقدار لزج سازند هفتم آنکه بواسطه اصلاح داروها دوای دیگر بکار برند تا ضرر او باز دارد و تقدیر مقدار مصلح عند
عدم تعین ضرر چهارم حصه است و نزدیک تیقن وی هیچند کنند مصلح را هشتم آنکه داروی که اندر مطبوخ یا نقوع
گداخته شود آنرا ثقل نماند چون نمک سبند و صمغها مقدار شربت از وی کامل باید گرفت و آنچه ثقل او باقی ماند و قوت
آن در مطبوخ آید وزن او مضاعف باید کرد تا در عوض ثقل قوت آن بمقدار شربت او برابر آید مثلاً شخصی اگر جرم
هلیله دو درم دهند اندر مطبوخ چهار درم اندازند نهم آنکه چون ادویه متعدده مرکب سازند وزن هریک از وزن
خاصه او که تنها دهند کمتر باید کرد تا از مجموع شربتی معتدل حاصل آید مثلاً انجا که تربد دو درم تنها کفایت کند و هلیله
چهار درم و غاریقون یک مثقال و صبر دو درم چون ازین چهار مرکب سازند تربد چهار دانگ باید کرد و هلیله یک درم و غاریقون
نیم درم و صبر چهار دانگ و علی هذا القیاس غیرها دهم در عرف اطبا ملین آنکه مواد را از معده و حوالی وی و امعا مستخرج
نماید و مسهل آنست که مواد را از عروق و اعضای بعیده اخراج کند و بدانکه مذهب محققین آنست که جذب مواد از
جاذبه دواست بخاصیتی که صانع حقیقی دران ودیعت کرده بهمان قوت جذب مواد میکند بمثابه جذب مقناطیس
آهن را و در جذب دوا تقدم انجذاب رقیق و تاخر غلیظ شرط نیست چنانکه بعضی از متقدمین زعم کرده اند و بعضی
ادویه بجذب بعضی اخلاط مخصوص است چنانچه تربد و شحم حنظل و غاریقون بتنقیه بلغم مخصوص اند و سقمونیا مسهل
صفراست و هلیله زرد همچنین و حجر ارمنی و افتیمون مخرج سوداست و صبر مسهل بلغم و سودا و اندک از صفرا و همچنین
شحم حنظل مخرج سودا و بلغم غلیظ و اندک از صفرا و غاریقون و برگ سنا و خیارشنبر مسهل هر سه خلط لیکن غاریقون
بلغم را بیشتر از سودا برارد و سودا را بیشتر از صفرا اخراج کند و ما زریون مسهل ماء اصفر است و چنانکه بعضی دوا را
ببعضی اخلاط تخصیص کرده اند همچنان ببعضی اعضا نیز مخصوص کرده اند باعتبار کثرت استفراغ وی از ان عضو چون
شحم حنظل و صبر بدماغ و اعصاب و سورنجان بمفاصل و غاریقون باخراج بلغم از معده و شش و صبر از دماغ و معده
و مفاصل و سکبینج و جاوشیر برای اخراج مواد و ترود غشا و شحم حنظل نیز اخراج ماده از مفاصل و عصب میکند و از دماغ
و معده نیز خصوص اخراج بلغم غلیظ و سودای کند و بدانند که جرم دوا در تن نفوذ نمیکند و بموضع خلط نمیرسد بلکه
قوت وی میرسد و نفس دوا در معده یا در امعا ماند و این مقدمه ببراهین ثابت شده و در یابند که چنانچه خروج
خلط را بمجاری حاجت است رسیدن قوت دوا را بموضع خلط بمجاری حاجت نیست بهر آنکه قوت دوا از جسم

کند که تناول اشیای قابضه خاصه که عطره باشند مانند سفرجل و تفاح چه این چیزها بنا بر قبض فم معده تحت او را که قریب بآن است
منحصر میسازند و غثیان می قمع مینمایند و دوا و خلط را از فوق باسفل مایل میگردانند و بنا بر عطریت طبیعت را قوت میدهند
و اشیای مذکوره لا محاله اعانت میدهند بر اجابت و اگر بدین تدابیر دوا عمل نیاید زود قی کنند تا دوا که در معده محتبس مانده است
دفع شود و هرگاه دوا از معده بامعا رفته باشد و در انجا بند گشته القا ماء العسل و آب شور دهند و در ینجا بحقنه و شیاف ملینه
مدد باید کرد و هرگاه اسهال نیاید یا کمتر آید و اعراض منکره مثل دوار و غشی و صداع و مغص و گرمی در اعضا پیدا شود قی باید کرد
و مرغ در حلق انداخته یا آب گرم تنها یا بانگبین آمیخته یا ماء العسل گرم ساخته نوشیده یا دیگر مقیات نوشیده قی کنند و اگر قی
باید و عوارضات منکره لاحقه هنوز موجود باشند فصد باید کرد تا مواد متحرکه مستخرج شود و اعضای رئیسه از انصباب محفوظ
مانند و احوط آنکه هرگاه مسهل دهند و عمل نکند اگر چه اعراض ردیه پدید نیاید فصد باید کرد اگر چه بعد دو روز یا سه روز بود و تا
سه روز بعد چندی حرکت نماید و با اعضای رئیسه میل نماید و جمع کردن دو مسهل در یک روز خطر دارد و بسیار باشد که عقب اسهال
فصد حمی در جگر پدید آید علاج این درد با آب گرم نوشیدن است و هو القلعه با لغسل و التحلیل و هرگاه دوار دو مسهل با
فرا کند دستها را از بن بغل و پایها را از بن ران بپارچه بر بندند و چند لقمه نان اندر آب انار ترش تر کرده خورانند
... بست جو با اندکی تخم خشخاش سوده خورانیدن سخت نیک باشد و هرگاه مزاج گرم باشد اسبغول بریان و صمغ عربی
... رمنی بریان بر روغن گل چرب کرده خورانیدن همراه رب سیب یا به مفید است و اگر مزاج سرد باشد حب الرشاد سه درم
بریان و در روغن گاو پخته بنوشانند چون غلیظ شود بنوشانند بغایت سودمند است بدانکه شناختن نضج از بول بدین طریق
است که بول در ماده صفراوی بعد نضج رنگ اترجی بهم میرساند و در بلغم بول رنگین میشود و مایل بزردی بود و در سودا
سیاهی و کمودت بهم میرساند و از نبض نضج چنین توان یافت اگر اول نبض صلب باشد بعد نضج نرم شود معلوم شد
که نضج شده و همچنین بالعکس و اگر پر باشد خالی نماید و بالعکس و اگر ضعیف باشد قوی شود و بدانکه صفرای خالص در سه روز
و غیر خالص در پنج روز نضج تمام پذیرد و بلغم غلیظ در نه روز و بلغم رقیق در پنج روز و سودای خالص در پانزده روز نضج یابد
و نهایت مدت چهل روز و این قاعده کلیه نیست بلکه اکثری است گاهی از این اوقات تاخیر و تقدیم نیز میکنند باید دانست
مسهل که در فالج و لقوه و رعشه و مثل این و دیگر امراض بلغمیه بارده دهند باید که باجزای ماء الاصول حار و ماء البزور حار
و مطبوخ قنطوریون و مطبوخ زوفا و مغلی حلبه ملین و دیگر منضجات بلغم داده شود و همراه وی حب ایارج یا حب غاریقون
نیز باید و در حمیات حاره و امراض صفراوی باجزای نقوع فواکه و نقوع تمر هندی و مطبوخ فواکه و مطبوخ شاهتره و دیگر منضجات صفرا
داده شود و در امراض سوداوی و حمیات سوداوی باجزای مطبوخ افتیمون یا مطبوخ افتیمون نقوعه یا دیگر منضجات سودا همراه حب افتیمون

بطریق اولی ضرور تر دانند و ترک تعب و جماع و احداث انفسانیه قویه لازم دانند زیراکه اینها مجفف اند و در وقت
انضاج احتراز از حوامض و مالح و حریف و عفص و از بقول و فواکه ضرور دانند و بدانکه قبل از شروع در عمل دوا خواب کردن
معین عمل ست بشرطیکه دوا قوی بود والا مبطل یا مضعف انست و بعد شروع در عمل ترک نوم اولی ست اگر مسهل قوی بود
یا ضعیف و هرگاه جهت اسهال حبوب بکار برند اگر مقصود تنقیه اس بود محتاج اعانت نیست فقط همان باید داد و این
حبوب باید که کبار سازند و بعد ساختن زمانیکه استمساک در آنها پدید آید و خشک تام هم نشوند تناول کنند تا بنابر کبر حجم و استمساک
اجزای او زود منحل نشوند و در معده دیر مانند و قوت او بر سبیل تبخیر بسوی دماغ همی رسد و اگر مقصود تنقیه مفاصل بود
حبوب با مطبوخات لازم ست تا قوت دوا بسرعت بمحل مطلوب رسد و باید که مطبوخ مجانس حبوب بود چنانچه حب مسهل صفرا
همراه طبیخ شاهتره دهند و حب مسهل سودا همراه طبیخ افتیمون و بسفائج و مانند آن و حب مخرج بلغم همراه طبیخ مطلوب و
مانند آن دهند و حبها که با مطبوخ دهند باید که خرد و قریب العهد بساختن بود تا زود منحل شود و قوت او بسرعت
بمحل مقصود رسد آنجا که تنقیه عضو خاص بعید از معده چون سر مطلوب بود بالضرور با طالت لبث دوا حاجت باشد تا بر سبیل
تبخیر قوت دوا بدماغ همی رسد و درینصورت شب بهتر ست ازین ست که حبوب منقی دماغ بشب خوردن مقرر شده و نیز
که با دویه مسهله ادویه عطره مخلوط سازند تا قوای اعضا را محافظت کند و کذا ادویه قلبیه نیز ممزوج سازند و کسیکه از دوا
دوا متنفر گردد سد منخرین کافی ست و آنرا که از طعم دوا تنفر بود بخوردن برگ عناب یا طرخون ذائقه را تخدیر کنند و همچنین
گرفتن برف و یخ در دهان و ادویه حریف مثل دارچینی یا نانخواه پیش از شرب علاج خاییدن تخدیر حس کند و نیکو حیله
در ستر طعم حبوب آنکه بعسل آلایند و بلع نمایند یا بقوام شکر یا شکر مقوم غلافی بر آن کرده فرو گذرند و فرو بردن ما یعی را طلی بر آن
بمالند و نیکوتر حیله آنکه دهن را آب یا چیزی دیگر مملو کنند و بالای او حب اندخته بلع نمایند و جهت دفع خوف قی بازو
را ببندند بستنی سخت تا طبیعت بسبب الم متوجه اطراف شود و روایح مانع غثیان چون رایحه نعناع مهیا بود و دیگر
مر شوش بسرکه و مار ورد بوییدن و فواکه قابضه چون سفرجل بر سبیل امتصاص خوردن و هرگاه در استعمال مسهل
تا که اخراج او بحقنه و شیاف ملینه و اسراق مزلقه نکنند مسهل نه دهند و کذلک هرگاه کسی را تخمه و بدهضمی بود و یا اخلاط
لزج هوه یا نفخ سیف او ممتد باشند یا در احشای وی التهاب و سده بود تا که با غذیه ملینه و حمام و استراحت و ترک
محرکات و ملتهبات اصلاح حالات مذکوره نشود مسهل نشاید داد و هرگاه در عمل تاخیر بسیار شود و دوا هنوز
بود ماء العسل گرم با آب گرم قدری نمک انداخته و شور کرده بدهند تا دوا اخلاط را رقیق ساخته مدد در اجابت
کند مطبوخات فواکه و از بار ملینه مدد کند و ایضا درینوقت مصطکی سوده از یک درم تا دو درم با آب گرم خوردن نافع

ق بادیان که گلقند دران حل کرده باشند یا ملیله مربی همراه شیرهٔ بادیان و دیگر اجزای مناسبه میدهند و برای محرور
بغول همراه لعاب بهدانه یا دیگر تبرید مناسبه میدهند لیکن اگر روز دوم از مسهل در امراض حاره نقوع اجزای بارده یعنی
نقیع سابق همراه اسبغول یا بدون آن بعمل آید نهایت بهتر است و همچنین روز دوم از مسهل در امراض بارده مطبوخ
اجزای حاره یعنی منضج سابق باضافهٔ تخم ریحان یا بدون آن بعمل آرند نهایت بهتر است و باید دانست که هر گاه
احتیاج منضج نیست اما هر گاه فساد خون بسبب آمیزش اخلاط دیگر بوده باشد موافق غلبهٔ خلط منضج داده فصد کنند تا اخلاط
بالکل پخته شده همراه خون در فصد بر آیند و باید دانست که قدر شربت ادویه مفرده که در کتب قلمیه مرقوم است بعضی
قیاس بانرجه سابقه و برخی اکثر مقدار را اعتبار نموده اند که زیاده ازان نتوان استعمال نمود و قومی موافق قوی المزاج
بعضی قیاس معتدل المزاج فرموده و حکیم ولی بن حکیم علی گیلانی این دعوی را یعنی نسبت تعیین قدر شربت ادویه قیاس
معتدل المزاج بکمال متانت و مدلل ببراهین بیان فرموده چنانچه عبارت آن بجنسه نقل کرده میشود مخفی نماند که مدار حفظ
صحت و تقویت قوت بر رعایت قوانین اعتدال و رعایت آن در غایت اشکال ست بسبب اختلاف مزاج
افراد انسان و متفاوت احوال و مراتب آن زیرا که دو شخص از اشخاص انسان نمی توان یافت که مزاج ایشان
یک مرتبه باشد و چون افراد اشخاص انسانی را از غایت کثرت در حیز ضبط نمی توان آورد هر آینه از برای مزاج
هر فرد هر چیزیکه لائق بحال او باشد تعیین توان نمود پس حکما را ضرورت شد که از مراتب اختلافات امزجه حد
وسطی و مرتبهٔ اعتدالی منظور دارند و چیزیکه لائق بحال او باشد تعیین فرمایند از اغذیه و اشربه و غیرها و باقی
احوال را بحدس طبیب بگذارند و چون معلوم شد که مراتب مزاجها در غایت اختلاف ست ظاهر ست یعنی که
حکما فرموده اند موافق هر مزاج نخواهد بود پس حکم حدس صائب قیاس درست را میزان صواب و خطا باید
گردانید و بعد ازان به رعایت قوانین حکما مشغول باشند تا صحت قول حکما ظاهر گردد زیرا که می تواند بود که
دوائی را که حکما گرم گفته اند نسبت بعض مزاجها گرم باشد و دوائی را که گرم گفته اند نسبت بعضی مزاجها سرد باشد
بلکه دوائی که شربتی از وی دو مثقال تعیین نموده اند گاه باشد که در مزاجی سه مثقال ازان باید داد و در مزاج
دیگر یک مثقال بنا بر تفاوتی که میانهٔ امزجه واقع ست و ازین جهت ست که شیخ ابو علی سینا در طبیعیات شفا و
قانون نیز در بحث مزاج تصریح نموده بایمعنی که ما مزاج دوائی را که معتدل گفته ایم مقصود ما آن نیست که اعتدال
حقیقی دارد زیرا که وجود اعتدال حقیقی از جملهٔ محالات ست چنانچه در محل خود مبین شده و مقصود ما آن هم
نیست که مزاج او موافق و مطابق مزاج انسانی ست چه اگر چنین بودی بایستی انسانی بودی بلکه مراد ما آنست

یا حب غاریقون یا لاجورد داده شود و هر خلطی که سوخته میشود یعنی اجزای لطیف وی تحلیل شده باقی کثیف و غلیظ باند آنرا سودای غیر طبیعی گویند پس در امراض سوداوی سودا از هر خلطی که حاصل شده رعایت آن مقدم دارند مثلا در سودای دموی شاهتره و عناب و سرپوکه و بسفایج وغیره ادویهٔ مصفیهٔ خون در سودای صفراوی هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ کابلی و تمر هندی و آلوبخارا تخم کاسنی و تخم خبازی و دیگر اجزای منضج صفرا آمیزند و در سودای بلغمی مثل تخم کشوث و بادرنجبویه و اسطوخودوس و اصل السوس وغیره اجزای مخصوصهٔ بلغم آمیزند و در سودای سوداوی مثل هلیلهٔ سیاه و افتیمون و غاریقون و بسفایج وغیر ذلک داخل کنند و برای هر مرض که مسهل میدهند ادویهٔ مخصوصهٔ آن مرض را داخل سازند و هرگاه دو خلط یا سه خلط جمع شوند و حاجت اخراج آن شود ادویهٔ مخصوصهٔ هر خلط را که برای هر یک مخصوص است حسب حاجت باهم آمیزند و برای امراض بارده سر و چشم و گوش مثل فالج و لقوه وغیره و مثل صداع و نزول آب تنقیه تمام است که بغیر آن حاصل نمیشود و آنچه بیشتر باستعمال می آید حب ایارج است و حب شبیار و حب قوقایا و حب غاریقون چهار گهڑی شب باقی ماند حب ایارج را بخورند و بالای آن وقت صباح مطبوخ از اجزای مسهله بگاره بنوشند و در امراض سوداویه منضجات بیشتر روز دهند تا اینکه ظاهر شود آثار نضج در قاروره مانند اینکه غلیظ شود قاروره و متغیر شود از بیاض بطرف سیاهی و ظاهر شود لین در نبض آنگاه استفراغ کنند و باز منضج دهند و باز استفراغ کنند و قریب سوداست در نضج مواد بلغم غلیظ و هرگاه در امراض بلغمیه آثار نضج در قاروره ظاهر شود و بول از رقت بطرف غلظت و از بیاض بحمرت یا بصفرت میل کند آنگاه مسهل دهند و آنجا که ماده در اعصاب یا در مفاصل متشرب بود مثل فالج و لقوه و وجع مفاصل و نقرس وغیره آنجا منضج کثیر دهند و بدفعات استفراغ کنند و در امراض صفراوی حاجت بتکرار منضج نیست بلکه در بعض جا بسبب حدت مواد و عدم مهلت بیمار [illegible] بدون منضج مسهل داده میشود و در امراض مزمنه بلغمیه و سوداویه تقدیم نضج از واجبات است و در امراض صفراوی و دموی تقدیم نضج از جملهٔ مستحبات است و در وقت شب و روز ابر و باد مسهل نباید داد و در روز مسهل خود را گرم دارند و از هوای سرد و آب سرد نوشیدن و خواب کردن بعد نوشیدن دوای مسهل و حرکت قوی پرهیز سازند و اگر در آمدن اسهال تاخیر واقع شود باید که شکم را گرم سازند از پارچهای گرم و مصطکی و گلقند آمیخته خورانند یا گلقند را در عرق بادیان جوشانیده مالیده صاف نموده قدری قدری بنوشند بعد وهر نخود آب یا آب مونگ و وقت تشنگی عرق بادیان یا عرق گاوزبان یا عرق عنب الثعلب حسب حاجت بنوشند و وقت شام کهچڑی شوله خورند و باید دانست که اطبای سابق خوردن اسبغول برای محرور و خوردن تخم ریحان برای معتدل و خوردن حرف یعنی تخم تره تیزک برای مبرود در روز مسهل آخر روز تجویز کرده اند لیکن معمول درین زمان چنان است که نزد دم برای مبرود و معتدل تخم ریحان فقط یا همراه

بغیر شرط و غذای حار و دوای حار و حمام معتدل و صناعت مسخنه و فرح معتدل و هوای حار و ضمادات حاره و دواخل میشود
و اشیای مذکوره از مسخنات کثیره بیداری و استعمال حمام و محاجم با نار و دلک و کماد با شیای گرم و ضماد و طلا و مالش
با شیای گرم و خوردن چیزهای گرم علامت حدوث سخونت بسبب آن در صورت عدم خلط یعنی علامات سوء مزاج
حار ساذج حرارت ملمس و سرعت نبض و نفس و تواتر اینها و سوزش چشمها و انتفاع از چیزهای سرد و ضرر یافتن از چیزهای
گرم و ور دارت حال در صیف و تلخی دهن و فتور اشتها و سهر و خشکی دهن و بینی و تشنگی مفرط و حدوث این عوارض از
امورات خارجی مثل آنکه در گرما رفتن یا در آفتاب یا پیش آتش نشستن و پیش از این اشیای گرم خوردن و فصل حار
و سن شباب و تدبیر مقدم گواهی دهد اسباب مبردات حرکت مفرط است یا سکون مفرط و ملاقات مبرد بالفعل یا بالقوه
داخلا یا خارجا و ملاقات سخونت بالفعل یا بالقوه با فراط و مجاحمت غذا و غذای بارد و دوای بارد و شدت تکاثف
و ملاقات مبردات و کثرت ماده مبرده مثل سودا و بلغم و قلت غذا با فراط و کثرت غذا با فراط و بسیاری تحلل بدن و افراط
استفراغ و افراط احتباس و سدها و سخت بستن عضو بدوام و خوف و حزن و غم علامات غلبه برودت ساده یعنی علامات
سوء مزاج بارد ساذج برودت ملمس است و نوم مفرط و کسل در حرکات و تقدم اسباب مبرده و سفیدی قاروره و دیر
و عدم نتن و بطوء نبض و نفس و تفاوت اینها و ضرر یافتن از چیزهای سرد و انتفاع یافتن از چیزهای گرم و اشتهای کاذب
و نفخ در شکم و قلت عطش و قلت هضم و ور دارت حال در شتا و اذیت یافتن از نزلات و کثرت خواب و تری دهان
و بینی بشرط رطوبت اسباب مرطبات سکون و نوم و اجتناب محللات و کثرت غذا و دوای مرطب و غذای مرطب
و استفراغ خلط مجفف مثل سودا و صفرا و ملاقات مرطبات داخلا و خارجا خصوصا حمام معتدل بر طعام و ملاقات
مبردات داخلا و خارجا و ملاقات مسخنات قلیل و فرح معتدل و کثرت اکل علامات سوء مزاج رطب ساذج کسل
در حرکات و لین نبض و کثرت بول و براز و لین ملمس و نسیان و کثرت نوم و سستی اعضا و تقدم اسباب مرطبه
و رسیدن هوای جنوب و ضرر یافتن از مرطبات و انتفاع از مجففات و سیلان لعاب دهن و مخاط و انطلاق
طبیعت و سوء هضم و تهیج اجفان اسباب مجففات مثل حرکات کثیره است و کثرت استفراغ و آنچه تحلیل با فراط
کند و غذای یابس و دوای یابس و برد مجمد که حبس کند عضو را از جذب غذا بطرف خود و آنچه قبض کند پس سده
پیدا کند که مانع نفوذ غذا شود و کثرت جماع و قلت غذا و ملاقات مجففات داخلا و خارجا و کثرت غم و سهر و غضب
و فکر علامات سوء مزاج یابس ساذج جفاف و خشکی و درشتی بدن است و لاغری و سهر و صفای حواس و خشکی
دهن و بینی و صلابت نبض و قلت بول و خشکی براز و ضرر یافتن از چیزهای خشک و تقدم اسباب مجففه و اشتیاق

که معتدل ست باین معنی که اگر بر مزاج انسان معتدل المزاج وارد شود نه حرارت را زیاده سازد و نه برودت را و همچنین
مزاج دوائی را که گرم گفته ایم یا سرد مراد ما آن نیست که در جوهر آن دوا گرمی یا سردی هست و مراد ما این هم نیست که جوهر
آن گرمتر یا سردتر از مزاج انسانی ست بلکه مراد آنست که اگر بر بدن انسان معتدل المزاج وارد شود مزاج او را
گرم یا سرد گرداند و بنا برین ست که میتواند بود که دوا سرد باشد نسبت ببدن انسان و گرم باشد نسبت ببدن
عقرب یا دوائی گرم باشد نسبت ببدن انسان و سرد باشد نسبت ببدن مار بلکه می تواند بود که دوائی قیاس مزاج
صنفی مثل هندی گرم و بمزاج صنفی مثل صقالیبی یا ترکی سرد بلکه می تواند بود که دوائی قیاس شخصی مثل زید گرم باشد
و قیاس شخصی دیگر مثل خالد سرد با آنکه هر دو از یک صنف باشند بلکه قیاس بیک شخص در یک وقت گرم بود و در یک وقت
سرد برین قیاس و بنا برین ست که اطبا وصیت فرموده اند که اگر خواهند که تبدیل مزاجی نمایند بر استعمال یک دوا
اقتصار نفرمایند زیرا که تواند بود آن دوا موافق آن مزاج نباشد این ست انچه مضمون کلام شیخ بود و ازینجا معلوم شد
که حکما رای نموده اند و قطع راه را موقوف بر حس و حرکت و حدس اهرد باز گذاشته اند و مدار بر تعیینات حکما موقوف
نیست و الله اعلم بالصواب **باید دانست** که در امراضی که معالج محتاج بکمال حذاقت و هوشیاریست امراض حاده اند
خصوص تپهای حاره و امراضی که با تپ می باشند مثل سرسام و ذات الجنب و خناق و ورم رحم و خصیه و کلیه و ورم
معده و جگر و غیر آن و اقسام اسهال که در معالجه آن هوشیاری بلیغ باید زیرا که انواع اسهال کثیر اند و نیز اگر یکبارگی
حبس کنند نفخ شکم پیدا گردد و دیگر فساد لاحق شود و امراضی که کثیر الوقوع اند و در مطب برای معالجه آن احتیاج اکثر می افتد
از انجمله حمیات اند با قسامه از حمی یومی و صفراوی و بلغمی و غب و شطر الغب و اورام و بثور و اسهال معدی و معوی
و کبدی و زحیر و درد گرده و زکام و نزله و سرفه و ضیق النفس و ذات الجنب و صداع و شقیقه و سرسام و رمد و درد گوش
و درد دندان و درد گلو و خناق و قلاع و خفقان و قی و غثیان و وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا و فالج و لقوه
و حکه و جرب و شری و نفث الدم و بواسیر و درد معده و تخمه و هیضه و ضعف معده و ضعف جگر و ورم معده و جگر
و تشنج و کزاز و قولنج و استسقا و کرم و دیدان شکم و سنگ گرده و مثانه و تقطیر البول و فتق و رعاف و ورم خصیه و ورم رحم و اسقاط
و سیلان طمث و احتباس طمث و ورم پستان +

بیان اسباب مولده و علامات سوء مزاج ساذج از کیفیات اربعه

اسباب مسخنات حرکت معتدل و غذای معتدل و ملاقات مسخن از اخلاط یا خارجا دوا یا غذا بغیر افراط و تکاثف
ظاهر بدن و تخلخل باطن بدن و عفونت اخلاط و غضب و سهر معتدل و ریاضت معتدل و دلک معتدل و وضع محاجم

و کثرتِ فکر و حزن بغیر سبب و حبِ خلوت و حموضتِ فم و یبسِ آن و فتورِ شهوتِ جماع مگر در مراقی و قلتِ دم و سیاهی
خون و غلظِ آن و تکاثفِ ظاهرِ بدن و حرقتِ فم معده و سرخیِ بول یا سیاهی آن و غلظِ بول و وجع کاذب
و نفخ در شکم و صلابتِ نبض و دقت و بطوء آن و ترشیح اسباب مولدهٔ آن جمیع اغذیهٔ نافخه اند مثل دال ماش
و نخود و ساگِ گرم و دیگر بقولات و مثل فواکهِ خام و نافخه علامات غلبهٔ آن نفخ ست در شکم و عدم ثقل و انتقال درد
و کثرت جشاء یعنی برآمدن ریح با آواز از مقعد و انتفاع یافتن از آن و کثرت آروغ و نفع یافتن از آن و از تکمید کردن
با شیای حاره و از استعمال دوای کاسر ریاح مثل بادیان و زیرهٔ سیاه و نانخواه و انیسون و غیره

بیان منضجات و مسهلات اخلاط

منضج بلغم منفعت منضج حار که نضج بلغم کند و در جمیع امراض بلغمی بکار آید اسطوخودوس بیخ بادیان بیخ کاسنی
اذخر هر یک هشت ماشه بادیان نیمکوفته اصل السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان تخم خطمی هر یک شش ماشه مویز منقی
یکتوله انجیر زرد چهار دانه انیسون تخم کشوث هر یک چهار ماشه شب در آب تر کنند صباح جوشانیده مالیده صاف
نموده گلقند سه توله اضافه نموده بنوشند بنجر وز تا هفت روز و درین اثنا حسب حاجت سپستان و تخم کرفس
و مغز تخم قرطم که آنرا تخم معصفر گویند و بادرنجبویه و زوفای خشک و بیخ کبر و بیخ کرفس هر چه مناسب ست اضافه
سازند روز مسهل برگ سنا یکتوله و مغز فلوس پنج توله تا شش توله تربد سفید مجوف خراشیده تا شش ماشه
شکر سرخ و گلقند هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بنوشند و اگر دو ماشه غاریقون سرداره
کنند مسهل قوی میشود و ازین اجزا و اوزان در کمی و بیشی مختار اند تبرید بعد جلاب تخم ریحان چهار ماشه گلقند
دو توله در عرق بادیان حل نموده بنوشند و یا هلیلهٔ مربی یک عدد یا دو عدد با ورق نقره پیچیده اول بخورند
بالای آن گلقند در عرق بادیان حل نموده گرم نموده بنوشند روز مسهل بعد دو پهر نخود آب وقت تشنگی عرق
بادیان وقت شام کهچڑی شوله خورند منضج بلغم نسخهٔ یوسفی بادیان انیسون پرسیاوشان بادرنجبویه هر یک
دو مثقال انجیر پنج عدد در یک پیاله آب بجوشانند تا نیمه بماند مالیده صاف ساخته ده مثقال گلقند حل کرده بنوشند
غذا نخود آب منضج بلغم نسخهٔ دیگر انجیر زرد پنجدانه عناب هفت دانه تربد سفید نیمکوفته تخم خطمی اسطوخودوس بسفایج
انیسون بلوبیان بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ کبر تخم کرفس مویز منقی تخم کشوث هر یک یک مثقال گلقند دو توله
مطبوخ که اخراج بلغم و سودا کند از حکیم صفی الدین پدر حکیم سعد الله گیلانی تخم رازیانه اصل السوس مقشر
گاوزبان بادرنجبویه تخم کشوث پوست بیخ کبر هر یک دو مثقال اسطوخودوس مویز منقی بسفایج فستقی هر یک

اصل السوس شش ماشه جوشانیده مالیده صاف نموده خیارشنبر ترنجبین و گلقند اضافه نموده روغن بادام انداخته بنوشند ۱۲ منه

بچیزهای مرطبه و نفع یافتن از ریختن آب گرم و جذب شدن روغن فی الحال در عضو اگر استعمال کنند و تسکین یافتن ازان و تنفر از چیزهای خشک کننده و درارت حال در خریف

بیان علامات سوء مزاج مادی و اسباب مولده آن

بدانکه خون گرم و تر ست در مزاج و اسباب مولده آن اجتماع اسباب مسخنه و مرطبه باعتدال ست علامات غلبه خون سرخی رنگ بدن و شیرینی دهن و امتلای رگها و تمدد آن و دیدن خوابهای سرخ و فرح و ضحک بغیر سبب و فصل بهار و کثرت شهوت با کثرت منی و غلظ بول و سرخی آن و حدوث رعاف از ادنی سبب و سیلان خون از لثه و کثرت نعاس و تثاوب و تمطی و کسل و کاهلی و گرانی چشم و سر و درد اعضا و بر آمدن دملها و بثرها و سرخی زبان و ثبور دهان و کدورت حواس و کلال ذهن و ماندگی بغیر سبب دیگر از تدابیر و تقدم مولده آن و بلاد معتدل و بدن فربه و سن شباب و وجه جمیل و شعر اصهب و لهو و محبت لعب و سماع خوب بلغم سرد و تر ست در مزاج اسباب مولده آن اجتماع اسباب مبرده و مرطبه و ناگواریدن طعام علامات غلبه بلغم برودت ملمس ست و بیاض لون و نرمی و سستی بدن و بسیاری خواب و کندی حواس و ضعف هضم و سیلان لعاب از دهن و بینی و دیدن در خواب انهار و برف و برد و رعد و کثرت ریق و لزوجت آن و بطوء نبض و لین آن و قلت انتشار قضیب و کثرت و رقت یا غلظ بول و سفیدی آن و کمی اشتها و سستی اعضا و عدم تشنگی مگر در بلغم شور و غلیظ و ناگواریدن طعام و آروغ ترش و کثرت جشا و تقدم اسباب مولده آن گواهی دهد صفرا گرم و خشک ست در مزاج اسباب مولده آن اجتماع اسباب مسخنه و مجففه اند داخلا و خارجا علامات غلبه صفرا صفرت لون ست و تلخی دهن و حرارت ملمس و سرعت نبض و نفس و تواتر آنها و سوزش چشمها و عدم اشتها یا ضعف آن و خشکی دهن و بینی و زردی چشم و زبان و صفرت یا حمرت بول و براز یافتن و تشنگی مفرط و قلت بول و راحت یافتن از هوای سرد و خشکی براز و لذع آن در مقعد و خشکی بدن و لاغری و صلابت نبض و سهر و قی و غثیان و قشعریره و تقدم اسباب مسخنه و مجففه و بودن موسم صیف و گرما و مزاج حار و سن شباب گواهی دهد سوداء سرد و خشک ست در مزاج اسباب مولده آن اجتماع اسباب مسخنه بافراط و اسباب مجففه اند و اغذیه غلیظه مثل گوشت گاو و دال عدس و بادنجان و گاهی سبب آن جمود و برودت محترقی باشد علامات غلبه سودا تقدم اسباب مولده آن ست و کمودت لون و سواد شعر و لاغری و سیاهی بدن و دیدن چیزهای سیاه در خواب و دیدن خوابهای هائل و کثرت فکر و سهر و خوف از چیزهایی که در عادت ازان خوف نکنند و یبوست چشمها و منخرین و ترشی

برگ سنا یکتوله گل سرخ شش ماشه هلیله سیاه پنج ماشه تربد سفید مجوف هفت ماشه گلقند چار توله مغز فلوس شش توله افتیمون در پارچه
بسته هفت ماشه تا نه ماشه مالیده صاف نموده روغن بادام چار ماشه اضافه کرده بنوشند و زر تبریه هلیله مربی یا آمله مربی
بورق نقره یا طلا پیچیده بخورند بالای آن شربت گاوزبان یا شربت اسطوخودوس بخورند و در کمی و بیشی ادویه اوزان
آن مختار اند و اگر مرضی مرکب از صفرا و بلغم و غیر آن باشد ادویه مخصوصه هر یک گرفته باهم آمیز نموده بدهند **مطبوخ**
منضج سودا از یونانی اسطوخودوس بادرنجبویه گاوزبان پرسیاوشان بادیان بیخ مهک مقشر نیمکوفته هر یک
دو مثقال در یک پیاله آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کرده بقند سفید شیرین ساخته نیمگرم بنوشند و غذا اسفاناخ نخود
نیمکوفته **دیگر منضج سودا** بادرنجبویه گاوزبان بسفایج فستقی اسطوخودوس شاهتره سپستان بیخ کاسنی بیخ رازیانه
اصل السوس انجیر زرد تخم خطمی افتیمون بدستور مرتب سازند **مطبوخ منضج و مسهل سودا** عناب ده دانه سپستان بست دانه
گل بنفشه تخم خطمی بادیان اصل السوس هر یک یک مثقال بادرنجبویه بسفایج هر یک دو درم پوست بیخ کاسنی پرسیاوشان
هر یک دو مثقال گاوزبان اسطوخودوس هر یک سه درم پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک یکتوله افتیمون چار درم
مویز منقی دو توله گلقند چار توله روز مسهل غاریقون نیم مثقال برگ سنای مکی افتیمون هر یک هفت مثقال مغز فلوس
چار توله کنند **مطبوخی** که انضاج خون غلیظ محترق کند بنفشه تخم کاسنی تخم خیار هر یک دو مثقال تمر هندی پنج درم
آلوی بخارا ده دانه عناب بست دانه جوشانیده با پنج مثقال شکر شیرین نموده یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه بدهند
مطبوخ افتیمون مسهل سودا و بلغم و صفرای سوخته و جذام و جنون و وسواس و مالیخولیا و جمیع امراض سودا
را نافع بود تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب نموده دو درم بادرنجبویه گاوزبان آمله اسطوخودوس
بسفایج بیخ مهک خراشیده نیمکوفته تخم کشوث تخم شاهتره هر یک سه درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک چار درم سنای
پوست هلیله زرد هلیله سیاه ورق گل سرخ افتیمون در پارچه بسته هر یک هفت درم مویز طائفی ده درم مجموع را بجوشانند
در شش رطل آب تا دو رطل بماند کیسه افتیمون بدست بمالند و بیفشارند و صاف کنند و فلوس خیار شنبر و ترنجبین هر یک
بست درم دران حل کنند و بنوشند **مطبوخ افتیمون** از محمد زکریای رازی برای اکثر امراض سوداوی
مثل مالیخولیا و غیره هلیله سیاه ده درم بسفایج فستقی نیمکوفته پنج درم سنای مکی هفت درم تربد سفید خراشیده چار درم
اسطوخودوس مویز منقی افتیمون هر یک دو درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس افتیمون را
در کیسه سر آن را بسته دران اندازند و جوش دیگر داده فرود آرند و مالیده صاف کرده سه ساعت قبل از
مطبوخ این چهار را فرو برند غاریقون نرم سفید دو ثلث درم صبر سقوطری یکدرم نمک هندی نیم درم خربق سیاه

یعنی افتیمون را در پارچه بسته که جوشانیده باشند آنرا وقت ساختن مالیده سازند ۱۲

شش مثقال گلنگبین بست و پنج مثقال بنفشه یک کف انجیر زرد پانزده عدد سپستان بست و پنج عدد عناب
سی عدد جمله یک شربت بود سه صباح بنوشند روز چهارم بر دوای مذکور سنای مکی تمر هندی هر یک
شش مثقال اضافه نموده بنوشند مطبوخ منضج و مسهل بلغم انجیر پنجدانه سپستان بست دانه عناب هفت دانه
تخم کرفس بکدسم بادیان انیسون پوست بیخ بادیان پوست بیخ کبر بسفایج اصل السوس هر یک یک مثقال
تخم خطمی دو مثقال مویز منقی گلقند هر یک دو توله روز سوم یا چهارم اگر تلیین خواهند تربد یکتوله سنای مکی
پنج مثقال اضافه کنند روز مسهل غاریقون نیم مثقال افتیمون دو مثقال سنای مکی یکنیم توله تربد سفید یکتوله خیار شنبر
پنج توله کنند منضج صفرا که در امراض صفراوی بکار آید گل نیلوفر پنجماشه گل بنفشه تخم کاسنی نیمکوفته تخم خیارین
نیمکوفته تخم خبازی گل سرخ عنب الثعلب خشک شاهتره هر یک هفت ماشه سپستان پانزده دانه آلوی بخارا
هفت دانه عناب پنجدانه شب در آب ترکرده صباح مالیده صاف نموده گلقند دو توله در ان مالیده بنوشند
تا سه روز و حسب حاجت تمر هندی و گاوزبان و تخم خطمی و بیخ کاسنی و بهدانه بیفزایند روز مسهل مغز فلوس
پنج توله تا هفت توله ترنجبین تمر هندی گلقند هر یک چهار توله شیرخشت دو توله روغن بادام شش ماشه اضافه
نموده بنوشند حسب حاجت در افزودن هلیله زرد و برگ سنا و گل سرخ و کمی و افزونی در اوزان مختار اند
تبرید بعد مسهل روز دوم لعاب بهدانه سه ماشه همراه شربت بنفشه یا نبات و اسبغول اضافه نموده بنوشند
یا هلیله مربی بورق نقره پیچیده یا آمله مربی همراه لعاب بهدانه و شربت نیلوفر یا همراه عرق گاوزبان
و کاسنی خورند غذا نخود آب گوشت یا مونگ یا آش جو وقت تشنگی عرق گاوزبان و عرق کاسنی و عنب الثعلب
مطبوخی که انضاج صفرا کند از یوسفی بنفشه گل سرخ تخم کاسنی نیمکوفته هر یک دو مثقال آلوبخارا پنج عدد سپستان
بست دانه همه در یک پیاله آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف نموده بقند شیرین کرده نیمگرم بنوشانند غذا نخود آب
دیگر که انضاج صفرا کند تخم کاسنی بیخ کاسنی گل نیلوفر بنفشه آلوی بخارا لعاب تخم خطمی گل سرخ عنب الثعلب
لعاب بهدانه لعاب اسبغول شربت بنفشه شربت نیلوفر حسب حاجت با بعضی اشربه و لعابها مطبوخ مهیا
سازند منضج سودا بادرنجبویه گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس تخم خطمی اصل السوس بیخ بادیان
هر یک هفت ماشه بسفایج فستقی بادیان هر یک چهار ماشه شاهتره شش ماشه مویز منقی یکتوله در ونج عقربی پنج ماشه
سپستان بست دانه انجیر زرد چهار دانه بیخ کاسنی هفت ماشه عناب هفت دانه شب در آب ترکرده صباح
جوشانیده مالیده صاف نموده گلقند دو توله تا سه توله داخل کرده بنوشند هفت روز تا نه روز روز مسهل

و دو چند همه هشت ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و هر قدر که در نسخه نوشته داخل آن کنند ایارج فیقرا اثر بد سفید مجوف خراشیده از هر یک یکدرم حب النیل غاریقون سفید انیسون از هر یک نصف درم شحم حنظل ملح هندی از هر یک یک نیم دانگ کوفته و بیخته بآب بادیان گولیها سازند بقدر نخود و بورق نقره یا طلا چسپانیده چهار گهری شب باقیمانده یک توله حب مذکور بخورند و خواب کنند وقت صباح این مطبوخ بنوشانند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی اذخر عنب الثعلب بنفشه گل سرخ اصل السوس اسطوخودوس مویز منقی گاوزبان تخم خطمی شاهتره هلیله کابلی هلیله زرد برگ سنا افتیمون از هر یک دو درم سپستان بست دانه در یک آثار آب بجوشانند هرگاه یک نیم پاؤ از آب بماند گلقند و شیرخشت و ترنجبین از هر یک سه توله افزوده بنوشند و باید که پیش از دادن حب ایارج منضج شده باشد بلکه یک مسهل یا دو مسهل شده باشند که حب ایارج پس آن دهند تا که تنقیه عام شده تنقیه خاص بعد آن شود و بعده بار دیگر تنقیه عام کنند و بار دیگر حب ایارج دهند نسخه حب ایارج دیگر که نیز معمول و مجرب است

اکثر اقسام صداع را نفع بخشد و تنقیه سر و دماغ کند مقل ازرق کتیرا از هر یک چار سرخ شحم حنظل نمک هندی از هر یک یکدانگ و نیم غاریقون سفید نیم درم ایارج فیقرا اثر بد سفید موصوف حب النیل از هر یک درمی کوفته بیخته باعرق بادیان حبها سازند جمله یک شربت است و در کلان را لکن نه ماشه بعمل می آید و برای اکثر امراض بارده معده وغیره این نسخه فائده می کند شیره بادیان هفت ماشه شیره انیسون شیره تخم کشوث هر یک ماشه شیره زیره سیاه دو ماشه شیره دانه هیل دو ماشه گلقند سه توله در آب بر آورده نیم گرم بنوشند و اگر قبض بسیار بود قدری برگ سنای مکی بیفزایند و گلقند و سکنجبین ساده در عرق بادیان حل کرده نوشیدن برای اکثر امراض بارده معده وغیره مجرب و همچنین شیره بادیان و گلقند و برای اکثر امراض حاره این تبرید فائده می کند لعاب بهدانه سه ماشه شیره تخم کاهو شیره تخم خرفه سیاه شیره تخم تربز یا عوض آن شیره تخم خیارین هر یک چار ماشه آب آلو بخارا هفت دانه شربت نیلوفر دو توله یا سکنجبین دو توله اسپغول چار ماشه اضافه نموده بنوشند و حسب حاجت شیره تخم کاسنی و شیره تخم خیارین بیفزایند یا بدل از اجزای سابقه کنند و این ضماد برای

اکثر اوجاع مثل درد گلو و ورم پس گوش وغیره و برای جمیع اورام ظاهری و باطنی حار و بارد مجرب است مغز خیارشنبر چار توله گل بابونه اکلیل الملک عنب الثعلب سنبل الطیب هر یک شش ماشه جدوار سه ماشه با آب عنب الثعلب سبز ضماد سازند و اگر بدون مغز فلوس بعمل آرند نیز کثیر فائده می بخشد و گاهی در اورام

بارده صبر زرد افزوده میشود و گاهی بجهت عنایت حرارت زعفران افزوده می شود دیگر برای اورام حاره

ربع درم کوفته بیخته حب بسته فرو برند و بالای آن مطبوخ را بنوشند و اوزان ادویه مطبوخ اگر تصرف کنند
مختار اند **مطبوخ فواکه** جهت اخراج مادهٔ صفراوی از دماغ و جمیع بدن و برای تسکین مادهٔ صداع دموی مجرب و معمول
و جهت اخراج مواد حاره در حمیات نیز مستعمل است عناب ده دانه سپستان آلوی بخارا هریک بست دانه نیلوفر
تخم کاسنی عنب الثعلب هریک سه درم ورق گل سرخ چار درم بنفشه پنجدرم سنای مکی هفت درم تمر هندی ده درم
ترنجبین خیارشنبر شیرخشت هریک پانزده درم و در نسخهٔ دیگر عوض خیارشنبر شیرخشت ده درم مرقوم است **مطبوخ فواکه**
بنسخهٔ دیگر از قرابادین نجیبی صداع را نفع بخشد و تشنگی را دافع و مادهٔ امراض حاره را قاطع است سپستان بست دانه
اجاص و عناب هریک ده دانه بنفشهٔ خشک سه درم تخم کاسنی یکتوله تمر هندی ترنجبین هریک چار توله در دو آثار آب
بجوشانند هرگاه یک رطل بماند صاف نموده بنوشند **نقوع فواکه** صداع صفراوی و امراض حاره را دافع آلوی بخارا
زرد آلو عناب هریک ده عدد سپستان بست دانه تمر هندی سه توله گل نیلوفر تخم کاسنی هریک هفت ماشه
ترنجبین چار توله شب بخیسانند و صباح بنوشند **نقوع حامض** جهت صداع حار و تسکین بخار و تلطفیهٔ التهاب
دل و معده و جگر نفع تمام دارد و حمیات صفراوی و دموی را سود دهند گل بنفشه پنجدرم تمر هندی ده درم گل نیلوفر
دو درم آلوی کلان هفت عدد عناب زرد آلو هریک پانزده عدد و اگر طبیعت مجیب باشد عوض تمر هندی
انار دانه کنند **نقوع مسهل** بلات از صفرا و مواد محترقه پاک کند و صداع و دیگر امراض باغی را نفع کند
و معده و جگر را سود دهد با نقوع حامض این اجزا اضافه سازند سنای مکی هلیلهٔ زرد هریک پنجدرم تخم کاسنی
یک مثقال خیارشنبر بست درم و اگر عوض خیارشنبر ترنجبین و شیرخشت بست درم کنند جائز است
ماء الاصول که جمیع امراض بلغمی و سوداوی را سود دهد مثل فالج و لقوه و غیره و سنگ گرده و مثانه
بریزاند و سدهٔ جگر بگشاید و استسقا و اوجاع مفاصل را نافع بود پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هریک
ده درم پوست بیخ کبر پنجدرم تخم کرفس انیسون نانخواه بادیان تخم کشوث بیخ اذخر هریک چار درم اسارون
عود بلسان سلیخه بوزیدان هریک دو درم مویز منقی انجیر زرد هریک بست درم جمله را در دو آثار آب بجوشانند
هرگاه یک آثار آب بماند مالیده صاف ساخته بردارند شربتی شش مثقال **حب ایارج** که درین زمان از
ایارجات کبار اختصار و معمول برین شده تنقیه سر میکند و امراض عین را نفع کلی می بخشد و صداع مزمن و صرع
و سکته و فالج و لقوه و دیگر امراض بارده دماغی را نفع بلیغ می بخشد نسخهٔ **ایارج فیقرا** این است سنبل الطیب
دارچینی مصطگی اسارون زعفران سلیخه عود بلسان حب بلسان از هریک یک جزو نیم نیم ماشه صبر سقوطری

ن وخوردن جوزبوا و دارچینی و ادرک و برگ پان و قل و لوبان تنها تنها برای دفع امراض بارده
و مطبوخ بادیان ششماشه و انیسون یکدرم گلقند دو توله در آب جوشانیده صاف نموده نوشیدن برای
ری امراض بارده معده و دماغی و صدر مفید و همچنین این مطبوخ انجیر زرد مویز منقی هر یک یک جزو
دیان انیسون هر یک ربع جزو مصری در آب جوشانیده صاف نموده بنوشند و این عرق نیز برای اکثر
اض بارده مجربست اجوائن اجمود سونف انیسون پودینه خشک الایچی کلان هر یک یک پاو بقدر
شش آثار تا ده آثار عرق کشیده نگاهدارند و بقدر دو سه توله بنوشند و این دوا نیز برای بسیاری
امراض بارده معده و غیره سودمندست آب ادرک چار توله آب برگ پان دو توله شهد شش توله همه را باهم
ده دو روز در آفتاب نگاهدارند و در روزی چند مرتبه آن را جنبانیده باشند و بقدر یکتوله یا زیاده
شند و این نسخه دواء المسک حلو حار برای امراض بارده بسیار سودمندست و مقوی دل و دماغ
معده و خفقان بارد و سوء مزاج بارد و قلب را دافع ست لسد بسد مروارید کهربا درونج عقربی زرنباد هر یک
ه درم ابریشم خام همنین سنبل الطیب ساذج هندی قاقله قرنفل هر یک پنجدرم اشنه دار فلفل دارچینی زنجبیل
هر یک چار درم مشک دو درم شهد سه چند بدستور معجون سازند شربتی دو مثقال و چون قرنفل و جوزبوا و دارچینی
دار فلفل و عاقرقرحا همه یا یکی از آن گرفته در شهد آمیخته بخورند برای دفع سردی مزاج بسیار سودمند معجون
مسمی معجون هدیة الرسول ست گویند که جبرئیل علیه السلام پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم هدیه آورده بود
غیر مرگ جمیع امراض را شاید فی الحقیقة معجون مذکور برای امراض بارده بسیار سودمند و حافظ صحت
و مقوی قلب و حرارت غریزی و مزیل خفقان بارد و مقوی معده و قوت هاضمه و باه و دافع سردی مزاج
زنان ست صفت خولنجان زنجبیل دارچینی کبابه چینی هر یک دو درم جوزبوا مصطگی قرنفل عاقرقرحا عود
هر یک یکدرم با یک وزن شهد و سه چند نبات معجون سازند شربتی سه درم و این روغن که از
اختراع و جمله مجربات قبله گاه ست و بنده کمترین نیز بارها تجربه آورده برای جمیع امراض بارده مثل
وجع مفاصل و درد پشت و غیره و برای فالج و لقوه و دیگر دردهای بارده مفید و معمول صفت آن تخم شبت
چار توله شونیز تخم حلبه تخم السی تخم مالکنگنی اسپند هالون سورنجان تلخ هر یک یکتوله همه را در دو آثار
آب وقت شب تر سازند صباح بجوشانند هرگاه نیم آثار آب بماند مالیده صاف نموده نیم پاو روغن
کنجد اضافه نموده بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند برداشته نگاهدارند و گرم ساخته بر جای درد مالش

بیسر شاید عوض آن زیره معروف یک مثقال و ربع وی مخلوط کنند ۱۲ قادری

رسوت و جدوار مجرب و استعمال تنزوی خطائی و نیز جدوار تنها برای اقسام اورام حاره و بارده مجرب است دیگر برای
اورام حاره و بثور گرم رسوت و صندل سرخ و سفید و پوست درخت نیم هر یک یک جزء دیگر و مردار سنگ هر یک
نیم جزء با آب سرشته طلا سازند و اگر با آب عنب الثعلب سبز طلا کنند نفع بلیغ بخشد و گاهی عنب الثعلب نیز افزوده میشود و گاهی
آرد جو افزوده میشود و مردار سنگ موقوف کرده میشود برای اورام بارده گیرد و سونٹھ با آب سائیده گرم ساخته
طلا سازند دیگر برای اورام بارده ایلوا دبول و کالی زیری مصطگی و کیور کچری و سونٹھ و زیره سیاه با آب
سائیده گرم کرده طلا سازند دیگر زرنباد و جدوار طلا سازند دیگر زرنباد و زنجبیل طلا سازند برای اکثر امراض حاره
سکنجبین نافع است و آب منقوع تمرهندی دافع الحرارة و تشنگی است و آب منقوع آمله و کشنیز خشک همچنین و خوردن
دوغ نیز دافع حرارت بدن و معده و قلب و تشنگی و این نقوع دافع سوء مزاج گرم دل و معده است و برای
جمیع امراض حاره از حمی و خفقان و غیره مفید گل سرخ گل نیلوفر کشنیز خشک هر یک یک مثقال آمله نیم درم در
گلاب و عرق گاوزبان و کاسنی هر یک یک اوقیه ادویه را در عرقها بخیسانند و قدری آب افزوده صباح
صاف نموده سکنجبین ساده یا شربت نیلوفر یا قند اضافه نموده بنوشند و این نقوع نیز دافع حرارت قلب و معده
و جمیع بدن و دافع خفقان است کشنیز خشک گاوزبان هر یک شش ماشه گل نیلوفر صندل سفید هر یک چهار ماشه
شب در آب تر کرده صباح بالنگو پاشیده نبات داخل کرده بنوشند و این سفوف نیز همچنین است
آمله خشک کشنیز خشک گاوزبان هر یک دو توله صندل سفید گل سرخ هر یک یکتوله نبات همچند همه کوفته بیخته
یکتوله همراه آب خورند و سفوف مروارید که از اختراع جالینوس است در دفع امراض حاره دماغی و قلبی
و وسواس و خفقان نفع عجیب دارد و فرح غریب آورد و استعمال او برای حوامل جهت حفظ جنین بغایت سودمند
بود مروارید ناسفته مرجان یاقوت سرخ ورق طلا ورق نقره هر یک یک مثقال گل ارمنی ابریشم مقرض
حجر ارمنی یا لاجورد هر یک سه درم بهمن سفید و سرخ درونج عقربی تخم ریحان تخم بالنگو بادرنجبویه زرورد مصطگی
هر یک پنج درم هلیله کابلی گاوزبان هر یک ده درم کوفته بیخته از یکدرم تا دو درم بعرق گاوزبان و شربت
ابریشم خورند و این سفوف نیز تالیف جالینوس است برای دفع امراض بارده دماغی و معدی
و قلبی بغایت سودمند است زنجبیل دارچینی مصطگی زرنباد هر یک پنج درم خولنجان قشر اترج عتیق از
هر یک سه درم سعد کوفی اسارون سنبل الطیب قرنفل قاقله عود از هر یک دو درم کوفته بیخته دو درم بخورند
تنها یا با سکنجبین یا با نبات قدری آمیخته یا در گلقند آمیز نموده بخورند و خوردن نانخواه و زنجبیل بریان معه

بموجب ضابطهٔ حکیمین مکان الفضل و خیال قرین زمان

الکفایهٔ منصوری

و

رسالهٔ چوب چینی

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین مقبول جهان شد

سازند و بالای آن برگ ارنڈ گرم نموده به بندند و این سفوف دافع جمیع امراض بارده است و مقوی
و مقوی قلب و حافظ صحت است دارچینی مصطگی زرنباد انیسون بادیان همه مساوی الوزن کوفته بیخته
نبات سفید برابر همه اجزا آمیخته سفوف سازند خوراک از دو ماشه تا چار ماشه **معجون احمدی** دل و دماغ
و معده حار را قوت دهد و خفقان گرم را نافع و برای گرمی جگر و قلب و تسکین حار مزاج و تپهای گرم بسیار
مجرب است طباشیر یکتوله صندل سفید آمله مقشر بشیر پرورده هر یک دو توله گل سرخ کشنیز خشک مقشر هر یک چار توله
سه چند همه گلاب برابر وزن همه کوفته بیخته معجون سازند و اگر مشک یا کافور حسب مزاج سه سه ماشه افزایند نافع
باشد و اگر رب سیب دو چند و نبات یک چند کنند بهتر است قدر مستعمل دو مثقال و گاهی زهر مهره و یشب
هر یک یک جزو اضافه کرده میشود **معجون جالینوسی** برای امراض بلغمی و سوداوی و دماغی و معده نافع و سده
جگر و درد آنرا و برودت معده و گرده و مثانه را دافع و اصلاح حال جمیع بدن کند و جمیع امراض بارده را مفید
است فلفل سفید دار فلفل بیل بوا قسط شیرین سنبل الطیب سعد کوفی خولنجان زنجبیل قرنفل دارچینی سلیخه
مصطگی زعفران اسارون عود بلسان حب بلسان قصب الذریره حب الآس اجزا مساوی قند سفید سه چند
وزن ادویه معجون سازند پنجاشه هر روز بخورند و گاهی مشک عنبر ششم حصه یک جزو اضافه کرده میشود و گاهی
جهت خوش ذائقی قصب الذریره موقوف کرده میشود نسخه **نوشدار وی ساده معمولی** گل سرخ شش درم
سعد کوفی پنج درم قرنفل مصطگی سنبل الطیب سارون هر یک سه درم قرفه زرنب زعفران قاقله صغار قاقله کبار
جوز بوا البسباسه دارچینی هر یک دو درم آمله مقشر یک رطل اول آمله را در یک آثار شیر وقت شب بخیسانند
صبح آب بشویند که صاف شود و در ده رطل آب بجوشانند که یک رطل بماند بدست مالیده صاف نموده با دو
رطل قند سفید یا یک رطل قند سفید و یک رطل شهد بقوام آرند شربتی تا دو مثقال و صاحب قرابادین دری نوشته که مراد از
رطل عجمی بیست و چار توله انتهی کلامه و معمول راقم است که با سه چند قند سفید تنها ساخته می شود

تمت

شکر خدا که بتاریخ ۲۲ شعبان ۱۲۸۳ هجری تمام شد

محمد روشن خان حنفی سنه ۱۲۸۳

محمد عبد الرحمن خان

اشتهار این کتاب بمراد قانون استم ۱۸۶۷ء در داخل بهی رجسٹری گورنمنٹ گردیده لازم که کسی بدون اجازت احقر قصد طبع نکند +

وجه ختم بر خاتمه برای سند این معنی که این کتاب مطبوع مطبع نظامی است
مهر و دستخط مهتمم ثبت نموده شد + العبد عبد اللطیف خان بن حاجی محمد روشن خان بقلم خود

بعون صانع مکین و مکان بفضل خلاق زمین و زمان

الکفایہ منصوری

و

رسالہ چوب چینی

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین مقبول جہان شد

اطلاع - اس مطبع مین جو ہر علم و فن کی کتب [illegible] مطبوعہ [illegible] کے لیے موجود ہین انکی فہرست مطبوعہ ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے [illegible] شائقان اصلی حالات کتب کیسے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہی اس کتاب کے ذیل مین کے جن مطبوعات مین سے بعض کتب طب فارسی و اردو وغیرہ کی درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اسی فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

کتب طب فارسی

مجموعۃ الفاظ الادویہ - یہ مجموعہ نوادر کتب سے ہی شامل او پر چار کتاب کے اول الفاظ الادویہ تصنیف حکیم نور الدین مرحوم کہ جو مفردات طبیہ مین بڑے پایۂ اعتبار کی کتاب ہی اور مستند اوسکا ہی اسمین ہر ایک دوا کی طبیعت اور خواص اور بدل اور قدر شربت بہت تصریح سے لکھا ہی واسطے ہر دوم میزان الادویہ مصنفہ حکیم تاج محمد کہ بیان مفردات طبیہ مین ہم بحث الفاظ الادویہ کے ہی اور سوم فرہنگ نفیسی معروف بہ تحفۃ مخزن الادویہ مولفہ حکیم نصیر مغفور کہ جسمین نام دواؤن کو بترتیب حروف تہجی ہندی زبان کو مقدم کیا ہی برعکس رسالہ ناصر المعالجین کہ اسمین عربی لغت کو مقدم کیا ہی اس سے عوام کو واسطے استخراج نام ہر دوا کے بہت سہولت ہی اور واسطے مزید فائدہ عوام کے رسالہ چہارم ذخیرۃ المعالجین مصنفہ حکیم نور الدین کہ بذیل معالجات ہر قسم امراض مین نہایت کار آمد اور

مفید کتاب ہی کہ شائقین نقد جان سے خرید فرماتے ہین۔

اکسیر اعظم - ستار جلد مین جامع کلیات معالجات طب ہی مولفہ حکیم محمد اعظم خان ملقب بہ حکیم ناظم جہان۔

ملخص فصول بقراطی - مشہور کتاب بقراط کی جسکی تلخیص مولوی غلام حسنین نے فرمائی۔

خلاصۃ التجارب - مجربات طبیہ حکیم علوی خان معروف حکیم بہار الدولہ بہادر۔

ایضاً - مطبوعہ جدید

مجربات اکبری - مجربے تصنیف حکیم محمد اکبر خان معروف بہ حکیم ارزانی۔

تکشیف الحکمت - مصنفہ حکیم سلیم الدین خان۔

ضیاء الابصار - مصنفہ حکیم محمود خان۔

مجربات رضائی - معالجہ امراض ضعف باہ و مثانہ مین مولفہ حکیم سید رضا حسین۔

دستور العلاج - مولفہ حکیم سلطان علی خراسانی بڑے نامی حکیم کی ہے

باب چهارم در اعضا مقالهٔ دوم در اسباب صوری صحت مشتمل بر دو باب باب اول
در مزاج باب دوم در قویٰ مقالهٔ سوم در اسباب فاعلی صحت مشتمل بر دو باب باب اول
در اسباب ستهٔ ضروری مشتمل بر شش فصل فصل اول در هوا فصل دوم در حرکات نفسانی
فصل سوم در حرکت و سکون بدنی فصل چهارم در خواب و بیداری فصل پنجم در ماکول
و مشروب فصل ششم در احتباس و استفراغ باب دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل
فصل اول در اسباب ملحقهٔ ستهٔ ضروری فصل دوم در اسباب جزئیه مقاله چهارم در احوال
و اعراض و علامات مشتمل بر دو باب باب اول در احوال و اعراض باب دوم در علامات مشتمل بر
هشت فصل فصل اول در علامات مزاج فصل دوم علامات امتلا فصل سوم در نبض فصل
چهارم در نبض اسنان و اجناس فصل پنجم در قاروره فصل ششم در براز فصل هفتم در بحران
فصل هشتم در علامات محموده و ردیه قسم دوم در طب عملی مشتمل بر پنج مقاله مقالهٔ اول در حفظ صحت
و معالجات کلی مشتمل بر دو باب باب اول در حفظ صحت مشتمل بر ده فصل فصل اول در تدبیر مولود و حبالی
فصل دوم در تدبیر فصول فصل سوم در تدبیر ماکول و مشروب فصل چهارم در تدبیر نوم و یقظه فصل
پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس فصل ششم در تدبیر جماع فصل هفتم در تدبیر حمام فصل هشتم در تدبیر
حرکت و سکون فصل نهم در تدبیر مشایخ فصل دهم در تدبیر مسافر باب دوم در معالجات کلی مشتمل بر
سه فصل فصل اول در معالجات سوء المزاج فصل دوم در تدبیر مسهل و قی و حقنه فصل سوم در فصد
و حجامت مقالهٔ دوم در امراضی که حادث شود از سر تا قدم و علاج آن مشتمل بر بیست باب باب اول
در امراض سر و دماغ باب دوم در امراض چشم باب سوم در امراض گوش باب چهارم در امراض بینی
باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان باب ششم در امراض لثه و دندان باب هفتم در امراض حلق
باب هشتم در امراض ریه و سینه و آلات نفس باب نهم در امراض قلب و ثدی باب دهم در امراض معده
باب یازدهم در امراض جگر باب دوازدهم در امراض طحال باب سیزدهم در امراض امعا باب
چهاردهم در انواع اسهال باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه باب شانزدهم در امراض انثیین و قضیب

للاعلی الاکرم افتخار سلاطین العرب والعجم المبعوث فی عالم الملکوت بغوث الامم المویّد من السماء
المنصور علی الاعداء داعی بلاد الشرق والغرب والی ممالک العدل والنصب ظل الله تعالی فی الارض
مالک ازمّة البسط والقبض مجاهدة السلطنة والدین سلطان زین العابدین نظم ستاره جبین بهیبت
زحل سهیل مکان ✤ شهاب رمح وسهام ناوک هلال کمان ✤ بزرگ همت وقدر وبلند افسر وتخت ✤ خجسته
رایت ورای وگزیده نام ونشان ✤ لازال فی عرصة الممالک مرفوع الآیات خلد الله ملکه وسلطانه مظفر
علی الاعداء که خورشید رافتش بر مشارق ومغارب عالم درخشانست وسایه همای همتش بر جنوب وشمال
جهان تابان وکوس دولتش بر کنگرهٔ قصر سعادت در شش جهة وهفت اقلیم نواخته وصیت معدلت وآوازهٔ
موهبتش در اطراف واکناف ربع مسکون انداخته وجناب سلطنت مآبش با شواغل جهانداری ودواعی
کامگاری پیوسته اوقات شریف تربیت اصحاب فضل وتقویت ارباب عقل واعلام معالم دین واحیای
قوانین سید المرسلین وتمهید قواعد دین وتشیید مبانی یقین وافاضت سجال نوال واشاعت رایات فضائل
مصروف گردانیده لاجرم السنهٔ ادانی واقاصی ناطقه مطیع وعاصی بثنای فلک این جاه ودعای صلاح این درگاه
جاری گشته وامداد فتح ونصرت واعداد بخت ودولت لحظه فلحظه از حضرت صمدیت فائض شده بنده نیز
دست در فتراک سعادت زده این بضاعت مزجات را وسیلهٔ ترقیات ساخته متوجه بارگاه کیوان رفعت
شده تا بنظر کیمیا خاصیت حضرت سلطنت پناه که صراف بازار خبرت ونقاد ارباب فطنت است مشرف گشته
بشرف قبول متمکن گردد مامول از کمال عاطفت اصحاب دانش آنکه چون بر سهو وزللی ونسیان وخللی این معانی
اطلاع یابند امید آنست که برقم اصلاح مزین فرموده برین کمینه مواخذه نفرمایند وذیل
اغماض بر زلال اقدام اقلام ارزانی فرمایند فانی للخطایا معترف وبالتقصیر مقر وعیون الکرام عن العیوب
محفوظة مغموضة والسنتهم عن المعاصی محفوظة والله ولی التوفیق ومنه الهدایة والتحقیق وصلی الله علی
محمد وآله الطیبین واصحابه الطاهرین فهرست این کتاب مبنی بر دو فن است فن اول در دو قسم طب
یعنی نظری وعملی قسم اول مشتمل بر مقدمه وچهار مقاله مقالهٔ اول در اسباب بادی صحت
مشتمل بر چهار باب باب اول در ارکان باب دوم در ارواح باب سوم در اخلاط

له اهمال بیکار کردن ۱۲ صراح
عله ذلل خوار شدن ۱۲ صراح
ذلل بتشدید لام لغزیدن پای
و زبان در سخن گفتن
...

علم باستقامت مزاج و احوال بدن انسان و تغیر آن حاصل شود تا بدین علم حفظ صحت کنند در حال حصول
استرداد آن در حال زوال و این علم منقسم بدو قسم ست از برای آنکه اگر مفید اعتقاد ست بامور چند
مجرد ست از بیان کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانچه علم بارکان که چهار ست و امزجه که نه است و اگر مفید
اعتقاد ست بامور چند با بیان کیفیت عمل آنرا عملی گویند چنانکه تصرف در ادرار مثلاً باعتبار زمان و وقت
جهت ردع و تحلیل چنانچه گفته شود پس این علم منقسم بدو قسم میشود نظری و عملی و چون معرفت موضوع هر علمی لازم
علم ماهیت او سبب یا دلیل شعور ست بدان علم و موجب امتیاز مسائل این علم میشود از غیر آن و علما را عادت
این جاری شده است که بعد از بیان ماهیت موضوع را بیان میکنند تا از دو جهت شعور بدان حاصل شود پس
بجهت موضوع هر یک ازین دو قسم اینجا مذکور میشود و معلوم شده که موضوع هر علمی آنست که بحث کنند از
عوارض ذاتی او و در این علم پس هر چیزیکه بحث از و کنند از آن جهت که منسوب بصحت ست حفظاً او رداً
و ما یتوقف الصحة علیه آن چیز موضوع این علم باشد پس بدانکه موضوعات قسم نظری این علم بدن انسانست
بجهت صحت و مرض و احوال و دلائل از برای آنکه طبیب بحث از عوارض ذاتی این امور میکند از جهت
منسوب اند بصحتی که غایت مطلوب این علم ست و موضوعات قسم عملی تصرف ست در اسباب
سته ضروری و تدبیر آن و اعمال ید و علاج به ادویه و هر یک ازین بحسب احتیاج طبیب بدان گفته شود
انشاء الله تعالی و چون اصل عمل علم ست و عمل بی علم کلا عمل ست شروع کنیم در قسم نظری طب متوکلا علی الحکیم
علم قسم نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله مقدمه چون مقصود بالذات ازین علم محافظت صحت حاصله و استرداد
زائله است و معرفت شی بعد از علم باسباب شی بود و علم باسباب او و معرفت در بیان احوال بدن گفته خواهد
چون معرفت اسباب هر شی موجب تحقیق وجود آن شی باشد حال اسباب او بیان کرده شود اما بعد از معرفت
سبب مطلق چه معرفت عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه سبب در عرف عام آن چیزی را گویند که بآن توسل
نمایند برای حصول امری دیگر و در عرف خاص که اصطلاح حکماست ما یتوقف علیه الشی بود اعم از آنکه توقف برای
ماهیت بود یا از برای وجود این سبب بر چهار قسم ست زیرا که سبب یا داخل بود یا خارج بود اگر داخل بود
بالقوة آنرا سبب مادی گویند چون چوب نسبت با سریر و اگر داخل بود بالفعل آنرا سبب صوری گویند چون

باب هفتدهم در امراض رحم باب هیجدهم در امراض مقعد باب نوزدهم در امراض پشت باب بیستم
در اوجاع نقرس و دوالی و داء الفیل و عرق النسا و مفاصل مقاله سوم در حمیات مشتمل بر سه باب
باب اول در حمی یوم باب دوم در حمی دق باب سوم در حمیات عفنیه مقاله چهارم در امراض
که بر ظاهر بدن حادث شود و معالجات آن مشتمل بر هفت باب باب اول در اورام باب دوم در بثور باب
سوم در جراحات و قروح و آبله باب چهارم در کسر و خلع و مانند آن باب پنجم در جذام
و امراض جلد باب ششم در امراض که بمو تعلق دارد باب هفتم در آنچه تعلق بزینت دارد مقاله پنجم
در ذکر زهر و حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب باب اول در زهرها و علاج شارب آن
باب دوم در گزیدن حشرات و تدبیر آن باب سوم در گزیدن آدمی و چهارپایان باب چهارم در دفع
هوام و طیور و حشرات و این آخر فن اول است والله اعلم فن دوم در ذکر ادویه مفرده و مرکبه مشتمل بر دو مقاله
مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده مشتمل بر هفت باب باب اول در طبایع و تاثیرات ادویه باب دوم
در حبوب باب سوم در لحوم و البان باب چهارم در فواکه باب پنجم در بقولات باب ششم
در توابل باب هفتم در ریاحین و طیب مقاله دوم در ادویه مرکبه مشتمل بر بیست باب باب اول در هیئت
ترکیب ادویه و بیان قوت ادویه و امتحان تریاق باب دوم در تریاقها باب سوم در مفرحات و بیان قوت
هر یک باب چهارم در معاجین باب پنجم در اشربه و مربیات و لعوقات و ربوبات باب ششم
در جوارشات باب هفتم در سفوفات باب هشتم در اقراص مسهله و غیره باب نهم در حبهای مسهله و غیره
باب دهم در ایارجات باب یازدهم در مطبوخات و نقوعات باب دوازدهم در حقنها باب سیزدهم
در شیافات و فرزجات باب چهاردهم در ادهان باب پانزدهم در سعوطات و سنونات و غرغره باب
شانزدهم در اطلیه و ضمادات باب هفدهم در ادویه عین باب هجدهم در مراهم و ذرورات
باب نوزدهم در حلاوات و سمنات باب بیستم در متفرقات فن اول در قسمی طب یعنی نظری
و عملی چون قبل از شروع در شیء لابد است از معرفت شعور آن شیء بوجهی از وجوه اشارتی به تعریف
این علم میرود پس بدانکه طب علمیست که بدان احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض یعنی

لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل بحسب امتزاجی مخصوص متکون شود و بواسطهٔ شرائین باعضا
منتشر گردد و اعضا را به حیوة و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود آنرا روح حیوانی
گویند و قوت حیوانی بدو قائم بود و ازین روح چون بعضی بدماغ رسد کیفیت دیگر پذیرد بواسطهٔ محل او را
امتزاجی دیگر حاصل شود و آنرا روح نفسانی گویند و قوت نفسانی بدو قائم بود و مراد بدین روح نه نفس ناطقه
است چنانچه در کتب الهی مراد به روح نفس است و این روح مفید حس و حرکت باشد و چون بعضی دیگر بکبد رسد
او را کیفیتی دیگر حاصل شود و این را روح طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قائم بود و از و تغذیه و تنمیه و تولید
حاصل گردد پس بحقیقت در قول علمای اول و محققان حکما یک روح است که در هر محلی بمظهری از دواثری و
صورتی پیدا شود و بحسب ظاهر در قول اطبا آنست که هر یک باستقلال روحی اند والله تعالی اعلم باب سوم
در اخلاط بدانکه غذا که وارد بدن می بود تا آنوقت که جزو تمام اعضا میگردد او را چهار استحاله اتفاق
میشود و هر یکی را از آن هضمی گویند و در هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر متمیز میشود و خلاصه جهت تغذیه محفوظ
میماند و فضله بطریق سهل مندفع شود و هضم اول از آن زمان است که دهن او را مضغ میکند تا در معده
قرار گیرد مشابه بآب کشک ثخین شود آنرا کیلوس میگویند لطیف آن بطریق ماساریقا که عروق چند شعریست
میان کبد و معده بکبد میرود و کثیف آن بطریق امعا دفع شود و آنرا براز گویند و هضم دوم در کبد است و آنرا
کیموس گویند و آن عبارتست از استحالهٔ کیلوس باخلاط خلاصهٔ او باورده رود و فضله که مائیه است بطریق
کلیه و مثانه مندفع گردد و آنرا بول گویند هضم سوم در عروق است و آن عبارتست از استحالهٔ اخلاط به اعضا
بحسب مزاج فقط هضم چهارم در اعضاست و آن عبارتست از استحالهٔ رطوبت بماده که مشابه اعضا شود باعتبار
هیئت و صورت هر دو جزو مغتذی میشود بالفعل و هر یک از اعضا در قوام تام رسد و فضلهٔ این هضم هر دو
بمثل عرق و وسخ مندفع گردد پس عمل هضم دوم ایجاد رطوبت اولی است که عبارت از اخلاط اربعه است
و عمل هضم سوم ایجاد رطوبت ثانیه است از مادهٔ معمول خود و این رطوبت یا فضول باشد یا غیر فضول
آنچه فضول باشد بدن را بدان احتیاج نیفتد و اگر اخراج نکنند متعفن میشود و آن داخل اخلاط غیر طبیعی باشد
و آنچه غیر فضول است چهار صنف است یکی آنکه در عروق صغار و دقاق موجود است جهت سقایت اعضا

صورت سریر مربع باشد یا مسدس واگر خارج باشد از مسبب اگر موجد اوست آنرا سبب فاعلی گویند چون نجار واگر ایجاد از برای آنست آنرا سبب غائی گویند چون جلوس بر سریر چون این معنی در ذهن مقرر گشت میدانکه اسباب مادی صحت اسبابی ست که صحت دران مقرر میشود واین مرکب بود یا بسیط اگر بسیط است ارکان باشد واگر مرکب ست یا غلیظ بود وان اعضاست یا لطیف وآن ارواح ست ویا متوسط وآن اخلاط ست واسباب صوری صحت اعتدال مزاج ست وقوی که بعد از و حادث شود والتیام اعضا که عبارت از عدم تفرق اتصال وسوء ترکیب واسباب فاعلی صحت اسبابی ست که بر وجه مشاکلت واعتدال وارد گردد حافظ وموجب صحت بود والا موجب مرض واین امور اگر در جمیع زمان محتاج الیه بود وجمیع افراد بدان محتاج باشند آنرا سته ضروری گویند واگر بعضی افراد بدان محتاج باشند غیر ضروریه گویند واگر در بعضی زمان جمیع افراد بدان محتاج اند اسنان واگر بعضی افراد در بعضی زمان بدان محتاج اند صناعات وعادات خواهند واگر محتاج الیه نباشد واردات خارجی واسباب غائی صحت سلامتی افعال ست که از قوی حاصل شود یعنی سلیم وصحیح صادر گردد ووقوع آن از هر عضوی بر وجه اعتدال بود وسبب غائی در ذهن مقدم بود ودر وجود موخر مقالهٔ اول در اسباب مادی صحت چون این اسباب چهارست این مقاله منقسم میشود بر چهار باب باب اول در ارکان که آنرا اصول وعناصر واسطقسات گویند وآن اجسامی چند بسیط ست که اجزای اولی بدن انسان وغیر آن از مرکبات شود وآن چهارست زیرا که یا متوجه مرکز ست یا متوجه محیط وبر تقدیرین یا طالب غایت بود یا طالب جهت آنچه طالب غایت محیط بود آتش ست وطبع او گرم وخشک ومحل وی بالای دیگر ارکان بود چنانچه محدب کرهٔ آتش مماس مقعر فلک قمر باشد وفائدهٔ او در مرکبات انضاج وتلطیف وکسر برودت عنصرین باردین وتفریق مختلفات وجمع متماثلات بود وآنچه متوجه جهت محیط ست نه غایت آن هواست وطبع او گرم وتر بود وفائدهٔ آن در مرکبات تخفیف وتخلخل ست ومحل او زیر کرهٔ آتش وآنچه متوجه جهت مرکز ست آب است وطبع او سرد وتر ست فائدهٔ او در مرکبات سهولت قبول انفعال وحرکت انست ومحل او زیر کرهٔ هواست وآنچه طالب غایت مرکز بود خاک ست وطبع او سرد وخشک ست وفائدهٔ او در مرکبات حفظ اشکال وهیات واستمساک بود باب دوم در ارواح ومعرفهٔ طبائع روح جسمیست

مثل عظام شانه و توهمی که بطحال رود و جهت تنقیه و دغدغه غذا به معده ریزد و غیر طبیعی از هر خلطی که باشد و محرق
شود اگرچه سودا از طبیعی بود او را سیاه و مره سودا گویند **باب چهارم در اعضا مشتمل بر مقدمه و دو فصل**
مقدمه در تعریف اعضا و تقسیم او بر سبیل اجمال بدانکه اعضا عبارتست از جسمهای چند غلیظ که از امتزاج اخلاط حاصل شود
ارسطو بر آنست که اول عضوی که متکون میشود دل است و بعضی گفته اند که دماغ و بعضی گفته اند که جگر و بعضی دیگر
گفته اند که چون ماده که منی است بمقعر رحم رسد در وی غلیانی پیدا شود و چهار نقطه در وی پیدا آید یکی در محل دل و یکی
در محل جگر و یکی در محل دماغ قرار گیرد و یکی بر همه محتوی گردد اما تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا معطی
مطلق بود چون دل بمذهب بعضی یا قابل مطلق همچون لحم یا معطی و قابل همچون کبد و یا نه معطی و نه قابل همچون
عظام و وجهی دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس یا مرئوس یا نه رئیس بود نه مرئوس و نه خادم رئیس
رئیس بحسب بقای شخص سه است دل و دماغ و جگر و بحسب نوع همین سه با انثیین که بدان مخصوص است
زیرا که اگر مبدء قوی است که محتاج الیه است در بقای شخص یا نوع چون دل و دماغ و کبد و انثیین آنرا رئیس
گویند و اگر ممد و متمم فعل عضو است آنرا خادم رئیس گویند و این خادم یا مهیی بود چون ریه قلب را و معده
کبد را و ماساریقا آلات غذا را و شبکه دماغ را و آلات تنفس او را و اوعیه منی انثیین را و یا مؤدی بود چون
شرائین قلب را و اورده کبد را و اعصاب دماغ را و حلیل انثیین را و اگر نه مبدء قوت و نه ممد او بود اگر
قابل فعل رئیس بود آنرا مرئوس گویند چون لحم و اگر قابل نباشد نه رئیس نه مرئوس نه خادم چون لحم
غیر حساس و عظام و جمیع اعضا یا بسیط بود آنرا اعضاء متشابه الاجزا گویند یا مرکب بود آنرا اعضا
آلی خوانند و بیان هر یک در فصلی گفته شود انشاء الله تعالی **فصل اول** در اعضاء مفرده و اقسام آن
ده است اول عظم است و آن اساس بدن و دعامه حرکات بود و اقسام آن بر سبیل اجمال یاد کرده شود
اما جمجمه مخلوق است از هفت عظم چهار بمنزله دیوار اند و یکی بمنزله سطح که آنرا قاعده دماغ گویند و دو بمنزله سقف که
آنرا قحف خوانند و فک اعلی مرکب است از چهارده عظم که عظام وجنه و شقیقه و چشم و گوش است بیکدیگر متصل شده
و مفاصل آنرا درز گویند و الف از دو عظم مرکب است و در میان الف غضروفیست که او را بدو قسم میکند و فک اسفل
از دو عظم ... و دندانها مرکوز است از فوق دو ثنیه و دو رباعی جهت قطع اشیاء و دو ناب جهت کسر

که مجاور آن باشد در حال احتیاج دوم آنکه مستحیل شود بجوهر عضو بحسب مزاج آن سوم آنکه بدل ما یتحلل در غذا منتشر
است چهارم آنکه التیام و التصاق اعضا بواسطهٔ آنست اکنون بدانکه اخلاط جسمی رطب سیال ست که
کیلوس اول بدان مستحیل شود و آن چهار ست زیرا که انچه نضج تمام یافته است انچه از و طافی بود صفرا ست و انچه
راسب شود سودا است وانچه متوسط شود خون وانچه نضج تمام یافته نباشد بلغم و هر یک ازین اخلاط اربعه یا
طبیعی و غیر طبیعی بود اما خون طبیعی رنگ او سرخ و طعم او شیرین طبع او گرم و تر بود و تغذیه تمام بدن بدو باشد
تنها یا باختلاط از اخلاط دیگر و خون غیر طبیعی از و یا بنفس خود فاسد شده باشد یا بسبب وارد ردی دیگر بر تقدیرین
به صفراویه یا سوداویه یا بلغمیه مائل بود اما بلغم طبیعی رنگ او سفید و طعم او مائل بشیرینی و طبع او سرد و تر بود
فائده او آنست که در جمیع بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا مستحیل بخون گردد و غذای بدن شود
وازان جهت او را مفرغه نیست و با خون در جمیع عروق جاریست فائده دیگر آنکه ترطیب مفاصل کند
و دیگر آنکه با خون ممتزج گشته غذای دماغ شود و بلغم غیر طبیعی باعتبار قوام پنج ست زیرا که اگر متفق القوام بود
پس یا رقیق بود و آنرا مائی گویند و یا غلیظ بود و این غلیظ اگر در رطوبتی مانده باشد زجاجی گویند و اگر
رطوبت بتحلیل رفته جصی گویند و اگر مختلف القوام باشد اگر اختلاف او محسوس بود مخاطی بود و اگر
غیر محسوس بود خام و غیر طبیعی باعتبار طعم چهار ست عفص و مالح و تفه و حامض و بلغم مالح احر اصناف
بلغم ست اما صفرای طبیعی لون او احمر ناصع و طبع او گرم و خشک ست و او در کبد بدو قسم است قسمی
با خون بعروق رود جهت ترقیق دم تا نفوذ کند در منافذ ضیقه و تقطیع اخلاط لزج و دفع بلغم غلیظ کند
و غذای بعضی اعضا شود مثل ریه و قسمی دیگر بمراره ریزد جهت غسل امعا و تنبیه بر دفع براز و صفرای غیر طبیعی
انچه در نفس خود فاسد شده باشد اگر در جگر بود مرهٔ دموی گویند و اگر در معده محترق شده باشد کراثی
گویند و کراثی چون محترق شود زنگاری گویند و آن بمنزله سم باشد و انچه بسبب امتزاج ردی متغیر شده باشد
اگر ورود بسبب خون باشد آنرا مرهٔ حمرا گویند و اگر بلغم رقیق بود مرهٔ صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ بود محی گویند
و اگر سودا بود صفرای سوداوی گویند اما سودای طبیعی دردی خون طبیعی بود طعم او بعفوصت و حموضت مائل
باشد و طبع او سرد و خشک و او در جگر بدو قسم شود قسمی با خون بعروق رود جهت تمکین و تغلیظ دم و غذای بعضی عضو

مشابه جوهر عصب ست و با اطراف عصب اعضا متصل ست جهت تحریک اعضا ششم رباط ست و آن
هیست شبیه بعصب اما بی حس ست و فایده او ربط کردن عظمی به عظمی یا بعضوی دیگر بود و او را عصب نیز گویند
هفتم شریانست و آن عروق متحرک بود و مخلوق از لیف و عصب بود از بطن ایسر قلب رسته و در حرکت انبساط و انقباض
ع اوست و فایده او ایصال روح حیوانیست بجمیع بدن و جمیع شرائین دو طبقه است الا شریان وریدی که یک
طبقه هست و بریه میرود هشتم وریدست و آن عروق ساکنه است که از محدب جگر رسته و روح طبیعی بجمیع بدن میرساند
غذیه و تنمیه ازان حاصل میشود و مجموع اورده یک طبقه بود الا ورید شریانی که دو طبقه هست و بریه میرود نهم غشا است
ن جسمی ست عصبانی از لیفات منسج گشته جهت حفظ شکل و هیئت اعضا و تشدید و توثیق و اشتراک
ن با دیگر اعضا و افادت حس در اعضاء عدیم الحس مثل کبد و طحال و این نه قسم از منی متکون شوند
چون منفصل گردند التیام نپذیرند مگر بعضی ازان در زمان طفولیت و آنچه غیر ازین بود مثل لحم
لحم از خون متکون میشوند چون منفصل گردند التیام پذیرند دهم لحم ست و آن عضویست که از دم طبیعی
متولد شود و فرج و خلل اعضا را مملو و محشو گرداند و عاقد او حرارت بود و بعضی بدین اقسام شحم و سمین
و شعر و ظفر ضم کرده اند و از مفرده شمرده اند و دران نظر ست زیرا که شحم و سمین داخل لحم اند و شعر و ظفر از
زوائد فضلات اند و جلد مرکب است نه مفرد ست و بیان هر یک گفته شود اما شحم جسمی است ابیض که از
ماده آبی دم در اعضاء عصبانی مثل ثرب و امعا متولد شود و بواسطه برودت محل منجمد گردد و عاقد او برودت ست
و سمین مشابه لحم و از دم و سم متولد شود و او مرکب است از لحم و شحم و شعر جسمی ست که از بخار دخانی متولد شود
و طبیعت بحسب فضل آنرا دفع کند بطریق مسام و بعضی از شعر زینت را بود همچون حاجب و در بعضی
زینت و وقایه را همچون موی سر و مژه و ظفر جسمی است غضروفی عدیم الحس که متصل ست بسلامیات
انمله و فایده آن از حک و لقط و مانند آن مخفی نیست و جلد عضویست منتسج از لیفات و شظایای عصب
و خلل آن به لحم محشو شده همچون غشا بود در جمیع بدن و فایده آن حفظ شکل و هیات و افاده حس و ادراک
محسوسات بود **فصل دوم** در اعضاء مرکبه و او را اعضاء آلی ازان جهت گویند که بعضی آلات حیات
و تنفس و بعضی آلات حلق و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل اند اما اعضا حیات

از فضلات می شمرند از اعضا و الشیخ ابو علی منهم ۱۲ مفرح القلوب

و از هر جانبی پنج ضرس جهت طحن و در اسفل شکل این بود و عنق مرکب ست از هفت عظم که آنرا فقرات عنق گویند
و بعد ازان دوازده فقرات ظهر و بیست و چهار ضلع که از طرفین ان مرکوز ست و بعد ازان فقرات قطن
و آن پنج فقره است و بعد ازو سه فقرات عجز و بعد ازان سه فقرات عصعص ست ترقوه دو عظم ست و بعد ازان سینه
هفت عظم که آنرا اعظام قص گویند و در آخر ان محاذی فم معده عظمی غضروفیست که آنرا عظم خنجری گویند و عانه
دو عظم ست از طرفین بهم متصل و آنرا چهار جزء ست جزء مقدم اعظم العانه گویند و جزء خلف را عظم الورک و جزء وحشی را خاصره گویند و حرقفه و جزء ادم النسی راحق الفخذ اما دست مرکب است از کتف و عضد که متصل بدوست
و بعد از و ساعد که مولف ست از دو عظم که او را زند اعلی و زند اسفل گویند و بعد از و هشت عظم ست که در دو صف
نهاده اند که آنرا رسغ گویند و بعد از و چهار عظم ست که آنرا مشط گویند و پنج اصبع هر یکی را سه عظم و
پای مرکب ست از عظم فخذ که بزرگترین عظام ست و در حق ورک مرکوز و متصل بدو ساق ست مولف
از دو عظم که آنرا قصبه صغری و قصبه کبری گویند و عظم رکبه که آنرا رضفه خوانند و قدم مرکب ست از کعب و عقب و
عظم نردی و اخمص که آنرا زورقی گویند و چهار رسغ و پنج مشط و پنج اصبع هر یکی سه عظم ست الا ابهام که دو عظم
و سه در قائله نظم عدد عظم چو خواهی که بدانی بیقین ٭ می برون آید ازانجا که برون می آید ٭ عدد
استخوان بوجه صحیح ٭ از حروف مرصید کن بدان تشریح ٭ دوم از اعضاء مفرده غضروف است و آن جسمی ست
شبیه بعظم اما از و نرم تر ست و فائده او منع اصطکاک عظمی بعظمی بود و تدریج ترکیب اعضاء صلبیه
بالینه و قائم بمقام عظم ست در عضویکه عظم را مفقود باشد سوم عصب ست و این جسمی ست ابیض لین
در انعطاف و صلب در انفصال فائده او بالذات افاضت حس و حرکت بود و بالعرض تشدید و توثیق اعضا
و عصب دو نوع است نوعی از دماغ رسته است و آن هفت زوج است که حواس ظاهر و باطن و حس و حرکت اعلی
اعضا بدان حاصل ست و نوعی از نخاع رسته است و آن سی و یک زوج است و فردی و حس و حرکت اعضای
که دون عنق است بدان حاصل شود چهارم عضل ست و آن عضویست مولف از لیفات عصب و وتر و
شظایا و رباط باهم نسج گشته و فرج و خلل آن محشو بلحم و غشا برو محیط شده و فائده او تحریک اعضا ست
بواسطه تشنج و استرخا و عضل اگرچه مرکب ست اما او را از اعضاء مفرده گفته اند چه در حس یک جسمی ست

ربی را لکی گویند برای آنکه در حالت بلع غذا بران می افتد تا چیزی در قصبهٔ ریه نرود و انفتاح و انغلاق
حنجره بدو حاصل میشود و در جوف حنجره جسمی ست شبیه بلسان مزمار که انضمام و انفتاح پذیرد و صوت بدان
حاصل میشود لهات عضویست لحمی صنوبری شکل از بالای حنجره آویخته و فائدهٔ او تصفیه هوا بود از دخان و
غبار و ممد صوت باشد. و لوزتین دو عضو اند از لحم عصبانی شبیه بغدهٔ که از اصل زبان رسته اند و فائدهٔ آن
منع هوا ست از آنکه دفعةً نفوذ کند اما آلات شعور دماغ و چشم و گوش و بینی دماغ عضو رئیس و محل روح نفسانی
بود و او مرکب ست از مخ و اورده و شرائین و غشای رقیق که ملاقی نفس اوست و غشای صلب که
بجون لطائف این غشاست و مماس قحف ست و شکل دماغ شلثی مخروط بود قاعده او مقدم راس ست
و الیین از موخر ست زیرا که منبت اعصاب حس ست و راس او موخر دماغ ست و او صلب بود
زیرا که محل اعصاب حرکت ست و دماغ از جهت عرض که از طرف پیشانی بود تا پس سر سه قسم میشود
و آنرا بطون دماغ گویند و اوسع بطون بطن مقدم ست و در زیر بطن اوسط تجویفی ست که آنرا معصر گویند
فضلات دماغی آنجا جمع می شود و بحنک فرود می آید و غشای که مماس جوهر دماغ هست مانند ترا ینه
عضون بر هم افتاده و ازان صورتی بمحوکرمی پیدا شده و بواسطهٔ حرکت انبساط و انقباض شرائین آن
نیز متحرک ست نخاع مشابه جوهر دماغ ست و خلیفهٔ اوست و او را سه غشاست و او همچو دنبالهٔ دماغ بود که
از فقرات منحدر شده بعصعص رسیده چشم از اعضاء شریفه است و مرکب ست از سه رطوبت و هفت طبقه
و در و اعصاب و شرائین و اورده متفرق شده قطعه کرد آفریدگار تعالی بلطف خویش + چشمت بهفت پرده
و سه آب منقسم + صلب و مشیمه و شبکه زجاجی و پس جلیده + پس عنکبوت و بیض و عنب قرن ملتحم + طبقهٔ اول را
که مماس هوا بود ملتحمه گویند و جوهر آن لحم و سم ست و متصل ست بعضلات متحرکه و طبقهٔ دوم را قرنیه گویند و او
بعد از ملتحمه است و طبقهٔ سوم را که بعد از قرنیه هست عنبیه گویند و لون آن مختلف ست در بعضی اشخاص سیاه و
در بعضی اشهل و در بعضی ازرق بود و بعد ازین طبقه رطوبت بیضیه هست و آن رطوبتی سفید و شفاف بود و طبقهٔ
چهارم بعد از وست آنرا عنکبوتیه گویند و آن غشاء رقیق ست مانند نسج عنکبوت و بعد از وی رطوبت جلیدیه
بود و آن جسمیست مانند جلید بغایت شفاف و طرف ظاهر او پهن ست جهت انطباع مرئیات و طرف

تنفس قلب و ریه و حجابست قلب اشرف اعضا و رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و او مولف ست
از لحم صلب و اصناف لیفات و غشاء غلیظ بران محتوی که آنرا غلاف قلب گویند و شکل او صنوبریست
و قاعدهٔ او از بالاست و آن غضروفیست برباطات وثیقه مربوط و محل او میان سینه ست و مائل
بطرف چپ و او را دو بطن ست بطن ایمن محاذی کبدست و درو خون بیشتر از روح ست و از کبد
وریدی بدان متصل است جهة رسانیدن خون لطیف و بطن ایسر بزرگتر ست و درو روح بیشتر از خون بود
و آنرا شغاف قلب گویند و ازو دو شریان طالع شده است یکی شریان وریدی که به ریه میرود جهة جذب
نسیم ازو و رسانیدن دم لطیف باو و دیگر شریان بزرگ ست که اصل جمیع شرائین بود و آنرا ابهر و وتین گویند
و میان این دو بطن منفذی هست همچون قمعی برای تلطیف دمی که از بطن ایمن ببطن ایسر میرود
و آنرا دهلیز خوانند از طرفین قلب قریب بقاعدهٔ او را موضع دخول دم خوانند و از موضع دخول آن
دو زائده است که آنرا اذنی القلب خوانند در حالت انقباض قلب مسترخی شوند و در حالت انبساط
کشیده شوند و این هر دو جذب دم و نسیم میکنند و بقلب میرسانند حجاب عضویست مرکب از جرم
لحم و غشا و عصب حساس و متحرک و ممد ریه است در انقباض و انبساط و حاجز است میان آلات غذا
و آلات تنفس و ریه مخلوق ست از لحم وردی سخیف و از شعب شریان وریدی و شعب ورید شریانی و شعب قصبهٔ ریه
و غشاء و ذو اجزاء بر جمیع کشیده و او بدو شق شده است شق طرف ایمن بسه شعبه منقسم شده است و
شق طرف ایسر بدو شعبه و مجموع گرد قلب برآمده و فائدهٔ او ترویح قلب ست بواسطهٔ جذب نسیم و
اعتدال آن بکیفیتی مناسب مزاج قلب و دفع بخار دخانی و او مبدا احیاست آلات حلق اما حلق
عبارتست از مجمع مجرین که آن مری و قصبهٔ ریه است و ذکر مری در اعضای غذا کرده شود و قصبهٔ ریه
عضویست مرکب از حلقات مولف از غضاریف و غشاء بران کشیده و او را قدام مری نهاده است و فائدهٔ
آن تنفس ست که عبارت از جذب نسیم و دفع بخار بود و بالای او حنجره است و آن عضوی غضروفی ست
که آلت اتمام صوت و حصر نفس بود و او مرکب ست از سه غضروف یکی از طرف قدام که آنرا درقی
و ترسی نیز گویند و دو دیگر از طرف خلف که مائل مری باشد و این دو کوچکتر اند یکی را نام نیست

ت و عروق ماساریقا از و نیز جذب سیل لطیف کنند و صفرا از مره بدو منصب شود و سوم را دقاق گویند و بعد از
م بود و در ولیفات بسیار باشد و این هر سه را امعاء دقاق گویند چهارم را اعور گویند و او همچون کیسی است که
مخرج آن یکی است پنجم را قولون گویند و ششم را امعاء مستقیم گویند و او آخر همه است بمقعد متصل است قرب
مب عصب و اورده و شراین منتسج بود و رطوبتی دهم بران مترشح شده و بسبب و دو محل منضم گشته و از جمیع جوا
برده حاصل شود و گرد معده بر آید برای تکون حرارت و معاونت هضم جگر عضوی رئیس است جوهر آن کمانی
غشا و حس محلل و غدد محل و طرف این ست و محدب او بر بالات قوی به اضلاع مربوط است و مقعر او مماس
این از قعر معده است و آنرا پنج زائد است بمنزلهٔ پنج اصبع بر معده محتوی است از مقعر که به عروق رسته است که آنرا
گویند و بعضی از نفس کبد منشعب شده است و بعضی بیرون آمده جهت جذب غذا و آنرا ماساریقا گویند از معده بعضی
عا تا لطیف غذا جذب کنند و در شعب داخل جمع گرداند تا نضج یابد و اخلاط از هم متمیز شود و از محدب کبد عرقی رسته که آنرا
گویند از شعب او در نفس کبد متفرق شده جهت جذب دم و آنچه از و خارج شده است اصل او در دو است و بدو قسم
و قسمی صاعد شود و باعالی بدن منشعب گردد و قسمی هابط گردد و باسفل بدن متفرق شود مراره عضوی عصبانی است همچو
ره و آن بمقعر کبد متصل است جهت جذب صفرا از و رگی بیرون می آید و بدو قسم میشود قسمی بامعاء صائم متصل شود
ت رسانیدن صفرا بدو و قسمی بقعر معده متصل است جهت انصباب صفرا با و طحال عضوی کمانی است بشکل زبان
او جانب ایسر ست و محدب او مماس اضلاع و مقعر آن مماس قعر معده و عروق و شراین درو منتشر شده است
ز او دو مجرا است یکی متصل به کبد جهت جذب سودا از و دوم متصل بقعر معده جهت انصباب سودا بدو تا موجب
تها گردد کلیه عضوی است مؤلف از لحم غلیظ و عروق و شراین و غشای غلیظ حساس بران محتوی شده و او را
دائره است و کلیه دو است و برباط قوی بطرفین صلب مربوط است و کلیه یمنی بلندتر از یسری بود و فائده ایشان
است که فضلهٔ کبد با ایشان ریزد و دموتی که دران باشد جهت غذا خود جذب کنند و باقی بمثانه ریزد مثانه
ی است بلوطی شکل مؤلف از لیفات و دو طبقه است بول را مجتمع میگرداند و بشکل نشد دفع میگرداند و او را عنقی است
بول به این طریق دفع شود اما اعضای تناسل خصیتین و قضیب و رحم است خصیتین مرکب است از لحم سفید
دی و او همانند بسیار است و اورده و شراین و اعصاب گرد آن بر آمده اند لیفات بسیار علاقه

باطن او مخروطست تا در ثقبهٔ عصبهٔ مجوفه که حس الابصار بدان بود مر گوز گردد بعد از ان رطوبت زجاجی
است که شبیه به آبگینه گداخته باشد و طبقهٔ پنجم را شبکیه گویند و او بعد از رطوبت زجاجی بود و طبقهٔ ششم را عنکبوتیه
گویند و او همچو غشائیست که بر جمیع محتوی شده است و طبقهٔ هفتم را صلبیه گویند و آن غشای غلیظ است که بالای
عظم عین بود و بحقیقت ابصار بر رطوبت جلیدی حاصل میشود و باقی آلات معدات اویند چه رطوبت بیضی حافظ
اوست تا بواسطهٔ او شعه دفعة در جلیدی منطبع نگردد که موجب ضرر او شود و زجاجی معد اوست و طبقات
از قدام و خلف همچو وقایت او فتبارک الله احسن الخالقین گوش عضوی غضروفیست و هوای متموج
در و مجتمع میگردد و در ثقبهٔ عظم حجری نفوذ میکند و چون مصادم عصبه میشود که در صماخ مفروش ست و
قوة سامعه در وست ادراک صوات حاصل میگردد انف بدانکه منخرین چون ببالای بینی رسند به دو
تجویف منقسم میشوند قسمی باقصای فم منتهی شود جهت تنفس و استنشاق هوا و قسمی بعظامی که شبیه بصفات
آلائیش است منتهی گردد جهة دفع فضلات دماغ و تادیه روایح کند بدان دو عصبه که شبیه به دو سر پستان اند و
ادراک روایح بدیشان حاصل شود اما اعضا از آلات غذا اول مجری دهن ست که فائده آن ظاهر ست و
بدان جهت سحق و طحن دران موجود زبان مؤلف از لحم ابیض و شرائین و اورده و اعصاب ست و در اصل او
قطعهٔ لحم غددی هست جهة انسکاب لعاب بالمطعوم مختلط گردد و زبان در اشاعت و ازدراد و تقلب
ممضوغ معد فم است و حس ذوق و تکلم بدو حاصل شود لب مخلوقست از عصب و لحم و عضل و شریان و وریه
و فائدهٔ او ستر دهن ست و حفظ ممضوغ و حبس لعاب و اعانت تکلم مری مرکب ست از لحم و غشاء و
دو طبقه است متصل به نهایت فم و بدایت معده و چون برابر عظم خنجری رسد فراخ تر گردد و آنرا فم معده
گویند و حس او بغایت بود معده دو طبقه است داخل آن عصبانی جهة حس و خارج آن لحمانی جهت
مدد هضم و تکوین حرارة و از فم معده بتدریج فراخ تر شود تا نهایت او که نزدیک نافست و بشکل کدو
باشد و غذا در و مستحیل به کیلوس شود امعا مخلوقست از اغشیه و اورده و شرائین و لیفات عصبانی
و امعا شش قسم ست اول آنرا اثنا عشری گویند متصل بقعر معده و بواب نیز گویند زیرا که در
وقت هضم منغلق بود و چون هضم تام شود مفتوح گردد دوم را صائم گویند و آن بعد از بواب

دوازده روز تمام شود و بعد ازان مزاج ذکوری و اناثی ظاهر شود و اعضاء اصلی تمام شود و آنرا حالت خامسه
نید بسه روز تمام شود و بعد ازان اعضاء تمام خلقت شود و عروق و مجاری و مفاصل بظهور پیوندد و این را
ت سادسه گویند در پنج روز تمام شود و این حالت مذکوره در ذکور بمدت قصور در اناث بمدت اطول چنانکه
ند خلقت پسر بسی تا چهل روز تمام شود و اناث به چهل روز یا پنجاه روز بعد ازان نمو یابد تا مدت شش ماه
اقل مدت حمل است و جنین در ضعف ایام تمامی خلقت متحرک شود و در سه ضعف ایام حرکت بوجود آید مثلاً
ر بسی و پنج روز تمام شود به هفتاد روز متحرک شود و به دویست و ده روز که هفت ماه باشد بوجود آید و غالب آن باشد
باند و اگر به چهل روز تمام شود به هشتاد روز حرکت کند و به دویست و چهل روز که مدت هشت ماه باشد بر آید
اند و دلیل گفته اند که مولود در ماه هفتم در اضطراب آید و حرکت کند اگر صحیح المزاج و قوی الحال باشد حرکت
نیه کند و برون آید و اگر ضعیف بود قوت خرق و خروج ندارد و ازان حرکت متالم گردد اگر مهلت یابد
باه نهم خستگی او زائل شود و قوت گیرد در ماه نهم بوجود آید و بماند اگر بغایت ضعیف و رنجور بود در شکم بمیرد
در ماه هشتم بر آید و ازین حرکت خستگی او زائل نشود و زیاده شود و هوای خارج نسبت باو غریب بود پس
ل شود و اگر در چهل روز تمام شود در ماه نهم بوجود آید و باقی ماند و اکثر چنین واقع میشود والله اعلم

مقالهٔ دوم در اسباب ضروری صحت و آن دو باب است باب اول در مزاج و آن کیفیت ملموسه

مزاج ارکان حادث شود بواسطه فعل و انفعال که میان صورت و مواد متضاده ارکان واقع شود بحیثیتی که
سولت حدت و سورت هر یکی از یکدیگر منکسر شود و کیفیتی متوسط حاصل شود که آنرا مزاج گویند و آن کیفیت
در حاق وسط افتاده باشد چنانکه هیچ طرف از کیفیات مائل نباشد آنرا معتدل حقیقی گویند زیراکه حقیقت
اعتدال این باشد و معتدل بالفرض گویند برای آنکه وجود او در خارج محالست و یا آنکه مائل باشد به
یکی از کیفیات و این قسم خالی نیست که بیک طرف مائل بود یا بدو طرف و آنچه بیک طرف مائل بود چهار
قسم است حار یا بارد یا یابس یا رطب یا بدو طرف مائل بود و این نیز چهار قسم است حار یابس حار رطب
بارد یابس بارد رطب و این هشت قسم را غیر معتدل گویند زیراکه خارج از اعتدال حقیقی اند و این کیفیت
ملموسه که بنه قسم آمده است بحسب اعتدال و عدم اعتدال باعتبار قسمت عقلیست اما اعتدالی که مبحوث عنه طبیبان است

وغشاء بر وی کشیده و منی از فوهات این عروق بانثیین میریزد و در و جمع میشود و نضج می یابد و بواسطه بیاض
جوهر انثیین سفید میگردد همچنانکه در پستان دم طمث شیر میشود و منی از فضلهٔ هضم رابع متولد میشود و باین
آید تا آنرا صلاحیت تولید و استعداد آن حاصل شود و انثیین رجال بزرگ و ظاهر و مستدیر بود و انثیین نساء صغیر
و پنهان باشد و در طرفین فرج پنهان بود و قضیب مرکب است از عصاب و شرائین و اورده و خلل آن بلحم حشو کرده است
و در و مجری بول و منی و مذی هست و او از عظم عانه رسته است و اصل او رباطی مجوف بود و نعوظ او آنست که تجاویف
او بریح ممتلی شود و شرائین او به روح و اورده او بدم و حس حشفهٔ او بغایت بود تا انسان از مجامعت متلذذ
شود و موجب بقای نوع بود و فائدهٔ قضیب ایصال ماده زرع ست بمستقر خویش رحم عضویست مؤلف از لیفات
عصبانی بود و دو طبقه است و او همچون قضیبی مقلوب است و موضع او ورای مثانه و قدام معای مستقیم بود و فوهات
عروق بدو متصل شده است جهت دفع فضلهٔ طمثی و تغذیه جنین و او را مجری هست محاذی فم فرج برای خروج
طمث و جنین اند و وصول منی بدو و در فم رحم غشائیست رقیق که ازالهٔ بکارت از آن کنند و رحم در حالت علوق
منضم میشود و در حالت ولادت فراخ میگردد و فضلهٔ طمثی در حال آبستن غذای جنین میشود و در حالت رضاع
مستحیل بشیر میگردد و رحم را شوقی بجذب منی ست و از ین جهت در وقت مجامعت مائل میشود به طرف فرج و منفعت
رحم آنست که منی در و قرار گیرد و جنین از و متولد شود کیفیت تولید جنین بدانکه منی مرد و زن اگر باهم در رحم
قرار گیرند و از جمیع سوء المزاج خالی باشد و رحم صحیح و نقی بود و از واردات خارجی و اسباب مادی هیچ مانعی نباشد
تا از قوهٔ عاقده که در منی مرد ست و از قوهٔ منعقده که در منی زن ست در ان امتزاجی پیدا شود و چهار نقطه مانند
حباب در و پیدا بود یکی در محل دل و یکی در محل دماغ و یکی در محل جگر و یکی بر همه محتوی شود و حافظ حرارت غریزی
و واقی اعضا بود و فوهات عروق بدو متصل شود تا از ان مجری غذا بجگر طفل رسانند و این را حالت اولی گویند
و بهفته تمام شود و بعد از ان ظهور نقطهای سرخ در ان پیدا شود و منافذ عروق پدید آید و بشره جنین خونی
جاری گردد و این را حالت ثانیه گویند بچهار روز تمام شود و بعد از ان علقه شود و آنرا حالت ثالثه گویند
و بشش روز تمام شود و بعد از ان مضغه گردد و بعضی اعضا از هم متمیز شود و قسطی صالح از دم حیوانی طمثی مستعد
گردد و مستعد آن شود که از واهب الصور تعالی و تقدس روح حیوانی بدو فائض شود و آنرا حالت رابعه گویند

قسم است مدرکه و محرکه اما مدرکه بدو قسم میشود اول مدرکه امور ظاهری و آنرا حواس ظاهره گویند و این پنج است اول
قوه باصره و آن قوتیست که موجود است در تقاطع علیبیه که آن دو عصب واقع شده است که از مقدم دماغ بعینین
آمیند و ادراک اشکال و الوان به وحاصل میشود و حکمت درین آنست که تا محل ادراک عینین یکی باشد و
ترا لیستان یکی و این قوت بواسطه روح لطیف که در عصبه مجوفه هست به رطوبت جلیدی میرسد تا ادراک
الوان و اشکال کند دوم قوت شامه است و آن قوتیست که بواسطه روح جاری میگردد در عصبه که شبیه
حلمتی الثدییست که از مقدم دماغ رسته است تا ادراک رائحه مشمومات کند سوم قوت ذائقه است و آن قوتیست
بواسطه عصبه که در زبان مفروش است و بمعونت لعاب ادراک طعوم میکند چهارم قوت سامعه است و آن
قوتیست که در عصبه که در صماخ مفروش است موجود است تا بواسطه وصول هوا ادراک اصوات کند پنجم قوت لامسه
است و آن قوتیست که موجود است در لیفات و شظایای اعصاب که در جمیع بدن منتشر است تا بدن بواسطه او
ملاقات اجسام از کیفیات ملایم متاثر میشود قسم دوم مدرکه با امور باطنی است و آنرا حواس باطنه گویند و آن هم پنج
قوت است اول حس مشترک و آن قوتیست که هر چه بحواس ظاهر مدرک میشود مودی باو میگردد و ازین جهت حس مشترک
گویند و محل او مقدم بطن اول دماغ است دوم خیال است و او را خزانه حس مشترک گویند زیرا که هر چه دریابد باو سپارد
و محل او موخر این بطن است سوم متخیله است و او را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصرف کند در صور محسوسه که در خیال
موجود است و این تصرف به ترکیب بود چون تصور انسان دو سر و تفصیل بود چون تصور انسان بی سر و متفکره نیز گویند چون
مطاوع عقل باشد و محل او اول بطن اوسط است چهارم متوهمه است و آن قوتیست که ادراک معانی جزئیه کند که
بمحسوسات متعلق است مثل صداقت و عداوت و محل او هم بطن اوسط دماغ است پنجم حافظه است و آن قوتی بود که معانی
متوهمه یا متفکره آنرا ادراک کرده باشند نگاه دارد و او را متذکره نیز گویند باعتبار آنکه چیزهای فراموش شده را
بیاد آورد و او خزانه متخیله و متوهمه است و محل او بطن موخر دماغ است اما محرکه بر دو قسم است باعثه و فاعله و باعثه
بر دو قسم است شهوانی و غضبی شهوانی آنست که باعث شود بتحریک جهت جذب ملایم و غضبی آنست که باعث شود بتحریک
جهت دفع مضر و این قوت بعینها مضرت اعم از آنست که فی الواقع بعید یا بحسب ظن بود و فاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند
تا بواسطه او عضلات متشنج و مسترخی شود و بقبض و بسط آن اعضا متحرک گردد و فاعله مطیع و تابع باعثه باشد و قوت طبیعی بر حکم

وبیشتر ایشان معتبر است آنست که بر هر مرکبی از ارکان قسطی ازین کیفیت که نسبت با این مرکب اولی و الیق بود
مستوفر و متحصل گردد از عدل در قسمت و نسبت و این اعتدال نه از تعادل در ارکان مشتق است همچنانکه در قسمت عقلی
بلکه از عدل در قسمت مشتق است و این اعتدال را هشت اعتبار عارض شود زیرا که اعتدال بحسب نوع بود مثل اعتدال
انسان یا بحسب صنف بود مثل رومی و ترکی و هندی یا بحسب شخص از هر صنف که باشد یا بحسب عضو همچو اعتدال جلد
و هر یک ازین بقیاس یا داخل بود یا خارج پس باعتبار ثمانیه متصور شود اما علما را اختلاف است که معتدل اصناف
کدامند شیخ الرئیس بر آنست که سکان خط استوا اعدل اصنافند زیرا که شب و روز آنجا یکسانست و شور کیفیت
هر یک از آن بدیگری منکسر میشود پس اعدل البقاع بود و نیز محاذی معدل النهار اند و امام رازی بر آنست که سکان اقلیم
رابع اعدلند برای آنکه وسط اقالیم است و توالد و تناسل آنجا بیشتر است و اعتدال بحسب شخص اعدل شخص بود از اعدل
صنفی بحسب عضو چنانکه گفته میشود تنبیه فی امزجة الاعضا بدانکه گرم ترین چیزی در بدن روح است پس قلب پس منی پس خون
پس کبد پس لحم پس عضل پس طحال پس کلیه پس شرائین پس اوردہ پس جلد و سرد ترین آن بلغم است پس شعر پس عظم پس
غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس سمین پس جلد و ارطب آن بلغم است
پس دم پس سمین پس شحم پس دماغ پس نخاع پس منی پس انثیین پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد
و ایبس آن شعر است پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس شرائین پس اورده پس عصب پس حرکت
پس قلب پس عصب حس پس جلد و این ترتیب جالینوس نهاده است پس برین تقدیر جلد اعدل اعضا باشد و
اعدل اجزای جلد کف دست و اعدل از جلد سبابه و اعدل از جلد انمله سبابه والله اعلم باب دوم در قوی و
افعال قوت در عرف اطبا مبدأ جسمانی فعل است و مصدر او اگر با شعور است قوت نفسانی است اگر نی قوت یا مختص
به حیوان بود و آن قوت حیوانی باشد و یا مختص بحیوان نباشد و آن قوة طبیعی بود که در نباتات نیز موجود است
اما قوت حیوانی از دل منبعث میشود و مرکب او روح حیوانی است و بواسطه شرائین بجمیع بدن میرسد و این قوتیست
که قلب و شرائین را متحرک بانبساط و انقباض میکند تا ترویح قلب بجذب نسیم و دفع دخان حاصل شود و بدین
اعتبارش فاعله گویند چون از عوارض نفسانی متاثر شود آنرا منفعله گویند و قوة نفسانی از دماغ منبعث شده
بواسطه اعصاب در جمیع بدن منتشر میگردد و منفعت حس و حرکت کند باذن باری تعالی اعلم همه این قو

فائده
الطول واحدة الا اثنا على
بمقدار نوس الانصاف
بحر الجوامع ٥٢ السيار
نافع والله اعلم
نهاده شده ۱۲ ...
قوت نزد اطبا
گونه است ...
نوع ...
بمعنی است ...
که حیوان ...
افعال ...

عفن حرارت هر سببی از اسباب خالی نیست که تقتضی و تباعد از و ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکن ست
غیر ضروری و این قسم یا مضاد طبیعت بود همچو غرق و قتل و تفرق اتصال یا مضاد نبود همچون تعرض آفتاب
و استحمام پس شروع کنم در بیان اسباب ضروری باب اول در بیان اسباب ضروری و اورا از آن
تمهید اسباب ضروری گویند که مادام که انسان در حیوة باشد از آن لابد بود و اسباب عامه نیز گویند از برای
آنکه احتیاج بدان عمومی دارد در حالت صحت و مرض و این اسباب شش اند زیرا که اگر وارد نفس میشود هوای
نفسانی ست و اگر وارد ارواح میشود هواست و اگر وارد اعضا میگردد اگر این عوارض بالذاتست ماکول
و مشروب و اگر بالعرض ست استفراغ و احتباس ست و اگر وارد ارواح و عضو هر دو میگردد اگر بی شعور باشد
خواب و بیداری و اگر با شعور باشد حرکت و سکون بدنی و مجموع در شش فصل گفته شود فصل اول در هوا
بدانکه هوای که محیط ست با بدان محتاج الیه ست از جهت ترویح و تعدیل روح باستنشاق آن و دفع فضلات
دخانی از وجه هوا چون باندرون میرود موجب تقویت و ترویح روح میشود و بسبب حرارة روح میسوزد و
دخان میگردد و پس بیرون می آید و بهترین هوا آنست که صافی بود و بانجار ردیه نیامیخته باشد و از مواضع اجامی
و خنادق و مقابر از مباقل ردیه مثل پیاز و گندنا و جرجیر و کرنب و از معادن ردیه مثل کبریت و زرنیخ و از اشجار مفسده
مثل انجیر و جوز و بید انجیر دور بود و در میان سقوف و جدران محبوس نباشد مگر وقتیکه هوا را فساد عام پیدا
شود موجب وبا گردد نعوذ بالله که دران وقت هوای محبوس بهتر از هوای کشاده بود و تغیراتی که هوا را حادث
شود طبیعی بود یا غیر طبیعی و غیر طبیعی یا نه مضاد طبیعی بود یا مضاد اما تغیرات طبیعی آنست که بواسطه
فصول و انتقالات آن لاحق شود و پیش منجمان هر فصلی عبارت از سیر آفتاب است در ربعی از فلک
چنانچه از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف و از اول میزان تا آخر قوس
خریف و از اول جدی تا آخر حوت شتا اما پیش اطبا ربیع آن زمانست که هوا معتدل بود در حرارت و
برودت و در اشجار شگوفه و نشو و نما ظاهر شود و خریف زمانیست که در مقابل ربیع بود و تغیر اشجار و ثمار
و سقوط اوراق ظاهر شود و شتا آن زمانست که سرما غالب شود و صیف آن زمانست که گرما غلبه کند
شاید که فصول طبیبان با فصول منجمان موافق بود و یا شاید که تقدیم و تاخیر کند اما هوای ربیع

است و مرکب او روح طبیعی است و آن مخدومه باشد برای بقای نوع یا شخص یا خادمه باشد اما مخدومه که او متصرف

است از برای بقای شخص غاذیه و نامیه است و غاذیه قوتیست که در غذا تصرف کند تا او را مشابه جوهر بدن گرداند

و متصل و ملتصق با عضا کند و نامیه قوتیست که آنچه غاذیه آنرا حاصل کرده باشد در اقطار بدن بر وضع و تناسب

طبیعی صرف میکند تا بکمال مقداری و غایت نمائی که نوع مزاج او مقتضی آنست برسد و مخدومه که متصرف است برای

بقای نوع هم دو قسم است مولده و مصوره مولده آنست که از خون صالح و رطوبت ثانیه تحصیل منی کند و او را مستعد قبول صورت انسان کند و

مصوره آنست که باذن خالق تعالی عز اسمه عضا را بشکل مصور گرداند و تجاویف و مفاصل آن پیدا کند اما خادمه چهار است اول جاذبه

و آن قوتیست که در عضا موجود است تا آنچه مناسب و مفید باشد جذب کند دوم ماسکه است و آن قوتیست که آن مجذوب را

نگاه دارد تا هاضمه در وی عمل کند سوم هاضمه است و آن قوتیست که آن مجذوب را مستحیل گرداند و مهیا آن سازد که غاذیه آنرا تصرف

کند چهارم دافعه است و آن قوتیست که آنچه بتغذیه بدن فضله باشد و صلاحیت غذا نداشته باشد مندفع گرداند و کیفیات اربعه خادم

این چهار اند اما حرارت بالذات همه را خادم است زیرا که این افعال حرکات است و آن بی حرارت نبود اما برودت بالعرض خادم ماسکه است

جهت اسکان و خادم دافعه نیز باشد جهت منع تحلیل ریحی که ممد دفع بود و یبوست بالعرض خادم ماسکه است جهت قبض و

خادم جاذبه و دافعه نیز باشد جهت تقویت روح که حامل قوتست و رطوبت بالعرض خادم هاضمه است جهت تسییل فضلات

و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه خوادم غاذیه اند و غاذیه و نامیه خادمان مولده اند والله اعلم هو الله تعالی **مقاله سوم**

در اسباب فاعلی صحت و آن مشتملست بر مقدمه و دو باب اما مقدمه در بیان اسبابی که بعرف اطبا مستدل گویند و منقسم

است به سه قسم بدانکه اطبا گویند که سبب آنست که اول وی موجود شود پس از وی حالتی از احوال بدن حادث گردد و بر سبیل

وجوب او را مغیره گویند یا او موجود شود پس از وی حالتی از احوال وجود ملازم آید و آنرا حافظه گویند یعنی آنکه هر حالتی

از احوال بدن را سه سبب است بادی و سابق و واصل برای آنکه سبب یا بدنی بود مثل خلطی که موجب حالتی گردد

یا غیر بدنی بود همچو حرارت آفتاب و برودت هوا و آنرا خارجی گویند یا همچو غضب و فرح و آنرا نفسانی گویند و سبب

غیر بدنی را بادی گویند و سبب بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی گردد همچو امتلا که اولا حاصل شود

و سبب عفونت شود آنرا سابق گویند و اگر بی واسطه سبب حالتی شود آنرا واصل گویند همچو عفونت که سبب حمی

شود و بدانکه فعل و تاثیر سبب بالذات بود همچو تبرید آب سرد با ستعمال آن و بالعرض بود همچو تسخین آب سرد

فائده عام است که سبب یا بدنی بود یا غیر بدنی ...

سرودت گردد دوم آنکه جبال موجب هبوب ریحی از ریاح یا مانع یکی از ان شود و موجبات آن گفته میشود
پس تغیر بسبب جبال در هوا حادث میشود بالعرض چهارم آنکه بواسطهٔ مجاورت دریا بود و آن
بالذات ترطیب کند اما اگر شمالی بود تبرید کند و اگر جنوبی بود تسخین و اگر مشرقی بود ترطیب فقط
و اگر مغربی بود تغلیظ پنجم آنکه بواسطهٔ هبوب ریاح بود و ریاح مشهوره چهارست شمالی و آن بارد یابس
و موجب تقویت قوی و هضم و اشتها بود و اصلاح هوای فاسد کند الا اعصاب و اعضاء عصبانی
را مضر بود دوم جنوب و آن حار رطب است و موجب انفتاح مسام و ثوران اخلاط و ارخاء قوه و ثقل
حواس و صداع و حمیات بود و بهترین او آن باشد که در روز آید و صبا معتدل است در غایت لطافت
و موجب حفظ صحت و تقویت بدن و تعدیل مزاج بود و بهترین او آن باشد که اول روز آید و دبور نسبت
با صبا ارطب بود و اغلظ و بهترین او آنست که آخر روز آید پس هر مسکنی که هبوب یکی از ان ریاح
در و اکثر باشد هوای آن موضع بحسب طبیعت آن ریح متغیر شود ششم آنکه بواسطهٔ تربت و هوای
بلد صخری سرد و خشک بود و از عفونت دور باشد و هوای بلد سبخی و رملی گرم و خشک بود و طینی بسبب طوبت
مائل بود و صحیح و سلیم باشد و نزی عفن باشد و تغیر هوای موضع بحسب قرب معادن نیز بود و آن بحسب
طبیعت آن معدن بود و باید دانست که بهترین اوضاع بلد اعتدال است در ارتفاع و انخفاض
و بهترین مهاب مهب شمال و صبا بود و خانه باید که مهب او از ین دو ریح گشاده بود و مهب جنوب و دبور
بسته باشد و این در موضع باشد که اعدل بقاع بود و الاحتمل که بعکس این باعتدال اقرب بود اما تغیرات
غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود بر دو قسم است یکی آنکه تغیر و فساد در جوهر هوا پدید آید و آن وقتی باشد که
هوا بر بساطت خود نماند بسبب اجزای مائی و بخاری و دخانی که بمجاورت بطائح ردیه و خنادق و مقابر
و جیف و قتلی با هوا ممتزج گردد و هوا را متعفن گرداند و موجب وبا گردد و بیشتر در خریف و آخر تابستان حادث
گردد و فساد وبا دو مرتبه است یکی آنکه موجب تغیر مزاج و فساد آن شود بواسطهٔ آنکه هوای بارطوبت را
متعفن سازد و فساد آن بجمیع بدن رساند و مرتبه دوم آنکه موجب هلاک حیوانات و فساد نباتات شود
زیراکه چون فساد هوا در نباتات و حیوانات اثر کند هر آینه انسان و دیگر حیوانات از آنها غذا میسازند

بطبیعت خود باشد اعدل فصول بود و اقرب زمان باعتدال حقیقی و مناسب مزاج روح و موجب کثرة خون بود و اخلاطی که در بدن بود بواسطهٔ سرما و زمستان بسته باشد در ربیع بحرکت آید و بهترین ربیع آنست که معتدل بود و باران باعتدال آید اما هوای تابستان چون بطبیعت خود باشد گرم و خشک بود و موجب تحلیل روح و اخلاط گردد و اگر حرارت با فراط نباشد موجب کثرة خون و حمرت وجه و شدت اشتها شود و اگر مفرط بود موجب صفرت لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی بود و بهترین صیف آنست که هوای صافی بود و ابر و بخار و باران نباشد و گرما در غایت شدت نبود اما هوای خریف چون بطبیعت خود بود سرد و خشک باشد و اردی ترین فصول نهاده اند از آن جهت که در مقابل ربیع افتاده است و او موجب تزاید اخلاط و نحافت بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی و حمیات عفنیه بود و بهترین خریف آنست که باران بسیار آید و بامداد و شبانگاه بغایت سرد نباشد و نیمروز بغایت گرم نبود اما هوای زمستان چون بطبیعت خود بود سرد و تر بود و موجب تکاثف و عدم تحلل بود و اگر برودت بر رطوبت غالب بود موجب کثرت اشتها و تقویت قوی و سلامت افعال بود و امراض بارده نیز حادث شوند و اگر رطوبت بر برودت غالب بود موجب اسهال و سترخای اعصاب و نزلات و زیادتی بلغم و امراض رطوبی شود و بهترین زمستان آنست که باران بسیار آید و باد جنوب کمتر آید اما تغیر غیر طبیعی که مضاد طبیعی نبود و لاحق هوا شود بواسطه امور سماوی بود یا ارضی که بدان سبب فصول بر طبیعت خود نماند چنانکه مثلاً ربیع بهوای شتا گذرد و یا صیف بهوای ربیع و بالعکس اما امور سماوی مثل اتصالات و اقترانات کواکب و کثرة درنگ فوق الارض و انکشاف هوا و عدم آن بود و امور ارضی شش است اول آنکه بواسطهٔ عرض بلد بود اگر بلد قریب بود بمحاذات احد المنقلبین یعنی نقطهٔ صیفی و شتوی در جنوب و شمال آن بلد در غایت سخونت بود و اگر از این محاذات دور بود اگر بخط استوا قریب باشد معتدل باشد و الا بارد بود دوم آنکه بواسطهٔ وضع بلد باشد اگر بحد بود یعنی مرتفع باشد بارد و اگر غور باشد گرم بود سوم آنکه اگر بواسطهٔ مجاورت جبال بود و این به دو وجه باشد یکی آنکه جبال موجب زیادتی و توفیر اشعه باشد و موجب کثرت سخونت و بالعکس این واقع شود و موجب

و بیداری مشابه حرکت ست و موجب اضداد خواب و افراط در و موجب اختلاط و خفت عقل و صداع و خفقان و احتراق اخلاط و نقصان هضم بود و ازان امراض سوداوی تولد کنند **فصل پنجم در ماکول و مشروب** و آن دو قسم ست قسم اول در ماکول بدانکه هر چیز یکه وارد بدن میگردد در میان او و حرارت بدن فعل و انفعال پیدا میشود و آن از شش قسم بیرون نیست یا غذای مطلق یا غذای دوائی یا دوای مطلق یا دوای معتدل یا دوای سمی یا سم مطلق اما غذای مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نگرداند تغیری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذای دوائی آنست که از بدن متغیر شود و او هم بدن را متغیر گرداند بکیفیت حسن و مشابه او شود و غذائیست او بر دوائیت غالب بود اما اگر دوائیت غالب بود دوای غذائی نیز گویند و دوای مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و بدن را متغیر کند و مشابه او نشود و دوای معتدل آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نکند و مشابه او نشود و دوای سمی آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر گرداند و فساد بدن کند و سم مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر کند و فساد بدن کند اگر حار باشد بتحلیل روح و اگر بارد بود با جماد موجب هلاک شود و ماکول را بر وجهی دیگر تقسیم کرده اند اگر اثر آنچه وارد بدن شود بکیفیت فقط بود آنرا دوا گویند و اگر بماده فقط بود غذا و اگر بصورت فقط بود دوای خاصیه و آن ذوالخاصیه اگر مرکب موافق طبیعت بود تریاق و اگر مفردی موافق بود دفع زهر خوانند و اگر مخالف طبیعت بود سم و اگر اثر آن بکیفیت و ماده بود دوای غذائی و اگر بکیفیت و صورت بود دوای ذوالخاصیه و اگر بماده و صورت بود غذای ذوالخاصیه و اگر اثر آن بماده و کیفیت و صورت بود آنرا غذای دوائی و الخاصیه گویند و بدانکه غذا شش قسم میشود لطیف و کثیف و معتدل و هر یک ازین یا کثیر الغذا و قلیل الغذا و معتدل ام ازین مجموع بحسن الکیموس و ردی الکیموس و معتدل پس مجموع بست و هفت قسم بود حاصل از ضرب سه در نه قسم دوم در مشروب در و دو بحث ست اول در آب بدانکه چون غذا وارد بدن گشت ناچار او را امید رقتی و مرققی باید تا صلاحیت قبول هضم و نضج در و پدید آید و در مجاری نفوذ تواند کرد و آن چیزیکه ازو و ازین فائده حاصل شود آب باشد و آنرا فوائد دیگر هست مثل محافظت رطوبت اصلی و نضارت و صفای لون بدن و ترطیب و تبرید اعضا و تلطفیه حرارت و منع عفونت و آب غذا نشود و افراط او موجب ضعف اعصاب و قوی و شهوة شود

و هر غذا که ازان ماده حاصل شود سبب فساد و تغیر مزاج گردد و چون این صورت متمادی شود موجب هلاک گردد قسم دوم آنکه تغیر در کیفیت هوا پدید آید بحیثیتی که موجب فساد زرع و نسل باشد و این تغیر یا موافق مزاج فصل باشد چنانکه گرمای تابستان در موضعی معین بحدی زیاده شود که فساد هوا کند و یا مخالف مزاج فصل بود چون زمهریر که در تابستان پیدا شود و موجب فساد هوا گردد **فصل دوم در حرکات نفسانی** که آنرا اعراض نفسانی گویند و آن موجب تحریک روح بود و این حرکات یا بجهت خارج بود یا بجهت داخل اگر بجهت خارج بود دفعة حرکت کند چون غضب و اگر بتدریج بود لذت و فرح و اگر بجهت داخل بود اگر دفعة بود خوف و فزع و اگر بتدریج بود حزن و غم و اگر از هر دو جهت بود و اگر اول بداخل حرکت کند پس بخارج خجالت بود و اگر بالعکس این بود هم و فرق میان غم و هم آنست که هم در مکروهی گویند که هنوز حادث نشده باشد و غم در مکروهی گویند که واقع شده باشد و این عوارض تابع سوء مزاج بود و سوء مزاج نیز تابع این عوارض باشد و تصورات نفسانی نیز موجب تاثیر و انفعال میگردد چنانکه گفته اند در حالت مجامعت صورتی که در خیال مجامع آید نطفه بران صورت متشکل شود و از تصور حموضات و مشاهدهٔ آن کندی دندان پیدا شود **فصل سوم در حرکت و سکون بدنی** اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب تحلیل فضلات و بقایای غذا و خفت بدن و انفتاح مسام و جودت هضم و اشتها و انتعاش حرارت غریزی بود و سکون موجب ضد آن بود و از جمله حرکات ریاضت است و آن حرکت ارادی بود که انسان را مضطر گرداند به تنفس عظیم متواتر و بعضی ازان شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن و در کشتی نشستن و کشتی گرفتن و بعضی خاص است بعضوی مثل قرأت بلند اعضای صدر را و آواز بلند گوش را و نظر در اشیای دقیق چشم را و اعتدال در جمیع موجب صحت بدن و افراط دران مضر بود و تدبیر آن در حفظ صحت گفته شود **فصل چهارم در خواب و بیداری** خواب مشابه سکون است و در و حرارت غریزی متوجه باطن شود و جمع گردد جهت نضج و هضم چیزی که آنرا استعداد آن باشد که هضم شود و او تقویت قوت طبیعی کند و تخلیص بدن از فضلات و قوت نفسانی سست و مکدر گرداند بسبب تصاعد بخارات و افراط در و موجب تبرید بدن و تبلید نفس و تهبج وجه و ضعف اعضای عصبانی بود و اشتها ببرد و رنگ روی تباه کند و از خواب زیر بستر این افعال صادر شود

نفوذ کند و احشا را مضر بود و شراب قابض تقویت معده و احشا کند و تلفهٔ آلات سینه را مفید بود
و حامض در پستی کند و دماغ را مضر بود اما باعتبار رائحه شراب حاد طیب الرائحه تقویت و تنشیط و تعطیر کند
معده را تقویت کند و حاد غیر طیب الرائحه مصدع باشد و عدیم الرائحه دیر پستی کند و مسلق بغایت بد باشد
موجب فساد دما بود اما باعتبار قوام شراب غلیظ کدر دیر گذرد و سده آورد و رقیق و صافی از هر نوع که
باشد نیک بود و سکر و خمار آن زود زائل شود بخلاف غلیظ اما نبیذ زبیبی جگر و معده را مفید بود لیکن
بعض و نفخ و صفرا پدید آید و شابی گرم و تر و مسمن باشد و عسلی حاد و مقطع بود و زود نفوذ کند و ادرار آورد
و وجع مفاصل را مفید بود اما صداع و تپ آورد و خرمائی مفسد و مغلظ اخلاط بود و ریاح و سودا از ان
تولد کند اما تسمین بدن کند و انچه از حبوب مثل ذرة و امثال آن سازند بحسب مزاج و طبیعت آن مختلف
بود و در ان منفعتی نباشد و موجب مضرتها شود اما اسکار کند اما منفعت شراب قرشی گویند که در هیچ
مفردی و مرکبی این منفعت نمی تواند بود که در وست و این منفعت یا نفسانی بود یا بدنی اما منفعتی که نفسانیست
سرور و نشاط و موجب ازالت افکار فاسد و ترغیب شجاعت و سخاوت و منع وحشت و دفع سوء ظن و سوء
خلق و جودت ذهن و ذکا و صفائی خاطر بود و انچه بدنی بود تحسین لون و براقت و اشراق آن و انتعاش
حرارت غریزی و تفتیح مسام و مجاری و تقویت هضم و تکثیر و تلطیف دم و ترقیق و تصفیه اخلاط و استحالت
بلغم به خون و کسر غائلهٔ سودا و معاونت طبیعت در دفع فضلات مثل قی و اسهال و عرق و ادرار اما مضرت
او آنست که ازالت عقل میکند که اشرف مخلوقات و انفع مکنونات ست و تمیز انسان از دیگر حیوانات
از وست و قوی را ضعیف میکند و منع ادراکات نفسانی و بدنی و سقوط شهوة طعام و جماع و ارخاء اعصاب
و مفاصل و حدوث غفلت و بهت و نسیان و رعشه و فالج و تغیر کلام و صورت و شکل و ثقل حواس و غیر آن از ان تولد
کند **فصل ششم در احتباس و استفراغ** بدانکه اعتدال در استفراغ و احتباس موجب حفظ صحت است
و استفراغ مفرط موجب تبریه و تجفیف و ضعف دل بود و احتباس مفرط موجب سده و عفونت و تولد
حمیات و سقوط شهوت طعام بود و بدن و حواس را ثقیل کند و چون از استفراغ معتاده جماع و حمام
دران شروع میرود اما جماع فعلیست که بر صحت و قوة جمیع افعال و قوی موقوف است زیرا که مبدا او

وبهترین آبها آب چشمه است که بر گل خالص یا بر سنگ جاری گردد و منبع آن دور بود و از بلندی منحدر
شود و نیز زود زود سرد گرم شود و زود کدر و صافی گردد و باد شمال و باد صبا بدان رسد و آفتاب بدان تابد
و هرچه درو بجوشانند زود مهرا شود و موجب ثقل معده نشود و یکبارکه بیاشامند تشنگی بنشاند و مجموع این
صفات در آب نیل موجود است و آب باران لطیف است خصوصاً که در تابستان از ابر و رعد بارد
اما از جهت کثرت رطوبت و لطافت زود متعفن شود و اصلاح آن بطبخ است و آب کاریز اثقل بود
و آب چاه ازان اثقل و مضر بود و آب نزی و اجامی مضر بود و آب معدنی اگرچه صیدی بود تقویت
احشا کند و شبی منع سیلان و نفث دم کند و نوشادری مطلق مجلی بود و فضی و ذهبی تقویت معده
و دل و احشا کند و بورقی و ماحی هزال و قشف آرد و کبریتی ملین طبع و تنقیه جلد کند و آب گرم مرخی
و مفسد معده و غاسل او بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند و آب سرد مقوی معده و منبه شهوه و مسکن
عطش بود و آب برف و یخ اعضاء عصبانی را مضر بود بحث دوم در شراب اگرچه کلام مجید
بر منع و تحریم بآن نازل گشته است و مباشرت آن از جمله کبائر است و اخبار و احادیث در خباثت
او وارد شده اما چون طبیب در معالجات و قتها بدان محتاج میشود خصوص که در شرع شریف نیز تشبر طی
مخصوص خصت فرموده اند و اکثر خلائق دران شروع نمایند بدلیل و منافع للناس طالب منفعت اند
و او را مضرات بسیارست بنابراین مقدمه در انواع او بحسب زمان و طعم و لون و رائحه و قوام شروع
میرود اما بحسب زمان بدانکه از ابتداء ظهور سکر درو تا شش ماه حکم نو دارد و تا تمامی سال متوسط گویند
و بعد ازان سال حکم کهنه دارد و شراب نو غذا بسیار دهد و فربه کند و مناسب محرور و اوقات حاره باشد
اما کبد را زیان دارد و اسهال و نفخ ازو تولد کند و کهنه زود نفوذ کند و تلطیف و تقطیع اخلاط کند و
امراض بارده و بلغمی را مفید بود و حواس را تقویت کند و متوسط در جمیع احکام متوسط بود و اما باعتبار
لون بهترین لون شراب احمر ناصع است پس یاقوتی و آنچه زرد بود حاد کم غذا باشد و زود نفوذ کند و
خمار آورد و ابیض نیکو غذا دهد و ترطیب کند و اسود بدترین نوع بود اما باعتبار طعم شراب شیرین
مقوی و مقطع بلغم بود و دیر گذرد و نفخ و جگر و سپرز را مضر بود و شراب تلخ حار باشد و زود

و آنرا رهاق گویند و این قریب بلوغ باشد و بعد از آن سن فتی تا قریب بسی سال که مبداء سن
شباب است دوم سن وقوف و آنرا سن شباب گویند و بعد از انقضاء سن نمو باشد تا قریب چهل
سال و حرارت و رطوبت در صبی و شباب برای افلاطون و جالینوس در کمیت متساوی باشد اما
در صبی بواسطه کثرت رطوبت شدید نباشد و در شباب بسبب قلت رطوبت شدیده و حاده باشد
چنانچه هیزم خشک و تر را علیحده مشتعل گردانی در نار ین متفاوت در کیفیت متساوین در کمیت یابی
سوم سن کهولت بود و آن از انقضاء سن وقوف تا قریب شصت سال بود و درین سن حرارت
در نقصان و یبوست در تزاید بود چهارم سن شیخوخت و آن از انقضای سن کهولت تا آخر عمر بود و دران سن یبوست
غالب بود و برودت بسبب رطوبت غریبه و این مجموع که گفته شد بحسب اغلب باشد اما بحسب مواضع و بلدان متفاوت گردد
چنانچه گویند در حبشه و زنگبار سنهان تا سی چهل سال منقضی میشود اما اجناس امزاج ذکور بحرارت و یبوست مائل بود
و مزاج اناث به برودت و رطوبت مائل باشد و این نیز باعتبار اغلب بود نه آنکه کلواحد از ذکور نسبت با کلواحد
از اناث چنین بود اما صناعات هر قسمی ازان موجب امری شود مثل آنکه صناعتی که مجاور و مباشر آب بود همچون
قصارت موجب ترطیب شود و صناعتی که مجاور آتش بود همچو حدادی موجب تسخین و تجفیف و افراط دران سبب
کثرت تحلیل موجب تبرید بود و صناعتی که مجاور گل باشد موجب یبوست گردد همچو اکاری و طیانی
اما عادات ازان جمله است که ترک او مغیر مزاج بود و مراعات او حافظ صحت و استقامت مزاج بود
اما عادات مذمومه مثل آنکه کسی عادت بچیزی کرده باشد که موجب مواد فاسده خواهد بود و اگر
بکلی ازان دفعةً باز آید موجب ضرر و تغیر مزاج شود پس بتدریج ازان باز آید و ازینجهت گفته اند العادة
طبیعة خامسة اما واردات خارجی مثل ضمادات و اطلیه و کمادات و مشمومات که هم حافظ صحت و هم مغیر مزاج
باشد و تغیری که از مشمومات حاصل میشود از دیگران نمیشود انچه طیب است بواسطه مناسبت با روح
و سرعت نفوذ و مقوی و حافظ صحت بود و انچه کریه بود بالعکس و ازانجمله نضج آفتاب است
که موجب تحلیل رطوبات و استسقا بود و صداع بارد را مفید است و همچنین اند فان در رمل گرم
امراض رطوبی را نافع بود و استسقاء در رشت تشنج و اعصار را مفید است و مثل رش آب بررو

قوت تحلیل و باعثهٔ شهوانیست و متحرکه تمدید عضلات میکند و قوت حیوانی که ارسال حرارت و ریح بدان
عضو میکند و قوت طبیعی که تولید ماده منی و احالت آن و دفع آن می کند و انثیان خود مخصوص باین
فعل ست بنا برین باید که درین اعضا نوعی از امراض نباشد و جمیع افعال که بهریک متعلق ست
بر نهج طبیعی بی آفت صادر شود چه هر آفتی ازین موجب ضعف این قوت بود و جماع چون بحسب
اعتدال و حسن اوضاع و اشکال استعمال کنند موجب انتعاش حرارت غریزی و تفریح و تقویت
اشتها و دفع وسواس و امراض سوداوی و رطوبی بود و دفع امتلا و ثقل بدن و کلال حواس کند
و ترک آن موجب حدوث اضداد این شود و افراط دران موجب ضعف قوی و ذبول بدن و امراض
بارده شود و اعضای عصبانی را مضر بود اما حمام فعل طبعی آن تسخین ست بواسطه هوا و ترطیب بواسطه
آب و استعمال حمام و انفعال بدن ازان بحسب بیوت و امکنه سه مرتبه دارد و بیت اول او مبرد و مرطب
بود و بیت دوم مسخن و مرطب بود و بیت سوم مسخن و مجفف بود و استعمال حمام اگر باعتدال بود موجب
نضج فضلات و دفع آن و تفتیح مسام و تغذیه و تسمین بدن و انتعاش حرارت غریزی و شهوت غذا
و تلیین جلد و دفع کلال و خفت بدن بود و ترک آن موجب اضداد این بود و افراط در استحمام موجب
تحلیل و ضعف قوی و عدم شهوت جماع و انصباب مواد با عضاء ضعیفه گردد و استحمام آب سرد موجب تبرید
و ترطیب و نشاط و قوت اعضا و قوی و حرارت غریزی بود و مناسب جوانان محروری مزاج باشد

باب دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل فصل اول در اسباب ملحقه بسته ضروری

و آن پنج ست اسنان و اجناس و عادات و صناعات و امور خارجی اسنان ازانجمله ست که اورا
تاثیر در احوال بدن بیشتر ست چنانچه بعضی از اشخاص در سنی ضعیف و مریض باشند و چون انتقال کنند
بسنی دیگر قوی و صحیح گردند و بالعکس چنانکه محروری مزاج در سن شباب ضعیف بود و در سن کهولت قوی گردد
و سرد مزاج بعکس این بود و درجات سن چهار ست اول سن نمو آنرا سن حداثت گویند ابتدای آن
سن طفولیت ست و آن زمانیست که مولود را استعداد حرکت نباشد بعد ازان سن صبی و آن بعد از
نمو دندان بود و قبل از سخت شدن اعضا بود و بعد ازان سن ترعرع و بعد ازان سن غلامیه

که متآکل شود و اسباب رم امتلا از اخلاط است یا از ماده ریحی یا مائی و قوت عضو دافع و ضعف عضو
قابل یا اتساع مجاری یا وجعی شدید بود و اسباب خلع شاید که بدنی بود مثل قیلهٔ که از رطوبتی مرضیه
پیدا شود یا امری خارج باشد مثل ضربه و سقطه اسباب وجع که عبارت از احساس و ادراک منافی بود
از حیث هو منافی یا سوء المزاج مختلف بود یا تفرق اتصال و چون اوجاع مختلف و متعدد است
اسباب آن نیز متعدد و مختلف بود و اوجاع مشهوره پانزده است اول حکاک و سبب آن خلطی حریف
یا مالح بود دوم خشن و سبب آن خلط خشن بود سوم ناخس و سبب آن ماده تیز بود یا ریحی که ممدد غشا بود
از جهت عرض چهارم ممدد و سبب آن خلطی یا ریحی بود که ممدد عصب یا عضل باشد از جهت طول پنجم ضاغط
و سبب آن ماده ریحی بود که جای بر عضو تنگ کند ششم مفسخ و سبب آن ماده ریحی بود که میان عضل و
غشا او حادث شود هفتم مکسر و سبب آن ماده ریحی بود که میان عظم و غشا او حاصل شود هشتم رخو
سبب آن ماده بود که ممدد لحم و عضل باشد نهم ثاقب و سبب آن ماده غلیظ یا ریحی بود که میان طبقات
اعضا واقع شود دهم مسلی و سبب آن همین سبب ثاقب و فرق میان او و ثاقب آنست که ماده ثاقب را
نفوذی بود چنانچه محسوس شود که عضوی را سوراخ میکند و ماده مسلی دران موضع محتبس بود یازدهم
خدر ببست و سبب آن خلطی بارد بود یا انسداد منافذ روح نفسانی دوازدهم ضربانی و سبب آن ورمی
بود حار در عضوی حساس سیزدهم اعیاء و سبب آن یا تعب بود آنرا اعیائی تعبی گویند یا خلطی ممدد بود آنرا
اعیائی ممددی گویند یا خلطی لاذع و آنرا اعیائی قروحی گویند یا بسبب ریحی باشد آنرا اعیاء ریحی گویند چهاردهم
لاذع و سبب آن خلط حار بود پانزدهم ثقیل و سبب آن ماده بود که در عضوی غیر حساس که از غشا
متعلق است یا غشا گرد او در آمده بواسطه انجذاب غشاء حساس ثقل کند یا بسبب ورمی بود که
در اعضاء حساس واقع شود و حس عضوی را باطل کند چون سرطان نعوذ بالله و اسباب مسکنات
وجع قطع سبب موجع بود محللات و مستفرغات یا مخدرات و خواب هم از مسکنات وجع بود و بحقیقت مسکن
وجع قطع سبب است و اسباب تخمه و امتلا از هر دو بیرون نیست یا امری خارجی بود مثل استعمال مرطبات
یا توفیر رطوبت فضلی و موانع تحلیل یا امری داخلی بود مثل ضعف هاضمه یا دافعه یا شدت ماسکه یا ضیق مجاری

کر انتعاش قوت و ازاله کرب و لهیب مے شود خصوص کہ با گلاب بود **فصل دوم**
در تعداد اسباب عوارض بدنی بدانکه اسباب حرارت حرکات نفسانی بود همچون فکر یا بدنی
همچون ریاضت و حرکت و ملاقات مسخنات از اغذیه و ادویه خواه بحسب داخل بود خواه بحسب خارج
و تکاثف مسام و عفونت اخلاط و اسباب برودت حرکت و سکون مفرطین بود و استعمال مبردات
داخلی و خارجی و نجاجت اخلاط و افراط در استعمال مسخنات و افراط در تقلیل و تکثیر غذا و اسباب
رطوبت استعمال مرطبات بود و کثرت اکل بی جودت هضم و سکون و نوم و اجتناب محللات و مجففات
و اسباب یبوست استعمال محللات مفرط و مجففات بود بحسب داخل و خارج و اسباب ملاست از داخل
مثل تناول مرطبات و مولدات اخلاط رطبه لزجه بود و از خارج مثل استعمال موم روغن و اطلیه مملسه
و هوا نرم و اسباب خشونت ملاقات محللات و مجففات بافراط و قابضات خارجی و داخلی و اسباب
استفراغ قوت دافعه و ضعف ماسکه و رقت ماده و توجه طبیعت بدان طرف بود و اسباب احتباس
قوت ماسکه و ضعف دافعه و غلظ و لزوجت ماده بود و توجه طبیعت بطرف دیگر و اسباب فساد شکل
قصور قوت مصوره یا رداءت منی بود در اصل خلقت یا رداءت تقمیط یا سرعت حرکت طفل نه در وقت
خویش یا ضربه یا سقطه و مثل آن و اسباب سده حادث چیزی غلیظ بود در مجاری از خلط و ثفل یا التحام
منفذ یا انطباق مجری بواسطه ضغطی یا یبس مجری و اسباب اتساع مجری ضعف ماسکه باشد
یا شدت حرکت دافعه یا ادویه مفتحه یا مرخیه و اسباب زیادتی مقدار و عدد کثرت ماده و شدت
قوت جاذبه باشد و اسباب نقصان مقدار و عدد در اول خلقت نقصان ماده یا ضعف مصوره بود
و بعد از خلقت سببی از اسباب خارجی مثل قطع و تآکل و اسباب فساد وضع بمفارقت عضوی بعضوی
یا تشنج یا التحام مولادی بود و بمباعدت عضوی از عضوی تشنج یا استرخا یا قرحه باشد یا ولادی
بود و اسباب تفرق اتصال از داخل ماده اکال یا محرق یا لذاع بود یا استلای خلطی یا ریحی
مدار بود یا شدت دافعه به مجری طبیعی یا حرکتی عنیفه یا انفجار ورمی بود و از خارج مثل قطع سیف
و نشتر یا لسعان و سوختن آتش بود و اسباب قرحه جراحتی بود که تنقیح گردد یا ورمی که منفجر شود یا بثره

که خارج بود از اعتدال واین سوء المزاج ساذج بود یا مادی جنس دوم امراض ترکیب ست و آن
چهار قسم ست امراض خلقت و مقدار و عدد و وضع اما امراض خلقت چهارست اول مرض شکل و آن انست
که شکل عضو از مجری طبعی متغیر شود بحیثیتی که مضر باشد مثل اعوجاج مستقیم و استقامت معوج دوم امراض
مجاری یا آنکه فراخ شود مثل اتساع عصبه مجوفه یا تنگ گردد مثل خناق که تنگ شدن منافذ نفس ست یا منسد
گردد مثل انسداد عروق کبد وغیره سوم امراض تجاویف با آنکه بزرگ شود همچو کیس انثیین یا کوچک گردد همچو
صغر معده یا خالی شود همچو خلو تجاویف قلب در فرح مهلک و یا ممتلی و منسد شود همچون صرع و سکته چهارم
امراض صفائح ست همچون ملاست معده و خشونت قصبه ریه اما مرض مقدار بزیادتی عضوی خاص
بود همچو عظم لسان و داء الفیل و زیادتی عام بود همچون سمن مفرط یا نقصان خاص بود همچون ضمور لسان
یا عام بود همچو هزال مفرط اما مرض عدد بزیادتی عدد طبعی بود همچون اصبع زائده یا غیر طبعی همچون سلع
یا نقصان بود همچون قطع اصبع یا نقصان در اول خلقت اما مرض وضع همچون زوال عضوی بود از
موضع خود بخلع و غیر خلع جنس سوم از امراض مفرده تفرق اتصال ست و اسم این مرض بحسب وضع
مختلف بود اگر تفرق اتصال در جلد باشد خدش و سحج گویند و اگر در لحم باشد جراحت گویند اگر متقادم
و متقیح شده باشد قرحه گویند اگر در عظم واقع شده باشد کسر گویند اگر بعرض بود صدع گویند و کسر
اگر بطول بود و تفرق در غضروف اگر بعرض فسخ گویند اگر بطول بود نفت و در عصب شق و شدخ گویند
و در عروق بتر و شق خوانند اما مرض مرکب آنست که از اجتماع امراض حادث شود همچون سل که از دق
و قرحه ریه مرکب ست و تسمیه بعضی امراض یا بحسب مشابهت بود همچون داء الفیل و داء الثعلب یا بحسب
محل همچون ذات الجنب و ذات الصدر یا بحسب عرض همچون صرع و بدانکه مرض اصلی باشد و بشرکت
باشد آنچه اولا حادث شود اصلی بود و آنچه بسکون اول ساکن گردد بشرکت بود و این که بشرکت
یا بواسطه مجاورت باشد یا بواسطه آنکه از عضوی ماؤف طریقی بدو بود یا آنکه میان دو عضو خادم و
مخدوم بود چون عصب و دماغ یا مبدا فعل او بود چون حجاب و ریه یا محاذی عضو ماؤف بود چون
دماغ معده را یا منصب مواد عضو بود چون ابغل قلب را و یس گوش دماغ را و اربیه کبد را آید انکه

و اسباب ضعف انواع است زیرا که این سبب یا وارد جرم عضو شود یا وارد روح یا وارد قوت اگر
وارد عضو شود سوء المزاج و سوء الترکیب و تفرق الاتصال بود و اگر وارد روح میشود سوء المزاج
بود و تحلل بکثرت استفراغ و اگر وارد قوت شود مانع بکثرت صدور فعل از ان قوت بود و اگر اعتبار اسباب
بعید کنند فساد هوا و ماکول و مشروب نیز از اسباب ضعف بود و اسباب حرکات غیر طبیعی یا ضعف
مضعف همچو رعشه یا لسعه یا یبوست تشنج بود همچون فواق یا لبس یا نفخ یا مودی تریه همچو نافض و یا مودی
بلدغ همچو تقشعریره یا ریحی که طالب خروج بود همچو اختلاج

مقاله چهارم در احوال و اعراض و علامات

و این مقاله مشتمل بر دو باب است

باب اول در احوال و اعراض

بدانکه احوال بدن انسان بمذهب جالینوس سه حالت است صحت و مرض و حالت ثالثه اما صحت هیئتی طبیعی بود که با وجود آن جمیع
افعال از بدن انسان بسلامت صادر شود و مرض هیئتی غیر طبیعی بود که بواسطه آن موجب آفت افعال
بود و حالت ثالثه هیئتی بود که نه صحت و نه حد مرض بر و صادر شود زیرا که ثالثه حالتی است که افعال
مطلق سلیم نیست و مطلق غیر سلیم هم نیست چون شیخ و طفل و ناقه و سکران یا صحت و مرض هر دو مجتمع اند
در وقتی واحد بنسبت شخصی در دو عضو همچو حال اعور یا مجتمع شوند در شخصی اما در دو جنس همچو صحت
مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت و مرض مقدار مجتمع شوند اما در دو وقت همچو شخصی که در تابستان
یا در سن شباب صحیح بود و در زمستان یا در سن طفولیت مریض و بالعکس این اما احوال بمذهب شیخ الرئیس
صحت و مرض است و در میان ایشان واسطه نیست و بر تقدیر ثبوت واسطه در حد یکی از و گفته است
خللی نیست اما عرض هیئتی بود غیر طبیعی که بواسطه مرض موجب آفتی شود و او تابع مرض باشد و شاید که
عرض بنفس خود مرض باشد همچون صداع که عرض حمی بود و بنفس خود مرض باشد و باشد که عرض سبب مرض
شود همچون وجع قولنج که سبب غشی شود و باشد که چیزی هم سبب و هم مرض باشد چون حمی و سعال که
عرض ذات الجنب باشد و چون مستحکم شود بنفسه مرضی باشد و سبب الصداع عرق میشود و بواسطه تفعل
حرکت عنیفه و چون حمی دقیه که عرض قرحه ریه است بسبب ضعف معده شود و بنفس خود مرضی باشد و بدانکه
مرض یا مفرد بود یا مرکب و مفرد جنس است نه جنس اول امراض سوء المزاج باشد و آن هشت قسم است

ششم کیفیت انفعالات سرعت انفعال کیفیتی از کیفیات دلیل بر غلبه آن کیفیت بود هفتم افعال
طبیعی ست از افعال انچه کامل بود دلیل اعتدال بود وانچه مشوش و سریع بود دلیل حرارت بود و بطی
دلیل برودت باشد هشتم نوم و یقظه ست و کثرت نوم دلیل رطوبت بود و قلت آن دلیل حرارت و کثرت
بیداری دلیل یبوست نهم انفعال نفسانی ست طیش و جرات و حدت ذهن و کثرت کلام و سرعت انفعال
دلیل حرارت بود و جبن و بلادت و فرط حیا و وقار و بطوء انفعال دلیل برودت بود دهم فضول مندفعه است
شدت رایحه و صبغ آن دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت و کثرت آن دلالت بر رطوبت کند و
قلت آن بر یبوست **فصل دوم** در علامات امتلا زیادتی کمیت اخلاط ردیه یا اخلاط
صالحه بود، علامت امتلا مجملاً ثقل اعضا و کسل و ضعف اشتها و انتفاخ عروق و امتلاء نبض و انصباغ
غلظ قاروره و کلال بصر بود اما مفصلاً علامت غلبه دم ثقل سر و تمطی و تثاوب و نعاس و کدورت و
بلادت حواس و حلاوت دهن و حمرت لون و زبان و ظهور بثور و رفتن خون از مواضع سهله مثل بینی
و بن دندان و تخیل چیزهای سرخ بود و علامت غلبه بلغم بیاض لون و سستی و نرمی و برودت اعضا و کثرت
بزاق و قلت عطش و ضعف هضم و جشاء ترش و کثرت خواب و بلادت حواس و تخیل آب و سرما و
چیزهای سفید بود و علامت غلبه صفرا صفرة لون و چشم و تلخی دهن و خشونت زبان و خشکی منخرین
و دهن و تشنگی و ضعف اشتها و غثیان و قی صفرا و قشعریره و تخیل شعله آتش و چیزهای زرد بود و علامت
غلبه سودا تیرگی و خشکی بدن و غلظ و سواد خون و شهوت کاذب و کثرت افکار و وسوسه و خوف
و تخیل دود و تیرگی و چیزهای سیاه بود **فصل سوم** در نبض و آن حرکتی ست از اوعیه
روح که عبارت از قلب و شرائین باشد و هر نبضه مرکب ست از انبساطی و سکونی و انقباضی
و سکونی و قبض و بسط او بحسب جذب نسیم و دفع دخان ست و اجناس نبض ده است جنس اول ماخوذ است
از مقدار انبساط و اقسام بسیط او نه است اول طویل است و او آنست که در حال حرکت اجزا او اکثر
در طول محسوس شود و سبب آن شدت حاجت ترویح بود و کثافت لحم و صلابت جلد دوم قصیر و او
در مقابل طویل بود سوم معتدل در قصیر و طویل بود چهارم عریض و او آنست که اکثر اجزاء او در عرض

او قات و ازمنه در مرضی که بسلامت منتهی شود چهارست ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط ابتدا مرض را زمان ابتدا گویند و تا آرام که در تزاید بود زمان تزاید و چون واقف باشد که نه زاید شود و نه کم زمان انتها گویند و چون نقصان یابد زمان انحطاط

باب دوم در علامات و دلائل مشتمل بر مقدمه و هشت فصل

مقدمه بدانکه علامت آنست که بدان استدلال کنند باحوال بدن که از عضوی یا اعضا در میشود و این علامات و امارات یا دلالت بر نفس مرض کنند همچون سرعت و اختلاف نبض که دلالت بر حمی کند یا دلالت بر محل مرض کند همچون نبض منشاری که دلیل ورم حجاب بود یا دلالت بر سبب مرض کند همچون علامت امتلا یا علامت لازم مرض بود چون تب حار و ضیق النفس و وجع ناس در برسام یا دلیل امراض ظاهری بود چون لون و ملمس یا دلیل امراض باطنی بود و این نوع مشکل تر بود و موقوف بر معرفت تشریح ست و استدلال دران بچند چیز کنند اول افعال اگر نه بر مجری طبیعی بود دلیل آفتی بود رسیده او افعال که قوی ست و آفت قوی دلیل آفته آن عضو بود که مظهر اوست چنانچه دلالت افعال ارادی و حسی بر حال دماغ و دلالت نبض بر احوال قلب و دلالت بول بر کبد و براز بر معده و امعا دوم موضع مرض چنانچه وجع در طرف ایمن که دلیل ورم کبد بود و طرف ایسر که دلیل ورم طحال بود سوم شکل مرض همچو دلالت ورم هلالی شکل بر آنکه ورم بر محدب کبد ست چهارم استفراغ همچو بول و براز که در حاجات خود یا پرده آید چون استدلال بانواع در هشت فصل یاد کرده میشود ان شاء الله تعالی

فصل اول

در علامات مزاج بدانکه علامات و امارات مزاج ده است اول ملمس ست اعتدال آن دلیل معتدل مزاج بود و دلیل آن کیفیتی از کیفیات اربعه دلیلی آن کیفیت باشد دوم سمن ست سمن لحمی دلالت حرارت و رطوبت بود و سمن شحمی دلیل برودت و رطوبت هزال از لحم دلیل برودت و یبوست و از شحم دلیل حرارت و یبوست سوم لون ست بیاض لون دلیل برودت بود و حمرت دلیل حرارت و صفرت دلیل صفرا و کمودت دلیل سودا چهارم موی ست کثرت سواد و جعودت آن دلیل بر حرارت مزاج کند و شقرت و حمرت بر اعتدال و صهوبت و بیاض بر برودت پنجم هیئت اعضاست سعت عروق و سینه و عظم و تمامی خلقت دلیل بر حرارت بود و ضد آن دلیل برودت

دوم مختلف واو در مقابل مستوی بود واین مختلف بر دو قسم منتظم و غیر منتظم
مختلف منتظم آنست که اختلاف او را انتظامی باشد یعنی در چند دور که کند بران یک اختلاف باشد
مختلف غیر منتظم آنست که اختلاف او را هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دور او اختلافی ظاهر شود جنس
پنجم ماخوذ است از حال وزن آن جید الوزن باشد یا ردی الوزن باشد جید الوزن آنست که
بمجرای طبیعی بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض بود ردی الوزن سه قسم است اول
غیر الوزن وآن نبضی باشد که از وزنی که لائق سن صاحب نبض بود تجاوز کرده باشد چنانکه وزن
نبض صبی مثلاً همچون وزن در نبض شباب بود دوم مباین الوزن وآن نبضی بود که از وزنی که لائق
سن صاحب او بود قاصر باشد چنانکه وزن نبض شباب مثلاً همچو نبض وزن صبی باشد سوم خارج الوزن
آن نبضی بود که وزن او مشابه هیچ وزنی از اوزان نباشد و بباید دانست که در حرکات نبض بطبیعت
موسیقاری موجودست زیرا که همچنانکه تالیف نغمات باد وار ایقاع و تقدیر ازمنه که میان نقرات تخلل
میکند تمام میشود نسبت ازمنه نبض نیز در سرعت و تواتر نسبتی ایقاعیست اگر این نسبت متفق بود
چنانکه در ازمنه آن هیچ اختلافی نباشد آنرا منتظم گویند والا غیر منتظم و از انواع نبض که او را
اسمی نهاده اند مشهوره اول غزالی ست وآن نبضی بود که مختلف بود در سرعت و بطوء چنانچه اول
بطی باشد پس ثانی بسرعت مائل بود و بتدریج هر سه بار سریع تر بود نسبت بحرکت غزال دوم موجی
وآن نبضی باشد مختلف در عظم و صغر و شهوق و عرض و امتلا بطریق موج آب محسوس شود سوم
دودی وآن نبضی بود همچو موجی اما در اعراض و امتلا نباشد و ضعیف تر بود چهارم نملی بود واو
ضعیف تر از دودی بود پنجم منشاری وآن نبضی بود که مختلف باشد در عظم و صغر و صلابت و لین
و شهوق و انخفاض چنانکه بعضی از اجزای او شاهق بود و بعضی منخفض ششم ذنب الفار واو آنست
که نبض متحرک شود و بتدریج ضعیف و صغیر میشود باز بدرجهٔ اول عود کند و بدین و تیره ضعیف شود
هفتم متسلی واو همچو ذنب الفار است الا آنکه عود بدرجهٔ اول بتدریج بود چنانکه بتدریج ضعیف شد
و ذنب الفار دفعةً عود کند هشتم ذو الفترة واو آنست که در زمانی که توقع سکون باشد متحرک گردد

محسوس شود وسبب آن خلو عروق و رطوبت آلت باشد پنجم ضیق ست و او در مقابل عریض بود
ششم معتدل در عریض و ضیق هفتم شاهق و او آنست که اجزاء او در عمق محسوس شود و سبب آن
شدت حاجت و مطاوعت آلت بود هشتم منخفض ست و او در مقابل شاهق بود نهم معتدل در شهوق
و انخفاض و از ازدواج این نه بست و هفت قسم حاصل شود اما آنچه مشهور ست و اسمی دارد شش ست
اول عظیم آن نبضی طویل و عریض و عمیق بود دوم صغیر آن در مقابل عظیم بود سوم معتدل در عظیم و
صغیر باشد چهارم غلیظ و او آنست که در عرض و شهوق زائد بود پنجم دقیق و او در مقابل غلیظ باشد ششم
معتدل در غلیظ و دقیق بود **جنس دوم** ماخوذ ست از زمان حرکت و این سه قسم ست اول سریع و
او آنست که زمان حرکت او بغایت کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت باشد دوم بطی او مقابل سریع
بود سوم معتدل در سرعت و بطو **جنس سوم** ماخوذ ست از زمان سکون و آن هم سه قسم بود اول متواتر
و او آنست که زمان سکون او کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت و ضعف قوت بود دوم متفاوت
و آن در مقابل متواتر ست سوم معتدل در تواتر و تفاوت **جنس چهارم** ماخوذ ست از قوام
آلت و آن سه قسم ست اول صلب و او آنست که انگشت باعتماد تمام حرکت انبساط او فرو نشاند
و سبب آن یبوست جرم رگ باشد دوم لین و او در مقابل صلب ست سوم معتدل در صلابت
و لین **جنس پنجم** ماخوذ ست از لمس آلت و آن سه قسم ست اول حار و سبب آن اسباب
مسخنه بود دوم بارد و او در مقابل حار بود سوم معتدل در حرارت و برودت **جنس ششم** ماخوذ ست
از امتلاء و خلو و آن سه قسم است اول ممتلی و او چنان باشد که از اندرون عروق چیزی زائد از
حد اعتدال محسوس شود و سبب آن امتلا بود دوم خالی او در مقابل ممتلی بود سوم معتدل در خلو و
امتلا **جنس هفتم** ماخوذ ست از کیفیت قرع و آن سه قسم ست اول قوی و او آنست که نهایت
سخت بر انگشت کوبد و سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شرب و فرح معتدل دوم ضعیف و او
در مقابل قوی بود سوم معتدل در قوت و ضعف **جنس هشتم** ماخوذ ست از استوا و اختلاف
آن دو قسم ست اول مستوی ست و عبارت از ان باشد که در جمیع نبضات یعنی قرعات متساوی بود

غیر و متواتر شود پس دو دسے و نملی بود اما نبض ورم اگر ورم حار بود نبض منشاری صلب
مرتعد بود و در انتها در سرعت و تواتر افزاید و در ورم بارد نبض بطے و متفاوت بود
در ورم لین موجے و در ورم صلب منشارے بود واللہ اعلم بجمیع الامور **فصل پنجم**
در قاروره و از ان تفسره نیز گویند و استدلال بدان باعتبار استقراء ہفت جنس بود جنس
اول آن نوست و طبقات آن پنج باشد اول صفرت ست و مراتب آن شش است اول تبنی
او دلالت بر قصور نضج کند دوم اترجی و او دلیل حسن حال نضج باشد سوم اشقر و او دلیل
حرارت بود چہارم نارنجی و او دلالت بر شدت حرارت کند پنجم ناری و او زائد از نارنجی بود ششم
زعفرانی و او دلیل حرارت مفرط باشد جنس دوم حمرتست و مراتب او چہارست اول اصہب
او دلیل غلبہ دم باشد دوم وردی و حمرت او زائد از اصہب بود سوم احمر قانی بود چہارم
احمر اقتم و او در حمرت بکمال بود و مجموع دلیل غلبہ خون باشد جنس سوم خضرت و مراتب او
پنج است اول فستقی و آن دلیل برودت بود دوم آسمانجونی و آن دلیل برودتی سخت یا شرب
بہر باشد سوم سلقی و آن دلیل برودت بافراط بود و این ہر دو در صبیان و مشائخ دلیل تشنج و فالج
بود چہارم کراثی و آن دلیل احتراق اخلاط بود پنجم زنگاری و او دلالت کند بر احتراق شدید
و دلیل ہلاک بود جنس چہارم اسود است و مراتب و چہار بود اول اسودی کہ ماخوذ از زعفرانی
است یعنی زعفرانی کہ بہ سیاہی زند و او دلالت کند بر یرقان و تکاثف صفرا دوم اسودیکہ از احمر اقتم
بسیاہی زند و دلیل غلبہ خون و احتراق آن باشد سوم اسودیکہ از خضرت حاصل شود آن دلیل
سوداء صرف باشد چہارم اسودیکہ از بیاض ماخوذ باشد و آن دلالت بر احتراق بلغم کند و
بول اسود فی الجملہ دلیل حرقت مواد با قوت حرارت غریزی بود و بغایت بد باشد خصوص
در مشائخ و نساء و ابتداء حمیات اما اگر از تناول چیزے سیاہ مثل آبکامہ و آش یا مویز بود
آن اعتباری نباشد جنس پنجم بیاض و آن دو قسم است اول رقیق شفاف ست و آن
دلیل برودت بود و نومیدی سخت از نضج دوم ابیض حقیقی و آن اصنافست اگر مخاطے بود

نهم واقع در وسط واو آنست که زمانی که توقع حرکت باشد سکون گردد دهم مرتعش واو آنست که حرکت او همچون رعشه بود یازدهم ملتوی واو آنست که همچو ریسمانی پیچیده محسوس شود دوازدهم مطرقی که ذو القرعتین نیز گویند واو آنست که دو قرع کند چنانچه حرکت انقباضی او محسوس نشود و شبیه بحرکت مطرقه سیزدهم مرتعد واو آنست که حرکت او همچو حرکت رعد محسوس شود و این مجموع دلالت بر سوء حال مریض کند

فصل چهارم در نبض اسنان و اجناس و فصول و امراض

اما نبض باعتبار اجناس نبض ذکور عظیم و اقوی بود از نبض اناث و اما نبض حبالی عظیم و سریع و متواتر بود اما باعتبار اسنان نبض صبیان بلین مائل بود و نبض شبان مائل بعظم و قوت و وزن لائق بهر دو آنست که در صبیان زمان انقباض از انبساط مساوی باشد و در شبان زمان انقباض از انبساط اندکی زائد بود و نبض کهول بصغر و بطؤ مائل بود و وزن لائق بایشان آنست که زمان انقباض از انبساط کمتر بود باندکی و نبض مشائخ صغیر و بطی و متفاوت بود و وزن لائق بدیشان آنست که زمان انبساط بقیه از زمان انقباض بود اما باعتبار فصول نبض در ربیع معتدل بود و در صیف سریع و متواتر و در خریف مختلف و ضعیف و در شتا بطی و متفاوت و نبض باعتبار بلدان مناسب فصول بود اما باعتبار نوم و یقظه در ابتدای خواب نبض صغیر و متفاوت بود و در بیداری اگر بالطبع خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر فجاءة بسببی خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف بود و باشد که مرتعش بود اما باعتبار ریاضت اگر بحد تعب نرسد نبض قوی و عظیم و سریع و متواتر بود و اگر بحد تعب رسد نبض در عظم و قوت ناقص شود و در سرعت و تواتر زائد اگر بافراط بود و نبض دودی و نملی شود اما باعتبار استحمام اگر آب گرم بود و باعتدال باشد و بحد تحلیل نرسد نبض سریع و قوی گردد و اگر بتحلیل رسد صغیر و متفاوت و اگر تحلیل بافراط بود سریع و متواتر باشد و استحمام و شراب نبض را در قوت زائد کند و در سرعت و تواتر ناقص و اگر بافراط بود ضعیف و بطی و صغیر و متفاوت بود اما باعتبار عوارض نفسانی در حالت غضب نبض عظیم و سریع و متواتر شود و در خوف و خجالت عظیم و بطی و متفاوت بود و در سرور و غم صغیر و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در فزع مرتعش و غیر منتظم بود اما نبض در اوجاع در ابتدای وجع عظیم و سریع باشد و اگر متمادی شود

قوله نبض ذکور الی آخره بدانکه نبض ذکور در قیاس بزنان قوی و عظیم بود و نبض اناث ضعیف و متفاوت بود ۱۲ مفرح القلوب

جنس هفتم رسوب است و رسوب جوهری باشد که از مائیه غلیظ‌تر بود و از و متمیز شود خواه
مترسب شود خواه معلق بایستد و استدلال بدو از چند وجه کنند اول جوهر او و آن یا طبیعی بود
یا غیر طبیعی اما طبیعی سفید باشد یا زرد متصل الاجزا او مستطیل و بی‌نتن و راسب بود و چون تحریک
کنند زود منبسط شود و متفرق گردد و زود راسب نشود دلالت کند بر هضم طبیعی و نضج تمام اما
غیر طبیعی یازده قسم است و هر یکی را اسمی هست اول خراطی و آن همچو صفائح بود کبار باشد یا صغار
باشد اما کبار انچه سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر با تب بود دلیل خراشیده شدن اعضاء بول
بود و اگر کمد بود یا شبیه افلوس ماهی بدبو بود و انچه سفید باشد دلیل قروح و جرب مثانه بود اما صغار
اگر سفید بود نخالی گویند دلیل جرب مثانه بود یا ذوبان اعضا اگر سرخ بود کرسنی گویند از کبد
یا از کلیه آید یا دم محترق بود دوم دشیشی و سویقی نیز گویند و از نخالی خردتر بود اگر سفید باشد
دلیل ذوبان یا جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق خون بود سوم لحمی و آن شبیه
بجوهر گوشت باشد و سبب آن سبب گرسنگی بود چهارم دسمی او همچون چربی باشد دلالت کند
بر ذوبان شحم یا سمین پنجم مدّی و آن دلیل انفجار ورمی یا قرحه بود ششم مخاطی و آن دلیل از خلط
خامی بود هفتم شعری و آن همچو تارهای موی باشد و آن از اخلاط خام و انعقاد رطوبت و حرارت
غریبه باشد هشتم نقطه‌های خمیری و آن از ضعف معده است یا امعا یا از تناول لبنیات نهم
رملی و آن دلیل حصاة و رمل بود اگر سرخ بود در کلیه و اگر سفید یا زرد باشد در مثانه دهم رمادی
او همچو خاکستر نماید دلالت بر احتراق بلغم کند یا مده که بطول لبث منعقد شده باشد اگر با مائیه
ممتزج باشد دلیل ضعف کبد باشد یازدهم علقی شبیه بخون بسته باشد اگر با مائیه ممتزج نباشد
دلیل ضعف کبد و الا قروح مجاری بود دوم استدلال در مکان رسوب و آن سه قسم است اول
غمام و او آنست که طافی بود و بر سر آمده باشد دلالت کند بر قلت نضج و کثرت ریح دوم معلق
و او آنست که در وسط باشد و دلیل توسط حال نضج باشد سوم راسب اگر طبیعی بود نیک باشد
و اگر غیر طبیعی بود بد باشد زیرا که دلالت بر استحکام سبب کند سوم استدلال از وضع رسوب بود بملاست و استوا

دلیل غلبه بلغم باشد و اگر با آن دسومتی باشد یا چون شیر بود دلیل ذوبان باشد و این در
آخر دق باشد و فقاعی با مده دلیل قروح آلات بول باشد و فقاعی بی مده دلیل حصات یا موا
خام بود در صاحب بی رسوب بغایت بد باشد و اگر مشابه منی بود دلیل بحران امراض بلغمی
بود و آنچه مشابه ماست و شیر بود در امراض حاده دلیل هلاک بود و از الوان بول یکی آنست که
مشابه غساله لحم باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبه دم باشد و دیگر آنست که مشابه لون زیت
باشد و آن دلیل بد بود خصوص که منتن باشد جنس دوم از دلائل قوام بول باشد و
آن سه قسم است اول رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم نضج و ضعف کلیه و آلت بول
دوم غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عدم نضج بود و باشد که دلیل نضج مواد غلیظ یا انفجار ادرام
یا انفتاح سده باشد و غلظ بول اگر بتدریج کم شود نیک باشد و اگر متمادی گردد خصوص در حمیات
حاده بد باشد سوم معتدل در غلظ و رقت و آن دلیل نضج تمام و حسن حال بود جنس سوم رائحه
بول است و آن شش قسم است اول عدیم الرائحه و آن دلیل برودت مزاج و نقصان حرارت
غریزی بود دوم منتن و آن دلیل قروح مجاری بول یا اخلاط عفنه سوم حامض الرائحه و آن
در مرض حاده دلیل موت حرارت غریزی بود یا دلالت بر حدوث حرارت غریبه که از مواد بارده
حادث شده باشد چهارم حلو الرائحه و آن دلیل غلبه دم باشد پنجم حریف الرائحه و آن دلیل
فساد صفرا بود ششم زهیم الرائحه و آن زهمت ناک باشد و آن دلیل فساد رطوبات بود جنس
چهارم زبد قاروره است و ماده زبد رطوبتی لزجه بود و فاعل آن ریحی بود که در جوهر بول بود و سواد
و شقرت زبد دلیل یرقان بود و کبر آن دلیل لزوجت اخلاط و کثرت آن دلیل ریح و رطوبت بود
جنس پنجم قلت و کثرت بول است و آن اگر کمتر از آن باشد که می باید نسبت با مشروب
دلیل مقدمه استسقا یا اسهال یا تحلیل مفرط بود و اگر بیشتر از آن باشد که می باید دلیل استفراغ
رطوبات زائده بود یا ذوبان اعضا جنس ششم صفا و کدورت است و آن غیر رقت و غلظت
بود در بول که در دلالت کند بر اشتغال طبیعت به نضج اخلاط یا بر سقوط قوت و صافی دلالت بر عدم نضج کند

زفتن آن زائد باشد از انچه معتادست از عفونت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و باسقی همچو
غبار رد رائح بول بود ثم استدلال از زبد آن و زبد دلالت بر غلیان یا کثرت ریاح کند و براز
طبیعی آنست که متشابه الاجزا بود و معتدل باشد در رقت و غلظت و از قراقر خالی بود و نتن و عدیم
رائحه نباشد و سهل الخروج بود و غیر لاذع **فصل هفتم در بحران** بدانکه بحران عبارتست
از تغیر عظیم که دفعة واقع شود از مقاومت طبیعت با مرض و تشبیه کرده اند طبیعت را بسلطان
مرض را بدشمن باغی و بدن را بمملکت و روز بحران را بروز قتال پس اگر درین روز سلطان که طبیعت
ست دشمن را که مرض ست بشکند و برو غالب آید و از مملکت براند آنرا بحران تام جید گویند و
این بحران موجب صحت بود بزودی و اگر سلطان غالب شود لیکن نه چنانکه دشمن را بکلی دور کند
بلکه محتاج باشد بمقاومت دیگر آنرا بحران ناقص جید گویند و دلیل طول مرض باشد و اگر دشمن غالب بود
نعوذ بالله و سلطان را بشکند و مملکت بدست فرو گیرد آنرا بحران تام ردی گویند لغایت بد باشد و اگر
دشمن غالب شود اما محتاج باشد که یکبار دیگر بمقاومت کند تا مملکت را تمام مسخر گرداند آنرا بحران
ناقص ردی گویند و بدانکه انتهای مرض یا ببحران باشد یا بتحلیل ماده بتدریج یا بوقوع بحران یا بانتقال
ماده از عضوی بعضوی و این را بحران انتقالی گویند پس اگر ماده از عضو رئیس بخسیس نقل کند انتقال جید
و اگر از عضو خسیس بعضو رئیس نقل کند ردی گویند و بحران محمود آنست که بعد از نضج تام در روز باحوری
واقع شود و بحران بدفع ماده باشد نه بانتقال و در عقب آن خفت و راحت واقع شود و بحران مذموم
بعکس این باشد و همچنانکه در روز جنگ و مصاف از طرفین تهیه اسباب جدال مشغول میباشند و
امور هائله مثل صیاح و عجاج و خوف و تحیر می باشد در روز بحران نیز امور هائله مثل اضطراب و سوء حال
مریض واقع شود و بحران که بدفع ماده باشد بقی یا اسهال یا رعاف یا ادرار یا عرق دفع ماده کند
و هر یکی را ازین علامتی هست که دلالت کند بر انکه طبیعت بکدام جهت دفع ماده کند اما علامات قی
ضیق النفس و غشیان و تلخی دهن و اختلاج لب و وجع معده و ثقل آن و تاریکی چشم بود و علامات
اسهال ثقل بدن و قراقر و درد پشت و عدم علامات قی بود و علامات رعاف صمم و طنین گوش

٥ بحران بضم با ... و سکون را ... بلغت یونانی ... عبارت است از ... طبیعت ... بدن

٤ یا تغیر عظیم ظاهر شدن بحال بیمار ۱۲
٥ صیاح بالفتح آواز کردن ۱۲
٥ عجاج بالفتح عین مهمله و فتح جیم معجمه الف و جیم معجمه غبار و دود کذا فی بحر الجواهر

رسوب محمود دلیل نیک بود و رسوب مذموم بعکس این بود و تشتت و پراگندگی آن از ضعف هضم و کثرت ریاح بود چهارم استدلال از هیئت شدت مخالطت و ممازجت آن با بول دلالت بران کند که از کبد و حوالی آن باشد و اگر متمیز بود و ممتزج نباشد دلالت کند از مثانه و مایلی اوست پنجم استدلال از زمان رسوب اگر بسرعت ظهور رسوب باشد دلیل نضج نیک باشد و اگر دیر بود بعکس این باشد و باید دانست که بول زنان سفید و غلیظ تر بود از بول مردان و بول زنان آبستن صافی بود و در وسط آن چیزی همچو پنبه منفوش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدای حمل مائل برقت بود و در انتها مائل بحمرت و بول نفساء مائل بسواد باشد و بول صبیان سفید غلیظ و بول شبان مائل بناری و معتدل القوام بود و بول کهول به بیاض مائل بود و بول مشائخ سفید و رقیق باشد فصل ششم در براز و استدلال بدان از چند وجه کنند اول از کمیت آن اگر زائد بود از فضلهٔ طعام دلیل کثرت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و اگر کمتر از ان باشد سبب ضعف دافعه بود یا احتباس که در امعاء قولون یا اعور حادث شده باشد دوم از قوام آن اگر رقیق بود و لزج دلالت بر اخلاط لزجه کند و در تپ حار دلیل ذوبان باشد و اگر رقیق غیر لزج باشد دلالت بر سده یا ضعف مجاری یا سوء هضم یا تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبت نیامیخته باشد از تحلل و حرارت یا یبس اغذیه یا طول مکث بود و اگر برطوبت مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت مرار بود سوم استدلال از لون [illegible] الوان براز طبیعی آنست که ناری بود و شدت آن دلالت بر غلبه صفرا کند و نقصان او دلیل ضعف هضم باشد و بیاض آن دلیل غلبه بلغم و سدهٔ مجاری مراره باشد و بیم یرقان بود و اگر بوی ریم ازان آید دلیل انفجار قرح بود و خضرت آن از مرار زنجاری یا کراثی باشد و باقی دیگر الوان براز [illegible] الوان بول بود چهارم استدلال از هیئات آن هیئت طبیعی او آنست که جلگی بود پس [illegible] بود همچو زبل گاو دلیل کثرت ریح بود پنجم استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت [illegible] کند و در خروج سریع باشد دلیل کثرت صفرا بود یا ضعف ماسکه اگر تاخیر کند و بطی [illegible] باشد از ضعف هاضمه یا دافعه یا برودت امعا یا تناول قابض بود ششم استدلال از رائحه

چهارم استدلال از هیئت براز و این از [illegible] یا مجتمع [illegible]

علامات ردیه خلاف این بود وچشم درگو افتادن وگشاده ماندن دهان وتنفس بیالی وحدت سر بینی
وسرد شدن گوش وتیره شدن چشم ودائما در نظر یک جای داشتن وبسیار انگشت در بینی کردن
وکشیده شدن لب به پشت باز افتادن در روی از مردم گردانیدن ودست در جامه ودیوار مالیدن
بیلنانکه کسی چیزی طلبد وسکوت بگفتار وبسیار گفتن وکم گوئی واضطراب در غیر روزهای بحران و
لحظه بر جستن ونشستن واز مرگ ترسیدن ویرقان بیش از هفتم ورعاف مفرط بی ظهور خفت وعطسه
در اول مرض همه علامات بد بود ودر حمیات حاده برهم سودن دندان وبرودت اطراف با حرارت
تپ وسبات وضعف نبض ووجع احشا وحدوث رعشه وسواد زبان وبثور عدسی سیاه یا بنفسجی ورعاف سیاه
وبول سفید وسیاه مجموع علامات بد است ورفتن بینی وحدوث خناق در غیر ایام بحران وطلب
جای تاریک وسواد وخضرت وتیرگی لون وهذیان گفتن با سکون ووقار وسیاه وتیره شدن ناخن
وکشیده شدن پوست پیشانی وسرد شدن بینی وگوش وبول رقیق ابیض در سرسام واختلاط عقل
برودت ظاهر با حرقت باطن وگشاده ماندن چشم مجموع دلیل مرگ بود وبسیار بود که نزدیک مرگ درد ساکن
شود وبغتة بی سببی ظاهر وآن بجهت باشد که طبیعت از حیات نومید گردد وترک تصرف کند وآن نیز
دلیل مرگ باشد وعلامات نکس ساکن شدن تب بود بی وقوع بحران وضعف وعدم اشتها وغثیان
وحبس نفس وفساد هضم وخواب بسیار وتهبج روی وپشت چشم وصبغ بول وعلامات طول مرض استمرار
عوارض وکثرت اختلاج واحتلام در اول مرض بود والله اعلم خاتمه فی الانذار بالحوادث والانتقال
من علة الی اخری اما انذار بحوادث چنان باشد کسی را که تغیری حادث شود در عادات طبیعی مثل
شهوت طعام وجماع وبراز وبول وعرق ودر عادات غیر طبیعی مثل قی ورعاف وسیلان دم بواسیر
وظلمت منذر بمرض باشد وخفقان دائم منذر باشد بمرگ مفاجات وکابوس ودوار به صرع
وسکته واختلاج بسیار به تشنج وخدر شدن اعضا بفالج وباختلاج وجه بلقوه وثقل وکلال بدن
با کثرت عرق بسکته وفالج وحمرت روی وچشم وسیلان دمع ونفرت از روشنی منذر باشد
بسرسام وغم وحزن بی سبب وکثرت فکرها منذر بود بمالیخولیا وسرخی روی بالمودت

[margin notes, partly illegible:] و انتقال ... ازین بیماری بود ... مرض دیگر

در اشتعال سر و سرخی روی و خارش بینی بود و علامات ادرار ثقل مثانه و غلظ و کثرت بول و علامات
عرق نبض موجی و نداوت و انتفاخ بشره بود و بحرانی که بعرق و ادرار واقع شود ماده رقیق دفع
کند ازینجهت بحران که بدان باشد اکثر اوقات ناقص بود و هر بحرانی که در ابتدا مرض واقع شود مهلک
باشد و در وقت تزائد ناقص بود و در انتها تام باشد و در انحطاط بحران نباشد و در روزهای
بحران طریقه آنست که مریض را هیچ وجه تحریک نکنند و روزهای بحران را که ایام باحوری میگویند
اول آن چهارم روز مرض است و باشد که در امراض حاده تقدم کند و در سوم واقع شود و بحران جید
در روز چهارم منذر باشد به بحران هفتم و ردی منذر باشد به بحران ششم و اگر در ششم بحران
واقع شود بد باشد و اگر در پنجم بحران واقع شود نیک باشد و روز هفتم روز بحران است
و این روز بحران جید قوی واقع شود و در روز نهم منذر است به بحران یازدهم و اگر روز دهم بحران
واقع شود بد باشد و در هشتم نادر بحران واقع شود و اگر شود بد باشد روز یازدهم روز بحران است و منذر
است به بحران چهاردهم و در دوازدهم بحران بد باشد و در سیزدهم همچو روز هشتم بود و روز چهاردهم
روز بحران است و درین روز بحران قوی و جید بسلامت بود و بحران در پانزدهم بد باشد و
روز هفدهم روز بحران است و منذر است به بحران بستم و اگر به هیژدهم و نوزدهم بحسب نادر
بحران واقع شود بد باشد و در روز بستم و بست یکم روز بحران است اما بستم اقوی باشد روز
بست و چهارم روز بحران است و درین روز بحران قوی واقع شود و در روز بست و هفتم روز بحران
است و بعد ازان سی و یکم و سی و چهارم و هر بحرانی که بعد ازان واقع شود آنرا قوتی نباشد
روز سی و هفتم روز بحران است و بعد ازان روز چهلم و بقول بقراط بعد از چهل روز بحران
نباشد اما بقول بعضی در شصتم و هشتادم و صدم و صد و بستم نیز واقع شود **فصل هشتم**
در علامات ردیه و محموده در امراض بدانکه علامات محموده در امراض ثبات قوت در نجهت
داشتها و سلامت عقل و ذهن و خلق و انتفاع بمعالجات و در حمیات ظهور بثرات برلب و بینی و بحران جید
در روز بحران و خواب شب اول روز و خفت و راحت بعد از خواب و تنفس طبیعی مجموع علامات نیک باشد

ولیکن تا چهل روز شیر مادر ندهند بلکه کسی دیگر شیر دهد تا چهل روز بگذرند و اگر خواهند که دایه بگیرند
اختیار مرضعه کنند که خوش شکل و نیکو خلق که بقوت بود و سال او میان بست و پنج و سی و پنج بود
و معتدل مزاج و بزرگ پستان و بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوام باشد و شیر پسر بهتر از
دختر است چنانکه گفته شد چهل روز از وضع حمل او گذشته باشد و غذا های معتدل و لطیف تناول کند
و در بامداد پستان را اندکی بدوشد پس در دهن طفل نهد و از حرکت مفرط و ریاضت اجتناب کند
و با وی مجامعت نکنند و اگر شیر غلیظ بود ملطفات تناول کنند مثل سکنجبین ساده یا بزوری و صعتر
و نانخواه و ریاضت معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق بود اغذیه غلیظ مثل هریسه و ثریده تناول کنند
و اگر شیر لب یار بود چنانچه مودی بفساد شود تقلیل غذا کنند و تضمید پستان به زیره و عدس و سرکه
نمایند و اگر امری خارجی عارض شود شیر طفل ندهند تا اثر آن عارض زایل شود و مدت رضاع
دو سال است چون نزدیک فطام باشد آب بدهند و بتدریج معتاد بطعام گردانند و شیر و برنج و
نان و شیر و عسل آغشته میدهند و چون اثر بر آمدن ثنایای او ظاهر شود روغن بابونه و عسل در لثه
او بمالند و پیه مرغ و مغز خرگوش در گردن و بن دندان او بمالند و اگر انگشت بسیار خاید دهن
او را بعسل و نمک بشویند و قطع بیخ مهک بهبست او دهند و در وقت سخن گفتن بن زبان او را
می مالند و در امراض که او را عارض شود معالجه طفل و مرضعه هر دو باید کردن و مرضی که اطفال را
بسیار عارض می شود ذکر میکند اما در استطلاق شکم او را کمون و انیسون و ورق گل و سرکه
گرم کرده طلا کنند چنانچه از آن متاذی نشود و زرده تخم مرغ نیم برشت بدهند و پست جو
مفید است و اگر متمادی شود دانگی پنیر مایه بز غاله با آب سرد بدهند و در احتباس شیافی
از عسل و پودینه و سرگین موش استعمال کنند و روغن زیت در شکم بمالند و در سوء تنفس
بن گوش به روغن زیت چرب کنند و آب گرم بدهند تا بیاشامد و در زکام سر طفل را
گرم دارند و اندک عسل بدهند و سعی کنند که قی کند یا آنکه انگشت یا پر مرغ چرب کرده
بحلق او فرو برند چنانچه اذیتی باو نرسد و در سعال صمغ عربی و کتیرا یا روغن بنفشه

و غلظ منذر باشد بجذام و تهبج روی و چشم باستسقا و دوام صداع و شقیقه نزول آب در چشم و انتشار و ثقل و تمدد در طرف راست منذر باشد بعلل کبد و ثقل کمرگاه و خاصره بعلل کلیه و سقوط اشتها و قی و نفخ و وجع اطراف بقولنج و حکة المقعد بے سبب کرمهای خرد باشد منذر بود به بواسیر و حدوث توباز بسیار به برص اسود و بهق ابیض منذر باشد به برص و سیلان طمث در [illegible] حمل باسقاط و سخت شدن و برآمدن عروق ساق به دوالی داء الفیل و کثرت زکام و نزله بذات الریه و سل و عرق و بول بستن بحمیات عفنه و حرقت بول بقروح مثانه اما انتقال از علتی بعلتی دیگر چنان شود که اگر در حمیات حاده صمم حادث شود و همچنین رمد باسهال صفراوی زائل گردد و اسهال صفراوی نیز بصمم زائل شود و استسقا باسهال بلغمی و مائی و تشنج رطب بنکسیر و جنون به بواسیر و سعال بورم خصیتین و فواق امتلائی بعطاس زائل گردد و همچنین داء الثعلب و درد گرده و دیگر اعضا به دوالی و داء الفیل زائل شود قسم دوم در طب عملی مشتمل بر پنج مقاله مقاله اول در حفظ صحت علاج کلی مشتمل بر دو باب باب اول در حفظ صحت و این باب مشتمل است بر ده فصل **فصل اول** در تدبیر حبالی و مولود بدانکه هرگاه که علامت آبستنی ظاهر شود باید که از فصد و حجامت و قے و اسهال و فزع و اصوات هائله و ریاضت و تعب و از بوهای تیز احتراز کنند تا چهار ماه بگذرد و بعد از ان اگر چیزے ازینها بحسب ضرورت واقع شود مضر نباشد و چون بماه هفتم رسد همان احتراز مرعی دارند و سکنجبین و گلنگبین تلطیف غذا و اسقاط شهوت گل بکنند اما مولود باید که در خانه معتدل بود و برایه و چون جدا شود ناف او را از بالای چهار انگشت قطع کنند و خرقه بروغنے بیالایند و بران نهند و مولود را بآب گرم و نمک بشویند چنانکه آب بدهن و بینی او نرسد و اگر باران آب سماق و شادنه و حلبه و قسط باشد بهتر بود و بعد از ان بآب فاتر عذب بشویند و انگشتی عسل در دهن او نهند و بسقاط پیچیده هر عضوے بجای خود نهند و برفق بندند و در خانه تاریک پرورش دهند و هر روز برفق او را تحریک کنند و چند روز بآب فاتر بشویند اما رضاع بدانکه شیر مادر نسبت بطفل مناسب تر مے افتد اما اگر مادر صحیح المزاج باشد

و غصب و اخلاق بد و غم و بیخوابی نگهدارند چون وقت دویدن و بازی کردن پدید آید رها کنند تا به لعب مشغول شود

که آن ریاضت ایشانست و چون شش ساله شود بمودب سپارند و در آسایش دادن بتدریج کمی کنند

بر ریاضت می افزایند نه بحدیکه از کار و شغل نیز ملول شود و خیر الامور رعایت کنند تا باخلاق حمیده بار آید

شود **فصل دوم در تدبیر فصول** در فصل ربیع مواد یکه در زمستان بسته باشد در حرکت آید و منبسط

گردد و تدبیر آنست که آنرا کم کنند بتقلیل و تلطیف غذا و استفراغ آن لبقی یا فصد یا اسهال کنند

بحسب عادات و غلبه خلط و از مجففات و مسخنات شدیده و کثرت حرکات و استحمام و از کثرت اکل لحوم

و حلاوی و شراب احتراز باید کرد و اشربه مثل شراب حماض و لیمو و صندل و ریباس و سکنجبین اقتصار کنند و از

اغذیه زرشک و سماق و انار و امثال آن مناسب باشد و در فصل تابستان بآسایش و رفاهیت مشغول

باید بود و در مهب شمال قریب آب روان که از بخار و دخان دور باشد مسکن سازند و از حرکات عنیفه

و خواب و زر و کثرت مجامعت و اکل و شرب شراب صرف و مسخنات اجتناب نمایند و بحمامی که بغایت گرم نباشد روند

و از اغذیه و اشربه و فواکه آنچه مبرد و مرطب باشد خورند و از جامه های کتان پوشند و استفراغ لبقی کنند و در فصل

خریف از سرمای بامداد و از گرمای میانه روز خود را نگاهدارند و از خواب و زر و مجامعت و کثرت اکل و شرب شراب و

اکل فواکه و استحمام بآب سرد اجتناب باید کرد و اگر بدن ممتلی باشد در ابتدای خریف استفراغ لبقی شاید کرد و در

وسط آن استفراغ بمسهل و در فصل زمستان خود را پوشیده باید داشت و حرکات و ریاضت و کثرت اغذیه و لحوم

و شراب درین فصل مفید بود و دقت و استحمام و استعمال مسخنات باید کرد و اکثر جامه موئینه و پشمینه باید پوشید اما در وبا

نعوذ بالله منها که هوا از مزاج طبیعی بگردد تدبیر آنست که تقلیل اخلاط و رطوبت کنند بتقلیل غذا و استعمال

مجففات و اصلاح هوای مسکن کنند بریاحین مطیبه مثل سیب و ترنج و به و مشمومات مثل صندل و کافور و عنبر و مشک و بخورات

مثل عود و عنبر و قسط و سندروس و قرنفل و لادن و اشنه و سعد و اذخر و اجاص و پوست انار و مورد و آبنوس و زعفران

و باید که خانه را بسرکه و گلاب و سرکه تا انگوزه حل شده مرشوش دارند و گوشت و غذا و شراب کمتر خورند و از قی

و فصد و حجامت و ریاضت و استحمام احتراز نمایند و در موضع مکشوفه ساکن نشوند و قطعاً توهم بخود راه ندهند و از

اشربه شراب حماض و لیمو و ریباس و صندل تناول کنند و اغذیه اقتصار بحموضات کنند و آب سرد بسیار

بدہند و در وجع گوش حضض و صعتر و مرزنجوش در روغن بجوشانند و در گوش چکانند و اگر
از گوش رطوبتی بیرون آید پارهٔ صوف بعسل و شب یمانی و زعفران آلوده کرده در گوش بنهند
و در قے کردن بسیار شراب سیب و اندکی پوست بیرون پسته بدہند و معده را بحابسات طلا کنند
و در سپیدن شکم آب گرم بدہند تا بیاشامد و بر شکم نیز بریزند و روغن زیت در شکم بمالند و در قلاع
که عبارت از شراتی بود که در دہن حادث شود و از آن ہرچه سیاه باشد قتال بود باید که دہن را
بماء العسل بشویند و بنفشه و کشنیز بسایند و بران افشانند و سماق و گلنار و پوست انار نیز مفید بود
و اگر عطسه متواتر کند علامات ورم دماغ یا حوالی آن ظاہر بود علاج آن باید کرد اگر علامات ورم نباشد
بادروج بسایند و در بینی او دمند و اگر از قطع ناف دران موضع ورم حادث شود شنگال و علک البطم
در روغن بجوشانند و اندکی در حلق او چکانند و در ناف نیز بمالند و اگر دیر سندمل شود عروق و صفر و
خرنباد و شان و انزروت و مر و اقشنه بسایند و بران افشانند و در اضطراب و بیخوابی او روغن خشخاش
در سر بمالند یا پوست خشخاش و کاہو در آب بجوشانند و در سر بمالند و شراب خشخاش بدہند یا لعوق کنند و در فواق
جوز ہندی و شکر بدہند و در ورم حلق تلیین شیاف کنند و رب توت و شراب بنفشه بدہند و در خرخره خواب بزرگ بکوبند
و با عسل بدہند و در ریح ام الصبیان که عبارت از ہیئتی ست شبیه بصرع صعتر و حب بیاره سترو کمون و عود صلیب
بسایند و بدہند و در خروج مقعده جفت بلوط و گل سرخ و سورد و گلنار و پوست انار و شب یمانی بجوشانند
و در ان آب نشانند یا آن آب بر کودی یا پارچه با آن تر کرده بران جاے نہند یا آب ورق بارتنگ بر مقعد
بمالند و در ترجرے که از سرما بود کمون و سپند ان با روغن گاو بدہند و آجرے گرم کنند
و نمد بر سر آن اندازند و بران نشانند یا زرده تخم مرغ نیم پخته بر سر نمد نہند و بر سر آن نشانند
چنانچه آن زرده بمقعد او رسد و در تولد کرمہاے خرد در نواحی مقعد سرمن و عروق و شکر
بدہند و شیاف و مغز خسته زرد آلو سے تلخ داشته و شفتالو با برگ آن استعمال نمایند و در
کرم دراز که در شکم پیدا شود افسنتین و درمنه و زہرهٔ گاو و شحم حنظل بر شکم طلا کنند و چون طفلی را
از شیر باز گیرند که ابتدا از اطعمه لطیف لین کنند تا قوت بگیرد و بحمام برند و از خوف

شنگال نوع اول ... ثانی ... مشہور ... عروق ... گویند ... فارسی ... سندی ... الفاظ الادویه ... اکزیست الالفاظ ... در اخراج

اغذیه غلیظ کثیر الغذا مناسب بود و کسی را که بعد از غذا احساس حرارت کند غذا بدفعات اندک باید خورد و مطلقا از تخمه احتراز باید نمود و اگر امتلا محسوس شود و غذا هنوز در معده باشد قی باید کرد و الا تلیین طبیعت ضروری بود و سبرودین اگوارش کمون و شهریاران و محرورین را اطریفل و گلقند موافق بود و اگر هیچ از ین سه تیسیر نکند خواب باید کرد و شبانروزی امساک باید نمود و بعد از ان استحمام و اصلاح اغذیه حاره بسکنجبین کنند و اصلاح بارده بعسل و دفع مضرت اشیاء غلیظه مثل هریسه و باچه و فالوده و نان فطیر باشیاء لطیفه باید کرد مثل آبکامه و کبر به سرکه و برگ ترب و پیاز بسرکه و همچنین دفع مضرت هر چیزی بدان چیز که در مزاج ضد او بود و جمع میان لبنیات و حموضات و ماهی تازه و لبنیات نباید کرد و ماست و ترب و ماست و تخم مرغ نخورند و لیست و برنج به سرکه و انار بر سر هریسه و انگور بر شیر برنج و کله و سرکه با برنج نباید خورد و کبوتر بچه با سیر و پیاز و عسل با خربزه و شیر با شراب و باقلا و ماست باهم جمع نکنند و از کبابی که بر چوب خروع کرده باشند و بریانی که پوشیده باشند احتراز نمایند و از دسومات و حموضات که در ظرف مسین باشند اجتناب نمایند خصوص که در ان پخته باشند بحث دوم در مشروب اما آب بعد از ان خورند که غذا شروع در هضم کند و در میان غذا آب نخورند و بعضی گفته اند که هرگاه که غذا آب طلبد بباید خورد خصوص که در میان غذا آب خوردن عادت کرده باشند و آب ناشتا نباید خورد اما مخمور و جوان محروری مزاج را از ان منع نباید کرد اما در عقب استحمام و ریاضت و جماع و اکل فواکه خصوص خربزه و در اثنای خواب مطلق آب نخورند خصوص که آب سرد اگر صبر نتواند کرد اندکی مص کند و مطاوعت عطش کاذب نباید کرد و جمع میان آب روان و آب چاه مضر بود و اصلاح آب فاسد بطبخ کنند یا با خاک پاک بیامیزند پس صافی کنند و آب غلیظ و کدر را اصلاح به شیر یا شراب کنند و آب شور را بسکنجبین و آب زاج را بچیزهای نرم و آب تلخ را بچیزهای چرب و شیرین و تریاق همه آبهای مخالف پیاز است خصوص که به سرکه پرورده باشند اما شراب را قرشی در موجز گفته که بهترین شراب آنست که طعم و بوی آن خوش بود و صافی و معتدل القوام باشد و اگر اندکی از ان در ظرفی کنند و چندروز بنهند فاسد نشود و باید تا چهارده سال و بقول افلاطون تا هجده سال نرسد در شراب شروع نمایند و مشایخ سوداوی مزاج را شراب احمر یا اصفر غیر ممزوج مناسب باشد و محروری مزاج و جوان را ابیض یا اصفر ممزوج با آب یا گلاب ممزوج کرده باشند با مزفق اما بدو ساعت پیش از شراب ممزوج باید کرد

بخورند وگل ارمنی باشراب ورد بعضی آورده اند که مفید بود و تریاق فاروق و مثرودیطوس مثل از غلبه وبا
مفید بود و صبر و مر و زعفران یک جزو با عسل قرص سازند بامدادان یکدرم بخورند **فصل سوم در تدبیر**
ماکول و مشروب و درو بحث است اول در ماکول حافظ صحت را لازمست که از اغذیه به گندم و گوشت و
شراب حلو و ریحانی وغیره اقتصار نمایند زیرا که بهترین غذا آنست که از و خون نیک حاصل شود و لذیذ بود
چون نان گندم آفت نارسیده و گوشت گوسفند یکساله واز میوه آنچه قریب لغذا باشد انگورست و انجیر رطب
و امزجه ماکولات در فن دوم گفته شده انشاء الله تعالی و بهترین وقت غذا آن هنگام باشد که اشتها صادق بود
و بعد از ریاضت باشد ولی اشتها چیزی نباید خورد و اشتهاء کاذبه را دفع نباید کرد و از ادخال و تطویل زمان اکل
اجتناب باید نمود و اندک اشتها باقی ماند ترک طعام کنند و موافق ترین غذا آنست که عند الطبع لذیذ باشد
و جمع میان الوان اطعمه نکنند که موجب تحیر طبیعت شود و بیک غذا نیز عادت نباید کرد و عادت بجموضات ضعیف
و نحافت آرد و اعصاب را مضر بود و شیرینها موجب سالت باشد و اشتها برد و شیرینی و چربی اشتها باطل کنند
و بدن را گرم گرداند و غذا مالح لاغری و خشونت آورد و شیرینی را مضر بود دفع مضرت حلوا و دسم بحامض کنند و بالعکس
و از ان تفه بمالح و حریف و بالعکس و عادت با حتماء دائم مزاج را ضعیف کند و در زمستان غذا باید خورد که بحرارت
مائل بود یا بفعل حار باشد و در تابستان باید که بالفعل بارد بود و در ربیع و خریف غذاء معتدل مناسبست بود و مناسب مزاج
صفراوی اغذیه مرطبه بارده مثل قلیه کدو و کشک جو و حموضات غیر یابسه مثل تمر هندی و نارنج وغوره باشد و دموی
مزاج را مبردی که قامع رطوبات بود مناسب تر بود و همچو حصرمات ترش و مثل حموضات و بلغمی مزاج را مسخن ملطف مثل
گوشت گنجشک کباب و تیهو با دارچینی و زیره و سوداوی مزاج را مرطب معتدل در حرارت مثل مرق گوشت بره و زرده بیضه
و بهترین نوبت غذا آنست که روزی دو نوبت در روزی یک نوبت اتفاق افتد و آب میان غذا و عقیب غذا نوشند
نخورند خصوص که بسیار بود و عقب غذا خواب جهت هضم مفید بود و حرکت خفیفه جهت انحدار مطلوبست اما حرکت
عنیفه نباید کرد و شراب و شربتی بر سر غذا هضم نشده مضر بود و بیم سده بود و در عقب غذا اگر بر و بائیه غالب بود ریاضت
مناسب باشد و غذا غلیظ بر لطیف مقدم باید داشت و صاحب معده ناری را اغذیه لطیف نباید خورد و
صاحب سکون و دعت و معده ضعیف را گوشت اغذیه غلیظ کمتر باید خورد بخلاف مرتاض که او را

ازرطب که در جوامع است تر نافع
برای سده سرد بلیغ شکم است
ومنی را زیاده کند و مسمن
بدن است

۵۲ قوله از ادخال
ای از ادخال غذا بر غذا
اجتناب نمایند اما اگر غذای
غلیظ خورند و ما بعد زمانی که
هم نجت شده باشد غذای
لطیف خورند چنانچه در تمامی
هضم هر دو متحد باشند

نکنند که موجب ضعف اعصاب بود اما بر شراب اندک و در خمار مجامعت مفید بود و بقول حکما در ماهی دو نوبت
یا سه نوبت بیش تشرب نباید کرد و اقل مقدار آن رطلی باشد و بدانکه سرعت سکر از ضعف دماغ یا قلت اکل بود
و یا حرارت مزاج یا القدح بیاپی یا تناول مبخرات و یا مجففات مثل زعفران و جوزبوا و قرنفل و بطوء سکر از عکس
اینها بود و تناول دسومات و حلوای عسل چرب کرده و به و کبر و کشنیز و سداب و زیره و دوغ و آب سرد با سرکه
از انجمله هست که دیر مستی آرد و گویند اگر کسی پیش از شراب پنجاه عدد بادام تلخ بخورد مست نشود و اگر صندل و تخم کاسنی
و تخم کاهو و گل سرخ و تخم ترب هر یک سه درم و کافور دانگی بکوبند و حب سازند بمقدار نخودی و پیش از تشرب یکی از آن بخورند
دیر مست شوند و شراب با عرق گاوزبان تفریح زیادت کند و با گلاب آمیخته مقوی معده باشد و با عرق بید و کاسنی
محروری را و جگر گرم را مناسب بود اما خمار عبارت از ارتفاع بخارات شراب بود بدماغ چنانچه موجب صداع شود و جمیع
افعال نفسانی مضطرب گردد و خفقان و غثیان پیدا شود و سبب آن بقیهٔ شراب باشد که منهضم و منحدر نشده باشد و
خمار از امتلاء و کثرت فضول بود و از ضعف هاضمه و دافعه و کثرت شرب شرابهای مختلف نیز بود و بهترین علاج خمار
آنست که معده را از بقیتی که باشد بقی پاک کنند یا تلیین طبیعت کنند و مشمومات بارده و مقویه ببویند و آب برف
و یخ در خمار مفید بود و استحمام و دلک و ریاضت نیز مفید باشد و بعد از تنقیهٔ معده از بقایای شراب از اشربه شراب شکر
و ریباس و به و سیب و انار و سکنجبین مناسب بود و از اغذیه حموضات و اسفیدباجات رقیق و گویند اگر دو سه کاسه
شراب جهت تنقیه و تحلیل آن بخورند مناسب بود چنانچه اعشی گفته است شعر و کاس شربت علی لذة + و اخری
تداویت منها بها + مجنون بنی عامر در حق لیلی این بیت گفته شعر تداویت من لیلی بلیلی من الهوی + کما یتداوی
شارب الخمر بالخمر + و این از بهترین معالجات خمار نهاده اند و اگر کسی خواهد که از مستی بهوش آید دلک اطراف و پاشویه کنند
و آب برف بپاشند و بر روی زنند و سرکه و گلاب و صندل و کافور ببویند و آب لیمو نهاره و دوغ و سکنجبین و انار ترش
و امثال آن با برف مناسب بود در آب کشنیز و پید خیار و مکیدن و عرق طلع و نشاسته بر پیشانی و سر مالیدن مفید بود و آنچه
رائحهٔ شراب کم کنند کشنیز و رازیانه و عود هندی و دارچینی و قرفه و کبابه و راسن و حب المسک و مضمضه بسرکه و آب غوره هم
مفید بود **فصل چهارم در تدبیر خواب و بیداری** بهترین خواب آنست که مغرق بود و متصل و معتدل المقدار و گفته اند
نباید که کمتر از شش ساعت نباشد و وقت خواب آن زمان باشد که غذا در هضم شروع کند و شاید که برای انهضام

مأکول را صرف باید خورد و در زمستان و بلاد بارده بیشتر متحمل باشد و در تابستان و بلاد حاره بالعکس و در بهار
صرف و اندک باید خورد و در خریف کهنه ممزوج و شراب آنگاه خورند که غذا هضم شده باشد و بعد از غذا
ردی الکیموس نخورند و غذای که مناسب آنست زرشک و سماق و انار و آب گوشت و امثال آن بحسب مزاج
و در میان غذا و عقب آن پیش از شروع در هضم نباید خورد و اگر برای اعانت هضم بران معتاد باشد اندکی شاید خورد
و مادام که سرور و نشاط در تزاید باشد و ذهن سلیم و عقل بکمال خود باشد از کثرت شراب خوفی نبود و حد انتفاع او
این بود که بگذارند که طامع نشود و چون خواب غلبه کند و غثیان پیدا شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش شود و
حرکت سست گردد ترک باید کردن و ترک شراب بخواب مشغول شدن و بر سر شراب اندکی نباید کرد و تشرب بکاسهای کوچک
مناسب بود و پیاپی نخورند و بیکدفعه خوردن مضر باشد مگر کسی که بدان معتاد بود و کسی خواهد که شراب بسیار تناول کند
او را غذا اندک باید خورد و در غذای او باید که چیزی از مدرات باشد و از چیزهای شیرین احتراز باید کرد و کسی خواهد که زود
مست شود عود زعفران و جوز بوا و خشخاش در شراب کند تا نقل در شراب حکما ازان منع کرده اند لیکن اگر بدان معتاد و محتاج
باشد محروری مزاج را سیب و به و امرود و انار و زعرور و حماض و ربوبات حامضه و قرص لیمو و سکنجبین و از بقول کاهو و خیار
و کاسنی مناسب بود و اگر مزاج در نهایت حرارت بود قرص کافور رخصت داده اند و سرد مزاج را نقل بکوارش مصطکی و عود
و زعفران و گلقند و فندق و پسته و جوز مناسب بود و مرطوبی مزاج را نخود برشته و فندق و پسته و بادام بریان کرده
بنمک شور ساخته و یابس مزاج را بفواکه و مرطبات تنقل باید کردن و در میان شراب غذا نباید خورد و تشرب در مجلس
فراخ و روشن و در بستانها و در کنار جویها خورند با صدقا و احبا و کسانیکه از ایشان تنفری نباشد بنشینند و آداب
صحبت آنست که تزیین بدن کنند با آنکه اندامها را از وسخ پاک کنند و جامه های لطیف پاک پوشند و ناخن بچینند
و اصلاح ریش کنند و بوی خوش بکار دارند و در مجلس چیزی که موجب تنفر باشد مثل قی و نفث و بینی پاک کردن احتراز
نمایند و اگر غثیان شود از مجلس دور شوند و چون قی کنند باز بمجلس معاودت نمایند و کلمات لطیف و حکایات ظریف
کنند و از حکایتی و سخنی که موجب غم و حزن باشد احتراز کنند و اگر مجلس بهم بر آید ازو متفرق شوند و اگر جماعت مست
شوند و یکی هنوز مست نشده باشد خود را مست نماید و در مجلس مزامیر و ریاحین طیبه حاضر باید کرد و مطرب باید
که خوش شکل و خوش طبع و خوش آواز باشند و خلوق و الوف و متمیز بود و در مستی افراط نباید نمود و در مستی مجامعت

ملـه اسکار [illegible] که شراب در زمستان بیشتر متحمل است چنان نقصان نمیکند که در تابستان [illegible] ۱۲ عـه [illegible]

تصور احتشام و جلالت قدر آن کس که با او جماع کند از نفس متاثر گردد و یا وهم کند که او را بسته اند و فرط محبت و تعشق
نیز موجب ضعف این فعل شود و تدبیر آن رفع تخیلات شود و مطالعهٔ کتبی که در قسم جماع نوشته اند و حکایتی که تعلق
بدان دارد و استماع کلام نسا و نظر در تسافد حیوانات موجب هیجان این قوت بود چون معالجه این قسم در باب
خودش خواهد آمد بدین قدر اکتفا کرده شد **فصل هفتم در تدبیر حمام** بهترین حمام آنست که هوای آن بلند باشد
و مکان او فراخ و آب آن خوش و بنای آن قدیم و بسرگین گرم نکرده باشند و معتدل بود و وقت استحمام آنگاه باشد
که غذا هضم شده باشد و بتدریج در اندرون حمام باید رفت یعنی در خانهٔ اول زمانی توقف کنند پس در خانهٔ دوم
پس در خانهٔ سوم روند و آب بر زمین بریزند و بنشینند و اگر مرطوب مزاج باشد اول بنشینند و آب خود بریزد تا
هوای حمام درو اثر کند و استعمال هوا بیشتر از آب کند و اگر یابس مزاج بود اول آب بر بدن بریزد و پس بنشیند و
استعمال آب بیشتر از هوا کند و بتدریج از حمام بیرون باید آمد و رعایت بیشتر باید کرد تا هوای اثر نکند و کسیکه او را ورم
یا تفرق اتصال یا حمی عفینه بود که نضج نیافته بود بحمام نباید رفت و در عقب حمام غذا خوردن فربه گرداند و در عقب غذا استحمام
همچنین بود اما با آن خوف سده باشد و بر خلو معده بحمام رفتن هزال و جفاف آورد و مرطوب مزاج را همچنین مناسب بود
و کسی را که استعمال ریاضت کمتر کند استحمام معرق باید کرد اما اغتسال بآب سرد جوان محرور المزاج را در تابستان
مناسب بود و صبی و شیخ را و کسی را که صاحب اسهال باشد یا نزله بآب سرد نشستن مضر بود و اغتسال بآب گرم
تحلیل فضلات کند و امراض جلد را زایل کند و رعشه و فالج و تشنج رطب را مفید بود و عرق النسا و مفاصل و اوجاع
ورک را نافع بود **فصل هشتم در تدبیر حرکت و سکون** بدانکه بعد از استقرار غذا در معده حرکت مناسب بود
تا ممد باشد در هضم و انحدار و وقت ریاضت مسکه آن زمان باشد که فضلهٔ بدنی از بول و براز دفع شده باشد و
غذا هضم گشته و هنوز وقت آن غذا نیامده باشد و وقتیکه هوا معتدل بود استعمال باید کرد و ریاضت بر شبیه منتصر
بود و تا حمرت لون و نشاط در حرکت باقی باشد و سیلان عرق پدید نیامده باشد ریاضت مفید بود و چون تغیر در لون و
کلال در حرکت پدید آید ترک کنند و بر خلو معده و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیفه را ریاضت نباید کرد و اعضای
ضعیف را همچنین ریاضت نباید و مثل کسیکه او را دوالی بود در ریاضت باید کرد که پای را از آن حرکت نباید داد و علی هذا
ریاضت بعضی بغایت صعب و شدید بود و مناسب ابدان قویه باشد مثل کشتی گرفتن و سنگ دواسیدن و پیاده رفتن

خواب کنند پس اول بطرف راست خسپند تا غذا در قعر معده قرار گیرد و در هضم شروع کنند پس بطرف چپ گردد تا کبد بجملتها بر معده مشتمل گردد و بواسطهٔ تسخین او هضم کامل شود و بعد از هضم باز بطرف راست باید خفت تا انحدار غذا از کبد سهل باشد و پیش از خفتن دفع فضلات غذا باید کرد و بر شکم خفتن ممد هضم باشد و بر پشت باز خفتن موجب ضررها شود مثل نزله و سل و درد پشت و کابوس و صرع و خواب بر خلو معده مضر باشد و ضعیف گرداند و آواز آب و آواز آسیا که نزدیک باشد و حکایت کردن و کتاب خواندن خواب آرد **فصل پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس** بدانکه استفراغ طبیعی آنست که هر روز دو نوبت طبیعت مجیب گردد تا فضلهٔ لیلی و نهاری مندفع گردد پس اگر طبیعت حبس واقع شود مثل سفیدباج چرب یا اسفاناخ و حلیم گندم و حسو و امثال آن طبع را نرم باید کرد و از قابضات احتراز باید کرد و اگر احتیاج افتد بشیافات و حقنهای نرم مدد دهند خصوص مشایخ را که قوی ایشان ضعیف باشد محتاج بمدد بود و اگر طبیعت زیاده از معتاد مجیب شود و بسبب امتلا از اخلاط یا غذا یا تناول اغذیهٔ مختلفه بود سعی باید کرد که زیاده نشود مثل سماق و زرشک و قلیه سیب بخورند و حبس کنند و خیر الامور رعایت کنند و باقی علاج اسهال و حبس طبیعت در باب خود گفته شود انشاء الله تعالی **فصل ششم در تدبیر جماع** بهترین وقت جماع آنگاه است که غذا هضم شده باشد و در وقتی بود که معتدل بود و بدن ممتلی نبود و جماع در خلو معده مضر از آن بود که در امتلاء معده باشد باید که آنگاه شروع کنند که شهوت و شوق بحد کمال باشد نه آنکه بتکلف و تصور و تخیل خود را بدان دارند و مجامعت با عجائز و کریه اللقا و کسی که از او متنفر باشد و با حائض و صغیره نباید کرد و افراط جماع نباید نمود که موجب امراض عصب و ضعف بصر شود و در عقب حمام و غضب و فرح و غم مفرطین و اسهال و قیء و حجامت نباید کرد و کسی را که یابس مزاج باشد یا قلب یا معده یا احشا یا چشم یا اعصاب او ضعیف بود مجامعت نباید کرد یا کمتر باید کرد و جماع محبوب موجب مسرت بود و ضعف بسیار با وجود استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که زن زیر مرد درآید و بدترین هیأت آن بالعکس این بود زیرا که منی تمام مستفرغ نشود و شاید که منی زن در احلیل مرد فرو رود و موجب تعفن و ورم قضیب گردد و پهلو خفته هم نشاید و بر پای ایستاده ضعف آورد و باید دانست که مدار این فعل بر حرارتیست که فاعل است و رطوبت که منفعل است پس اگر هر دو نقصان یابند تدارک آن مشکل بود و اگر یکی باقی بود و یکی ناقص تدبیر آن آسان تر باشد و آنچه بواسطهٔ پیری باشد تدبیر آن نتوان کرد پس مراعات حرارت و رطوبت بطریق اعتدال موجب تقویت این امر باشد و شاید که ضعف این فعل از ترک استعمال و نسیان بود چنانچه در فطام یا تخیلات فاسده و اوهام بود چنانکه

وسینه را بلعاب بانگو و تخم توزک طلا کنند و اگر خواهد که رنگ روی متغیر نشود لعاب بنگو بر روی مالند و تخم توزک و شراب
حماض لیمو و سکنجبین خورند و در موضعی که سموم باشد دهن را ببندند و پیاز با دوغ باید خورد و پیاز با خود داشتن
مفید بود و اگر کسی را سموم بزند اطراف را با آب سرد بشویند یا در آب سرد نشینند و روغن گل و آب بید و کدو بر سر مالند
و اطعمه بارده خورند و تا صبر باشد آب نخورند و چون تحمل نتوانند اندک مضمضه کنند و توزک و کاهو و خیار بخورند و اگر تب باشد
شیر و دوغ مناسب بود و اگر در سرما سفر کنند خود را پوشیده دارند و از سرما احتراز کنند و بینی و دهن را پوشیده دارند و بامداد
طعامی که دران سیر باشد بخورند پس سوار شوند و با آتش عادت نکنند اگر سرما یابند زود پیش آتش نروند بلکه بتدریج نزدیک آتش
روند و سیر و جوز بخورند و شراب نیز مفید بود و اگر سرما سخت رسیده باشد بیکدرم حلتیت با طلی شراب بخورند و اطراف را بروغن زیت
و یاسمین و سوسن با آب چرب کنند و پای در آب شلغم نهند یا در آبی که در آن انجیر و بابونه و شبت پخته باشند و از آتش دور نشینند و
بعضی گویند دست و پای در آب سرد باید نهاد و اگر رنگ بگرداند رگ زنند و علاج آن در باب خود گفته میشود و مضرت
آبهای مختلف بطبخ و تقطیر زائل شود و پیاز بسرکه یا غیر مخلل و سیر و کاهو جهت مضرت آب مختلف بغایت مفید بود و آب
را بسکنجبین اصلاح کنند و آب بشی را بچیزهای نرم و آب غلیظ و تیره را بسرکه و اگر ممکن باشد آب بلد خود مصاحب دارند
با آبهای مختلف بیامیزند یا گل مملکت خود نگاهدارند و با آب می آمیزند و صافی میکنند بغایت نیک باشد و کسیکه در کشتی
نشیند اگر او را غثیان حادث شود و قی دفع نکنند و قی کردن مفید بود اما اگر قی بحد افراط رسد مثل سیب و انار شیرین
و شراب اسهال بند کنند و سرکه و عدس خورند و تخم کرفس و افسنتین نیز از دوافعات قی بود و سوراخ بینی را باسفیداب الیدین مقید
بود باب دوم در معالجات کلی مشتمل بر سه فصل بدانکه معالجات بر سه نوع است تدبیر غذا و علاج بدوا و عمل بید
اما تدبیر آنست که در اسباب سته ضروری تصرف کنند بر وجهی که مطابق صحت باشد و احکام آن از جهت کیفیت حکم
حکم ادویه باشد زیرا که تاثیر اسباب ضروری در بدن از تسخین و تبرید و غیر آن همچون تاثیر ادویه باشد و غذا را از انجمله است
که او را حکمی چند خاص است مثل آنکه در بحران و در وقت نوبت تب از ان منع کرده اند تا طبیعت بواسطه شغل هضم غذا
از دفع مرض باز نه ایستد و وقتیکه بدن محتاج غذا باشد و شهوت و هضم ضعیف بود در تقلیل کمیت و تکثیر کیفیت آن کنند یعنی غذا در کمیت
بمقدار اندک و به تغذیه بسیار تا بواسطه کثرت غذا تقویت و تغذیت حاصل شود و بقلت مقدار آن هاضمه عاجز نیاید و وقتیکه
اشتها قوی باشد و هاضمه بقوت بود لیکن بدن از اخلاط ممتلی باشد تقلیل کنند در کیفیت غذا و تکثیر در کمیت آن یعنی غذائیکه در کیفیت

وشناوری کردن وتیر انداختن ودولاب برگرفتن وگوی زدن ونیزه بازی وشمشیر بازی کردن وبعضی لطیف
ونرم باشد ومناسب ناقهان وابدان ضعیفه بود همچون سوار شدن وآهسته رفتن ودر زورق نشستن واین
ریاضت بنسبت با جمیع اعضا بود وانچه بعضوی خاص بود همچون افکار که ریاضت دماغ ست واستماع اصوات
حاده والحان لذیذه که ریاضت گوش بود ونظر در اشیاء دقیق ریاضت چشم بود وریاضت آلات کلام وتنفس [illegible]
بود بآواز ثقیل وحاده وابتدا بثقیل باید کرد وبتدریج بحاده رسانیدن ودلک نیز نوعی از ریاضت است واورا تاثیر
تمام هست ودلک سخت بدن را قوی گرداند ودلک نرم خستگی زائل کند ودلک بسیار هزال آرد ودلک چیزهای
نرم یا دست نرم حبس خون کند وپیش از ریاضت وبعد ازان دلک عظیم مناسب بود وبعد از دلک اعضا را باید
ودلک اعضا را باید کرد وباسافل قطع باید کرد وبعکس این نشاید وچون غذا لطیف خورده باشد ریاضت اندک خفیف
باید کرد واگر غذا بسیار غلیظ باشد ریاضت نیز قوی باید کرد ودر تابستان استعمال او کمتر باید کرد ودر زمستان بعکس وصبیان
ریاضت لطیفه قلیله مناسب بود وشبان از ریاضت قویه غیر طویله وکهول ومشایخ را لطیفه وطویله معتدله مفید بود فصل
نهم در تدبیر مشایخ بدانکه در سن شیخوخت برودت ویبوست غالب میشود وتدبیر ایشان بمسخنات ومرطبات کنند ودلک
وریاضت واستحمام معتدل مناسب ایشان بود وتقلیل غذا کنند اگرچه بدفعات خورند واجتناب از اغذیه سوداوی وبلغمی
کنند واستعمال طیبها مثل عنبر وزعفران وغالیه وتدهین بروغن نرگس ویاسمین وزنبق مناسب باشد واز اغذیه گوشت
چرب باحسو ملیم کنند وشیر وعسل خورند واز میوها انجیر ومویز ورطب مناسب تر است واز شرابها شراب کهنه متوسط غیر ممزوج واز بقول کرفس
وگندنا وسیر وپیاز باید که طبیعت ایشان محتبس نباشد والا تلیین کنند بآب کرنب وبلبلاب وشیره خسکدانه ونخود کشک جو ومرق
مرغ باکرنب وسلق واگر دو درم علک البطم با شکر بخورند طبع نرم کند وانجیر خشک در ماء العسل جوشانیده بخورند همچنین بود واگر
احتیاج افتد حقنهای مسهل نرم بکار برند وایشان را فصد مضر بود مگر آنکه بدان محتاج شوند ودر زمستان تناول
اطریفل کبیر وفرنوشدارو وماده الحیوه وقرص مصطکی وعود وعنبر وامثال آن کنند فصل دهم در تدبیر مسافر
کسیکه بسفر خواهد رفت باید که اگر بدن ممتلی بود تنقیه آن کند از فضلات وبتدریج در ریاضت افزاید وبجوع وعطش و
وپیاده رفتن وامثال آن که در سفر بآن احتیاج افتد عادت کند که در سفر بر فوق سیر باید کرد واز اطعمه که تشنگی آرد احتراز
ودفع تشنگی باتخم توزک کنند ویا بسرکه وآب آمیخته واگر در گرما سفر کند سر را از آفتاب پوشیده دارد وروغن بنفشه بر سر مالد

گر آنرا برودت شدیده باشد بکار ندارند سوم آنکه مراعات حس عضو کنند چنانچه در ضماد زکیه احسن استعمال
ادویه لذاعه و ادویه شدیده التحلیل نکنند و معرفت مقدار مرض مفید آن باشد که اگر کیفیتی که عارض شده باشد
شدید بود دوا آنرا باید قوی علاج کنند و اگر ضعیف باشد با دویه ضعیف و اما اعراض ملایم خود ظاهر است که مزاج مرض را
چگونه علاج باید کرد و عادت را نیز مرعی باید داشت و قانون سوم در استعمال ادویه اعتبار وقت باشد چنانکه در ابتدا
ورم استعمال روادعات کنند و در انتها استعمال محللات و منضجات و دیگر آنکه در مرضی که مواد آن بسیار بود و در مرضی که
با خطر باشد در ابتدا استفراغ ماده کنند و انتظار نضج نکنند و اگر مرض بی خطر بود و مواد آن معتدل المقدار باشد و بیم
آن نباشد که قوت مریض ساقط شود اول نضج دهند پس استفراغ کنند چون مرض و الم باهم جمع شوند اول تسکین وجع
باید کرد اما العلاج بالعمل مثل جبر استخوان شکسته و رد مخلوع و ربط که عبارت از شکافتن مثل [illegible] بود و قطع و خیاطت و
امثال آن بود والله اعلم چون معالجه بانواع است و حکم هر یکی مختلف علی سبیل الاجمال بیان هر یکی در فصل گفته آید
فصل اول در معالجات سوء المزاج بدانکه سوء المزاج ساذج را معالجه تعدیل مزاج کنند فقط چنانکه سوء المزاج گرم را
اشیاء بارده و بالعکس و اگر سوء المزاج مادی بود استفراغ ماده باید کرد و بعد از آن اگر سوء المزاج باقی بود تبدیل مزاج کنند و تسخین
مزاج بارد در ابتدا سهل باشد و در انتها چون مستحکم شود مشکل بود و تدبیر حار بالعکس این بود و اگر ماده مستحکم نشده باشد بلکه
در ابتدا ظهور بود دفع سبب کنند و تبدیل مزاج و باید دانست که استفراغ وقتی کنند که [illegible] اول امتلا [illegible] دوم قوت
سوم مزاج حار رطب چهارم [illegible] معتدل [illegible] سمن و نحافت [illegible] حرارت برودت [illegible] استفراغ [illegible]
مستعد [illegible] نباشد [illegible] سن مقتضی بود یعنی شیخوخت و طفولیت نباشد [illegible] وقت مناسب بود یعنی سرما
سرد و گرما گرم نباشد دهم آنکه صناعات او شدیده التحلیل نباشد و در استفراغ رعایت نضج باید کرد [illegible] بدن
از آن متاذی شود دوم رعایت جهت میل ماده کنند چنانچه غثیان از قی دفع کنند [illegible] باسهال سوم آنکه [illegible] ماده [illegible] طبیعی
باشد چنانکه آلات بول نسبت با محدب کبد [illegible] مناسبت با مقعر [illegible] چهارم آنکه [illegible] احتیاج باشد [illegible] کرده شد
اگر مریض متحمل باشد از کثرت استفراغ اندیشه نباشد پنجم آنکه رعایت وقت استفراغ کنند چنانچه [illegible] بی خطر بعد از
نضج تام استفراغ کنند **فصل دوم در تدبیر مسهل و حقنه و قی** اما قانون مسهل آنست که پیش از خوردن مسهل ماده را نضج بدهند
پیش از آن به یک روز [illegible] وقت خوردن آن مسهل [illegible] و غریب باشد [illegible] که معتاد نبوده باشد ادویه قویه نباید داد

کم باشد و از ان غذای بسیار حاصل نشود تا موجب یادتی اخلاط نشود و در کمیت بسیار بود تا معده و قوای بدان مشغول شوند و قتیکه اشتها نباشد و معده ضعیف و اخلاط بسیار باشد تقلیل در کیفیت و کمیت غذا کنند و بباید دانست که غذا اگرچه ممد قوت ست مرض را نیز مدد دهد پس امراض آنقدر که از ان ممد بود دیگار دارند و در امراض مزمنه رعایت قوت ضروری بود اما در امراض حاده که در ان منکسر شد تقلیل غذا اولی باشد اما در علاج بدو رسته قانون رعایت کنند اول اختیار کیفیت دوا و آن موقوف باشد بمعرفت کیفیت مرض چنانکه اگر مرض حار باشد دوای او بارده استعمال کنند و بالعکس جهت آنکه در مرض معالجه بضد باید کرد بخلاف حفظ صحت که بمشاکل کنند دوم اختیار کمیت دوا و آن موقوف بر معرفت کیفیت و درجه دوا بود تا تقدیر وزن آن تواند کرد و تعیین دوا و وزن آن موقوف ست برآنکه از معرفت طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سن و فصل و صناعت و عادت بسبیل حدس اخذ کنند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفت مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو باشد بدرستیکه چون مزاج اصلی صحیح معلوم باشد بحدس دریابد که بچه مقدار از ان مزاج تغیر یافته تا تعیین دوا کند و چون خلقت عضو معلوم شود بانکه مصمت یا مجوف سخیف ست یا کثیف بداند که در عضو مصمت کثیف ادویه قویه استعمال باید کرد و در عضو مجوف و سخیف ادویه ضعیفه و معرفت وضع عضو مفید باشد بچند وجه یکی آنکه داند که عضو بعید را بادویه قویه علاج کند و قریب بالعکس دیگر آنکه بداند که ادویه باید آمیخت تا بدان عضو رسد چنانکه زعفران بادویه قلب و مدرات بادویه اعضای بول ممتزج کنند دیگر آنکه بداند که دوا از کدام جهت بعضو رساند چنانچه در امعاء سفلی بحقنه و در امعاء علیا بمسهل و دیگر آنکه جذب ماده بکدام طرف باید کرد و جذب ماده که منجذب تمام نشده باشد چهار شرط رعایت باید کرد اول مراعات مخالف چنانکه از یمین به یسار و از فوق باسفل جذب کنند دوم مراعات مشارکت چنانکه در حبس طمث محجمه بر پستان نهند و جذب کنند سوم مراعات محاذات چنانچه در علل کبد باسلیق یمین کشاینده و در علل طحال باسلیق یسر چهارم مراعات تبعد کنند یعنی عضوی که ماده از ان جذب میکنند بسیار نزدیک عضوی که بدان جذب میکنند نباشد و اگر ماده تمام ریخته باشد اگر متمکن شده باشد از نفس عضو جذب باید کرد یا بعضوی که قریب بدو باشد نقل باید کرد و شرط آنست که از اشرف بعضو اخس نقل باید کرد نه بالعکس این و معرفت قوت عضو مفید باشد از سه وجه یکی مراعات ریاست تا در عضو رئیس ادویه قویه استعمال نکنند و مواد دفعة از ان مستفرغ نگردانند و ادویه او را از مقویات خالی نه گذارند دوم مراعات فعل مشترک عضو کنند یعنی عضوی که فعل او نسبت با جمیع بدن مشترک بود مثل معده و ریه در ان ادویه قویه استعمال نکنند و از ین باب که در حمیات اگر ضعف معده باشد

اختیار کیفیت و درجه
مرض من حیث التقابل پس بدرستیکه بیمار سبب
بسیار گرم را ادراک دوا گرم کرده میشود
[illegible]
الحدس سخن گفتن و دانستن و رفتن من باب نصر و ضرب
محاذات ای سوم از ان
[illegible]

و آنکه معتاد نبود قی نباید کرد در صیف و ربیع قی شاید کردن و در شتا و خریف کمتر باید کردن اما حقنه علاجی فاضل است و
استفراغ فضلات معوی و تسکین اوجاع کلیه و شاید قولنج و کسی که معده او ضعیف بود و از مسهل غثیان شود حقنه باید کرد و در اورام
و امراض دماغ مفید بود اما کبد را ضعیف گرداند و پیش از حقنه شربتی که مقوی معده بود بخورند چه حقنه در خلو معده مضر بود و بهترین
وضع آنست که به پشت باز خفتند و سر بر بالش نهند و اسافل نیز بر بالش نهند چنانکه میان پشت بر زمین باشد بطرف وجع مائل
کنند و حقنه در وقتی معتدل میکرد و پیش از آن حمام نکنند **فصل سوم در فصد و حجامت و ارسال علق** بدانکه استفراغ بفصد
استفراغ کلی است زیراکه در آن از هر خلطی چیزی کم میشود و غرض از آن تقلیل کمیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن یا هر دو و محتاج
بفصد نگردند نباید کرد و وقت مختار آن بعد از هضم غذا بود در زمان معتدل و باید که ماه در نقصان بود و اما وقت مضطر آنگاه بود که
بجهت مرض فصد واجب شود و در تاخیر نباید کرد و در بحران فصد نکنند و در زمستان و در مرضی که آنرا بحران می باشد خون بسیار
بیرون نکنند و تا چهارده سال نگذرد فصد نباید کرد و کسیکه ضعف معده باشد خون او کم باید بدفعات اخراج دم کنند و بعد از
حمام و اکل و تخمه و جماع فصد نکنند و آبستن و حائض و قولنجی و فربه و لاغر را بافراط فصد نباید کرد و کسیکه خلط او غلیظ بود بعد از
استحمام فصد کنند و کسیکه در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شراب سیب ترش و غوره
و بلغمی مزاج را شراب نعناع و میبه مناسب بود از غشی ایمن شود و فربه را رگ فراخ باید زد و در زمستان همچنین و
نحیف را در تابستان بعکس این بود و عروق مفصوده اورده و شرائین باشند اما اورده آنچه مشهور است در دست شش
عرق است اول **قیفال** آن اعالی بدن و اعضاء دماغ را مفید بود دوم **باسلیق** و فصد آن تنوره بدن و ذات الجنب و
امراض جگر و سپرز و امراض اسفل را مفید بود سوم اکحل و آنرا نهر البدن نیز گویند و او متوسط است میان هر دو و از مجموع
بدن استفراغ کنند چهارم **حبل الذراع** و او حکم قیفال دارد پنجم ابطی و او حکم باسلیق دارد ششم **اسیلم** و او از طرف
ایمن اوجاع کبد را و از طرف ایسر طحال را نافع باشد و آنچه در پای ست چهار رگ بود اول **عرق النسا**
جهت وجاع دوالی و نقرس و عرق النسا دوم **صافن** و او برای علل اعضاء اسافل و ادرار حیض گشاید و در
امراض دماغی جهت اماله ماده باسافل خصوص در مالیخولیا مفید بود سوم رگ **مابض** و او در باطن گوز انو باشد و
حکم آن در ادرار طمث و اوجاع مقعد از صافن اقوی باشد و جاری مجری او بود چهارم **عرق عقب** و او نیز همین حکم
دارد و آنچه در سر است یازده است اول **عرق جبهه** برای ثقل سر و چشم و جرب و بثور چشم دوم **عرق یافوخ** و آنرا برای سعفه

در عقب مسهل پیش از آنکه در عمل آید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود پیش از آنکه در عمل آید مضر نباشد و بعد از شروع در عمل
قطعاً خواب نشاید کرد تا مسهل در معده نشیند یا غذا نخورند و آب هم بر مطبوخ قوت آن از آن زایل کند تا اگر شکم پیچیدن شود باید که اندکی آب گرم
بخورند و دو سه قدمی نهند و بعد از جهیدن معجونها آب گرم مفید بود و کسی را که از شرب مسهل غثیان آید مقویات معده مثل
شراب سیب و به و ریباس اندکی تناول کنند و کسی را که در مسهل قی کردن عادت باشد پیش از شرب مسهل ورق قی کنند
تا معده پاک گردد و بعد از قطع اسهال شربتی از نبات آب خالص بیاشامند در محروری مزاج تخم کاهو بر سر آن فائده کند و مبرود المزاج را
تخم مرو و معتدل المزاج را تخم شاهسفرم و چون این شربت بگذرد غذای لطیف تناول کنند و نان نخورند و چون کسی مسهل بخورد و
عمل نکند شیاف یا حقنه نرم تحریک باید کرد و مثقال مصطکی بسایند و بر سر جلاب گرم تناول کنند و در روز دیگر مسهل نباید خورد
و اگر در مسهل اعراض منکره حادث شود بسبب آنکه ماده به عضو رئیس مائل گردد فصد باید کرد و گاه باشد که مسهل مقی شود بسبب آن
ضعف معده یا تخمه یا یبوست ثقل یا کراهیت دوا باشد چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود و رنگ متغیر گردد قطع
باید کرد تا آنکه اطراف ببندند و قابضات تناول کنند و بر معده ضماد سازند و تقویت بشمومات و تعریق بحمام مفید بود و شراب
ریباس و غوره به برف سرد کنند و بخورند سودمند بود و اگر با تشنگی شیر بجوشانند و بخورند سودمند بود و اگر ساکن نشود حب الرشاد
بریان کنند و با دوغ بدهند تهییج قی نیز اسهال باز دارد و اگر از افراط اسهال فواق حادث شود دنبگو بروغن گل چرب کنند
و آب سرد بخورند و عطسه آرند و بباید دانست که ادویه مسهل بعضی به تلیین عمل کنند مثل البنفشه و ترنجبین و بعضی بازلاق مثل سپستان و خطمی
و بعضی بعصر مثل هلیله و بلیله و بعضی بخاصیت مثل شحم حنظل و سقمونیا اما استفراغ بقی صحیح المزاج را مناسب بود و مفاصل و
نقرس و رعشه و فالج و مالیخولیا و جذام را سود دهد و در ماهی دو روز پیاپی قی کنند و از بهر قی کردن طعامهای مختلف باید خورد و
شرابهای مختلف یا مقیات مثل شبت و بیخ مهک و تخم و برگ ترب اندکی عسل و نمک بلغمی مزاج را و سکنجبین و آب گرم صفراوی مزاج را
و در حالت قی کردن شکم و چشم را ببندند البته و بعد از فراغ دهن و روی را به آب سرد بشویند و شراب سیب با گلاب تناول کنند و اندکی
مصطکی بخایند و غذا نخورند تا اشتها صادق نشود و اگر از استعمال مقیات اعراض ردیه مثل کرب و عرق و انقطاع صوت پیدا شود
ماء العسل نیم گرم بیاشامند یا حقنه کنند و اگر از قی سوزش معده حادث شود مرقهای چرب خورند و اگر فواق حادث شود
آب اندکی گرم خورند و سعی کنند که عطسه آید و قی کردن بسیار معده را ضعیف کند و قابل فضول گرداند و دندان و چشم و گوش
را مضر بود و کسی را که ورم حلق و ضیق صدر و ضعف معده و سینه و دماغ و اعضا بسر بود و گردن باریک بود و کسی که به غایت فربه باشد

فائده در تدبیر قی کسی را در سینه علت باشد و سینه او تنگ و از گوشت برهنه و گردن دراز و حنجره بیرون و دماغ و اعضاء الم ضعیف باشد قی نباید کرد

تخم مرغ بیامیزند و به پشم خرگوش یا تار نخته یا نسج عنکبوت با آن آلوده کنند و در موضع زخم برکنند و آن سر دست
میر بزنند و دست به بندند و سر رگ و زنگشایند و اطراف زخم را لقا بضات ضماد کنند و اگر بعد از آنکه بگشایند خون باز بسته باشد
نبار دیگر این ادویه نهند و اگر خون در زیر پوست گرد آید و سیاه شود بدان دست هیچ کار نکنند و اگر سر رگ که باشد
بسته نشود دلیل خیر باشد و اگر زیاده شود از جانب دیگر مخالف آن فصد کنند یا صافن بگشایند اما حجامت با شرط
باشد و بی شرط آنچه بشرط باشد استفراغ از جوهر عضو کنند بی تعرض استفراغ از اعضای رئیسه و آن نفع بسیار و حجامت
مردمان فربه را مناسب بود و بهتر وقت آن میان ماه باشد که ماه در نقصان بود و در هفتدهم و شانزدهم و در ساعت سوم از روز
و بعد از استحمام حجامت نکنند مگر کسی را که خون او غلیظ باشد و حجامت بر مقدم بدن حس و ذهن را مضر بود و بر نقره گردن خلیفه
اکحل بود در جرب عین و بخر را مفید بود اما نسیان آرد و بهترین آن باشد که زیر تر از نقره باشد و در میان شانه ها خلیفه باسلیق
بود و خفقان و فم معده را مضر بود و بهترین آن باشد که میل بالا تر کنند و حجامت معدتین که رگهای گردنست خلیفه قیفال باشد
و رجاق خلیفه صافن بود و بر قمحدوه که هامه در اختلاط عقل و دوار نافع افتد و بر ذقن دندان و روی و حلق را مفید بود و بر بطن دمامیل
و بثور فخذ و نقرس و بواسیر و علل مثانه و رحم و مقعد را نافع بود و حجامت بر فخذ از قدام اورام خصیتین و خراجات فخذین را نافع
بود و از خلف خراجات الیتین را زائل کند و بر زیر زانوی برای ضربان زانو و جراحات ساق را مناسب بود و بر کعب برای ادرار طمث
و عرق النسا و نقرس مفید بود و حجامت بی شرط برای این باشد که ماده را از جهتی بجهتی جذب کند یا ورم غائر را ظاهر
گرداند یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کند یا برای جذب دم و تسخین عضو یا برای تحلیل ریاح یا تسکین وجع کنند یا برای
رد عضو خلع بموضع خود چنانکه در قیله که اتساع کیس انثیین است بسبب نزول چیزی درو از امعا و شرب باشد که در حمام محاجم
بر پوست شکم نهند آنچه فرود آمده باشد باز گردد بعد از آنکه شکم را بروغن مالیده باشند و حجامت با شرط از دو سال تا شصت
سال جائز داشته اند اما ارسال علق و آن کرمیست رنگین که در آب میباشد و آن زالو بود در رنگ گویند و در امراض جلد غیر از عضوی
نهند و خون می مکد و گفته اند که او خون فاسد جذب میکند و آن در سعفه و قوبا و جمیع امراض جلد مفید بود و قائم مقام حجامت
باشد و بهترین علق آنست که از آبی بگیرند که در ان ضفدع و طحلب که جامه خواب سگ گویند و آنچه بر پشت او خط زرد
باشد و آنچه شکم او سرخ و پشت او سبز باشد و آنچه شبیه بدنبال موش بود و شقر و جگری همه نیک باشد اما آنچه سیاه
باشد و بزرگ سر بود و آنچه شبیه بمار ماهی باشد و آنچه از آبهای بد گیرند و آنچه بر و خطهای لاجوردی یا طاوسی بود این

وقروح سر کشایند سوم عرق مأقین برای رمد و دمعه و غشاوه و جرب عین کشایند چهارم ودجین برای جذام و
خناق وضیق النفس کشایند پنجم عرق ارنبه برای بثور و حکه و ناصور بینی کشایند ششم عروق ثلثه که در پس گوش است
برای ابتدای نزول بخارات سر و قروح گوش کشایند هفتم عرقی در پس نقوی بود که در پس گوش است نزدیک نقره کردن
جهت سدر و دوی و اوجاع سر که مزمن باشد نافع بود هشتم چهار رگ برای قلاع و قروح و بثور دهن نهم عرقی که زیر
زبان است در باطن ذقن برای خناق و اورام لوزتین دهم عرقی که بر نفس زبان است از زیر او برای ثقل زبان
مفید بود یازدهم عنفقه و آن گو زیر لب است برای بخر کشایند اما شرائین منصوصه چهار است اول شریانی که
بر ظهر کف است میان سبابه و ابهام برای اوجاع کبد کشایند دوم شریان صدغ و آن برای حبس نزلات عین و انتشار
کشایند سوم شریان پس گوش برای رمد و غشا و صداع مزمن کشایند چهارم شریان حلق برای خناق و جذام
و این شرائین از قلب دور باشند و آنچه نزدیک باشد چون بکشایند خون از وی باز نه ایستد از این جهت متعرض آنها
نشوند اما کیفیت فصد قیفال از سر عضل دور باید کرد و فراخ و تورب باید کشاد و اگر او را نیابند شعبه او را که در وحشی ساعد بود
بطلبند و در اکحل احتیاط باید کرد که زیر او عصبه است تا نشتر به وی نرسد و بطول بکشایند حبل الذراع تورب کشایند فصد
باسلیق را خطر بیشتر بود زیرا که شریان و عصب و عضل در زیر اوست باشد که شریان از طرفین بدر آمده باشد و اسیلم از میان
خنصر و بنصر کشایند و دست در میان آب گرم نهند زیرا که خون او غلیظ بود و بطول بکشایند و عرق النسا بطول کشایند و از
زیر کعب یا بالای آن و اگر پیشتر پای میان خنصر و بنصر بجویند بسیار تر بود باید که حاجب آن را از فخذ تا کعب بستاری
محکم ببندند و پای در سرگین و آب گرم نهند تا رگ ظاهر شود و پیش از فصد بامداد نهند و صافن تورب کشایند و بهبین اگر ظاهر نشود
تورب کشایند و عرق ارنبه ظاهر نشود انگشت بر سر بینی فرو نهند آن موضع که در وی همچون شقی ظاهر شود نشتر فرو برند و عرق مأقین
و صدغین آن آنکه حلق بگیرند ظاهر نگردد و در وی نشتر بیشتر فرو برند و عرق زبان در زیر زبان بطول کشایند و در فصد ودجین باید
نشتر بجانب ضد منصود کنند و چیزی که سر او بغایت باریک بود بطول کشایند و فصاد را درست فصد باید که نشتر با بهام
و وسطی بگیرد و سبابه را جهت تحمیم عرق رها کنند و اگر نشتر بعصب رسد و عضو آماس کند صندل سرخ و سفید و
ماهیثا با گشنیز تر آماس کنند و اگر قوت باشد از جای دیگر فصد کنند یا صافن بکشایند و اگر نشتر بر شریان آید علامت او
آنست که خون اشقر رقیق آید و چون با حرکت نبض جهد پس باید که در حال ببندند و صبر و دم الاخوین و مر و قلقطار بکوبند و

وصفرت وصفا وقاروره بود علاج آن جلابی از بنفشه ونیلوفر وتخم کاسنی هریک سه درم ترنجبین ونبات هریک ده درم تناول کنند یا شراب بنفشه ونیلوفر بآب گرم حل کرده بیاشامند وغذا از انار دانه یا تمرهندی یا آلوچه خورند ودر بول فواکه بارده وجبن نقل سازند واسهال طبیعت کنند بطبوخ فواکه یا بطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا این حب صفت آن بنفشه دو درم سقمونیا یک دانگ نیم دانگ وحبه تربد سفید کوفته بروغن بادام چرب کرده یکدرم هلیله زرد نیم درم بکوبند وبآب از یانه سرشته حب سازند وفرو برند یا نیم دانگ سقمونیا بریان کرده باده درم شراب جاص بخورند وکافور وصندل وگلاب کدو وکاهو وخیار بو بکنند وشیرهٔ آن بآب گرم وسپوس خطمی وبنفشه بکنند وانچه از بلغم بود علامت آن ثقل سر وسبات وکدورت حواس وبرودت ملمس ورطوبت منخرین وسفیدی قاروره وسفیدی غلیظ بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک پنج درم رازیانه سه درم گلقند ده درم تناول کنند وغذا نخود آب وشیرهٔ خشکاش خورند وتنقیه کنند بعد از نضج بحب صبر یا حب اصطمخیقون یا بوج وشبت واکلیل الملک بجوشانند وسر بدان بشویند وانچه از سودا بود علامت آن ثقل سر وجفاف بدن وکمودت لون وبیخوابی بود ونبض صلب وقاروره سفید وتنک باشد علاج آن هر روز جلابی از بادرنگبویه وبیخ مهک از هریک چهار درم وگاوزبان سه درم ونبات ده درم تناول کنند غذا نخود آب وشیرهٔ خشکاش خورند وبعد از نضج تنقیه بطبوخ افتیمون یا غاریقون وسطوخودوس کنند یا بحب ایاره وشبیار وبعد از تنقیه روغن نرگس وبادام وسوسن بر سر بمالند وانچه از ریاح غلیظ بود که در دماغ محتبس شده باشد علامت آن آواز گوش وانتقال وجع وضربان بود علاج آن تحلیل وتلطیف بگلقند ورازیانه باید کرد واز میوه ها واغذیه نفاخه احتراز نمایند وحمام واستعمال نطولات وبخورات حاره مفید بود واگر مرزنجوش ببویند یا آب آن در بینی کشند یا روغن آن در سر مالند نافع بود اما صداع از سوء مزاج ساذج باشد یا حار بود یا بارد وانچه حار باشد اگر از اسباب خارجی حادث شود مثل ملاقات آفتاب وقرب آتش علامت آن عطش وحرارت ملمس وقلت ب دهن وخشکی منخرین وزبان باشد علاج آن شربتی از سکنجبین یا شراب غوره یا شراب زرشک بآب سرد وعرق گل بید بیاشامند وشیرهٔ تخم خرفه وآب خیار وکدو با سکنجبین نیز مفید بود وغذا نخود آب با مغز بادام واسفاناج یا تمرهندی خورند ودر جایهای خنک آرام گیرند ومشمومات بارده ببویند وروغن بنفشه وکدو بر سر مالند واگر از اسباب داخلی باشد مثل تناول ادویه حاره همین علاج کنند ودرین نوع تلیین طبیعت بطبوخ فواکه وترنجبین مناسب بود وانچه از سوء مزاج بارد بود علامت آن تقدم سبب بود وثقل وبلادت حواس مثل صداع بموخر سر علاج آن تناول جلاب از بیخ مهک ورازیانه وگاوزبان وگلقند بود یا شراب گاوزبان بالنگو یا گلقند ورازیانه وامثال آن بعد هر سه گوار شهای حاره تناول کنند وغذا نخود آب

بجمیع بد باشد و باید که چون علق را بگیرند بعد از دو روز ارسال کنند و اول آنرا سرنگون باید کرد تا قی کند و بعده بشویند
و عضو را به آب بوره بمالند تا سرخ شود پس علق بران نهند و اگر آن عضو را نگیرد پاره خون دران عضو بمالند و چون
خود نهند که جدا شود نمک خاکستر بروی افشانند و چون بیفتد محجمه بران نهند و بر فوق عمل کنند تا اگر بقیتی مانده باشد بیاید
پس بشویند و اگر خون باز نه ایستد حابسات بران افشانند **خاتمه** بدانکه چون امراض جمع شوند ابتدا بمعالجه کدام مرض
باید کرد که او را یکی از سه شرط باشد یکی آنکه ثانی موقوف بود بر اول مثل ورم و قرحه که چون جمع شوند ابتدا بعلاج ورم باید کرد
مگر وقتیکه ورم تابع قرحه باشد دوم آنکه یکی سبب دیگری شود مثل سده و تب که سده سبب تب است و ابتدا بمعالجه او فرموده است
اگرچه حاجت مستغنی افتد که تب را مضر بود مثل سل و حمی که معالجه سل بمجففات میکنند و از تب باک نمیدارند سوم آنکه یکی
از دیگری خطرناک بود مثل حمی محرقه و فالج که اول علاج تب باید کرد و از استعمال مبردات اگرچه فالج را مضر بود اندیشه
نباید کرد و چون مرض و عرض جمع شوند اول معالجه مرض کنند مگر وقتیکه عرض غالب آید چنانچه در وجع که عرض قولنج است
استعمال مخدرات جائز داشته اند و از ضرر آن بقولنج اندیشه نکرده اند و این مجموع که گفته شد بحسب طب بکار بسته اند
و باید دانست که غیر ازین معالجات که گفته شد معالجات دیگر هست مثل تفریح و تنشیط مریض باخبار و حکایات ملائمه و کلمه
طیبه و حضار نسیان و آوازهای لطیف و بوهای خوش و از آنجمله انتقال از هوائی بهوائی و از مسکنی و تغیر هیئت نیز موثر بود
مثل آنکه صبی اهل التکلیف کنند که نظر بگوشه چشم کند و صاحب لقوه را که در آئینه چنین نگرد و امثال این بسیار و همه بتقدیر
آفریدگار است چه بتقدیر او صحت بواسطه این اسباب حاصل میشود و بتقدیر او صحت بی رعایت این امور زائل میشود بیت
اوست قادر بهر چه خواهد و خواست ∗ هر چه خواهد کند که حکم او راست ∗ والسلام علی من اتبع الهدی **مقاله دوم** در امراضیکه
اعضا را حادث شود از سر تا قدم و علاج آن مشتمل بر بیست باب است **باب اول** در امراض سر و دماغ و از انجمله صداع است
و آنرا بپارسی درد سر گویند و سبب آن سوء المزاج مادی بود یا ساذج آنچه مادی بود از دم یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما
صداعی که از غلبه دم بود علامت آن حمرت و انتفاخ وجه و ثقل و ضربان سر و عظم نبض و غلظ قاروره بود علاج آن فصد قیفال بود و
تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و شربت از شراب عناب و نیلوفر از هر یک پنج درم خورند یا تمر هندی و ترنجبین و نبات هر یک ده درم
تمر هندی یا آلوچه یا انجیر با مغز بادام و اگر تب عارض شود کشکاب باید خورد و سرکه و گلاب و بید و روغن گل و لعاب اسبغول و خطمی با سرکه بر سر
نهادن و تسعیط بروغن بنفشه و کدو سفید بود و آنچه از صفرا بود علامت آن شدت حرارت و لمس و خشکی منخرین و تلخی دهن و سهر و عطش است

و آنرا قرانیطس نیز گویند و سبب آن اگر غلبهٔ خون باشد علامت آن تب مطبقه و ثقل سر و هذیان و ضحک و حمرت وجه و عین بود
و نبض عظیم و قاروره سرخ و غلیظ بود علاج آن در ابتدا فصد قیفال کنند و سر روز جلابی از عناب شش عدد آلو سیاه ده عدد
سپستان بیست عدد نیلوفر و بنفشه از هر یک پنج درم و نبات ده درم تناول کنند و اگر ترنجبین ده درم با آن ضم کنند بهتر بود و
غذا کشکاب یا نیلوفر و عناب خورند و درین مرض توقف نباید نمود و در روز سیم تلیین باید کرد باین مطبوخ صفت آن سنا هفت درم
بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم اجاص و سپستان از هر یک بیست عدد عناب ده دانه شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر
هر یک ده درم و استعمال شمومات بارده کنند و یا شیره به آب گرم و بنفشه و خطمی و سبوس گندم و ثقل شربت اجاص کنند و اگر بیخوابی
باشد شراب خشخاش بلسیند و میانهای روز شربتی از نبات و عرق گاوزبان و بید مناسب بود و اگر از مادهٔ صفرا بود علامت آن
کثرت هذیان و سهر و جفاف عین و منخرین و صفرت لون و زبان و اضطراب و غضب و سوء خلق و سرعت نبض و نارنجیت
قاروره بود علاج آن سر روز جلابی از تخم کاسنی سه درم آلو سیاه ده عدد بنفشه پنج درم عناب هفت عدد و نبات ده درم
ترنجبین با تمر هندی ده درم تناول کنند و شراب بنفشه و بنفشه پرورده و شراب خشخاش استعمال کنند و از مین طبیعت مطبوخ
فواکه یا نقوع آن کنند و این حقنه نیز مفید بود صفت آن بنفشه و خطمی و سبوس جو نیم کوفته هر یک کفی عناب و سپستان
هر یک بیست عدد نیلوفر چهار درم سنا پنج درم بجوشانند و صافی کنند مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یک ده مثقال در آن
حل کنند و ده درم روغن بنفشه بر سر آن ریخته استعمال کنند و اگر حرارت و تشنگی غالب باشد کشکاب بیست مثقال لعاب بنگو
و روغن کدو هر یک ده درم باهم بیامیزند استعمال کنند و شربت میانه روز چنانکه گفته شد بیاشامند و نعوق
با آب و مربی کنند و در سر نوع تسکین حرارت آب خیار و کدو و شیرهٔ تخم کدو و شراب صندل و حماض و بنفشه و نیلوفر و امثال آن کنند
و برگ بید در فراش ریزند و کدو و خیار و بنفشه و نیلوفر ببویند و سرسام که از مادهٔ سودا و خلط محترق نیز حادث شود علامت
آن هذیان بسیار و ترس و گریه و بیخوابی و زوال عقل و خشکی حلق و دهن و منخرین بود و بعد و ربع تغیری ظاهر شود و نبض
ضعیف و بطی و مختلف و صلب باشد و قاروره سیاه و غلیظ علاج آن جلاب از بنفشه و گاوزبان هر یک چهار درم بیخ مهک
سه درم نبات ده درم بیاشامند و غذا جو و نخود با شیرهٔ خشخاش و بعد از نضج تنقیه بحقنها و حبها کنند که مسهل سودا بود
صفت مطبوخ سنا هفت درم بیخ مهک بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم مویز طائفی دانه بیرون کرده
ده درم پرسیاوشان مطبوخ و بسفائج نیم کوفته هر یک چهار درم ورق گل پنج درم گاوزبان بالنگو هر یک ده درم

وسودا اوی را نام نیست ۱۲ فایده خاصه آنست که گوشت تغیر ... علامت ... باشد که گویا گلوی ... فصد میکنند و ایضاً چشمهای ... آن ده باشد و ... صداع خفیف و ترنم لازم بود ۱۲

کبابک و تیهو و زیره و دار چینی خورند و شمومات و نطولات حاره استعمال کنند و صداع بشرکت معده نیز باشد و اگر سوء المزاج
باشد علامت آن اشتداد وجع بود در حالت ثقل معده و سکون وجع در خفت معده علاج آن اصلاح و تقویت معده بود و اگر بسبب
اخلاط بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن غثیان و جشاء ترش و کثرت بزاق بود علاج آن تنقیه معده بود با آنکه
تخم شبت و تخم خربزه و برگ ترب بجوشانند و اندکی عسل و نمک در آن حل کرده بیاشامند و قی کنند و بعد از قی گلقند در آب
بخورند و عنبر و لادن و مشک و امثال آن تقویت دماغ کنند و غذا نخود آب و صعتر خورند و اگر بقی ساکن نشود حقنه کنند و اگر
بسبب صفرا باشد علامت آن غثیان و تلخی دهن و تشنگی و قلق و سوزش معده بود و در حالت گرسنگی نیز باشد علاج آن
آب گرم و سکنجبین قی کنند و بعد از آن شراب انار ترش لعق کنند و غذا انار و بنومالش با تمر هندی خورند و اگر بسبب خلط
سوداوی بود که در معده باشد علامت آن سوزش فم معده و ترشی دهن و کثرت اشتها بود علاج آن تنقیه معده بقی و تلیین طبیعت
بمطبوخ افتیمون کنند و شراب بانگو یا بنفشه نرجس و یاسمین و غالیه و مرزنجوش بویند و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد علامت آن
تقدم وجع معده باشد و صداع در پیش سر بود و از آن نفخه زائد بود علاج آن تقویت معده و تحلیل نفخ بجوارشات حاره
کنند و اگر صداع از ضعف معده و شدت حس او بود علامت آن اشتداد وجع بود در بامداد و در خلو معده علاج آن تریدات
غوره و ریباس و انار خورند و اگر حموضات مفید نیفتد شربتی خورند و اگر صداع از یبس دماغ و خلو باشد علامت آن حدوث
صداع بود و در عقب استفراغ یا جماع یا رعاف یا سهر یا غم علاج آن اغذیه مرطبه جیده الکیموس تناول کنند مثل زرده تخم مرغ و انگور
و گوشت مرغ و حمام معتدل و تدهین مفید بود و اگر صداع از قوت حس دماغ بود علامت آن حدوث صداع باشد باندک سببی مثل بخار
غذا و انفعال دماغی بقوت بود علاج آن تناول اغذیه غلیظه بود مثل کله پاچه و هریسه و صداع بشرکت کبد و طحال و کلیه و رحم و پای نیز
حادث شود علاج آن علاج آن اعضا باشد بیضه صداع مزمن باشد که مجموع سر را فرا گیرد و سبب آن اخلاط غلیظ یا بخارات بود که
در زیر غشاء مجلل دماغ محتقن شود علامت آن باشد که با دلی سببی اشتداد کند و چشم بر نتوان داشت و از کلام و صوت متاذی شوند و گاه
چشم و پوست چشم نیز درد کند علاج آن تنقیه بدن کنند بحب ایاره و شبیاره و قوقایا و حقنه های حاده و سعوطات در روغن بنفشه
و بر سر مالند باقی علاج آن همچو علاج بلغم و سودا بود و این صداع عسر البرء باشد مقدمه نزول شقیقه وجع شقی از سر باشد و ماده آن که
از ماده صداع باشد و شقی که ضعیف تر باشد قبول کند علاج آن همچو علاج صداع بود و تناول دواء المسک تلخ مفید بود و اگر
صمغ و فیهی و تخم کاهو و کتیرا بر کاغذ طلا کنند و بر صدغ نهند مفید بود سرسام ورمی گرم باشد که در نفس دماغ یا حجاب آن حادث شود

شد علامت آن غثیان و جشاء دسوم و هضم و ضعف معده و اختلاف بد و ارو اشتداد و سکون با اختلاف حال معده
خلو و امتلا باشد علاج آن بیخ مهک و تخم ترب و برگ آن و شبت و تخم خربزه مجموع یا لبعضی بجوشانند و با اندک عسل و نمک
بنوشانند و قی کنند و بعد از آن گلقند در از یانه بخورند یا سکنجبین لعق کنند و بعد از آن بحسب مزاج تقویت معده بجوارش
مصطگی و عود کنند و تنقیه بجوارش سفرجلی مسهل و معجون خیارشنبر کنند و اگر احتیاج افتد حقنه کنند صفت آن سنا
نفت درم قنطوریون باریک سه درم برگ چغندر حلبه خطمی بهوسن بنفشه هر یک کفی بجوشانند و صافی کنند و بوره و نمک هر یک
درم و روغن شیرج ده درم با آن ضم کنند و استعمال نمایند و اگر دوار بسبب ضعف باشد یا در حال نقاهت از غایت ضعف
دست شود علاج آن تقویت قلب بشراب حماض و لیمو و صندل و ریباس و سیب باید کرد و مفرحات مناسب مزاج و اغذیه لطیف
دهند و دوار که بسبب غلبه صفرا و غلبه دم نیز بود علامت صفراوی قلق و التهاب و عدم اشتها و سرعت نبض و بول ناری بود علاج
آن جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و بیخ مهک و نبات تناول کنند و غذا نخود ماش یا مغز بادام و بعد از نضج مسهل صفرا مطبوخ
و روغن بنفشه یا سقمونیا کنند و علامت دوار دموی حمرت لون و عین و ثقل سر و کثرت عرق و سیلان دم باشد علاج آن فصد قیفال
یا فصد ساق مناسب بود و در اشربه تمرهندی و نبات یا آب انار یا انبات یا شراب عناب و نیلوفر یا گلاب و عرق بید خورند و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر دوار بسبب آنکه بر سر رسید عارض شود تسخین دماغ بکمادات و ضمادات سخنه باید کرد و تناول اغذیه که
در آن بزور و توابل بود و اگر بشرکت عضوی دیگر دوار حادث شود علاج آن عضو باید کرد و تقویت دماغ سدر مرضی باشد چنان
سوس شود که بخار از بدن متصاعد میگردد و بسبب آن چشم تاریک شود و طنین گوش بود و ماده این مرض اکثر سودا بود علامت آن غلبه
ون تحیر و ثقل و سوء فکر و سکوت و فزع و تخیل اشیاء سیاه بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک و گاوزبان هر یک یک درم با لنگو
درم نبات ده درم تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج یا مطبوخ افتیمون کنند یا با این
صفت آن هلیله سیاه انیسون هر یک سه درم بنفشه دو درم تربد سفید خراشیده کوفته بروغن بادام چرب کرده یک درم اسطوخودوس
غاریقون از هر یک دو درم نیم بکوبند و با آب رازیانه سرشته حب سازند و بلع کنند و در عقب آن جلاب نبات نیم گرم بیاشامند و باقی
علاج آن نزدیک بعلاج دوار باشد و آن حقنه که ذکر رفت مفید افتد و اگر سدر بسبب ضربه یا سقطه حادث شود فصد کنند و
بخار آفتاب نگاه دارد و بموم و روغن گل بنفشه و کتیرا طلا کنند سبات خوابی طویل و مفرط بود چنانچه بدشوار بیدار شود
سبب آن سوء المزاج بارد مادی بود یا ساذج اگر مادی بود علامت آن ثقل سر بود و سیلان آب از بینی

خیارشنبر ده درم ترنجبین پانزده درم و بعد از تنقیه بنفشه و شبت و بابونه و مرزنجوش و ریحان بجوشانند و بر سر ریزند و روغن بادام
و شیر دختران بر سر مالند و میانهای روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان و تخم شاهسفرم تناول کنند و شیر گاوزبان
منقل کنند لیثرغس سرسام بلغمی بود علامت آن تثاوب و کسل و نوم و تپ دایم و ثقل سر و حیرت و اختلال عقل و سکوت
و نسیان بود علاج آن هر روز جلابی از بادرنگبویه و بیخ مهک هر یک پنج درم نبات ده درم تناول کنند غذا جو و نخود آب خورند
و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و صبر کنند و حقنهای حاره استعمال کنند و شیاف زهره گاو و یکدرم شحم حنظل پنج درم بوره و خطمی
هر یک سه درم بکوبند و با شکر بجوشانند تا منعقد شود و بدان سر شسته شیاف سازند و استعمال کنند و در ابتدا سرکه و گلاب
و روغن گل بر سر مالند و بعد از ان محللات مثل بابونه و شبت طلا کنند و بشمامه کنند مثل شونیز عطسه آرند ماشرا درمی
باشد که در روی و پیشانی ظاهر شود و گاه باشد که سر نیز فرو گیرد و سبب آن غلیان دم باشد علامت آن انتفاخ و حمرت و ضربان و جع
و حمی حاده و تشنگی و کرب لهب بود علاج آن فصد قیفال کنند و جلابی از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم عناب هفت
عدد آلو سیاه ده عدد نبات ده درم تناول کنند و تلیین بمطبوخ فواکه کنند و دران روز که مسهل خورند سینه و حلق را بصندل
و اقاقیا و فوفل و ماهیثا طلا کنند تا ماده قبول نکند و بعد از تنقیه بآب خیار و کدو و شیره تخم توزک با سکنجبین و شراب نیلوفر
و حماض تبرید کنند و طبیعت از حبس نگاه دارند دوار مرضی بود که خیال تخیل کند که چیزها میگردد و سبب آن بخاری بود که از اخلاط
خام در دماغ باشد یا در معده یا در عضوی دیگر متصاعد شود و متحرک گردد و روح نفسانی نیز با و متحرک شود و درین حالت
بظهور رسد اما آنچه در نفس دماغ بود از بلغم باشد علامت آن بلادت حواس و طنین و دوی بود و علامت بلغم ظاهر شود علاج
آن جلابی از انیسون و بادرنگبویه و گاوزبان و بیخ مهک هر یک دو درم گلقند ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خسکدانه
خورند یا زیره و دارچینی و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و شبیار کنند و شونیز و خردل و فلفل و ملح العسل بجوشانند و بدان غرغره
کنند و جند بیدستر و شونیز و مرزنجوش بکوبند و در خرقه کتان بندند و می بویند و بابونه و اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش بجوشانند
و سر بخار آن فرود آرند و اگر سودا بود علامت آن وسوسه و کثرت فکر و خاموشی و نبض صلب و ضعیف و قاروره کدر بود علاج
آن هر روز جلابی از بادرنگبویه و بیخ مهک و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا شوربا و نخود یا مغز بادام خورند و بعد از نضج
تنقیه بحب افتیمون و مطبوخ آن و مطبوخ هلیله کنند و تقویت دماغ بمشمومات حاره مثل عنبر و نرگس کنند و غرغره و نطول مناسب بود و صاحب
دوار بلغمی و سوداوی را هلیله پرورده و اطریفل کوچک و گلنگبین با انیسون و مصطکی مفید بود و اما دوار که بشرکت معده

واین حقنه سفید بود سنا نیم درم پرسیاوشان چهار درم بنفشه نیلوفر هر یک سه درم حلبه کفی عناب ده عدد سپستان بیست عدد
بابونه اکلیل الملک هر یک هفت درم مغز خیارشنبه ده درم عسل روغن کنجد پانزده درم نمک بوره ارمنی هر یک نیم درم
شخوص علتی ست که مردم ناگاه بر یک حال بماند مثل آنکه اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده ماند و اگر خفته یا نشسته همچنین
بین سبب آخذه نیز گویند وسبب آن سده باشد که در موخر دماغ بواسطه خلطی غلیظ عارض شود وعلامت آن فتح عینین
فساد حرکات بود و هر چه مریض را گویند جواب ندهد علاج آن اگر موجبات فصد باشد قیفال بگشایند یا حجامت ساق
کنند وجلاب از بادیان وانیسون هر یک پنج درم گاوزبان سه درم با گلقند ده درم تناول کنند وغذا نخود آب وشیرهٔ خشکدانه
خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون یا حب ایارج کنند واستعمال حقنها کنند و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و استعمال اطلیات محلله
نیز مفید بود و حقنه آب سلق و خطمی و شیرهٔ سپستان و خطمی یک درم بوره دوانگی و نیم شحم حنظل ده درم روغن کنجد ده درم شکر سرخ یک درم
استعمال کنند کابوس علتی است که چون در خواب روند چنان خیال کنند که در زیر چیزی ثقیل یا انبوهی یا کسی ورا می فشارد
نفس تنگ شود و آواز نگیرد وسبب آن بخاری بود که از خلط غلیظ متصاعد شود پس اگر از غلبهٔ خون باشد فصد قیفال و حجامت
ساق و تقلیل غذا کنند و اگر از بلغم یا سودا بود تنقیه کنند چنانچه مکرر معلوم شد و تغافل نباید کرد که این مقدمهٔ صرع باشد صرع علتی
است که باشد که در بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ در اعضا منع کند و جمیع اعصاب را متشنج
گرداند وسبب آن خلطی بود که در تجاویف دماغ حادث شود پس اگر از بلغم باشد علامت آن کثرت بزاق و مخاط و کثرت رمد بود
در حالت صرع و کدورت حواس و بلادت و بیاض لون و بطور و اختلاف نبض و بیاض و غلظت قاروره بود علاج آن سر بوزر جلاب
از بادیانه و انیسون و بادرنگبویه هر یک سه درم گلقند ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیرهٔ خشکدانه با دارچینی خورند و کبک و تیهو
مناسب بود و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و اسطوخودوس و غاریقون و قوقایا و مطبوخ تربد و حقنه های قوی کنند و این حب مفید بود ایارج فیقرا
تربد صبر هر یک نیم مثقال انیسون حب النیل هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم مثقال سقمونیا کثیرا مصطگی هر یک
دانگی کوفته و بیخته با آب برگ بادیانه سرشته حب سازند و مصروع را از نگریستن بسر با و جماع و نظر در آب و از نشستن در مهب باد و جاهای
بلند و مکث در حمام و تناول خضرات مثل پیاز و سیر و کرفس اجتناب باید کرد و همچنین از مشی و سواری خصوص اسپ دوانیدن
و دولاب گرفتن و در چیزهای براق نظر کردن احتراز کنند و جندبیدستر با روغن زنبق در بینی کشند و حلتیت در ماء العسل حل کرده
در وقت صرع در حلق ریزند و مثرودیطوس تریاق اربعه تناول کنند و معجون سیسالیوس نیز مفید بود صفت آن سیساليوس قرد ما

وكثرت بزاق وجستن چشم وابرو وصعوبت انتباه از خواب علاج آن هر روز جلابی از بالنگو وبیخ مهک وگاوزبان وانیسون
ونبات تناول کنند وغذا نخود آب باشیرهٔ خسکدانه وفلفل وزیره ودارچینی وشراب بالنگو لعوق کنند وبعد از نضج تنقیه
بحب ایارج ولوغاذیا کنند یا استعمال این حقنه خسک شبت بابونه سنا هر یک هفت درم بیخ مهک رازیانه تخم کرفس هر یک
سه درم حلبه پنجدرم اشنه مقل هر یک پنجدرم سکنبیج دانگی در شش رطل آب بجوشانند تا به دو رطل آید صافی کنند و بوره نمک هر
نیم درم ایکامه وعسل و روغن زیت هر یک ده درم با آن ضم کرده بدفعات استعمال کنند وبعد از تنقیه اطریفل صغیر وکبیر تناول کنند
وصعتر ومرزنجوش وتمام ببویند و روغن نرگس و زنبق وخیری استنشاق کنند واگر سوء المزاج سازج بود بواسطهٔ ادویهٔ مبرده ومخدره
مثل افیون وشوکران که از داخل یا خارج استعمال کرده باشند یا سرمای که بدماغ رسد علامت آن سبوق سابقه کوره و برودت ملمسه
باشد وکمودت لون وبیاض قاروره وحالتی تشبیه بخدر فی علاج آن همین معالجات مذکوره باشد اما درین قسم بتنقیه احتیاج
نباشد وتدهین سر بروغن بابونه وشبت وزنبق مفید بود وتناول شهرود اطریفل مناسب افتد واگر سبات بواسطهٔ بخارات معده
باشد علامت آن سبوق امتلا وتخمه و بد دی وطنین وخفت آن در حالت جوع بود علاج آن تنقیهٔ معده کنند بقی واسهال حبها
وحقنهای واگر بسبب ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود بر وادعات مقویات مثل آس ومغاث وگل وصندل طلا کنند علاج
ضربه وسقطه کنند ودر سبات درج وبخبیل وشونیز وعسل نیز مفید بود ومویزج وجوزبا رجبل وقلایا که در ان تع ابل بسیار بود نافع افتد
سهر بیداری وبیخوابی بافراط بود وسبب آن سوء المزاج یابس یا بادهٔ یابس بامادهٔ یابس علاج آن در هر دو نوع تر طیب دماغ بود بشیر بنفشه
وخشخاش ودوشیدن شیر زنان بر سر وتدهین بروغن بنفشه وکدو وغذا نخود ماش باشیرهٔ خشخاش وسفاناخ خورند وخیار وکدو
وکاهو خوردن وبوئیدن مفید بود ونیلوفر وبنفشه وکاهو وپوست خشخاش بجوشانند و بر سر بریزند واستحمام مرطب دلک قدما واز
واستماع جبت خواب بود واگر اقحوان وشبت واشنه وزعفران وشاهسفرم در زیر بالش نهند بخاصیت خواب آورد ودر سوء المزاج
مادی اول تنقیه بدن باید کرد از مواد وسوداء العبد از آن استعمال مرطبات سبات سهری مرضی باشد که از اجتماع اسباب
سبات وسهر حادث شود علامت او آنست که گاهی خواب ثقیل باشد وگاهی سهر مفرط وروی بر آمده باشد ورنگ آن مایل
بسرخی یا بسیاهی بود علاج آن تنقیهٔ دماغ کنند از خلطی که غالب باشد وبعد از آن استعمال مشمومات ونفوطات
کنند ودرین مرض این حب مفید بود صفت آن بنفشه دو درم تربد یکدرم هلیله یکدرم تخم رازیانه تخم کرفس بلیله
هر یک نیم درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند وبآب رازیانه حب سازند وبعد از نضج ماده بلع کنند

ریوند چینی پوست بیخ کبر حب النغار قسط خبطیا نام عروق زرد متساوی بکوبند و بعسل کف گرفته بسرشند و مثقالی از آن شربتی باشد
سکته سده تامه باشد که در بطنهای دماغ واقع شود و مجموع اعضا را از حس و حرکت باز دارد بواسطه آنکه حائل شود درمیان روح
حیوانی از قلب و دماغ و درمیان روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا و این مرض دفعةً عارض شود و سبب این سده بلغمی لزج یا دم است و علامات
آن ثقل بدن و سپیدی رنگ و کثرت براق و ثقل و کدورت حواس و کثرت خواب بود و باشد که با آن خرخره و زبد بیرون آید و دلالت
بر اختناق حرارت غریزی و فساد جوهر روح دماغ کنند اگر نفس ظاهر نباشد و خواهند که معلوم کنند که زنده است یا نه
پاره پشم یا پنبه حلاجی شده در بینی او نهند اگر متحرک شود دلیل حیوة باشد یا ظرفی پرآب کنند و بر سینه او نهند تا بعد تنفس کنند یا صبح در
دبر او کنند که آنجا شعر بالی است تا حیوة باقی باشد او متحرک شود یا چشم او باز کنند اگر عکس در حدقه ظاهر شود زنده بود و در علاج آن اول
سر تراشند و پاره نمک گرم کنند و بر سکوت نهند و آجری گرم کرده بر بالای او نهند و کندش و خردل و قرنفل و جندبیدستر در همه یا بعضی
بکوبند و در بینی مسکوت دمند و اطراف او چیزهای درشت و سخت می‌مالند و پر مرغ بروغن آلوده بیالایند و در حلق او فرو برند و
می جنبانند تا باشد که قی کند و فرفیون و جندبیدستر و کندش و فلفل و زنجبیل و شونیز بکوبند و بر سر او طلا کنند و مثقالی شربت
یا تریاق کبیر در ماء العسل حل کرده در حلق او بریزند یا انیسون و زیره و مصطکی و گلنگبین بجوشانند و در حلق او بریزند و زهره
و مرزنجوش در بینی چکانند گفته اند تا هفت روز هیچ تحریک نباید کرد اما بعد از هفت روز جلابی از انیسون و ارسانه و گاوزبان
سه درم گلنگبین ده درم تناول کنند و غذا نخود آب با کباب تیهو خورند و زیره و دارچینی و قرنفل در آن کنند و میانهای و ماء العسل
بیاشامند و بعد از نضج تمام تنقیه بحب ایارج و غاریقون کنند و در هفته یکنوبت یا دو نوبت بحسب مزاج و قوت و احتیاج تا بست و چهل
روز بدین معالجات مداومت نمایند و سکته اگر دیر پاید بلقوه و فالج منتقل شود و سکته از امتلاء خون حادث شود و علامات آن علامات غلبه خون
باشد و در آن فصد قیفال کنند و حجامت ساق و اخراج دم بحسب مزاج و قوت و جلاب از شراب عناب و بنفشه و نیلوفر خورند و غذا
نخود آب و ماش با مغز بادام و تنقیه بحب بنفشه و قرص آن کنند و حقنه های لینه و اگر سکته بواسطه ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود
فصد کنند و تقویت دماغ به مشمومات بارده و حقنه که سکته بلغمی را مفید بود ورق غار قسط مرزنجوش حلبه حسک اکلیل الملک ورق
بید انجیر مر ماهو زهره سداب کرنب برگ تلخ شبت تخم ترب هر یک ده درم تخم حنظل و انیسون نخود قنطوریون باریک ده درم بجوشانند و
صافی کرده عسل بست درم و آبکامه پانزده درم و بوره و نمک هندی و مقل هر یک نیم درم کوفته و بیخته بر سر آن کنند و بکار دارند
مالیخولیا تغیر ظنون و افکار بود از مجری طبیعی و سبب آن سودا یا اخلاط سوخته بود که در دماغ حادث شود یا مجموع

اسطوخودوس هر یک پانزده درم غاریقون پنج درم قرنفل ماناحلیقیت زراوند مدحرج هر یک دو درم بکوبند و بسکنجبین عنصلی بسرشند
و یک مثقال تناول کنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن خفقان و افکار فاسده و حموضت طعم زبد بود علاج آن تنقیه دماغ بمطبوخ
افتیمون و حب آن و تقویت دماغ ببوئیدن نرگس و مرزنجوش و بابونه و مشک و غالیه و شونیز کنند و بابونه و اکلیل الملک و شبت
مرزنجوش بجوشانند و بر سر ریزند و شراب بالنگو یا تریاق اربعه و مثرودیطوس تناول کنند و عود و فاوانیا بسایند و در بینی
دمند و بسرکه عنصلی و عسل و خردل غرغره کنند و اگر از ماده خون باشد علامت آن ظهور علامات غلبه خون بود و در حالت
صرع وداجین ممتلی شوند و روی برآید و سرخ شود و باشد که رعاف حادث گردد علاج آن فصد صافن کنند و تقلیل غذا و تقویت
دماغ ببوئیدن سرکه و گلاب و مالیدن روغن گل و تناول رب فواکه و اگر از ماده صفرا بود و این نادر افتد علامت آن التهاب
اختلاط عقل و صفرت روی و چشم بود علاج آن تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و قرص بنفشه و رب سیب و رب به تناول کنند و پا در
آب گرم و سبوس خطمی کنند و آنچه اطفال را حادث شود آن را ام الصبیان میگویند ازین قبیل باشد و اگر صرع بشرکت معده باشد علامت
آن غثیان و اختلاج لب و عطسه در حالت خلو معده و کثرت لعاب دهن اشتداد صرع در امتلا و خفت آن در عقب قی علاج آن قی کنند
بالطبیخ شبت و ترب اندکی عسل و نمک و تلیین طبیعت بمعجون خیارشنبر و شهریاران کنند و بعد از آن تقویت معده بجوارش مصطکی
و عنبر و مادة الحیوة کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و دارچینی و کرویا و کبک و تیهو خورند و اگر بشرکت عضوی دیگر بود مثل قدم
و ساقین و ثدیین و رحم بواسطه ریحی غلیظ یا ماده بخاری غلیظ بود که از آن عضو متصاعد شود علامت آن باشد که احساس
کنند همچون بخار یا دبیب نمل که از آن عضو مرتفع میشود و بدماغ رسد و با آن تمطی و تغوص بدن و تثاوب باشد علاج آن
تنقیه بدن و دماغ بحب قوقایا و ایارج کنند و تقویت و تسخین سر بادهان حاره و اصلاح حال آن عضو کنند بدلک و ضماد
محجمه بی شرط و اگر صرع بواسطه بخارات که از کرم و کدودانه و حیات متصاعد میشود حادث گردد علامت آن کثرت لعاب
سرعت هیجان اشتها و وجع بطن و احساس صعود بخار بود علاج آن قتل کرم و اخراج آن بود چنانکه گفته خواهد شد و اگر بسبب
عقرب گزیدن حشرات حادث شود زراوند دو درم و کلنگبین ده درم بجوشانند و صافی کرده یکدرم تریاق اربعه در آن
و بیاشامند و خناق سم نیز شبیه بصرع است علاج آن بجای خود گفته شود انشاء الله تعالی جالینوس گفته است که صرع در
بفالج انجامد و تداوی آن دشوار شود و اگر شیرخواره را صرع حادث شود او را علاج نکنند که خود زائل شود و گویند اگر عاقرقرحا
[illegible] بندند اگر عطسه کنند امید بهبود توان داشت و تریاق ثمانیه مصروع را عظیم نافع بود صفت آن زراوند [illegible]

ماء الجبن آن سفید بود صفت ماء الجبن شیر بز رطلی بجوشانند و در حالت جوشانیدن فرو گیرند و یک اوقیه سکنجبین افتیمون
بر وی ریزند و بر هم زنند پس صافی کنند از بیخ و تشرب نمایند و احیانا این مفرح خورند صفت آن ورق گل سرخ ده درم قرنفل هر یک
پنج درم قرفه قرنفل بهمنسک پوست ترنج هر یک سه درم مشک دانگی کوفته و بیخته بشراب سیب سرشند و یک مثقال در شراب گاوزبان
حل کرده تناول کنند و دواء المسک حلو نیز مفید بود اما آنچه بشرکت مراق بود بواسطه ورم آن باشد یا سده آن یا از خلطی سوداوی
که بدان سبب بخارات متصاعد گردد و افکار متغیر گردد علامت آن انتفاخ و لین بطن و ضیق صدر و کثرت ریق و اشتهاء جوع
و احساس بخارات کنند که متصاعد شود علاج آن هر روز جلابی از بادرنگبویه و گاوزبان و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا
زیرباج و بعد از نضج سنا پنج درم و شکر ده درم بجوشانند و معجون خیارشنبر پنج مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و حقنهای
لینه استعمال کنند و اگر با این نوع حرارتی باشد جلابی از نیلوفر و تخم کاسنی در روباه ترکی و ترنجبین و نبات خورند و شراب بنفشه و خشخاش
لعوق کنند و غذا جو و ماش خورند با مغز بادام و اسهال نکنند و ترطیب دماغ بدوشیدن شیر زنان بر سر و تدهین بروغن بنفشه
سفید بود و استحمام و آب گرم بر مراق ریختن مناسب باشد و از جمله انواع مالیخولیا مانیا بود و آن جنون سبعی باشد علامت آن غضب و
ایذا بود و از انجمله داء الکلب باشد و آن بیشتر از احتراق دم حادث شود علامت آن ضحک و لعب و عبث و قصد اذیت مردم بود و حیله
طبیعت کلاب و از انجمله قطرب باشد علامت آن تحرک بسیار و بی آرامی و از مردم گریختن و شدت عطش بود و ساق ایشان
اکثر اوقات قروحی چند باشد علاج آن همچون علاج مالیخولیاست عشق نیز از مالیخولیا شمرده اند و آن وسوسه باشد که مردم را بر فکر صورتی خوب
دارد علامت آن صفرت لون و غفلت و حیرت و سکون و کثرت فکر و بیخوابی و غمزت و صغر و صلابت نبض بود و [illegible] سرد
علاج او آنست که بکارهای بزرگ و سفر و صید اشتغال نمایند و ترطیب دماغ بادهان و نطولات کنند و تقویت قلب بشراب
حماض و صندل و سیب و مفرح یاقوتی و غذا از زیرباج خورند و ترک دیدن محبوب و فکر آن کنند و اگر وصال ممکن شد بهترین علاج
آن بود و الا نصیحت و تقبیح معشوق و سرزنش و امثال آن سعی نمایند که از آن باز آید و کثرت مجامعت با غیر محبوب نیز مفید بود
نسیان فراموشی بود و آن فساد فکر یا ذکر یا تخیله باشد سبب آن استیلای بلغم بر اجزای دماغ علامت آن کثرت خواب و ترهل
و سرخی چشم و گرانی سر و کدورت حواس بود علاج آن هر روز جلابی از بادرنگبویه و بیخ مهک هر یک سه درم و رازیانه دو درم و گلنگبین
دو درم تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خسک دانه و کبک و تیهو و دراج خورند و توابل دهان کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و قوقایا
کنند و فوفل و زعفران در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و روغن زنبق و خیری و قسط و مرزنجوش بر سر مالند و جندبیدستر بوئیدن

بدن ازان ممتلی بود و بشرکت مراق نیز باشد علامت آن آنچه از امتلاء بدن و دماغ بود سخافت بدن و دماغ باشد
سواد لون و بطوء و صلابت و اختلاف نبض و صفار قاروره و تنهائی را دوست دارد و نظر در زمین بار حیزی کنند و هیجان بماند
کثرت فکر و غم و سکوت و غضب نیز باشد علاج آن فصد صافن کنند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان هر یکی سه [illegible]
عناب هفت دانه سپستان بیست دانه نبات ده درم تناول کنند بعد از نضج تنقیه دماغ بحب افتیمون و مطبوخ هلیله کنند و نخود آب
یا مغز بادام و اسفاناخ خورند و پالوده از شیره سبوس و نبات و روغن بادام نیز مفید بود و از اغذیه غلیظه و اطعمه سوداوی و ترش
و حریفه و مالحه و حامضه احتراز کنند و استعمال تعب و ریاضت نباید کرد و از معالجه این مرض ملول نباید شد و مکرر تنقیه باید کرد و اگر از
مرض از احتراق بلغم باشد علامت آن رطوبت منخرین و سیلان لعاب و بلادت و کسل و سکون و قلت اضطراب باشد علاج آن [illegible]
جلابی از بالنگو و نیلوفر و رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با زیره و مرباج با شیر خشک [illegible] خورند و بعد از نضج
تنقیه بدین مطبوخ کنند صفت آن سنا هفت درم بالنگو و نیلوفر هر یک سه درم نبات ده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح
پنج مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و این حب نیز مفید بود افتیمون چهار درم بسفایج [illegible] ایارج فیقرا هر یک دو درم و [illegible]
مطبوخ [illegible] نمک هندی [illegible] غاریقون هر یک [illegible] ببندند و با آب رازیانه سرشند و حب سازند و یک درم شربتی باشد و این مفرح
صفت آن بالنگو پوست اترج و قرنفل مصطکی قرفه دارچینی جوز بوا قاقله نارمشک بهمن سفید و سرخ زرنباد درونج عقرب
زعفران تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک هر یک یکدرم مشک خالص دانگی مجموع سحق کنند و هلیله کابلی چهل عدد آمله سی عدد در [illegible]
[illegible] آب بجوشانند تا رطلی آب بماند صافی کنند و با رطلی عسل بقوام آرند و از آتش فرو گیرند و ادویه را در آن اندازند و بهم زنند و
مثقالی از آن تناول کنند و اگر از احتراق صفرا بود علامت آن بیخوابی و هذیان و اضطراب و غضب و شتم و صیاح و صفرت [illegible]
علاج آن تنقیه بمطبوخ هلیله و افتیمون با معجون نجاح یا قرص بنفشه کنند و تدهین بروغن بنفشه و شیر زنان بر سر آن [illegible]
و سماع با الحان نغمات و حضور یاران و انیسان مشغول کنند و استحمام معتدل مفید بود و خطمی و بنفشه و برگ بید سرو اندام [illegible]
و پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو و خطمی بجوشانند و سر بخار او فرود آرند و بر سر نیز بریزند و اگر از احتراق سودا
گشته آن [illegible] و معالجه آن مشکل تر بود و علامت آن کثرت فکر و غم و گریه و فزع و تخیلات فاسده و دوستی خلوت کنند علاج
هر روز جلابی از گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم بالنگو دو درم و گلقند ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب و [illegible]
اسفاناخ و مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا یا معجون نجاح

سفید و امثال آن در اعضاء علیل مالند و شیاف کنند و نطول نیز شاید کرد و فتیله دهند و سوسن و نرگس و یاسمین و سپند و بابونه
الاصول اوسط نماید و حب آن پنج رزیانج کرفس اذخر هر یک سه درم تخم رازیانه تخم کرفس و انیسون هر یک سه درم نانخواه
مدحرج شوند هر یک دو درم در دو من آب بجوشانند تا یک من بماند و عسل بقوام آرند من تشنج آنست که عصب با سبب [illegible] تابع
او شود بواسطه آن از حرکت انبساطی باز ماند و سبب آن پری بود که عصب عرض ممتلی کند و در طول آن نقصان و در عرض آن
زیادتی واقع شود و این تشنج رطب امتلائی نیز گویند و این اغلب واقع شود و علامت آن امتلاء و غلبه بلغم بود علاج آن همچو علاج فالج باشد
و اگر سبب یبوست باشد که اعصاب را عارض شود آن را تشنج یابس گویند و سبب آن یبوست و تفرق بسیار
یا سهر یا غم یا حرکات عنیفه یا حمیات حاده امراض کثیر التحلیل بود و این نوع بتدریج حادث شود و علامت آن باریک و لاغر شدن عضو
و تقدم اسباب مجففه بود علاج آن ترطیب کنند با غذیه چرب از گوشت بره و بزغاله و مرغ و ماهی تازه و حسو و حریره و شیر میش
و امثال آن و از اشربه شراب بنفشه و خشخاش و انار عذب و آب خیارین و کدو و نبات و شراب نیلوفر جدید یا مزوج مفید بود و نیلوفر و بنفشه
و خطمی و برگ چغندر و کاهو و کدو بجوشانند و در آن آب نشینند و بر عضو میریزند و بعد از آن موم روغن و روغن بنفشه و موم و کتیرا
در بدن مالند و روغن بنفشه و شیر زنان استنشاق کنند و اگر تشنج بسبب گزیدن عقرب حادث شود تریاق اربعه در شربتی از
نبات حل کنند و بیاشامند و اگر بسبب قرحه عصب باشد علاج آن خواهد آمد و بسبب کرم معا نیز حادث شود علاج آن قتل و
اخراج کردن کرم بود دیگر از و تمدد اما اگر از تشنج بود که عضلات ترقوه را که استخوان گردن است حادث شود و تمدد تشنج عصب بود
از جهت سیار و از جهت خلاف چنانچه عضو طرف حرکت کند علاج هر دو همچون علاج تشنج باشد لقوة مرضی باشد که در
عضلات روی و چشم واقع شود و شق از روی بجهتی غیر طبیعی منجذب شود و از سیات خود بگردد و سبب آن تشنج بود یا استرخا
اما آنچه از تشنج بود علامت آن تمدد پوست پیشانی بود و قلت براق و از جانب صحیح چشم بر هم نتوان نهاد علاج آن همچون علاج تشنج
بود و آنچه از استرخا بود علامت آن استرخا و ضعف حرکت و سستی کدورت حواس خصوص حس ذوق بود و جفن زیرین فرو افتاده باشد
و حنک نیز مسترخی شده و تدبیر لقوه آنست که تا هفت یا چهار روز معالجه نکنند و نان و آب نخورند تا توانند چیزی نخورند چنانچه
در فالج گفته شد و بعد از آن جلاب انگبین یا رازیانه و انیسون با انگور و گلقند بناهار کنند و غذا نخود آب با فلفل و زعفران و دارچینی خورند
و گوشت اسپ و شتر بچه و کبک و تیهو مفید بود و تنقیه بحب صبر و حقنه های حاده کنند و سنبل پنج کبر در ماء العسل بجوشانند و بدان
غرغره کنند و در خانه تاریک نشینند و مرزنجوش و صعتر و جندبیدستر بجوشانند و بخار آن فرو آرند و کندر و مصطکی و حلتیت

و مسک بپوشند و بابونه و مرزنجوش بجوشانند و سر بر بخار آن فرود آرند و احیانا بادة الحیاة و وج و زنجبیل پرورده و سکنجبین عسل نیز تناول کنند و سعوطی که گفته شد بچکانند و تنقل بجوز هندی کنند و از آب سرد و بقول بارده احتراز کنند و اگر بجای آب ماء العسل با شراب ریحانی خورند بهتر باشد و بحث و درس و مجادله و استماع آوازهای بلند مفید بود و دافع نسیان این معجون است صفت آن فلفل و دارفلفل و دارچینی و زنجبیل هر یک ده درم و سنا پنج درم جوز بوا شش درم زعفران و عود هر یک یک درم مشک دانگی کوفته و بیخته با عسل سرشته شود و یک مثقال تناول کنند اخری کندر و وج و سعد هر یک ده درم فلفل و زنجبیل هر یک پنج درم کوفته و بیخته با دو چندان عسل سرشته شود و نسیان بسبب حرارت نیز واقع شود علامت آن سهر و خشکی منخرین و کمی خواب و الم و تلهب بود علاج آن جلاب با نیلوفر و گاوزبان یا بالنگو و نبات تناول کنند و تنقیه دماغ بحب افتیمون و مطبوخ آن کنند غذا ماء الشعیر و نخود آب با مغز بادام خورند و استحمام و تدهین بروغن بنفشه و نرگس مفید بود و نسیان بسبب سوء المزاج گرم ساذج حادث شود علامت آن خشکی منخرین و سهر و گرمی ملمس و تخییل آتش و شعله و شررهای رنگین بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر با عرق گل و بید یا آب سرد بیاشامند و سفوف با مغز بادام و سفاناخ یا حریره از شیره تخم کدو و نبات و روغن بنفشه و ترطیب دماغ بروغنهای و نطولهای بارده مفید بود فالج استرخائی بود که در شقی از بدن حادث شود سبب آن خلطی بلغمی بود که در مسالک روح نفسانی منسد گردد علامت آن بطلان حس و حرکت بود و نبض بطی و متفاوت و قاروره سفید بود و اگر لون عضو مفلوج متغیر نشود و لاغر و پژمرده نگردد امید برء آن توان داشت علاج آن است که چهار روز تا توانند تقلیل طعام کنند و از ادویه قویه پرهیز کنند و باندکی گوشت بازیره و دارچینی بسازند و بجای آب ماء العسل خورند و بعد از چهار روز جلاب از رازیانه و بالنگو و افسنتین و بیخ مهک و گلنگبین بخورند و غذا نخود آب با شیره خسکدانه و فلفل و دارچینی باشد و بعد از نضج تمام این حب دهند صفت آن صبر سقوطری پنج مثقال و عصاره غافث و زیره و ترید سفید خراطیه کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده هر یک ده درمی غاریقون تخم حنظل و افسنتین هر یک نیم درم هلیله زرد دانگی و نیم قرنفل دانگی کوفته و بیخته بآب رازیانه سرشته حب سازند و بعد از دو روز این حقنه استعمال کنند صفت آن برگ ترب و بیخ سوسن و سلق و شبت و نانخواه و مرزنجوش و حسک و اکلیل الملک و حلبه و حرمل هر یک پنج درم تا ده درم بجوشانند و صافی کنند و شکر سرخ و عسل و انکامه هر یک ده درم در آن حل کرده با روغن زیت پانزده درم استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود حقنه کردن با سکنجبین در رفت مناسب بود و تریاق کبیر و مثرودیطوس و جوارش بلادری هر کدام که باشد مثقالی چهار تا تناول کنند یا شیرابالنگو و فلفل و دارچینی و بیخ اذخر و عاقرقرحا بمخایند و چون آثار برء ظاهر شود در روغن قسط و ناردین و شونیز و سداب

اگر درد بسبب حرارت آفتاب یا تناول اشیاء حاره عارض شده علامت آن حمرت و حرقت چشم و خاریدن بینی بود علاج در ابتدا فصد
کنند اگر سن و مزاج مقتضی باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا ماش با مغز بادام و اسفاناخ خورند و از گوشت
و شیرینی و مبخرات احتراز کنند و اگر علامت امتلا باشد بقرص بنفشه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و شیرخشت
با خیارشنبر هر یک ده درم و بعد از تنقیه استحمام کنند و روغن بنفشه استنشاق نمایند و اگر سیلان رطوبت متمادی شود سبوس و
سرکه با صندل و کشنیز تبخیر کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد بود که بسبب داخلی یا خارجی عارض شود علامت آن تری منخرین و کلال حواس
و ثقل و کسل بود علاج آن بهوای گرم استراحت کنند و سر را بدستاری پشمین و غیره گرم دارند و جلابی از بیخ مهک و بادیان و
بالنگو و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با مرغ و مغز بادام خورند و اگر طبیعت محتبس باشد سنا پنج درم و بنفشه و نیلوفر و بادیان
و بیخ مهک هر یک سه درم شکر سرخ و خیارشنبر هر یک ده درم بکار دارند و شبت و بابونه و بیخ مهک و اکلیل الملک و مرزنجوش بجوشانند
و سر بر بخار آن فرو دارند و اگر در حمام روند و آب تیز بر سر ریزند مفید بود و آنچه از منخرین آید اگر رقیق بود شونیز و انیسون کوفته
در خرقه بندند و می بویند و سر بر آتش نهند و اگر سیلان رطوبات متمادی باشد بکندر و سندروس و کاغذ تبخیر کنند و در زکام خواب مغرق
نکنند و بر پشت باز نخسبند تا ماده بسینه نریزد و اگر احساس دغدغه در حلق کنند بتنحنح از آن دفع کنند و سنگی گرم کنند و آب و سرکه بر آن
ریزند و بینی بدان فرو دارند اما در نزله از حموضات و چیزهای شور و تیز اجتناب باید کرد و جلابی از شراب بنفشه یا ترنجبین
خورند و آب باقلا با روغن بادام و حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام و تخم خشخاش مناسب بود و اگر با آن سعال
بود علاج آن کنند چنانکه گفته شود در باب امراض صدر انشاء الله تعالی **باب دوم در امراض چشم** بر حافظ صحت بصر
واجب است که از جماع و سکر متواتر و تناول عدس و باقلا و بادنجان و قدید و گوشتها و طعامهای شور و بصلها و آبکامها
احتراز کنند و چشم را از هوای سرد و گرم و دود و غبار نگهدارد و از ادمان کتابت و بیخوابی و گریه مجتنب باشند و نظر
در اشیای براق نکنند و استحمام متتابع نکنند و هر روز روغن بنفشه و کدو کنند و روشنائی بکحل الجواهر احیاناً در چشم کشند و اگر ضعف بصر
اگر بواسطه غلبه خون باشد علامتش ثقل سر فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و نیلوفر با ترنجبین جلاب سازند و غذا ماش با
مغز بادام و اسفاناخ خورند و تنقیه بقرص بنفشه کنند و توتیا و غوره و کحل و کشند و اگر از ماده بارد رطب بود علامت آن
دمع و رمص بود بی حمرت و وجع و عقب خواب و اکل زائد بود علاج آن ایارج و جلابی از رازیانه و بیخ مهک و سنبل تناول
کنند و بعد از نضج تنقیه با یارج فیقرا یا قرص بنفشه یا تربد و سقمونیا بریان کرده و غرغره بماء العسل و رازیانه کنند

سنجانیه و وج و فلفل و جوزبوا و قرنفل و عاقرقرحا در دهن گیرند رعشه علتی است که در اعضا اعالی ظاهر شود بسبب عجز قوت محرکه
از تحریک عضل با ثبات آن بر سبیل اتصال پس حرکات ارادی با ثبات ارادی بحرکات غیر ارادی مختلط شود و سبب این مرض سوء المزاج
بارد بود مادی یا ساذج که عارض عصب گردد و مشایخ و مدمن الخمر را بسیار واقع شود و از شرب آب سرد بافراط و
اعراض نفسانی نیز حادث شود و آنچه از سوء المزاج بارد مادی بود علامت آن علامت غلبهٔ بلغم باشد علاج آن بر وزن جلابی
انیسون و رازیانه و گلنگبین تناول کنند و غذا نخوداب با فلفل و زعفران بگوشت اسپ کبک و دراج خورند و تنقیه بحب ایارج
کنند و بعد از تنقیه روغن قسط و زنبق و نرگس در سر و پشت بمالند و بحمام گرم رفتن و بآفتاب نشستن نیز مفید بود و تناول
ناردجیل و مغز خرگوش نافع باشد و آنچه از سوء المزاج ساذج بود بسبب ملاقات سردی داخلی یا خارجی بود علاج این حلتیت
با ماء العسل یا گلنگبین تناول کنند و ادهان حاره استعمال کنند و آنچه از کثرت شرب خمر باشد ترک شراب باید کرد و تقویت
دماغ بروغن گل و سوسن و دور بوی خوش که مفید بود و آنچه بسبب اعراض نفسانی مثل غضب و خجالت بود ازاله آن سبب باید کرد و بهر حال
که باشد و اگر بسبب گزیدن حشرات حادث شود شراب بالنگو یا تریاق تناول کنند و در ازاله سبب کوشند و گاه باشد که رعشه
بسبب یبوست بدن بود بواسطه استفراغ بسیار یا تحلیل بافراط و این قسم مشکل نیز باشد علاج آن ترطیب بدن بود به تناول شیر
بنفشه و خشخاش و غذا شوربا ماش با مغز بادام و اسفاناخ و فروج فربه و حریره از نشاسته و روغن بادام و نبات و تدهین بروغن بنفشه
و بادام کنند اختلاج جستن اندام باشد و جستن چشم و ابرو و لب طلوع وی مقدمهٔ لقوه باشد و سبب آن رطوبتی رقیق باشد که
حرارت غریزی آن را تحلیل برده ریح و بخار کند و بسبب غلظ زود از مسام بیرون نتواند شد و قوت دافعه آن را خواهد که دفع کند
پس میان ایشان تمانع شود و موجب اختلاج گردد علاج آن تریاق اربعه با شراب بالنگو تناول کنند و آن عضو را روغن قسط
و ناردین بمالند و اگر احتیاج باشد تنقیه بحب ایارج و آنچه مسهل بلغم باشد بکنند خدر آنست که اعضا تیره شود و بخواب رود
این مرضی است که موجب نقصان یا بطلان حس شود و سبب آن سده باشد که در عصب واقع شود بواسطه خلطی غلیظ و مانع نفوذ
روح نفسانی شود پس اگر علامات غلبه خون ظاهر شود فصد کنند و تقلیل غذا و اگر علامات غلبهٔ بلغم باشد تنقیه کنند و معالجات فالج استعمال
کنند و اگر بواسطه یبوست بود علامت آن همچو علامت تشنج یابس بود و علاج آن همان باشد و اگر بسبب ضغطه عضوی باشد یا بستن
عضوی یا بران عضو نشستن علاج آن دفع ضاغطه و تقویت عضو بود نزله و زکام عبارت از فضلاتی بود که از دماغ فرو آید
اگر بمنخرین آید زکام گویند و اگر بحلق و سینه فرود آید نزله خوانند و سبب آن اگر سوء مزاج حار بود که عارض دماغ

فصد عرق پیشانی و عرق ماق کنند و احتراز از غبار و دود و جماع و طول سجود کنند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر
و عناب و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا شوربا ماش با مغز بادام خورند و بعد از نضج این مطبوخ بیاشامند صفت آن
سنا گل سرخ بنفشه هر یک پنج درم نیلوفر چهار درم هلیله سیاه و زرد و کابلی هر یک پنج درم تربد خراشیده بروغن بادام
چرب کرده دو درم خیار شنبر و ترنجبین هر یک سه درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بعد از آن که فرو گیرند بر سر مطبوخ ریزند شیاف احمر
و شیاف قلقند و باسلیقون و دینارجون روشنائی در چشم کشند صفت شیاف قلقند زنجبیل پنج درم زنجار دو درم نوشادر
بورق زرنیخ مصعد از هر یک سه درم سحق کنند و شیاف سازند و وقت حاجت با آب رازیانه بسایند و بکشند و اگر باین معالجات
به نشود بمقراض نقط باید کرد جرب عین خشونتی که در باطن جفن حادث شود و با آن خارشی بود علاج آن فصد قیفال کنند
و شیاف احمر و اخضر و روشنائی کشند و اگر با جرب مدی منضم شود ادویه حاره استعمال کنند و تنقیه بمطبوخ هلیله یا حب افتیمون
کنند و جفن باز گردانند و مازو سحق کرده بران افشانند و زمانی بگذارند پس بخواب روند و اگر مزمن شود و جفن غلیظ شود
سر بامداد و شب جفن را باز گردانند و بشکر حک میکنند تا خون از آن بیاید و ادویه حاره بران افشانند و شیاف ابیض را با ز
در چشم کشند قروح عین سبب آن ماده تیز باشد و علامت آن وجع ناخس و ضربان باشد علاج آن فصد و حجامت کنند و
تنقیه بحب بنفشه و ایارج کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا شوربا ماش با مغز بادام خورند و اگر حرارتی باشد کشکاب
با شیره خشخاش خورند و شیح سوخته و شادنج بشویند و بسایند و ذرور سازند حرقت عین سوزش چشم بود و سبب انصباب
اخلاط تیز یا از ارتفاع بخارات بود علاج آن اگر علامات امتلا ظاهر شود فصد کنند و تلیین طبیعت بعد از تنقیه این کحل
بکشند صفت آن فلفل دارفلفل هر یک دو درم زعفران چهار درم حضض شش درم کافور دانگی بکوبند و بسایند و استعمال کنند
و اگر علامت امتلا نباشد توتیای غوره بکشند و کاسنی تر بکوبند و با روغن گل ضماد کنند نزول آب عبارت از رطوبتی
بود که در ثقبه عنبیه بریزد و مانع ابصار شود و سبب آن برودت مزاج دماغ بود یا ضربه یا سقطه که عارض شود یا در عقب
صداع مزمن حادث شود علامت آن در ابتدا تخیل مثل شبه دموی و دود و شعاعات مختلفه کند علاج آن هر روز جلابی
از رازیانه و بالنگو و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و از
اطعمه بارده و بقول و فواکه و جماع و شراب محترز باشند و شیاف مرارات و باسلیقون در ابتدا بکشند و این شیاف
نیز مفید بود صفت آن شحم الحنظل یک مثقال فرفیون نیم درم نوشادر نیم درم سکبینج یک درم و نیم زهره هژده درم همه

و روشنائی کبیر و باسلیقون در چشم کشند رمد ورمی حار بود که در ملتحمه حادث شود و اگر از مادهٔ دم باشد علامت
آن وجع محرق و نار ریدن چشم و ضربان صدغین و کثرت تمدد و دمع و رمص و ثقل باشد علاج آن فصد قیفال کنند و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و شراب ملید و تمر تناول نمایند و اگر صفراوی بود علامت آن شدت وجع و خار بدین مبنی دمع
و رمص باشد علاج آن آب انار مزین یا تمر هندی یا نبات تناول کنند یا بنفشه اجاص و عناب و نبات جلاب سازند و تنقیه
بمطبوخ هلیله زرد کنند و قرص بنفشه و در هر دو نوع شیر زنان سفیده تخم مرغ بزنند و در چشم چکانند و صندل و روناس و ترکب گلاب
و لعاب بزر قطونا و امیثا بر حوالی چشم ضماد سازند و شیاف ابیض و کافوری و فصول در چشم کشند و اگر بلغمی بود علامت آن انتفاخ چشم
بود و کثرت رمص و دمع و التصاق جفن و ثقل اما حمرت نباشد علاج آن تنقیهٔ دماغ بحبهای ایارج نمایند و حقنهای نرم و اگر سوداوی
بود علامت آن صداع و یبوست چشم بود و جفن بر هم نرسد علاج آن شربت بنفشه و نیلوفر و خشخاش تناول کنند و غذا نیمبرشت
یا مغز بادام و نشا دهند و [illegible] رطبه استعمال کنند و رنج و می عظیم بود که بیاض [illegible] ورم شود و چشم [illegible] و نتوان گرفت و بیشتر
صبیان را عارض شود علاج آن محو علاج رمد باشد و حجامت ملقره و ارسال علق مفید باشد و در رمد مطلقا از گوشت و شیرینی و جماع
احتراز کنند طرفه نقطه باشد سرخ یا سیاه یا کبود که در طبقهٔ ملتحمه حادث شود بسبب لطمه یا ضربه یا حرکتی عنیفه یا صیحهٔ شدیده
علاج آن فصد و حجامت کنند و شراب عناب و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و قطرهٔ خون
بال کبوتر یا [illegible] یا با گل ارمنی و شیر دختران در چشم چکانند و روغن گل و سفیدهٔ بیضه نیز شاید و در ابتدا امیثا و گل ارمنی
و فوفل بر حوالی چشم ضماد سازند و در انتها اکلیل الملک و بیخ مهک و دم الاخوین و زعفران و زردهٔ بیضه با روغن گل ضماد سازند
اگر طرفه بسبب حادث شده باشد از گوشت و شیرینی احتراز کنند و شراب بنفشه و عناب خورند و تنقیه بقرص بنفشه یا قمونیا یا مطبوخ
[illegible] کنند [illegible] ایارج در چشم [illegible] صفت آن [illegible] نسول و درم انزروت [illegible] درم نشاسته کتیرا هر یک [illegible] درم افیون
نیم درم سحق کنند و شیاف سازند و در وقت حاجت با آب می سایند و بکشند ظفره زیادتی بود که از کنج چشم ظاهر شود و
منتشر گردد تا بسیاهی چشم رسد علاج آن در ابتدا فصد قیفال باشد و تنقیه بحب ایارج [illegible] و از لبنیات و سودات و ترشیها
و حموضات مولد بلغم احتراز کنند و شیاف باسلیقون و تیصیر و روشنائی در چشم کشند و اگر ظفره غلیظ بود بهترین علاج آن کشط باشد
سبل پردهٔ باشد که از اطراف چشم ظاهر شود و بتدریج زائد گردد سبب آن امتلاء عروق چشم باشد از خون غلیظ
علامت آن حکه و سیلان رطوبت و ضعف بصر و ظهور عروق بسیار بود در چشم و از روشنی چراغ متاذی شود علاج آن

آنست که شق کنند و بیرون آرند و نمک و ندیره دران ریزند و خرقه بسرکه تر کنند و بران نهند تا بقیتی که باشد بگدازد و
بعد ازان بادویه ملطفه علاج کنند برده رطوبتی بود که در باطن جفن متحجر شود و آنرا بانزروت و صمغ البطم و سرکه طلا کنند و اگر
مفید نباشد شق کنند و بیرون آرند شعر منقلب این مرض بسبب رطوبتی که در شفار و جفان متعفن شود حادث شود علاج
اولا تنقیه بدن و دماغ بحب ایاره و قوقایا کنند و موی را که باژگونه شده باشد برکنند و شیره انجیر و خون ضفدع یا خون قراد
شتر یا خون قراد سگ مع صمغ نتف را طلا کنند و زهره خارپشت و خون کبوتر و چند بیدستر نیز مفید بود و یا موی برکنند و
بسوزن گرم موضع موی را داغ کنند و اگر از یک موی یا دو موی بیش نباشد بدبق یا مصطگی موهای دیگر بدو چسبانند
یا سوزنی باریک در جفن فرو برند و آن موی را در سوراخ سوزن کنند و بطرف ظاهر جفن بیرون آرند و اگر موی بسیار بود علاج
بهتر از تشمیر نیست و آن چنان باشد که بعضی از پوست جفن بچینند و بعد ازان بهم دوزند تا پوست کشیده شود و موی باز بطرف
خارج آید و بعد ازان صدف سوخته و مصطگی و قطران و زاج بسایند و در چشم کشند و شیاف اخضر و باسلیقون و روشنائی
مفید بود انتشار شفار ریختن مژه بسبب رطوبتی بود که درین اهداب جمع شود و علامت آن حمرت و صلابت جفن
باشد علاج آن تنقیه دماغ کنند بعد ازان تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و اغذیه مرطبه مثل نخود آب و اسفاناخ و کدو
خورند و اگر انتشار بعد از امراض حاده و استفراغ بسیار واقع شود و استفراغ بسیار نباید کرد و بجراسنی کتحال مناسب
بود و دوائی که منبت اشفار بود بیخ نی و شیح و اشنه و خرما دکنند از هر یک ده درم سنبل حب بلسان از هر یکی نیم جمر لاجورد
چهار درم سحق کنند و میل در اشفار بکشند قمل اشفار جانوریست که از رطوبت عفنیه در اشفار حادث شود علاج
آن تنقیه دماغ کنند بحب ایاره و قوقایا و اجفان را بآب نمک بشویند و روغن پسته زرد آلوی تلخ دران بمالند و مویز کوهی
طلا کنند یا بوره و شب یمانی یا زیبق مقتول با حنا و نمک و از امتلاء غذا و شب احتراز کنند و اهتمام در خلو معده
مفید بود خیالات اشکال و الوان مختلف بود که احساس کند و شاید که آن بسبب قوت حس بصر شود که غبار هوا و
بخار غذا احساس کند و علامت این سلامت قوت ابصار بود و تدبیر آن باغذیه غلیظ کنند و گاه بود که تخیل
ازدود کنند که پیش چشم برآید و سبب آن خلط سوداوی بود که از شریان حادث شود علاج او تنقیه دماغ کنند بحب ایارج
و بعد ازان تناول اطریفل سفید بود و اگر تخیل کند در حالت عطسه یا مالیدن چشم که چیزهای سفید از زیر ببالا می آید
یا از بالا بزیر می آید دلالت بر امتلاء معده و حوالی آن کند علاج آن تنقیه معده بقی کنند و تنقیه دماغ بحب

باهم بسایند و بسایه خشک کنند و بعد از ان بآب رازیانه یا سداب شیاف سازند و بوقت حاجت بگلاب
بسایند و در چشم کشند و آب چون مستحکم شود منع الابصار کند آنرا بغیر از قدح علاج نباشد جهر آن باشد که بروز نه بینند
و سبب آن قلت روح باصره یا رقت آن بود علاج آن ترطیب و تقویت دماغ کند باغذیه مرطبه و تغلیظ آن باغذیه
لزجه مثل هریسه و پاچه و از میوه ها انجیر و انگور مناسب بود و برود حصرم در چشم کشند عشا آن بود که بشب نه بینند
و سبب آن بخاری غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود و روح باصره را غلیظ گرداند و در روز بواسطه حرکت و ضوء آفتاب
بخارات لطیف گردد و ابصار حاصل شود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
با مرغ جوان و کباب خروس زنند و فلفل و زنجبیل و دارچینی بر ان کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و عطسه آرنده بویسیدن
کندش و چند بیدستر و فلفل و بابونه و شبت و رازیانه و خسک بجوشانند و سر بخار آن فرود آرند و این شیاف در چشم کشند
صفت آن مشک زعفران زهره کلنگ زهره شبوط متساوی سحق کنند و بآب رازیانه شیاف سازند بوقت حاجت
بآب بسایند و در چشم چکانند بیاض سفیدیست که در طبقه قرنیه حادث شود اگر بعد از قرحه و رمد آمده بود علاج آن
تنقیه دماغ بحب بنفشه و ایارج جالینوس کنند و زبان در ان سفیدی مالیدن در حمام یا بعد از حمام مفید بود و این ذرور
بکار برند صفت ذرور زبد البحر انزروت نبات هر یک چهار درم بوره یک درم سحق کرده استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود این
شیاف بکشند صفت آن سکبینج اشق انزروت هر یک چهار درم زبد البحر بوره نان هر یک هشت درم زنجار نمک اندرانی
هر یک درمی سحق کرده بآب رازیانه یا سداب شیاف سازند و در وقت حاجت بجوشانند و شیاف در ان آب حل کرده در چشم
کشند و صبیان را بعد از رمد بواسطه التصاق جفن و غرض سواد چشم حادث شود بواسطه عدم تحلیل متمکن شود و آنرا بدین شیاف
علاج کنند صفت آن کندر انزروت صبر دم الاخوین کحل اقلیمیا فضه متساوی بکوبند و بآب رازیانه شیاف سازند سلاق
آنست که جفن غلیظ و سرخ شود بواسطه ماده غلیظ اکاله که بران ریزد و باشد که مژه ریخته شود و بیشتر از رمد حادث شود
علاج آن اولا تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب باشد و استحمام مفید بود و عدس را بگلاب و آب توزک بجوشانند
تا مهره شود ضماد سازند یا سفیده بیضه و روغن گل باهم بزنند و بران نهند و هرچه مزمن شد با فصد عروق پیشانی و
حجامت نقره باید کرد و نحاس سوخته نیم درم زاج سه درم زعفران فلفل هر یک دانگی بسایند و بشراب سرشته ضماد سازند
شترناق شحمی زاید بود که در جفن اعلی حادث شود و آنرا ثقیل گرداند و بیشتر صبیان مرطوب مزاج را حادث میشود علاج

وشیر خشت کنند وشیاف ابیض باشیر دختران بسایند ودر گوش چکانند وروباه ترب وصندل وآب کشنیز در حوالی
گوش بمالند ونیلوفر وبنفشه وخطمی وبابونه هر یک پنج درم آرد جو آرد باقلا هر یک ده درم باهم بسایند وبآب عنب الثعلب
وکشنیز وروغن بنفشه ضماد سازند واگر بتحلیل نرود وعلامت جمع شدن مده وقیح ظاهر شود لعاب حلبه وبزرگدو وشکر
وشیر دختران در گوش چکانند تا نضج یابد ومنفجر شود وبعد ازان فتیله از کتان بعسل وانزروت بیالایند ودر
گوش نهند تا مده پاک گردد واگر بسبب طول قرحه ومواد عفونت کرم متولد شود علامت آن احساس حرکت خارش بود
آب درمنه ومرزنجوش وآب ورق شفتالو وبابوره وسرکه با پیه شحم الحنظل در گوش چکانند وبعد ازان فتیله از پشم بچسبید
در گوش گردانند وسعی کنند که عطسه آید واگر وجع گوش بسبب ریاح غلیظ باشد اگر بشرکت معده بود علامت آن غثیان
وسیلان لعاب وصداع بود علاج آن تنقیه معده بقی کنند وتلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا فواکه وادهان حاره در گوش
چکانند واگر بشرکت دماغ بود علامت آن دوی وطنین وصداع بود علاج آن تنقیه کنند بحب ایارج یا ایاره ها
واکلیل الملک وورق غار وبرنجاسف ومرزنجوش بجوشانند وسر بخار آن بدارند وثفل آن ضماد کنند
واگر درد گوش بسبب باد سرد باشد که بگوش رسد یا آب سرد که بر سر ریزند روغن مرزنجوش وبابونه در گوش
چکانند وسر را گرم دارند وگوش بخار شلغم پخته وخردل وبابونه وحشائش مذکوره فرو دارند صمم
کری گوش اگر مولودی باشد یا در پیری یا بسبب ضربه وسقطه که موجب هتک عصبه مفروشه میشود علاج
نپذیرد واگر از غلبه صفرا بود چنانکه در حمیات حاده حادث شود علاج آن هر روز شراب بنفشه یا بنفشه مربی
یا ترنجبین جلاب سازند یا عناب واجاص هر یک ده عدد بنفشه سه درم ترنجبین ده درم غذا تمر هندی یا آلوچه
خورند واگر تپ باشد جو آب واسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا نیم دانگ سقمونیا بریان وروغن گل
در گوش چکانند یا با آب انار با پوست افشرده بجوشانند وبچکانند واگر بسبب غلبه بلغم باشد علامت آن ثقل سر
وبلادت حواس وکثرت خواب بود علاج آن هر روز جلابی از انیسون وبیخ مهک وگلنگبین تناول کنند وغذا
نخود آب باشیر خصکدانه خورند وبعد از نضج تنقیه بحب ایارج وقوقایا نمایند وروغن مغز زردآلو وبادام تلخ
وسداب در گوش چکانند یا زهره کلنگ وآب مرزنجوش وشحم الحنظل یا انجیر وخردل بکوبند وفتیله سازند ودر
گوش نهند واگر بسبب یبوست دماغ باشد علامت آن باریک شدن بدن وبی خوابی وغور عین باشد

وحب ایارجه بعد از آن اصلاح غذا و تناول اطریفل صغیر مفید بود حول یعنی کج شدن چشم اگر خلقی بود علاج پذیر
نبود و اگر عارضی بود سبب آن تشنج بود که در اغشیه دماغ حادث شود و طبقه صلبیه را جذب کند و اگر آن بواسطه یبوستی
باشد که از استفراغ مفرط یا ملاقات امراض حاده و حرارت شدیده حادث شود علامت آن تقدم سبب بود و
علامت تشنج یابس علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا اسفاناخ و شیرهٔ مغز بادام و اسفاناخ خورند و
روغن بنفشه و کدو و شیر زنان بر سر مالند و بنفشه و برگ بید و کدو و خشخاش بجوشانند و بر سر ریزند و اگر از امتلاء اغشیه
دماغ بود علامت آن علامات تشنج امتلائی بود علاج آن تنقیهٔ دماغ کنند بحبها و ایارجها و روغن بابونه و شبت و نرگس
بر سر مالند و اگر در طفولیت از ردائت هیأت شیر دادن و خوابانیدن واقع شود تکلیف طفل کنند تا نظر بجهتی خلاف آن کند
و از ادویه منجره و مجففه احتراز کنند و پرده بر چشم او بندند و در برابر عین سوراخی چنان کرده باشند که او را نظر راست
باید کرد تا باز بحال خود گردد **باب سیوم در امراض گوش** حافظ صحت سمع را باید که از اغذیهٔ غلیظه و منجرات و باد
و گرم و اصوات عظیمه مثل طبل و بوق و رعد اجتناب نمایند و احیاناً روغن نسرین و زنبق در گوش چکانند و بعد از زمانی
نشف کنند و چرک از گوش پاک سازند تا جمع نگردد که منجمد شود و هر سال تنقیهٔ دماغ بحبوب و ایارجات نمایند **وجع اذن**
اگر از غلبه خون باشد علامات آن ظاهر شود فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب و ترنجبین و نبات تناول کنند و
تنقیه دماغ بمطبوخ هلیله یا فواکه و آب تورک و شیر زنان و روغن گل و آب کدو و خیار و غوره و خل خمر در گوش بچکانند و
اطراف گوش بصندلین و گلاب و آب کشنیز و کاهو و سپیدهٔ بستان افروز طلا کنند و اگر علامت غلبهٔ صفرا ظاهر شود استعمال
مبردات مذکوره نمایند و اگر وجع بغایت سخت باشد حبهٔ افیون در روغن گل بگدازند و در گوش چکانند
و اسهال صفرا کنند و اگر علامت غلبهٔ بلغم ظاهر باشد تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و غرغره بسکنجبین عنصلی و روغن قسط
و سوسن و مرزنجوش و بادام تلخ در گوش چکانند و آب برگ مرزنجوش نیز شاید و گلقند و رازیانه و شراب بالنگو
بخورند و اگر علامت غلبهٔ سودا ظاهر شود تنقیه بحب افتیمون و اصطمخیقون کنند و روغن نرگس و بادام در گوش
چکانند و شیر زنان بر سر آن دوشند و اگر این وجع از بثره یا ورمی باشد علامت آن تپ و ثقل سر و پیشانی
و قلق و اضطراب و سیلان دمع بود علاج آن فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول نمایند و غذا
کشکاب با شیرهٔ خشخاش خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا مطبوخ فواکه یا نقوع آن با ترنجبین

بار از یانه یا چوبی که ازان حب سازند در گوش باید کرد تا آب بچیند اگر آب گرم در گوش رفته باشد روغن گل
با سرکه گرم کنند و در گوش چکانند نافع باشد **انفجار الاذن** اگر خون بطریق بحران از گوش روان شود حبس نباید کرد
مگر وقتیکه ضعف آرد و اگر بسبب انفتاح عرقی بود یا از صدمه یا از ضربه باشد اندکی کافور در سرکه بجوشانند و در گوش
چکانند یا آب لسان الحمل یا مامیثا یا اقاقیا یا آب انار بجوشانند یا آب گندنا و سرکه اندکی کافور در گوش چکانند
حکة الاذن اگر گوش بخارد آب افسنتین با روغن گل یا افسنتین و سرکه بجوشانند و در گوش چکانند **باب چهارم**
در امراض الف **خشم** بطلان یا نقصان قوت شم باشد و سبب آن خلطی غلیظ بود که در بطن مقدم دماغ متمکن بود **علاج**
آن هر بامداد حلوائی از انیسون و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خسکدانه و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج
و حب قوقایا کنند و بعد از تنقیه استعمال عطوسات نمایند مثل کندش و فلفل و شونیز و مشک و اگر سرکه بجوشانند و در
کنند و بینی بدان فرود آرند نافع بود و اگر شونیز سحق کنند و با زیت بیامیزند و در بینی کشند بعد از انکه دهن پر آب کرده باشند
مفید بود و اگر ازینها وجعی و حرقتی حادث شود روغن بنفشه استنشاق نمایند و شونیز کوفته با آب مرزنجوش
دفودنه خشم را نافع بود **نتن الف** بسبب عفونت خلطی بود که در صفات جمع شده باشد **علاج** آن اولا
تنقیه بدن بمطبوخ فواکه و سکنجبین و خردل غرغره کنند و فودنه و بادروج بکوبند و در بینی دمند و فودنه و بول شتر
نیز مفید بود و شراب ریحانی استنشاق کنند و سعد و سنبل و صبر و قرنفل بکوبند و بآب فودنه یا مورد بسرشند و
فتیله سازند و در بینی نهند **قروح الف** اگر ریش تر بود فصد قیفال کنند و تنقیه بحب بنفشه و مطبوخ فواکه
و استعمال مرهم اسفیداج کنند و اگر یابس بود شراب بنفشه و بنفشه مربی تناول کنند و فتیله را بموم روغن بارد
بنفشه و موم و مغز ساق گاو و لعاب بهدانه ملوث ساخته در بینی نهند و از گوشت و شیرینی و منجرات احتراز نمایند
و اگر قرحه کهنه بود بینی بسرکه بشویند و خربق سفید و فلفل بکوبند و در بینی دمند **بواسیر الف** گوشتی زاید بود که در
منخرین بروید و منفذ را تنگ گرداند **علاج** آن فصد قیفال و حجامت و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و بلیله و استعمال
مراهم زنجار کنند یا پوست انار ترش بسایند و بآب بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند یا زاج و مرهم زنجار
هم درم سحق کنند و فتیله بدان ملوث کنند و در بینی نهند و اگر بدینها زائل نشود قطع کنند **جفاف الف**
خشکی بینی که در حمیات حادث شود بسبب یبوستی که بر دماغ غالب بود یا خلطی لزج که بواسطه حرارت

و این نوع بعد از سهر یا جوع یا تعب مفرط حادث شود علاج آن ترطیب دماغ بود بروغن بنفشه و شیر زنان و تناول
اغذیهٔ مرطبه مثل شوربای ماش و کدو و گوشت بزغاله و روغن کدو و بنفشه در گوش چکانند و اگر صمم بواسطهٔ اجتماع ریم بود
که آنرا نتوانند دید علاج او آنست که از آلتی برای این کار ساخته پاک کنند و بعد از آن روغن بادام و شیر زنان در گوش
چکانند و یا شب روغن در آن چکانند و بامدادان بحمام روند و گوش بر تابهٔ گرم نهند تا بیرون آید طنین و دوی
آواز گوش آنچه باریک و حاد بود طنین گویند و آنچه نرم و غلیظ بود دوی و حدوث آن اگر بسبب ریحی غلیظ باشد
علامت آن تمدد و عدم ثقل بود و گاهی ساکن شود و گاهی اشتداد کند و اگر بسبب فضلاتی بود که بگوش ریزد بواسطهٔ
امتلای دماغ علامت آن ثقل و تمدد و دوام طنین بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ کرفس و انیسون و گلقند
تناول کنند و غذا نخوداب با زیره و دارچینی و زعفران و برگ شبت و روغن قسط و سوسن و خیری در گوش چکانند یا آب
شونیز و جندبیدستر بچکانند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و نرجس و ورق انار و ترب و مرزنجوش و برنجاسف
بجوشانند و گوش بخار آن بدارند و دهان حمام نیز مفید بود و آنرا که از امتلای دماغ بود اول تنقیه بحب ایارج و اسطمخیقون
باید کرد و بعد از آن استعمال قطورات و بخورات و اگر بسبب یبوست و خلو دماغ باشد علامت او آنست که در گرسنگی
زیاده گردد و در سیری ساکن شود علاج آن ترطیب دماغ بادهان حمام و تناول اغذیهٔ مرطبه و مالیدن شیر زنان
و روغن بنفشه بر سر و اگر بسبب ضعف بود چنانچه ناقه را واقع میشود تقویت کنند بشراب حماض و لیمو و سیب و آب
مطیب و استعمال مشمومات معتدل شیافی که دوی و ثقل گوش زایل کند صفت آن شحم الحنظل یک درم بورهٔ نان
نیم درم جندبیدستر زراوند مدحرج هر یک درمی و نیم عصارهٔ افسنتین و قسط و مرو فرفیون هر یک دانگی کوفته و بیخته
بزهرهٔ گاو بسرشند و شیاف سازند و بوقت احتیاج بمقدار عدسی با روغن بادام تلخ بسایند و در گوش چکانند
قروح اذن اگر نو باشد شیاف مامیثا با سرکه یا آب غوره و عسل در گوش چکانند یا مرهم اسفیداج یا باسلیقون استعمال
کنند و آنچه مزمن باشد قطران چکانند دخول هوام و آب اگر جهنده در گوش رود علامت آن حس حرکت
علاج آن آب ورق شفتالو یا صبر با آب گرم حل کرده یا آب پودینه و کبر و افسنتین و شیح و قنبیل و قسط در گوش چکانند
تا بمیرد و سعی کنند که بیرون آید بعطسه آوردن یا بآلت مخصوصه اگر آب در گوش رود علامت آنست
بعد از حمام و شنا کردن حادث شود و با آن وجعی باشد پس اگر بجر یک سر و بر جستن بیرون نیاید چوب

بمطبوخ تربد کنند وعاقرقرحا وتخم ترب در سرکه بجوشانند وبدان مضمضه نمایند واگر از ماده سودا بود
علامت آن سواد لسان ولذع وجفاف آن وعدم لعاب بود علاج آن تنقیه بمطبوخ افتیمون و
حب آن کنند بمغز ساق گاو وپیه بط وروغن بنفشه باهم بیامیزند وبر زبان ودهن بمالند ودر ابتدای مرض
گلنار وسماق ... در سرکه بجوشانند وبدان مضمضه کنند ودر آخر با انجیر وشبت وبابونه واکلیل الملک
واگر از شراب متعفن شده باشد ... تبی حادث شود ... فودنه در سرکه وگلاب بجوشانند وبدان
مضمضه کنند وزاج سفید ... وفودنه وگلنار ... گل سماق وشب یمانی ... کنند وبدان نشانند تجمر(?)
... دهن اگر از حرارت معده باشد علامت او آن بود که چون اطعمه بارده تناول کنند ساکن شود ودر خلو معده
زائد گردد علاج آن آب انار ترش با تمر هندی یا نبات وسکنجبین با آب خیار وکدو یا سکنجبین بالنقوع فواکه تناول کنند
ونمک سماق یا انار یا غوره خورند ومعده را خالی نگذارند واز میوه شفتالو وزردالو وامرود وخیار وکدو مفید بود
ودهن که نافع است صفت آن ... از سنبل وعود وگلنار صندل سفید پوست اترج ... تا قاقیه متساوی بکوبند
وبگلاب ونبات ... حب سازند بمقدار نخودی در دهن گیرند واگر بخر بسبب بلغمی باشد که در دماغ ومعده متعفن
شده باشد علامت آن کثرت بزاق وطعم ... بود ودر خلاء وامتلا یکسان باشد علاج آن در هفته دو بار قی
کنند بطبیخ شبت وترب وتخم خربزه ... با عسل ونمک وبعد از ان گلقند ... بخورند یا سکنجبین عنصلی کنند
واگر احتیاج باشد بحب صبر یا مطبوخ تربد تنقیه کنند واز اغذیه غلیظه وبنیات اجتناب نمایند واحیانا اطریفل کبیر
یا صغیر ... یا بلیله پرورده خورند ومصطکی وکندر وقاقله وقرنفل بخایند وعود ... وکبابه بکوبند
بعسل سرشته وحب سازند ودر دهن گیرند واگر بسبب فساد گوشت بن دندان باشد فصد چهار رگ
یا فصد قیفال کنند واز عناب واجاص وتمر هندی ونبات جلاب سازند واز گوشت وشیرینی اجتناب نمایند
وبقرص بنفشه ومطبوخ هلیله تلیین کنند ... وگلنار در سرکه بجوشانند وبدان مضمضه کنند واقاقیا
صندل وگلنار وگل سرخ وسعد وکزمازج ورامک ومصطکی وعود وفلفل ومشک وقرنفل ... بهم یک یک جزو
مشک کافور ... انگشت بکوبند ودر بن دندان بریزند واگر بسبب ... بود علامت آن ...
قلاع باشد ... فساد ... انتشار ... بود ... علاج آن فصد ... اسهال طبیعت

خشک شود و این بد نشد که احیاناً واقع شود علاج آن ترطیب دماغ کنند بروغن بنفشه و کدو و از مجففات و محرّات

احتراز نمایند رعاف اگر خون از بینی رفتن گیرد اگر بسبب بحران باشد در روز باحوره بود قطع نباید کرد مگر آنکه

از افراط آن ضعف غالب شود و اگر بسبب حدت خون آید علامت او [illegible] آید و تا کنه بود علاج

آن شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب برف بر سر ریزند و استنشاق [illegible] باسرکه

بر سر طلا سازند و گشنیز و عصاره بادروج [illegible] کافور در بینی کشند و آب [illegible]

بمراد تر کشند و بمازو و شب و گلنار و نشاسته و صمغ عربی سحق کرده بیالایند [illegible] در بینی دمند [illegible]

صدف و بسد و شاخ گاو کوهی و پوست بیضه مجموع سوخته نیز مفید و اگر [illegible] خون باشد

علامت او آنست که بغلبه آید و غلبه بود علاج آن فصد قیفال کنند و حجامه بر دوش [illegible]

لغبار آسیا و خون سیاوشان و شب یمانی لوث سازند و در بینی نهند [illegible]

و گلنار و اقاقیا [illegible] و خشخاش و زاج محرق مجموع یا بعضے بسایند [illegible]

و قلقطار محرق با خل خمر فتیله سازند و در بینی نهند و بازو به بندند و [illegible]

و انگی غبار آسیا گلنار حضض هر یک نیم درم بکوبند و بآب سرگین خر [illegible]

نهند و اگر از طرف راست آید محجمه بر کبد نهند و اگر از چپ آید بر طحال و [illegible]

کنند **باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان** از انجمله [illegible] آن شرانی بود که [illegible]

پیدا شود و منتشر گردد اگر دموی بود علامت آن حمرت و حرارت برآمدن آن بود علاج آن فصد قیفال

یا چهار رگ کنند و آب انار رین با ترنجبین و نبات تناول نمایند و غذا اسفناج و مغز بادام یا آلو کیلی یا تمر هندی

خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و دهن را هر روز بسرکه و گلاب بشویند و گشنیز و سماق و گلنار

و گل سرخ و نشاسته و عدس و فوفل و طباشیر متساوی بکوبند و در دهن افشانند یا گلنار و سماق و گل سرخ

و نشاسته و تخم توزک و تخم کاهو و صندل و طباشیر و فوفل هر یک ده درم کافور نیم دانگ سحق کنند و ذرور سازند

بعد از زمانے بسرکه و گلاب مضمضه کنند و اگر قلاع از بلغم مالح حادث شود علامت آن سفیدی زبان بود

و [illegible] علاج آن غرغره کنند و از [illegible] مهک حلاب سازند و [illegible]

اب برگ وحلبه وآب انجیر کنند وبیه لیط و روغن سوسن وروغن بنفشه در زبان بمالند واگر ورم بسبب زهر
شد علاج آن کنند ثقل و استرخاء زبان اگر بسبب غلبه خون باشد فصد کنند وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
مضمضه بآب غوره وفقاح اذخر واگر بسبب فالجی بود که عارض زبان شود علامت او آنست که زبان سست
د وتکلم نتواند کرد ولعاب فرود آید ولغلغه حادث شود علاج آن تنقیه بدن باشد بحب ایاره وقوقایا وغرغره
مضمضه بمویزج در سرکه عنصل جوشانیده باکبر وخردل ومصطگی وعاقرقرحا در آب جوشانیده وصبحی چون در سخن گوید
بان اد العسل زنمایند بطلان ذوق گاه باشد که حس ذوق ناقص شود یا باطل گردد چنانچه احساس
ہیچ طعم نکند وآن بسبب فضلات رطوبی باشد که بعصبهای زبان خنک برسد علاج آن تنقیه دماغ باشد
یاره فیقرا وحب قوقایا وغرغره ومضمضه به سرکه وخردل ومویزج وعاقرقرحا فساد ذوق گاه باشد که حس
دوق فاسد شود چنانچه طعم دهان مجموع طعمها را تلخ احساس کند واین دلالت بر غلبه صفرا بود یا شیرین احساس کند واین
دلالت بر غلبه دم کند یا بلغم حلو یا شور یا ترش احساس کند واین دلالت بر غلبه بلغم باشد علاج آن تنقیه بدن باشد
زان اخلاط وغرغره کنند بهای مناسب بود جفاف لسان اگر خشکی زبان بسبب حرارت و یبوست بود لعاب
بهدانه بمالند ومضمضه بآب تخم خیار وکدو خیار کنند واگر بسبب اخلاط لزج باشد سکنجبین قی کنند وگاه باشد که
بسبب بخارات حریفه زبان خشک متقشر شود چنانکه چون بخرقه بمالند از ان پوستی سفید تنک همچون پوست پیاز
بدا گردد وبآن هیچ الم نباشد علاج آن فصد وتلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و مضمضه بسرکه که در ان سماق وگل وگلنار
جوشانیده باشند بکنند شقوق لسان علاج شقاق زبان آنست که بنفشه وبهدانه وکتیرا در دهن گیرند واز
اغذیه لزجه مثل پاچه و هریسه خورند ورم شفت علاج آن فصد قیفال چهار رگ بود وتناول شراب بنفشه
عناب وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بهلیله وروباه ترپک و فوفل و گلنار و ورق گل وجوز سرو بکوبند وباسرکه و
گلاب طلا کنند واز شراب وگوشت وشیرینی اجتناب نمایند قروح وبثور شفت علاج آن فصد قیفال بود و
تلیین طبیعت ومرهم اسفیداج بران نهند یا مرداسنج ومازو بکوبند وباموم روغن بیامیزند ونهند بواسیر
شفت آنست که لب سطبر شود ودر میان او شقی ظاهر گردد وگاه بود که بران بثره همچو توت پیدا شود علاج
او آنست که فصد واسهال کنند وتلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون وضمادات محلله استعمال نمایند وانچه رنگ او بسیاهی

بمطبوخ افتیمون بود و مضمضه به سرکه و آب غوره کنند تا زاید نشود و بعد از آن فرفیون یا اقاقیا استعمال کنند
و باقی علاج او همچون علاج قلاع بود **سیلان لعاب** رفتن آب از دهن در خواب یا در غیر آن اگر از حرارت
و رطوبت بود علامت او آن باشد که در حالت جوع و خلو معده بیشتر باشد **علاج** آن شراب سیب و به و ریباس
تناول کنند و به آب ورق سیب و به مضمضه کنند و کاسنی ناشسته با نمک بخورند و اگر علامت غلبه خون ظاهر
بود فصد کنند و اگر بسبب برودت و رطوبت بود علامت آن علامت غلبه بلغم باشد **علاج** آن تنقیه معده بقی
کنند و اطریفل و گلقند و رازیانه و گوارش مصطکی و عود تناول نمایند و قلایا و اغذیه که در آن رطوبت چندان
نباشد با توابل خورند و نان و عسل نیز مفید بود و از فواکه مرطبه و بقول بارده احتراز نمایند و لعابی که از دهن سیلان
آید اقاقیا بسایند و در دهن بمالند و اگر در خواب سیلان لعاب بیشتر بود دلیل کرم بود علاج آن گفته شود در امراض
امعا **اورام لسان** ورم زبان اگر دموی باشد علامت آن حمرت و حرقت لسان و قلت لعاب بود **علاج** آن
فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه یا ترنجبین و شیرخشت یا حقنهای نرم و اگر صفراوی بود علامت
آن وجع شدید و لهیب و عطش و صفرت لون بود **علاج** آن شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب انار مز با ترنجبین
و آب خیار و کدو با سکنجبین و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ **صفت** آن سنا پنج درم اجاص بست عدد عناب ده عدد
سپستان بست عدد بنفشه چهار درم نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم پوست هلیله زرد هفت درم ورق گل و بادآورد هر یک سه
پنج درم تمر هندی و مغز خیارشنبر پانزده درم **صفت** حقنه سنا هفت درم بنفشه تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد
سپستان سی عدد سبوس و خطمی و جو مقشر نیم کوفته هر یک ده درم ورق چقندر دسته خیارشنبر پانزده درم و شکر سرخ ده درم
روغن کنجد و آب کامه هر یک ده درم نمک و بوره هر یک نیم درم و در هر دو قسم مضمضه به آب سماق و توت و انار ریباس بود
یا عناب ده عدد عدس و ورد و باد تریک هر یک پنج درم بجوشانند و آب کشنیز و شراب توت بیامیزند و مضمضه کنند و اگر بلغمی بود
علامت آن کثرت لعاب و بیاض زبان و قلت عطش بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ مهک و گلقند
تناول کنند و تنقیه بحب ایاره و حقنه های حاده نمایند و شبت و بابونه و برگ و ماء العسل بجوشانند و مضمضه
کنند و یا صعتر و فودنه بجوشانند و اگر سوداوی بود علامت آن سیاهی زبان و خشکی آن و قلت لعاب بود
علاج آن تنقیه بحب ایاره و مطبوخ افتیمون کنند و مضمضه بشیر خر و شیر بز یا روغن بنفشه و کدو

چیزهای گرم علاج آن گلقند را زیانه تناول کنند و غذا نخود آب با دارچینی و صعتر و فودنه خورند و تنقیهٔ دماغ بحب
ایارج و مطبوخ ترید کنند و عاقرقرحا و بیخ مهک و کبر و زوفا در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و زنجبیل و فلفل و عاقرقرحا
و شیطرج در دهن گیرند و دندان بمالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند و اگر بدین تدبیر ساکن نشود و لثه متورم نباشد
قلع سازند و اگر خواهند که بی کلبتین قلع کنند زنجبیل در سرکه پرورده باشد بر دندان نهند یا تو بال مس و شیر انجیر
یا یتوع باهم بیامیزند و بران نهند یا عاقرقرحا در شیشه کنند و سرکه بران ریزند و دو هفته در سرگین اسپ پنهان دارند
و بعد از آن پاره ازان عاقرقرحا بر دندان نهند یا پیه ضفدع بحری بران نهند که بریزد تا منقطع شود اما باید که استعمال این
ادویه چنان کنند که ضرر بدندانهای دیگر نرسد و اگر درد دندان بشرکت معده باشد علامت او آنست که بعد از غذای
غلیظ و امتلاء معده زائد شود علاج آن تنقیهٔ معده بقی کنند و اطریفل و گوارش عود و مصطکی تناول کنند و از امتلای
معده و غذائیکه شب مانده باشد احتراز کنند و اگر بسبب کرم باشد که در وی متولد شود دندان را بنجار سیر کنند تا تخم تره و پنیر
بدارند که کرم بیرون آید ضرس اگر بسبب مضغ چیزهای ترش یا قابض بود علاج آن تسخین دندان باشد بخائیدن
و مالیدن صعتر و وج و نمک و عسل و تلیین بخائیدن توز و مغز بادام شیرین و صمغ و اگر بسبب بلغم حامض یا سودا
بود که در فم معده جمع شده باشد علاج آن تنقیهٔ معده باشد و بعد ازان استعمال این ادویه سقوط و تحرک
اسنان اگر بسبب کبر سن باشد علاج نه پذیرد و اگر بسبب رطوبت باشد که لثه را سست کرده باشد گلنار و سماق
و ورق گل و جفت بلوط و شب یمانی و سعد و طراثیث و فوفل و کزمازج و صندل و زرنباد و هلیله زرد و دانه مورد مجموع
یا بعضی بکوبند و بشب بن دندان ریزند با مداد ان بعسل و سرکه و گلاب بشویند و شب یمانی در سرکه و گلاب بجوشانند
و بدان مضمضه کنند آکله و تفتت اسنان پوسیده شدن و ریزیدن یا بسبب رطوبت ردیه باشد که دران متعفن
شود یا بسبب زوال رطوبت اسنان و استیلاء یبوست بود علاج قسم اول آن تنقیهٔ دماغ کنند بحب ایارج و گلنار و
مورد و شب یمانی در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و مشک و مصطکی بکوبند و بران نهند علاج قسم دوم ترطیب
دماغ بود بتدبیر تناول اغذیهٔ مرطبه و لعاب بنگو و شیر خر و روغن بنفشه با سفیده تخم مرغ بزنند و بران نهند تغیر
لون اسنان اگر دندان سبز شود یا سیاه گردد بسبب ماده ردیه که در جواهر آن نفوذ کند علاج آن تنقیه کنند و بیخ کبر
در انیسانه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شاخ گاو کوهی و بیخ نی و پوست بیضهٔ شتر مرغ مجموع سوخته با زبد البحر و سکینه در

نشتر بزنند تا خون بسیار بیرون آید و نمک بمالند و بعد از آن بمحللات یا قابضات طلا کنند انشقاق شفت لب
ترشیده را لعاب بهیدانه بنگو طلا کنند و گاهی که از خیار ظاهر میشود چون قطع می کنند در عناب مفید بود
و روغن بنفشه ... مرهم کنند و شاخ گاو کوهی سوخته با آن ضم سازند و طلا کنند و پوست تنک که بر بیضه کشیده است
بر آن نهند ... در امراض اسنان و لثه حافظ صحت اسنان را لازم است که از فساد طعام و شراب معده در
اجتناب نماید ... از کثرت قی هم بپرهیزد و از چیزهای که دو شنده باشد مثل حلوای کلاکن و قرص و سکنجبین احتراز کنند و بعد
... و از چیزهای ترش و از لثه نا احتراز کنند و چیزهای سخت مثل بادام و جوز بدندان نشکنند
و ... مسواک کنند ... سواک چوب اراک و زیتون است در وقت خواب احیانا بروغن گل یا نار دین
... مزاج ... بدندان بمالند و گاه گاه بعسل و نمک دندان را بمالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند ورم لثه اگر
بسبب ماده ... باشد علامت آن حمرت و لهب و ضربان باشد علاج آن فصد قیفال و چهار رگ کنند و شراب نیلوفر
و عناب ... و آب ... با نبات تناول کنند و ترنجبین هم داخل کنند و غذا تمر هندی یا آلو کیلی خورند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با هلیله کنند و سرکه و گلاب و آب سماق مضمضه کنند و گلنار و جوز سرو و انار ترش و طباشیر
و ورق گل و ... فوفل ... بکوبند و بر لثات بریزند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و با انار و امرود و دوز آنچه
... قروح لثه علاج آن همچو علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود فلدفیون بر آن ریزند تا گوشت
فاسد از آن ... گلنار و مازو و سماق و جوز سرو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر ناسور
... شود ... یا نی بسوزانند و سرکه بر آن ریزند و یک درم از آن یا دو درم نمک و سه درم
تخم گل ... و اگر گوشت لثه کم شود کندر و زراوند مدحرج و خون سیاوشان و کرسنه و بیخ مهک ... بند
و بسرکه ... در دندان نهند وجع اسنان اگر از سوء المزاج گرم باشد علامت آن وجع شدید و ضربان بود
و ... ساکن شود علاج آن فصد قیفال و چهار رگ و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با هلیله کنند و شراب
عناب و تمر هندی و نبات خورند و غذا احموضات یا مزوره با مغز بادام باشد و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و
سرکه و گلاب ... در دهن نگهدارند و اگر وجع بغایت بود اندکی کافور با سرکه و گلاب بیامیزند یا آب کاهو و خیار و کشنیز و کوکنار
... مضمضه کنند و اگر وجع از سوء المزاج بارد باشد علامت آن عدم ضربان بود و سکون وجع بمالات

خون بلحفات در حلق چکانند و لیسمان که بدان حلق افعی گرفته باشند در گردن اندازند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت
وجع و تهیج روی و چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت بود **علاج** آن جلاب با بیخ مهاک و گاوزبان و رازیانه و بانتینا ول
کنند و غذا نخود آب با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت بحقنهای حاده کنند و غرغره با آبکامه و عسل بکنند یا بانجیر و تخم ترب
و سکنجبین عنصلی با آب ترب و مویزج و سکنجبین عنصلی بجوشانند و بدان غرغره کنند و اگر سوداوی بود علامت آن صلابت
ورم و قلت براق و کمودت لون بود **علاج** آن فصد باسلیق و حجامت ساق کنند و غرغره بشیر انجیر و مرو و زرشک
و جلاب و غذا چنانکه در بلغمی گفته شود یا شوربه تکرر کنند و استعمال این حقنه نافع بود صفت آن سنا هفت درم
رازیانه مرزنجوش بیخ مهاک هر یک سه درم بابونه شبت حلبه اکلیل الملک هر یک ده درم قنطوریون باریک ترب بد
هر یک ده درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر ده عدد مویز طائفی دانه بیرون کرده ده درم خیارشنبر پانزده
درم آبکامه روغن زیت هر یک ده درم بوره نیم درم شحم حنظل دو دانگ **ذبحه** ورمی حار بود که در طرفین حلقوم حادث شود بسبب امتلاء
و غلبه خون و از تناول گوشت و شراب و شیرینی بسیار علامت او آنست که از خارج حمرتی تا گوش ظاهر شود و مانع
بلع و آواز گردد **علاج** آن فصد قیفال کنند و اخراج دم بحسب قوت و اگر قوت باشد اعاده فصد کنند و از خون رفتن
بسیار اندیشه نکنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و حقنه که در خناق دموی ذکر رفت بکنند و غرغره بشراب توت و
آب کشنیز کنند یا رب و با ترکیب عدس بجوشانند و خیارشنبر در آن حل کرده بدان غرغره کنند و چون آثار انفجار ظاهر
شود غرغره بشیر و مرو و زرشک کنند و چون منفجر شود تلیین بمطبوخ فواکه با ترنجبین و شیرخشت کنند و طبیعت را محبوس
نگذارند **حکه** شود **حلق** از ماده دم یا صفرا حادث شود علامت آن وجع شدید و سوزش بود در حالت بلع خصوص بلع
ترشیها و شیرینیها **علاج** آن فصد قیفال کنند و شراب بنفشه عناب لعوق کنند لعاب بهگو و بهدانه با نبات بخورند
و غذا اشکاب با روغن بادام خورند یا حریره از شیره سبوس و نشاسته بروغن و قند و از گوشت و شیرینی و آب سرد
احتراز نمایند **سقوط لهات** افتادن ملازه بسبب خلطی بود که بحنک و لهات ریزد اگر خلطی حار بود علامت آن
حرقت و لهیب و عطش و ... باشد **علاج** آن فصد قیفال و حجامت و اسهال طبیعت کنند و غرغره بشراب توت و آب کشنیز
و گلاب و اگر از خلطی بارد بود علامت آن کثرت براق و عدم وجع و استرخاء زبان باشد **علاج** آن تلیین طبیعت
بمطبوخ تربد و حب ایارج کنند و غرغره با آبکامه و عاقرقرحا یا تخم شبت و رازیانه در ماء العسل بجوشانند

دستنبا ده درم بسایند و بر دندان بمالند و مضمضه بسرکه و عنب الثعلب کنند حفر اسنان جسمی باشد شبیه
بسفال که در بن دندان متحجر شود و آن بسبب بخارات معده باشد علاج آن تنقیه معده کنند بقی و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه یا بالهیله و بحلیات مثل زبد البحر و خاکستر صدف و نمک بمالند و سواک کنند و آنچه غلیظ باشد بآهن از دندان
جدا کنند حکهٔ اسنان خاریدن دندان بسبب آبهای مختلف یا تناول اشیاء حریفه حادث می شود علاج
آن آب توزک یا شیرهٔ تخم آن با آب خیار که با سکنجبین یا شراب نارنج تناول کنند و بنوشانند با مرغ و زرغاله بخورانند
یا جلابی از عناب و اجاص و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و تنقیه بمطبوخ فواکه یا بالهیله سازند و بسرکه و گلاب
مضمضه کنند صریر اسنان آنست که در خواب دندان باهم بسایند اکثر صبیان و مشایخ و نسوان را حادث شود
علاج آن تنقیه بحب ایارج و فیقرا کنند و گردن بروغن زنبق و خیری چرب سازند و گلقند و رازیانه و شراب بالنگو
تناول کنند اما صبیان را تعرض نباید شد فتن آب دندان چنان باشد که چیزهای سخت مضغ نتواند کرد و تحمل
چیزهای گرم و سرد نیابد و آن بسبب برودت دماغ باشد علاج آن گلقند و رازیانه تناول کنند یا جلابی از رازیانه
و بیخ کبر و گلنگبین [illegible] و تنقیه بحب صبر و ایارج کنند و مغز جوز بازرده بیضه یا عسل بریان کنند و بر دندان نهند
وجع لثه [illegible] بمالند و گاه باشد که بسبب حرارت بود علامت او آنست که بلمس دندان و لثه
بغایت گرم بود و گوشتهای بن دندان سرخ باشد علاج او آنست که دندان بروغن گل و بیه مرغ و صندل اندکی کافور
بمالند و [illegible] بحب ایارج [illegible] در امراض حلق از الجمله خناق است آن مرضی باشد مانع نفس و بلع بود و سبب آن
تورم [illegible] باشد پس اگر ورم صفراوی باشد علامت آن وجع شدید و عطش و خشکی و تلخی دهن
[illegible] و اگر دموی باشد علامت آن [illegible] سرخی زبان و لب و ضربان باشد و امتلاء بدن علامت دهن بود علاج
[illegible] ال حجامت ساق و [illegible] باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند با عناب و اجاص و بنفشه
[illegible] و تخم [illegible] نبات جلاب سازند و همچنین آب با نیلوفر و عناب غرغره کنند و غرغره بعناب و رب توت و تخم کاسنی و
آب کشنیز کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا بحقنه صفت آن سنا هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم الو
هر یک پانزده عدد سپستان بیست عدد عناب ده عدد تخم کاسنی سه درم خطمی سبوس یک کفی ورق چقندر سته خیار شنبر
بیست درم ترنجبین پانزده درم روغن کنجد و آبکامه هر یک ده درم نمک پنج درم و پاشویه بآب گرم و سبوس و خطمی و بنفشه کنند

تناول کنند و غرغره بقوابض نمایند آنچه بسعال بیرون آید از ریه باشد بواسطهٔ انشقاق و انخراق عروق از
اسباب داخلی یا خارجی بود علاج آن فصد قیفال یا باسلیق کنند و شراب خشخاش یا صمغ عربی و خون سیاوشان
بخورند و شراب انجبار با آب لسان الحمل و کهربا و این قرص نیز مفید بود صفت آن تخم حماض با رتنگ یک
سه درم گل قبرسی شادنه طباشیر لولو ناسفته هر یک چهار درم کهربا شب یمانی شاخ گاو کوهی سوخته نشاسته کتیرا
هر یک دو درم بکوبند و با لسان الحمل لعاب اسبغول سرشته و قرص سازند شربتی یک مثقال باشد اما آنچه بقی بیرون آید
از مری و معده بود در جای خود گفته شود نشوب شوک و علق و عظام در حلق اگر خار یا استخوان
در گلو بگیرد علامت آن نفث خون رقیق بود علاج او آنست که اگر بتوان دیدن و ممکن باشد بکلبتین بگیرند و برفق
بیرون آرند اما ریسمان دو تو کرده فرو برند و سر آن نگاه دارند باشد که در آن پیچیده بیرون آید یا لقمهٔ بزرگ در ریسمان
بندند و فرو برند و سر ریسمان بکشند یا حسو یا پالوده و چیزهای مزلقه مثل العبه بخورند و قی کنند اما علق اگر بآب گرم
بود اگر آب فرو رود در حلق آویزد غرغره کنند بسرکه و نمک یا سرکه و خردل و شیر یا شونیز و خردل و نوشادر بکوبند و بحلق
دمند یا آب افسنتین که بیاشامند یا بحمام گرم روند و تشنه باشند تا علق از غایت عطش بآب میل کند بعد قطعه یخ در دهن
گیرند چنانچه آب آن فرو نرود و باشد که بواسطهٔ میل آب بیرون آید و خونی که بعد از بیرون آمدن از حلق آید علاج آن غرغره
باشد بگلنار و پوست انار و مازو و سماق جوشانیده یا گلنار و نشاسته و دم الاخوین بکوبند و بحلق دمند
باب ششم در امراض صدر و آلات تنفس از آن جمله سعال است و آن حرکتی باشد از ریه برای دفع مضرتی و سبب آن
اگر خشونتی باشد که قصبهٔ ریه را حادث شود بواسطهٔ دخول دود و غبار علاج آن شراب بنفشه و شراب خشخاش با آب گرم
حل کنند و بیاشامند و غذا شوربا با مغز بادام و اسفاناخ خورند یا حریره از شیرهٔ سبوس و نبات و روغن بادام اگر از
زکام و نزله حادث شود بیخ مهک و زوفا هر یک دو درم بنفشه و پرسیاوشان هر یک سه درم سپستان ده عدد و نبات ده درم
جلاب سازند و شراب بنفشه مربی تناول کنند و اگر بسبب رطوبتی رقیق باشد که از دماغ فرود آید علامت آن سعال با نفث
شده و اشتداد آن بشب و بعد از خواب علاج آن شراب خشخاش لعوق کنند و کتیرا و نشاسته و مغز بادام و بیخ مهک
بکوبند و بلعاب بهدانه سرشته حب سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب رطوبت قصبهٔ ریه باشد علامت آن
خرخرهٔ سینه و کثرت نفث بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک گاوزبان هر یک سه درم انجیر ده عدد و مویز منقی

وبدان غرغره کنند پس اگر صوت تغیر و گرفتگی آواز اگر بسبب غلبهٔ خون باشد علامت آن حرارت بود فصد قیفال کنند وجلاب
از شربت نیلوفر و عناب وسپستان تناول کنند و غذا ماء الشعیر یا حلیم گندم خورند و اگر بسبب امتلای قصبهٔ ریه باشد از نزلات
دماغی علامت آن خشونت قصبهٔ ریه لذع و دغدغهٔ آن بود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش و عناب تناول کنند
یا جلاب از بنفشه و عناب و بیخ مهک گاوزبان خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر بعد از حمیات محرقه
حادث شود شیرهٔ تخم تورک یا تخم خیارین یا آب خیار کدو با شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا اسفاناخ یا ماش یا مغز
اسفاناخ و برگ خبازی خورند و اگر بسبب ملاقات هوای سرد حادث شود جلاب از پرسیاوشان و بیخ مهک
و رازیانه و گاوزبان و گلقند تناول کنند و خردل بریان و بادام تلخ و فلفل دراز و فلفل و رازیانه هر یک ... درم
زعفران ... درم بکوبند و با عسل یا شکر سرشته حب سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب رطوبتی بود که عارض حنجره شود
علامت آن احساس ثقل بود و عدم خشونت و الم علاج آن گلقند و رازیانه تناول کنند و بیخ رازیانه و بیخ مهک
... و انیسون ... بجوشانند و بدان غرغره کنند و زنجبیل ... خورند و اگر بسبب یبوست قصبهٔ ریه باشد
علامت آن خشونت ... و صلابت و صغر نبض و صفای قاروره باشد و اکثر از غبار ... حادث شود علاج
آن شراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان یا لعاب بنگو و بهدانه تناول کنند و غذا شیرهٔ گندم و ... شیر خورند و روغن بنفشه
بسینه مالند و اگر ... حادث شود جامه از تن بکشند و ... سر ... شراب بنفشه و عناب تناول کنند
... ماش یا ... بادام و باقلا خورند و حمام روند و اگر بسبب صیحهٔ عظیم باشد علاج آن فصد کنند و تخم خطمی و خبازی و بنفشه
وسپستان و نبات ... غذا ماء الشعیر با قلا آب یا حسو از شیرهٔ سبوس یا نشاسته و نبات و روغن بادام
و از لعاب خطمی کتیرا و روغن بادام و موم روغن سازند و در سینه بمالند و اگر بسبب تناول اشیای حریفه باشد شیرهٔ تخم تورک
با نبات یا شراب انار عذب یا ترنجبین تناول کنند و غذا بنو ماش یا اسفاناخ و پاچهٔ بزغاله خورند نفث الدم خونی که
از دهن بیرون آید به تفل بود یا به تنخنخ یا به تنخع یا بقی اما بتفل یا از لثات یا از جفاف لهات بود علاج آن غرغره و مضمضه بود
بقوابض مثل گلنار و پوست انار و مورد و لسان الحمل و تخم گل اما تنخع آن بود که از دماغ بحنک فرود آید پس اگر حمرت
... علامت غلبهٔ خون باشد فصد قیفال و حجامت نقره کنند و غرغره بقوابض اما تنخنخ آن است که از
قصبهٔ ریه و حنجره باشد و سبب آن ضربه یا صیحه یا سعال شدید بود علاج آن قرص گلنار و کهربا

زبان و منخرین و عرق عظیم موجی بود علاج آن از اول روز تا سوم فصد باید کرد یا از تل و جلاب از نیلوفر و
بنفشه و عناب و سپستان و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا کشکاب با بنفشه و ... و غذا ... سپستان
... و میانه روز شربتی از نبات و لعاب اسبغول و بهدانه و روغن بنفشه شرب کنند و تخم ... تخم خیارین
با بنفشه مطبوخ ... بنفشه دو دینار و تخم کاسنی هر یک ... درم عناب ... سپستان بیست ... تخم خیارین ... سه درم
ترنجبین با شیرخشت هر یکی ده درم یا شیرخشت پانزده درم اگر احتیاج افتد ... تحریک کنند ... استعمال
تمرهندی کنند و اگر باده ... بود و علامت آن تب حرقه و سعال و تلخی دهن ... علاج آن ...
و ... باشند درین تبرید و ترطیب بیشتر باید کرد و سل ... که در ریه حادث شود بسبب نزله که از دماغ فرود آید از
ذات الجنب و ذات الریه و سعال مزمن واقع شود علامت آن تب دق بود با سعال و ... حرارت ... و
نفث مده باشد و ... میان ... اخلاط آنست که ... در آب ... و چون بر آتش نهند ... آن ... وسعت دل
بخلاف اخلاط که بر سر آب بایستد و چون بر آتش نهند ... نباشد علاج آن ... با ترنجبین هر یک ده درم
جلاب ... سرطان را با نها قطع کنند و شکم ... کنند ... آب ... کشکاب ... و اگر ... ازان ... با شیر
... آن ... گوسفند و شیر زنان و شیر خر و شیر بز عظیم مفید بود و شیر شتر ... که از پستان ... گرفته اند که
بر شیر مداومت باید نمود و حمام نیز مناسب باشد بشرطیکه سخت گرم نبود و ... تکنند و ... ازان ... روغن بنفشه ...
بدن ... اندود درین ... گلنگبین تازه آورده اند که با نان بخورند و شیره تخم ... با شراب انار عذب خورند و اگر با آن
نفث دم باشد گل ارمنی و نشاسته و بیخ مهک هر یک پنج درم سرطان سوخته ده درم کتیرا ... هر یک شش درم کوفته
و بیخته بلعاب بهدانه بسرشند و دو درم ازان تناول کنند وقتی که ... مفید بود با ... مغز تخم خیارین و خرپزه
کدو هر یک پنج درم صمغ عربی کتیرا نشاسته هر یک هفت درم مغز بادام و بهدانه هر یک ده درم مویز طائفی دانه بیرون کرده
روغن بادام جوشانیده دوازده درم مجموع بکوبند و در یک من آب بجوشانند تا نیم من آید و با قند نیم من
قوام آرند شربتی ده درم باشد قرص سفید گاوزبان بیخ مهک کتیرا صمغ عربی نشاسته گل ارمنی هر یک چهار
درم ورق گل پنج درم مغز تخم خیارین و کدو هر یک شش درم سرطان سوخته بادام تلخ هر یک ده درم کوفته بیخته
بلعاب بهدانه اقراص سازند و یک مثقال بخورند شراب نافع آب انار عذب یک من آب سیب شیرین

ده عدد بخورند یا شراب زوفا ده مثقال بآب گرم حل کرده بیاشامند و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ
صفت آن سنا پنج درم انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد رازیانه تخم خیارین پرسیاوشان تخم کاسنی
بیخ مهک نیلوفر هر یک سه درم خیارشنبر و ترنجبین شکر سرخ هر یک ده درم و این حب در دهان گیرند صفت آن
رازیانه فلفل تمر هندی بادام تلخ هر یک دو درم حلتیت یک درم رب السوس پنج درم بکوبند و بعسل سرشته حب سازند
و اگر سعال بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامت آن سرعت نبض و حمرت وجه و عدم نفث بود علاج آن لعاب بنگو
و بهدانه شیرین از نبات بیاشامند یا شیرهٔ تخم توزک یا شراب بنفشه و نیلوفر و آب بنفشه و کشنیز در سینه بمالند و
سپستان و بهدانه در دهن گیرند و اگر بسبب برودت مزاج ریه بود علامت آن قلت عطش و اشتداد سعال در سرما
و استراحت باستنشاق هوای گرم بود و باستحمام ساکن شود علاج آن جلابی از زوفا پنج درم انجیر ده عدد پرسیاوشان
بیخ مهک هر یک سه درم تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشکدانه بخورند و سینه بروغن نسرین و سوسن چرب کنند
و اگر بسبب یبوست مزاج ریه بود علامت آن سرعت و صلابت نبض بود و اشتداد او بعد از عطش و حرکت و تسکین
آن بعد از حمام علاج آن شیرهٔ تخم خیارین با نبات و ترنجبین تناول کنند یا لعاب بنگو و بهدانه با نبات غذا نخود ماش
با مغز بادام و اسفاناخ بخورند و گوشت و پاچهٔ بزغاله مفید بود ربو مرضی بود که چون حرکت کنند یا پیاده روند نفس
تنگ شود و متواتر گردد و سبب آن خلطی بود که در ریه یا قصبهٔ ریه متشبث باشد علامت آن خرخرهٔ سینه و سعال و نفث بود
علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک و گاوزبان و پرسیاوشان و انجیر و سپستان و مویز طائفی تناول کنند و شراب زوفا و
سکنجبین عنصلی لعوق نمایند و غذا نخود آب با قلیه و مغز بادام خورند و تنقیهٔ بدن از خلطی که غالب باشد و لعوق عنصلی مفید بود
و لعوقی که از عسل و بزرک و روغن بادام و همچنین مغز بادام و مغز فستق و چلغوزه بکوبند و بیخ مهک و زوفا بجوشانند و با جلاب
از قوام آرند و همه با هم بیامیزند و بلیسند و اگر بسبب بخارات قلب باشد علامت آن خفقان و ضعف قلب و علامات
سودا بود علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب گاوزبان و شراب انار غذا تناول نمایند و تقویت قلب و تسکین حرارت قلب
کنند و اگر بسبب یبوست ریه باشد علامت آن عدم نفث و تشنگی و رقت آواز باشد علاج آن ترطیب ریه باشد شراب
بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و ثرید شیر و شیرهٔ جو خورند ذات الریه ورمی باشد که در ریه حادث میشود بسبب
آنکه ماده دموی باشد علامت آن حمی مطبقه و ضیق نفس و وجع ضربانی و حمرت عین و وجه و تشنگی و خشکی

بنفشه و کتیرا و موم و خطمی بر موضع بمالند و بعد از تنقیه انحطاط مرض ترطیب و تبرید باید کرد بشیره تخم توز و آب خیار کدو
با نبات و ترنجبین و نقل شراب انار و عناب و کاهو شاید و غذا اسفناج با مغز بادام و اسفاناج خورند و درین امراض
آب سرد نباید خورد و اگر ماده بلغمی بود و این کم واقع شود علامت آن بیاض و غلظ قاروره و بیاض نفث و بطوء
نبض و قلت عطش و کثرت بزاق بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از سپستان و بیخ مهک و سوباه ترکیب
و نبات و ترنجبین خورند و غذا اجو و نخود آب و بعد از نضج و تلیین کنند بدین مطبوخ صفت آن سنا پنج درم بیخ
مهک پنج درم کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خیارین هر یک سه درم مویز طائفی ده درم انجیر ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین ده درم
خیارشنبر پانزده درم و میان روز شربتی از نبات و عرق گل و تخم ریحان بیاشامند و اگر از ماده سوداوی بود علامت آن
سیاهی و خشونت زبان و اختلاط عقل و هذیان و اضطراب بود علاج آن همچو علاج بلغمی بود در اول استعمال حقنهای نرم باید کرد
و جلاب از بنفشه و سپستان و ترنجبین و نبات خورند باب نهم در امراض قلب و ثدی سوء المزاج که عارض قلب شود
اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و سرعت و عظم نبض و حمرت و غلظ قاروره و حرارت سینه و لهیب و قلق
و غضب و غم و کرب باشد علاج آن شراب نیلوفر و شراب سیب شامی با گلاب و عرق بید مشک و کاسنی تشرب کنند
و شراب صندل و لیمو و حماض و زرشک نیز مفید بود غذا انار دانه با لیمو یا زرشک خورند و کشنیز خشک چهار درم
گل سرخ دو درم طباشیر یک درم بکوبند و با ده درم شراب سیب بخورند و صندلین و گلاب در سینه بمالند و در موضع بارده نزول
کنند و مفرح بارد تناول نمایند و این مفرح نیز مفید بود صفت آن ورق گل طباشیر گاوزبان هر یک ده درم کشنیز صندل
هر یک دو درم تخم توزک تخم خیارین و کدو مقشر هر یک چهار درم زرشک پنج درم لولو ناسفته دو دانگ کهربا و بسد هر یک نیم مثقال
کوفته و بیخته بشراب سیب سرشند مفرح دیگر تخم کاهو تخم خربزه تخم خیارین گاوزبان هر یک پنج درم تخم توزک سه درم
لولو و بسد و کهربا هر یک مثقال قاقله صغار و طباشیر هر یک سه درم ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور
نیم دانگ مشک و عنبر هر یک دو دانگ بکوبند و با شیره قند بسرشند و شربتی ازین یک مثقال بود و اگر سوء المزاج
بارد عارض شود علامت آن بیاض قاروره و صغر و بطوء و تفاوت نبض و ضعف نفس و قلب و اضمحلال و
ضعف قوت و کسل و کثرت خواب و بددلی و فزع بود و از هوای گرم و موضع گرم راحت یابند علاج آن
شراب بادرنگبویه و گاوزبان و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب یا تیهو و کبک و دراج و قلیه که در ان توابل باشد

چهار من آب نیشکر کمین با هم بآتش نرم بقوام آرند ده درم ازان تناول کنند درین مرض چون چشم نگذرد و د د
با آنکه روی تیره شود و پوست شکم خشک و لاغر گردد و پوست پیشانی کشیده شود و موی بریزد و اسهال ذوبانی
بسیار شود و نتن مده بافراط بود علامت مرگ بود ذات الصدر ورمی گرم باشد در حجابی که قاسم صدر است
حادث شود از جانب قص و آنرا برسام گویند علامت آن تپ دائم و شدت عطش و قلق و اضطراب بود و درد این
از فم معده تا ثغبه نحر وجع ناخوش احساس کنند و نظر ببالا و زیر نتواند کرد و بر پشت و پهلو نتواند خفت ذات العرض
ورمی باشد که در ضمن حجاب از جانب فقرات حادث شود علامت او آنست که مریض وجعی در میان شانها احساس کنند
مریض بغیر پشت باز نتواند خفت ذات الجنب ورمی بود که در غشای مستبطن اضلاع یا در حجابیکه حاجز است میان قلب
و معده حادث شود و این را ذات الجنب خالص گویند و در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر نیز واقع شود و
این بغایت بد باشد علامت آن تپ دائم و ضیق النفس مع اتر و نبض سریع متواتر و منشاری بود و شوصه ورمی بود
که در حجابیکه بر اضلاع خلف است و عضلات آن از زیر حجاب حاجز واقع شود اعراض وجع او شدید بود صاحب
این مرض حرکت نتواند کرد و بهیچ وضع نتواند خفت علاج این امراض قریب بیکدیگر باشد پس اگر ماده دموی باشد علامت
آن حمرت وجه و عظم نبض و حمرت نفث بود و اگر صفراوی بود حدت تپ و هذیان و سرعت و تواتر نبض و صفرت نفث
علاج در هر دو نوع فصد باسلیق باشد از اول تا سوم اما در دموی در اول از جانب مخالف وجع کنند و در صفراوی
از جانب موافق و هر روز جلابی از نیلوفر و بنفشه و سپستان و عناب و نبات خورند یا شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش
یا ترنجبین و غذا کشکاب یا بنفشه و عناب و نیلوفر و سپستان و شیره خشخاش خورند یا بشراب بنفشه و عناب تلیین طبیعت
کنند و بعد از نضج باین مطبوخ پرسیاوشان پنج درم سنا مکی بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم تخم خطمی تخم خبازی هر یک
دو درم تخم کاسنی سه درم سپستان بیست عدد عناب ده عدد شیرخشت ده درم ترنجبین و خیارشنبر هر یک
پانزده درم میان روز شربتی از نبات و لعاب اسپغول و بهدانه و عرق گل و بید مشک تشریب کنند و درین امراض
حقنه اولی تر بود از مسهل و حقنه های لینه استعمال باید کرد صفت آن سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم
سبوس و خطمی و جو نیم کوفته هر یک کفی و ورق چقندر دسته عناب نه عدد سپستان سی عدد خیارشنبر ترنجبین
هر یک پانزده درم آب کاسه و روغن کنجد هر یک ده درم نمک طعام یک درم و موم روغنی از روغن بادام و

نصف درم تخم توزک مغز بادام ومغز فندق وفستق هریک بیست درم توده‌ری سرخ وسفید هریک یک درم بکوبند وباشکر وروغن گاو حلوا سازند وهر بامداد بیست درم بخورند وهر پسین عصیده وشیر وشکر واستان آن بخورند خفقان بشرکت معده نیز حادث شود وآنرا باحوال معده بدانند پس اگر خلطی لزج در معده جمع شده باشد معده را بقی پاک کنند وگوارش مصطگی وعود ومفرحات حاره تناول کنند واگر بسبب صفرا باشد که بمعده ریزد هر روز جلابی از پوست بیخ کاسنی وتخم کاسنی وبیخ مهک ونبات تناول کنند وبعد از نضج تنقیه باین حب کنند صفت آن افتیمون شاهتره سنا هریک دو درم هلیله زرد ورق گل لاجورد شسته هریک نیم درم بکوبند وآب بالنگو سرشند وبلع کنند ومیان نهار روز شربتی از نبات وعرق گل وگاوزبان آشامند واگر در معده سودا جمع شده باشد آنرا بقی برآرند علاج آن جلابی از بالنگو وبیخ مهک وگاوزبان ونبات تناول کنند وتنقیه باین حب نمایند صفت آن تربد سفید افتیمون ماشا تخم حنظل غاریقون حجر ارمنی هریک دو درم سقمونیا بریان نیم دانگ ملح نفطی مقل هریک دانگی اسطوخودوس نیم درم بکوبند وبآب رازیانه حب سازند وبعد از تنقیه مقویات قلب ومعده تناول کنند غشی علت حالتی باشد که مجموع حواس معطل نماید واین بواسطه ضعف قلب باشد واجتماع روح باستفراغ وتحلیل روح باشد وسبب آن ماده باشد که خانق ارواح بود چنانکه در ابتدای حمیات وامتلای عروق از اخلاط وامتلای معده در حالت تخمه حادث شود یا بسبب استفراغ وتحلیل بسیار بود که روح نیز تابع آن شود چنانچه در استفراغات وادبار اعراض نفسانی حادث میشود وعلامات غشی برودت اطراف وتنفس ضعیف ونبض صغیر وصفرت لون بود علاج آن در حالت غشی آب سرد وگلاب بروی پاشند وبوهای خوش بهوش ... باشند وتحریک کنند وچون افاقت شود شراب حماض ولیمو وصندل بدهند واگر بسبب وجع باشد ... کنند واگر بسبب اختناق رحم یا تناول سموم یا گزیدن حشرات بود علاج آن کنند چنانکه گفته خواهد شد ومقویات قلب استعمال نمایند ضغطهٔ قلب علتی باشد که چنان احساس کنند که دل ورا می‌فشارد وعقب آن غشی خفیفه حادث شود واز دهن لعاب ان گردد علاج آن استفراغ سودا باشد بمطبوخ افتیمون وحب ایارج وبعد از آن تقویت قلب باشربه ومفرحات وتریاقات امراض ثدی ورم آن اگر از مواد بسته بود علاج آن در باب اورام گفته میشود واگر بواسطه آن باشد که شیر در پستان بسته شود علامت آن انتفاخ وصلابت وحمرت ووجع پستان بود

خورند و زعفران و دارچینی بر سر طعام ریزند و تنقیه بدن کنند و دوا المسک حلو و معجون مفرح تناول کنند
صفت آن مصطکی عود دارچینی سنبل قرنفل مشک جوز بوا قاقله پوست اترج هر یک مثقال
مشک دانگی کوفته و بیخته با شیره قند یا عسل سرشته. و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن هزال و
نحافت بدن و صغر و تواتر نبض بود علاج آن شراب بانگو و نیلوفر و گاوزبان با عرق گاوزبان
تناول کنند و استحمام و تدهین و تناول مفرحات معتدل کنند **معجون مفید** ابریشم کهربا لولو فرنجمشک
پوست ترنج هر یک شش درم ابریشم خام الناگوجه یک ده درم باد وج کشنیز خشک هر یک دو درم بهمنین
هر یک پنج درم یکوبند مشک عود دمیبر هر یک درمی بسایند بعسل کف گرفته بسرشند و مثقال تناول کنند و اگر
سوء المزاج رطب باشد علامت آن قلت اشتها سرعت انفعال و نبض بطی و قاروره سفید و غلیظ بود
علاج آن شراب بانگو و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با کباب تیهو و فلفل و زعفران خورند و اگر علامات
امتلا باشد تنقیه حب ایارج و حب افتیمون مفید بود و استعمال ریاضت معتدل نافع بود معجون نافع مصطکی عود
دارچینی قرنفل مشک سنبل جدوار کبابه قاقله پوست ترنج سنبل هر یک پنج درم مشک دانگی بکوبند و بشراب سیب
بسرشند و مثقالی ابنه [illegible] یا حماض بخورند **خفقان** حرکتی اختلاجی بود که بسبب دفع موذی عارض قلب شود و آن
اگر بسبب غلبه دم باشد علامت آن [illegible] و فصد باسلیق کنند یا حماض و سکنجبین با شراب انجبار و لیمو و حماض و هر
بید تناول کنند و غذا [illegible] با روانه با گوشت مرغ و بزغاله خورند و اگر علامت غلبه صفرا بود شربت مذکور
و مفرحات بارده تناول کنند و ضماد اقاقیا و کشنیز و گلاب بر سینه طلا کنند و سیب به و امرود و انار تنقل کنند
تخم کاهو و تخم خرفه و زرشک هر یک پنج درم تخم توزک تخم کاسنی و دانه حماض و کشنیز خشک و طباشیر و صندل
هر یک سه درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و احیانا تا مثقالی تناول کنند و اگر خفقان بسبب غلبه سودا باشد
علامت آن خبث نفس و وحشت و فکر و خوابهای بد بود علاج آن تنقیه بدن باشد مطبوخ افتیمون و حب
و مطبوخ هلیله و بعد از تنقیه دوا المسک حلو تناول کنند و معالجات سوء المزاج یابس بکار دارند مذکور
شده و اگر بسبب کثرت صوم و استفراغ و نزف دم و ریاضت باشد اغذیه جیده الکیموس تناول کنند
میل با سائش و تنعم و استحمام کنند و مسمنات استعمال نمایند **مسمن** نشاسته آرد نخود و آرد برنج هر یک

[illegible]

درازیانه و گوارش کمونی تناول کنند اما سوء المزاج سازج اگر حار بود علامت آن تشنگی و خشکی دهان و دم معده و جشاء دخانی
و فساد اغذیه لطیفه و قلت اشتها و میل بچیزهای ترش بود علاج آن شراب سیب و ریباس و غوره و لیمو و سکنجبین و مانند آن
تناول کنند یا گلاب با آب برف و غذا از زرشک و تمر هندی و انار دانه و غوره خورند و دوغ با برف نیز مفید بود و اگر
سوء مزاج حار یابس باشد علامت آن هزال شد تشنگی و خشکی زبان و حبس طبیعت بود علاج آن شیره تخم تورک یا
آب خیار و کدو با نبات و ترنجبین تناول کنند و غذا ابو ماش با مغز بادام و اسفاناخ باکه و یا گوشت بزغاله خورند و زرشک
هفت درم و گل ارمنی چهار درم صندل سفید مغز تخم کدو و طباشیر و تخم تورک و ورق گل سرخ هر یک پنج درم بکوبند و
با عرق بید بسرشند و یک مثقال با شراب غوره تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد سازج بود علامت آن ضعف هضم و لین
و انتفاخ بطن و دیر بازماندن و ترش شدن طعام و کثرت ریق و جشاء ترش بود علاج آن گلقند و درازیانه و
شراب بادرنگبویه و بزوری تناول کنند و غذا نخوداب با فلفل و زنجبیل و دارچینی خورند و زنجبیل پرورده و گوارش
عود و عنبر و مصطگی احیاناً تناول کنند و کندر و نانخواه و زنجبیل هر یک شش درم فلفل و اذخر و حب الغار و عود
هر یک سه درم بکوبند و با مویز طائفی بیست درم بسرشند و دو درم تناول کنند و اگر سوء مزاج بارد یابس باشد
علامت آن قلت عطش و کثرت اشتها و جشاء ترش و تخمه بود علاج آن گلقند و درازیانه و گلنگبین و هلیله پرورده
و اطریفل تناول کنند و سنبل و اذخر و نانخواه هر یک سه درم سعد پنج درم بکوبند و به آب برگ سعد طلا کنند و
روغن زنبق و خیری بمالند شرابی که مفید بود آب به ترش پنج رطل شراب صرف پنج رطل با آتش نرم بجوشانند
تا نیمه آید پس شیره قند بران ریزند بقدر شیرینی آن و می جوشانند تا بقوام آید و در آخر طبخ مصطگی دو درم دارچینی
زنجبیل قرنفل زعفران هر یک درمی بکوبند و در کیسه کنند و در دیگ نهند تا بجوشند پس بمالند و بیفشارند چون بقوام آید
از آتش فرود گیرند شربتی از آن ده درم باشد و اگر سوء المزاج رطب سازج باشد علامت آن کثرت ریق و سیلان
لعاب و قلت عطش و تلذذ از آب سرد و میوه های و ترهای بارده و تنفر از دسومات و اغذیه رطبه و غثیان بود
علاج آن گلقند و انیسون و جوارش مصطگی و زنجبیل پرورده تناول کنند و غذا نخوداب و قلایا با توابل باشد
و اگر با آن طبیعت نرم شود معجون خبث الحدید نافع بود صفت آن هلیله سیاه و بلیله و آمله و خبث الحدید
هر یک ده درم سنبل اذخر سعد زنجبیل فلفل نانخواه کندر هر یک پنج درم جدا جدا بکوبند و خبث الحدید سحق

علاج آن خرقه بگلاب و سرکه تر کنند و بر آن نهند و اگر حرارت آن عظیم بود آرد باقلا و جو و منافث با آب گشنیز و آب تره کد
و سفیده تخم مرغ طلا کنند و اگر وجع ساکن شود محللات ضماد کنند و اگر جمع شود منضجات استعمال کنند و بعد از آن فجر گردانند
قلت لبن اگر کم شدن شیر بسبب قلت دم و قلت اکل بود تناول اغذیه کثیر الغذا باید کرد و اگر بسبب فساد شیر بود یا غلبه
برودت غالب شود و اگر صفرا غالب شده باشد علامت آن صفرت و حدت و رقت شیر بود و اگر بلغم غالب بود علامت آن سپیدی و
ماسیه حموضت شیر بود و اگر سودا غالب شود علامت آن کمودت و غلظ شیر بود علاج آن تنقیه باشد از خلط غالب و تبدیل
مزاج با غذیه و اشربه که مضاد آن خلط بود **کثرت لبن** بسیاری شیر و ریختن آن اگر با فراط بود در ادرار طمث و مجففات
استعمال کنند و پستان را بابک و مرداسنگ و روغن گل و زیره و سرکه طلا کنند **باب دوم در امراض معده** سوء المزاج
عارض معده میشود یا مادی باشد یا ساذج آنچه مادی باشد اگر از صفرا باشد علامت آن کرب و تشنگی و صفرت
زبان و تلخی دهان بود علاج آن تنقیه معده کنند با آنکه سکنجبین و آب گرم بیاشامند یا تخم شبت و ترب و بیخ مهک
بجوشانند و اندکی عسل و نمک در آن حل کنند و بیاشامند و قی کنند و بعد از آن هر روز جلابی از بنفشه و اجاص
و بیخ مهک و ترنجبین و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و بعد از تنقیه تقویت معده
بربوب و اقراص بارده و سکنجبین و مانند آن کنند و این سفوف مفید بود **صفت آن** ورق گل ده درم طباشیر پنج درم
بلیله زرد و سماق هر یک سه درم مصطگی یک درم را نیک نیم کوفته کنند و با دو چندان ادویه قند بیامیزند و سه درم
با گلاب تناول کنند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن جشاء ترش و تخمه و انتفاخ شکم و قلت اشتها و غثیان و قی
بلغم و قلت عطش و کثرت ریق و سیلان لعاب و بیاض لون قاروره و بطوء و لین نبض بود و میل باغذیه و اطعمه
حریفه و مالحه باشد علاج آن اولاً قی کنند و معده را پاک گردانند و بعد از آن هر روز جلابی از انیسون و بیخ مهک
و بالنگو و گلقند دهند و غذا نخوداب با شیره تخم سکدانه خورند و فلفل و دارچینی و زعفران در آن کنند و طلا یا سبزه متوبله
نیز مفید بود و بعد از تنقیه حب ایارج جالینوس و غاذیا کنند یا حقنه های حاده و معده را بروغن نبق و خیری
مصطگی بمالند و گوارش کمونی و گوارش کنند و زنجبیل پرورده تناول کنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن حرقت
معده و کثرت اشتها و ضعف هضم و کثرت نفخ و ترشی دهن و غلظ و سواد قاروره و بطوء و صغر نبض و قی ترش و خشکی
دهن و تشنگی بود علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و مسهلات کنند و بعد از آن که معده را بقی پاک کرده باشند اطریفل و گلقند

و رو باده ترکیب با گلاب و یا آب کاسنی طلا کنند و بعد از آن خطمی و حلبه و برزگ و بابونه و زرد و سنبل و سعد و آرد جو
و چون ورم خراج گردد منتفخ شود و علامتش شدت وجع و حمی و ضربان باشد آنزمان برزگ و مرو و زرشک و
تخم خطمی هریک درمی بکوبند و با شیر بز بیاشامند تا نضج یابد و علامت نضج سکون تب و وجع باشد و چون منفجر شود
شراب عناب و شراب خشخاش با شیره تناول کنند و حریره از نشاسته و خشخاش و روغن بادام و قند سازند و
علامت انفجار قی و اختلاف مده و خون باشد و چون مده کم شود شربتی از نبات با تخم شاهسفرم بیاشامند و اگر حرارت
سخت نباشد ماء العسل بهتر باشد تا معده را از مده پاک کند و چون پاک شده باشد کنند و گلنار و ورق گل هریکی دو درم
گل ارمنی و کهربا و خون سیاوشان هریکی درمی بکوبند و باهم چندان قند بیامیزند مثقالی از آن بخورند تا جراحت مندمل
شود و اگر ورم بارد باشد یا ماده بلغمی بود علامت آن ثقل و انتفاخ معده و سفیدی زبان و کثرت لعاب و تهیج روی
و ورم رخو باشد علاج آن ماء الاصول تناول کنند و تریاق اربعه و مثرودیطوس نیز مفید بود و یا جلابی از پوست بیخ کاسنی
و بیخ رازیانه و بیخ مهک هریکی ده درم تخم رازیانه سه درم گلقند ده درم بیاشامند و غذا نخود آب با شیرهٔ خسکدانه
با فلفل و دارچینی خورند و کرویا و روغن زیت و روغن بیدانجیر بر غذا کردن و بر معده مالیدن مفید بود و سعد و اذخر و
سنبل و خاکستر چوب رز باهم بسایند و بسرکه بسرشند و ضماد سازند یا صبر سقوطری ده درم و سنبل و قردمانا و مصطگی و
افسنتین هریکی درمی بکوبند و با روغن زیت یا یاسمین و روغن بان ضماد کنند و مسهلات لینه استعمال نمایند و اگر از ماده
سودا باشد ورم صلب بود و با آن افکار ردیه و خبث نفس باشد علاج آن جلابی از تخم رازیانه و بیخ مهک و بیخ کرفس و گلنگبین
تناول کنند غذا نخود آب با شیرهٔ خسکدانه و روغن بیدانجیر خورند و معده را بحلبه و برزگ و خطمی و بابونه و مصطگی هریک
ده درم و صبر و سنبل و سعد و اذخر هریک درمی شمع سه درم روغن بابونه پانزده درم تضمید سازند و با سنبل و افسنتین و
سلیخه و مصطگی سه درم صبر و سلارس هریکی چهار درم حلبه برزگ پنج درم زعفران هریکی درمی بکوبند و با موم و روغن زنبق
یا خیری یا قسط بیامیزند و بمالند و این ماء الاصول تناول کنند صفت آن پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه
هریکی ده درم انیسون رازیانه هریکی سه درم بیخ مهک بابونه هریکی هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد
مویز طائفی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا برطلی آید پس صافی کنند و سی مثقال از آن با سه درم مغز خیار شنبر
و یک مثقال روغن بیدانجیر تناول کنند و تلیین طبیعت با یارج سوغاذیا و ایارج ابرکاغانیس کنند قمر اقر و نفخ

کرده و شسته یک هفته در سرکه بخیسانند پس خشک کنند و با دیگر ادویه بسایند و با دو چندان ادویه عسل سرشته
و یکمثقال بخورند و اگر سوء المزاج یابس ساذج بود علامت آن نحافت و هزال بدن و عطش و خشکی زبان و قلت
بزاق بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند یا شیرهٔ تخم خرفه با آب خیار کدو با نبات تشرب کنند
و غذا شوربا اسفناج و نخود و کدو و گوشت بزغاله و مرغ فربه و ماهی تازه خورند **وجع معده** اگر بسبب سوء المزاج
باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب ورم باشد آنهم گفته شود و اگر بسبب ریاح بود علامت آن تمدد و سرایت
و قراقر و فواق و جشا باشد و بعد از تناول اشیا انفاخ زیاده شود **علاج** آن گلقند و رازیانه و گلنگبین و سکنجبین و بادنجان
بزنگبین تناول کنند و گوارش کمونی و کندری و اطریفل کشنیز تناول نمایند مصطگی و کندر و کرویا و زنجبیل بجامه
و این سفوف نیز مفید بود **صفت** آن رازیانه و انیسون هر یک سه درم نانخواه کرویا تخم کرفس هر یک دو درم
بکوبند با دو مثقال آن قند بیامیزند و پنج مثقال از آن ناشتا تناول کنند و اگر وجع بسبب طعام مثل وی ناشتا
آب گرم و روغن کنجد بیاشامند و قی کنند و بعد از آن جوارش عود با مصطگی خورند و اگر بسبب ضعف معده باشد
علامت او آنست که بعد از اکل حادث شود و در خلو معده ساکن شود **علاج** آن تقویت معده باشد و اگر در معده
اخلاط ردیه باشد بقی و اسهال تنقیه کنند و نانخواه و کندر هر یک پنج درم سعد سنبل هر یک سه درم بکوبند با عسل
سرشته دو مثقال تناول کنند **حماض** ترنج یک رطل بجوشانند تا به نیمه آید پس با یک رطل قند و یک رطل عسل
و نیم رطل گلاب با آن ضم کرده بجوشانند تا بقوام آید پس زعفران و فلفل و دارچینی و قرنفل و مصطگی هر یک درمی با نانخواه
سه درم و عود ده درم بکوبند و بر سر آن ریزند و با هم بسرشند پس از آتش فرو گیرند و در ظرف چینی یا زجاجی
و یا ناسه درم تناول کنند **اورام معده** اگر ورم حار بود علامت آن تب و التهاب و حرقت معده و وجع و ورم ظاهر
بود و قی و تشنگی و سقوط اشتها باشد **علاج** اولاً فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر با آب کاسنی یا شیرهٔ تخم کاسنی تناول کنند
و آب انار مین با ترنجبین و نبات نیز بیاشامند و غذا نخود و کشکاب با اسفاناخ خورند و تقلیل غذا کوشند و چون
ابتدای نضج باشد جلابی از روباه تربک و تخم کاسنی هر یک چهار درم و بنفشه سه درم و خیارشنبر پنج درم تناول کنند و اگر
حرارت چندان باشد دو درم رازیانه با آن ضم کنند و حسو از شیرهٔ اسبغول و نبات و روغن بادام خورند و در آخر
صندل و اقاقیا با گلاب و آب بستان افروز و روباه تربک بر معده طلا کنند و بعد از دو روز آرد جو و خطمی

یا بادام تدهین کنند و اگر جوع بسبب کرم و حیات باشد علامت آن احساس حرکت ایشان بود
و سقوط آن احیاناً علاج آن قتل و اخراج کرم باشد چنانکه گفته شود و اگر بسبب اخلاط حامض بلغمی بود
که در معده جمع شده باشد علامت آن ترشی دهن و جشاء ترش و براز رطب بود علاج آن تنقیه معده
کنند بقی و گلقند و انیسون و مصطگی و دارچینی خورند و غذا نخود آب با فلفل و کرویا و مصطگی و دارچینی
کنند و اگر احیاناً احتیاج باشد حب صبر و ایارج اسهال نمایند جوع البقر آن جوع مجموع اعضا باشد با سیری
معده و آنرا بولیموس گویند سبب آن برودت مفرط باشد که فم معده را عارض شود و قوت
حس و جذب از و فوت شود و بدن عظیم محتاج بغذا باشد و بیشتر این مرض در زمستان سرد
بود و کسی را که در سرمای سخت سفر کند عارض شود علامت آن نحافت بدن و بطلان اشتها و ضعف
قوت و وجع معده باشد و احیاناً غشی نیز حادث شود و ملمس فم معده سرد باشد علاج آن
شراب بالنگو و شراب گاوزبان و گلقند و رازیانه و انیسون هر کدام که باشد ده مثقال تناول کنند
و اغذیه نخود آب با کباب و تیهو و دراج خورند و توابل گرم دران کنند و شراب ریحانی و اطریفل
و جوارش کمونی و عود و مصطگی مناسب این مرض بود و سعد و سک و رامک و تمام بکوبند و بر معده
طلا کنند و این علت بسبب ضعف معده باشد یا حرارت جمیع بدن نیز حادث شود علامت آن
کرب و لهیب و عطش و یبوست طبع بود و چون گرسنه شود و غذا نخورد غشی کند و قوت ساقط شود
علاج آن سکنجبین و شراب زرشک و انار و سیب با گلاب تناول کنند و غذا از زرشک
و تمر هندی و انار دانه و غوره و لیمو خورند و همین که غلبه اشتها و غذا پیدا شود چیزی باید خورد
تا خیره نباید نمود **عطش کاذب** تشنگی کاذب اگر بسبب حرارت قلب و ریه باشد
علامت کرب و لهیب و احراق صدر بود و استراحت بهوای سرد علاج آن شراب حماض و سیب
و لیمو و صندل هر کدام که باشد با عرق گل و بید ساده یا آب سرد بیاشامند و غذا شوربا مرغ یا بزغاله
خورند و صندل و گلاب و عرق بید بر سینه طلا کنند و خیار و کدو ببویند و این قرص نیز مفید بود صفت
آن صندلین مغز تخم خیارین و کدو و تخم توزک هر یک نیم درم طباشیر دو درم بکوبند و با لعاب بهدانه بسرشند و

بواسطهٔ برودت وضعف معده و تناول اشیاء نفاخه باشد و گاه بود که بسبب نا ربت معده باشد که
احداث نفخ و بخار کند علاج آن هر بامداد گلقند و رازیانه و افسنتین تناول کنند و غذا نخوداب با زیره
و دارچینی و کردیا خورند و از اطعمهٔ غلیظه و اشیاء نفاخه و حموضات احتراز کنند و سبوس گاورس و نمک گرم کرده
بر شکم بندند و سنبل و کندر و رازیانه هر یک سه درم فودنه و سداب خشک و زنجبیل و کردیا هر یک دو درم
صعتر و نانخواه و مصطگی هر یک درمی بکوبند و باد و مثل آن قند بیامیزند و پنج درم تناول کنند و گوارش
شهریاران و کمونی و فلافلی بخورند و اگر با نفخ طبیعت نرم بود حب الرشاد بریان کرده و زیره در سرکه
جوشانیده بریان کرده هر یک سه درم بکوبند و با هم چندان قند بسه نوبت بخورند جشا نفخی بود که بطریق
فم معده دفع شود و این بسیار واقع شود دلیل فساد هضم و تثاؤب که آنرا دهن دره گویند از بخارات غیر منهضم
واقع شود و بعضلات فک اسفل حاصل شود و غلیظ گردد و تمدد در آن عضلات پیدا شود تمطی آنست
که همه اعضا کشیده شود و حدوث آن هم از بخارات باشد که در دیگر عضلات حاصل شود و همه دلالت
بر ضعف هضم و تقصیر آن کند علاج آن مجموع تنقیه و تقویت معده باشد شهوة کلبی اشتداد اشتها
طعام و حرص بر ماکولات بود بحدیکه سیر نگردد و سبب آن سوء المزاج بارد باشد که فم معده را کثیف
گرداند علامت آن نفخ و ثقل و قلت عطش و تمدد معده و کثرت سیلان لعاب و لین طبیعت بود علاج
آن تسخین معده کنند به گلقند و رازیانه و شراب بالنگ و گلنگبین عسلی نمایند و غذا نخوداب با شیرهٔ خشک
و توابل گرم باشد و تنقیه بحب صبر و حب ایاره کنند و بعد از تنقیه گوارش مصطگی و اطریفل مقویات معده
تناول کنند و کندر و مصطگی بخایند و شراب خمر سفید بود و اگر سبب این مرض کثرت انصباب سودا باشد
بفم معده علامت آن حرقت فم معده و قلت عطش و جشاء ترش بود علاج آن تنقیه بدن کنند
بحب افتیمون و مطبوخ آن و اغذیه مسبب خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند و اگر از شدت
خلو عیلن این مرض پیدا شود علامت آن تقدم اسباب آن مثل حرکت مفرط و هوای گرم و سهر
و غم و مرضهای کثیر التحلیل و در هضم هیچ آفتی نباشد علاج آن تناول اغذیه غلیظه باشد مثل هریسه و کله پاچه
و گوشت گاو و قلیه جگر و در روزی سه چهار نوبت غذا خورند لیکن اندک اندک باید خورد و بدن را بروغن بنفشه

وسماق باکبک خورند واگر سن و مزاج و وقت مقتضی بود در آب سرد نشینند **قی و تهوع و غثیان** قی حرکتی باشد که از معده حادث شود برای دفع چیزی که در و باشد و تهوع حرکتی باشد بی آنکه چیزی دفع شود و غثیان تقاضای دفع باشد بی حرکت و اسباب هر یک مختلف است چنانکه اگر خلط در جوف معده باشد قی حادث شود و اگر داخل جرم معده باشد تهوع و اگر مطعوم ردیه باشد غثیان واقع شود پس اگر خلطی که در معده ریخته است یا داخل جرم معده است صفرا بود علامت آن تلخی دهان والتهاب و خشکی زبان و تشنگی و قی باشد **علاج** آن سکنجبین آب نیمگرم حل کنند و بخورند و قی کنند تا معده پاک شود و بعد از ان شراب انار یا عرق نعناع یا شراب غوره یا ریباس یا گلاب تناول کنند و غذا انار دانه و زرشک وسماق خورند و معده را با آب سیب و به و صندل و کافور تضمید کنند **سفوف** ورق گل طباشیر هر یک دو درم ریوند کهربا عود پوست پسته هر یک درمی و نیم سماق زرشک انار دانه هر یک پنج درم بکوبند و سه مثقال از ان بشراب سیب و یا به تناول کنند و اگر خلطی بلغمی یا سوداوی بود علامت آن تشنگی و شوری یا ترشی دهن و نفخ یا قراقر بود **علاج** آن قی کنند به آب ترب و عسل و نمک یا طبیخ تخم شبت و تخم ترب و عسل و اندکی نمک مدد کنند تا معده پاک شود و بعد از ان گلقند و رازیانه یا زنجبیل پرورده با هلیله پرورده تناول کنند و تقویت بگوارش عود و مصطگی و دواء المسک حلو کنند و این سفوف در قی بلغمی مفید بود **صفت** آن کندر و مصطگی و سنبل و نیک هر یک پنج درم عود هفت درم انار دانه پانزده درم قرنفل **قاقله** جوزبوا سعد نعناع هر یک چهار درم پوست ترنج فرنجمشک ورق گل هر یک ده درم بکوبند و با دو چندان ادویه قند بیامیزند و هفت درم تا ده درم تناول کنند **قرصی** که قی بلغمی و سوداوی را نافع بود **صفت** آن پوست پسته ورق گل هر یک چهار درم عود و مصطگی هر یک سه درم سک پنج درم بکوبند و با آب سیب بسرشند و قرص سازند و یکمثقال تناول کنند و اگر غثیان بسبب کثرت غذا یا اغذیه ردیه یا سوء ترکیب اکل حادث شود قی باید کرد و بعد از ان مقویات تناول کنند **قی دم** سبب خون که با قی بیرون آید اگر انفجار و انقطاع عرقی باشد فصد باسلیق کنند و گل ارمنی و صمغ عربی و بنگ و بارتنگ هر یک مثقال مجموع بریان کرده بکوبند و با شراب سیب بسرشند و بخورند و قرص طباشیر و قرص کهربا هر یک درمی با رب به تناول کنند و این قرص نیز مفید افتد **صفت** آن

سه مثقال ازان تناول کنند با شربت سکنجبین و اگر بسبب حرارت و یبوست معده بود بواسطه تناول چیزهای
شور و حریف و حار باشد و شیرینها با فراط یا بواسطهٔ استفراغ مفرط علاج آن سکنجبین با عرق گل و بید
بیاشامند با آب انارین یا آب غوره یا شیرهٔ تخم توزک یا نبات یا شراب لیمو یا ریباس تناول کنند و آب خیار و کدو
و آب تمر هندی نیز مفید بود و غذا حموضات مناسب باشد و اگر بسبب اجتماع اخلاط شور باشد در معده
علامت آن باشد که بآب خوردن زائل نشود و اگر صبر کنند و بخورند زائل گردد علاج آن بآب ترب
و سکنجبین مکرر قی کنند و شراب غوره و مانند آن تناول کنند و غذا زیرباج خورند و اگر بعد از شرب
مسهل تشنگی غالب شود بواسطهٔ استفراغ بسیار و افراط عمل شراب غوره خورند و آش غوره تناول
نمایند و بحمام معتدل روند و تدهین بروغن بنفشه کنند و اگر بعد از شراب خمر کهنه واقع شود آب یخ و
برف خورند و حموضات بارده مفید بود و اگر از حد بگذرد یک رطل آب خیار کدو با نیم دام طباشیر بیاشامند
سوء الهضم و ضعف الهضم و تخمه سوء الهضم آن باشد که طعام نیک هضم نشود علامت آن نفخ و تمدد و حرقت
معده و غثیان بود و ضعف الهضم آن باشد که دیر بماند اما هضم شود و با این ثقل و تمدد بود و بعد از زمانی دیر جشای
ترش آید بوی طعام احساس کنند و تخمه آن بود که معده در غذا قطعاً تصرف نکند و هضم نگرداند سبب این مجموع
یا سوء المزاج معده باشد یا اخلاط فاسده که در وی جمع شود علاج آن تقویت و تنقیه معده باشد چنانکه گفته شد و اگر بسبب
تناول اطعمهٔ کثیره یا اطعمهٔ ردیه باشد تنقیه معده باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده بمقویات که مناسب مزاج بود و دو روز گرسنگی
صبر باید کرد و اگر طبیعت محتبس باشد جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال در آب نیم گرم حل کرده بخورند و روغن مصطکی و ناردین بر معده
بمالند و اگر تابستان بود در آب سرد نشستن مفید بود هیضه عبارت ازان باشد که طعام در معده بماند و هضم نشود و فاسد
گردد آنچه لطیف و طافی باشد بقی دفع شود و آنچه غلیظ و راسب باشد باسهال علاج او آنست که طبیعت را بآب گرم و روغن
مدد کنند تا اندرون پاک شود و چون معده پاک شود و قی و اسهال باقی باشد موجب ضعف بود شراب انار عذب یا نعناع با شربت
و به با نیم درم طباشیر بخورند یا سفوف انار دانه پنج مثقال با قرص طباشیر یک مثقال یا رب به ده مثقال با پوست پسته
یک مثقال بکوبند با شراب سیب ده مثقال بخورند و صندل و کافور و اقاقیه و گل ارمنی و آب [illegible] بر معده طلا کنند
و در موضع سرد خواب کنند و دوغ را با سنگ یا آهن داغ کرده بیاشامند و بر غذا صبر کنند تا اشتهای صادق باشد

قی کنند و زیره و نانخواه و انیسون و تخم کرفس و سعتر هر یک نیم درم کوفته با قند بخورند و درین نوع حرکات بدنی مثل ریاضت یا حرکات نفسانی مثل غضب و خجالت مفید بود و بر گرسنگی و تشنگی صبر باید کرد و اگر فواق بعد از قی یا اسهال بسیار حادث شود بواسطه یبوستی که موجب تشنج معده شود شراب بنفشه و لعاب اسبغول و بهدانه تناول کنند و غذا شیره جو یا کدو در روغن خورند و بهم روغن ازآن کدو و پستان افروز و خطمی و کتیرا و موم صافی و روغن بنفشه بسازند و بر معده بمالند و این بدترین انواع فواق بود چنانکه گفته آید و بنابراین فواق ماده من فراق و از ورم کبد نیز فواق بود و این بسبب بزرگی ورم بود که مزاحم قعر معده شود یا بواسطه مشارکتی که میان کبد و معده باشد علاج آن علاج ورم کبد باشد **نقصان و بطلان اشتها** اگر بسبب سوء المزاج معده باشد علامت آن و علاج آن گفته شد و اگر بسبب خلطی مراری یا مالح بود که در معده جمع شده باشد علامت آن حرقت معده و حرارت و ملوحت دهن و تشنگی بود علاج آن قی باشد و بعد از آن تقویت معده به سکنجبین سفرجلی و به پرورده و شرابهای محللات مثل کبر و لیمو مفید بود و اگر بسبب خلطی بلغمی لزج باشد علامت آن قلت تشنگی و میل با شیاء حاده و حریفه بود علاج آن تنقیه معده بقی کنند و گلقند و انیسون و جوارش عود بخورند و نانخواه و فودنه و رازیانه هر یک پنج درم مصطکی و قرنفل و سنبل هر یک دو درم بکوبند و باهم چندان قند بیامیزند و دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب خلطی باشد که در معده متعفن شده باشد علامت آن غثیان و بر از نشستن بود علاج آن تنقیه بدن بقی و اسهال و بعد از آن تقویت معده و اگر بسبب آن باشد که سوء المعده نریزد که موجب اشتها شود علامت او آنست که اشتها باشد لیکن چون غذا بخورند هضم شود و چون چیزهای ترش و قابض بخورند تمام اشتها پیدا شود علاج آن تفتیح مسالک طحال بود به سکنجبین بزوری و زیرباج و آبکامه و کبر و زیتون بسرکه و محللات و اگر بسبب بطلان حس فم معده بود علامت او آنست که احساس بتناول اشیاء حریفه و مالحه کند و او را فواق و غثیان حادث نشود علاج آن گلقند و رازیانه و شراب لنگو یا تناول کنند یا جلابی از رازیانه و بیخ مهکاو یا لنگو و گلقند بخورند و بعد از نضج بحب صبر و قوقایا تنقیه کنند و بعد از آن بجوارشات و معجونات حاره و تقویت معده کنند.

باب یازدهم در امراض کبد سوء المزاج که عارض کبد شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت اشتها و احساس طبیعت و عسرت نبض و حرارت ملمس کبد و ناریت قاروره بود و شاید که با آن قی صفراوی و اسهال صفراوی نیز باشد علاج آن جلابی از تخم کاسنی و تمر هندی و اجاص و ترنجبین یا سکنجبین و آب کاسنی

کنند تخم حماض نیز هر یک سه درم ورق گل گلنار سماق صندل سفید هر یک چهار درم شب یمانی کهربا هر یک
درمی بکوبند و با آب سماق یا گلاب بسرشند و یک مثقال از آن با شیرهٔ تخم توزک بریان کرده بخورند و معده را بضماد
اقاقیا و سک را با گلاب و آب مورد و سرکه تضمید کنند و غذا از رشتهٔ سماق و انار دانه خورند و اگر قی خون
بسبب ضربه یا سقطه بود که بر سینه واقع شود موضع ماوف را با غری و سفاش و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر با آب مورد طلا
کنند و قرص کهربا یک مثقال با شیرهٔ تخم توزک بریان کرده بخورند و اگر باقی و نفث خون سعال شد بارتنگ
و صمغ عربی هر یک درمی بریان کرده با گل ارمنی نیم درم بکوبند و با شراب عناب بخورند و کشنیز و لولو و صدف سوخته
و شاخ گاو کوهی سوخته اقاقیا گل ارمنی سماق نشاسته تخم توزک خون سیاوشان هر یک پنج درم صمغ عربی دو درم
طباشیر دو درم بکوبند و با آب سماق یا آب لسان الحمل بسرشند و سه مثقال با شراب عناب بخورند و از حمام و صیاح
و اعراض نفسانی احتراز کنند و اگر بسبب قروح و بثور معده باشد علامت آن وجع میان شانه‌ها یا زیر قص و رقی
مده باشد و چون چیزهای شور و ترش خورند وجع زیاده شود علاج او آنست که از حموضات و مالحات احتراز کنند و از
اغذیه لزجه مثل پاچه و زرده تخم مرغ خورند و این قرص مفید بود صفت آن تخم حماض و بارتنگ هر یک سه درم طباشیر و لولو و
کهربا و شاخ گاو کوهی سوخته هر یک دو درم نشاسته و کتیرا هر یک چهار درم بکوبند و با آب لسان الحمل یا لعاب بنگ بسرشند و
قرص سازند شربتی یک مثقال باشد و اگر خون بعضوی دیگر بمعده ریزد مثل آنکه از دماغ یا از کبد یا از طحال باشد علامتش
آفت آن عضو بود علاج آن عضو باید کرد و اگر خون در معده ببندد علامت آن نافض و عرق سرد و غشی بود علاج او آنست
که تخم شبت و بابونه و پودینه هر یک پنج درم بجوشانند با یک درم نمک بیاشامند و با حب ارشا دو دو درم با آب گرم با انفحه
خرگوش یا آب بانگو یا برنجاسف بیاشامند و با سرگین خرگوش با عسل با آب گرم بیاشامند و قی کنند **فواق** حرکتی
باشد که از طبیعه داخل معده برای دفع موذی شود و این موذی یا خلطی حار حریف یا طعام حریف باشد علامت آن حرقت معده و قی
صفراوی یا سوداوی بود علاج او آنست که طبیخ شبت و ترب یا آب ترب و عسل یا سکنجبین و آب گرم بیاشامند که قی یا
اسهال واقع شود و بعد از آن شربتی از نبات و عرق گل یا بید با لعاب بهی و بهدانه و روغن بنفشه و بادام بیاشامند و اگر
فواق بسبب تخمه باشد و این بیشتر صبیان را عارض شود و بعد از تخمه نیز شود علاج آن گلقند یا انیسون یا زیره یا رازیانه
خورند و مصطکی بخایند و گوارش عود و مصطکی تناول کنند و اکسی که تشنه باید مفید افتد و اگر بسبب تناول طعام بسیار بود

بسرشند و شقالی باده شقال سکنجبین بزوری بخورند و اگر سوء المزاج یابس بود و علامت آن نحافت
بدن و قلت دم و تشنگی و یبوست طبع و صلابت نبض و بیاض قاروره باشد علاج آن شیرهٔ تخم توزک
با شراب نیلوفر و خشخاش تناول کنند و غذا کدو با گوشت بزغاله خورند یا حریره از شیرهٔ سبوس و نبات و
روغن بادام خورند و ماهی تازه نیز شاید و موم روغنی از روغن بنفشه و روغن کدو و موم صافی و آب کاسنی و
آب توزک ترتیب کنند و بر جگر طلا سازند **ضعف کبد** یا بسبب سوء المزاج بود علامت آن گفته شد
یا بسبب سده باشد که بکبد عارض شود علامت آن ضعف کبد و قلت اشتها و فساد لون و نحافت بدن
و اسهال غسالی شبیه بغسالهٔ لحم و وجع ضلع آخرین از اضلاع ایمن بود و این سده اگر در محدب کبد بود علامت او
آنست که بول اندک اندک آید و رقیق بود **علاج** آن هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک و دیاه ترکیب هر
سه درم رازیانه یکدرم نبات ده مثقال تناول کنند یا تخم کاسنی و کرفس و نانخواه و پوست بیخ کاسنی و رازیانه
و نبات بحسب مزاج او هر روز بسکنجبین ساده یا بزوری و غذا زیرباج خورند و از اغذیهٔ غلیظه و اطعمهٔ
لزجه و حلاوی احتراز کنند و اگر سده در مقعر کبد باشد علامت آن بول رقیق بود **علاج** آن هر روز جلابی از
بیخ مهک و تخم رازیانه و کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخوداب و تلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ **صفت**
آن سنا پنجدرم تخم کاسنی سه درم بجوشانند و صافی کنند و ده مثقال شکر سرخ و پنج مثقال مغز خیارشنبر در آن
حل کرده بیاشامند و بابونه و شبت هر یک سه درم تخم کرفس و سنبل و اسارون هر یکدرمی بکوبند و بآب سداب
بر جگر نهند و معجون کرکم درین صورت نافع بود **صفت** آن تخم کرفس رازیانه اهل سلیخه اذخر هر یک ده درم
سنبل قسط رواسن عصارهٔ غافث میریری بادام تلخ هر یک پنجدرم ریوند چینی رب السوس از
هر یک سه درم زعفران یکدرم مجموع کوفته و بیخته با شیر و قند یا عسل بسرشند و یک مثقال با ماء الاصول
تناول کنند **اورام کبد** ورمها باشد که بر کبد ظاهر شود اگر دموی باشد علامت او تپ و تشنگی و لهیب
و حرقت و وجع موضع کبد و ثقل آن و ظهور ورم و سعال و فواق و احتباس بطن و ضیق نفس بود
و باشد که از احتباس بول نیز شود **علاج** آن اولا فصد کنند و اخراج خون بحسب حاجت و قوت گیرند
و هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و پوست بیخ کاسنی و دیاه ترکیب هر یک سه درم نبات و ترنجبین هر یک

باشیر یا تخم خیارین و نبات تناول کنند و شراب صندل و حماض نیز شاید نمد از رشک یا انار دانه یا فروخ خورند
و آب کاسنی و صندلین برجگر طلا کنند و اگر طبیعت محتبس شد تلیین طبیعت کنند مطبوخ فواکه یا قرص طبا شیر دو مثقال
با سکنجبین ده مثقال و آب کاسنی بیست مثقال تناول کنند و اگر علامات صفرا غالب نباشد این مطبوخ بیاشامند
صفت آن سنا مکی بنفشه هلیلهٔ زرد ورق گل هلیله کابلی هر یک پنج درم ترنجبین بیست درم و آرد جو بنفشه هر یک سه درم
کافور نیم دانگ بکوبند و با آب کشنیز یا کاسنی یا بستان افروز یا بقلة الحمقا طلا کنند اگر با آن اسهال شد با یک مثقال قرص
طباشیر قابض با ده مثقال رب به یا سیب بخورند و غذا برنج و ماش بریان کرده یا زرشک یا سماق یا غوره دهند بادام بریان
کرده بخورند و اگر سوء المزاج بارد عارض کبد شود علامت آن اسهال و قلت عطش و بیاض زبان و تهبج روی و خفقان
و بطوء نبض و غلظ قاروره بود علاج آن هر بامداد جلابی از رازیانه و روباه ترbک گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
با شیرهٔ خشکدانه و کباب تیهو خورند و این قرص تناول کنند صفت آن سنبل و مصطکی و تخم کرفس و اذخر و انیسون بادام
تلخ و اصل السوس و قسط و مر هر یک دو درم عصارهٔ غافث نیم درم فلفل زنجبیل هر یک درمی بکوبند و با آب رازیانه قرص سازند
دو مثقال از آن با این ماء الاصول صفت آن پوست بیخ کرفس و رازیانه پانزده درم کاسنی و تخم رازیانه هر یک
سه درم تخم کرفس ده درم انیسون سه درم اذخر غافث حاشا جعده هر یک پنج درم مویز طائفی بیست درم در سه رطل آب
بجوشانند تا به رطلی و نیم آید با رطلی قند بقوام آرند و بیست درم تا سی تناول کنند و این قرص نیز مفید بود صفت آن
افسنتین و ریوند هر یک سه درم گل سرخ چهار درم سنبل و اسارون و لک مغسول هر یک سه درم بکوبند و با آب کرفس
قرص سازند شربتی یک مثقال بود و اسارون تمام بجوشانند و جگر را با آب آن تحلیل کنند و ثفل آن تضمید نمایند یا بونه
اکلیل الملک و قسط و سلیخه کوفته با روغن سوسن طلا کنند و اگر اسهال با فراط بود تخم سپندان شاهسفرم و صمغ عربی
هر یک بریان کرده سه درم بگلاب تر کنند و فرو برند و کباب تیهو بریان کرده بسماق یا زرشک ترش اگر دانند
بخورند و اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن کثرت لعاب و قلت عطش و تهبج روی و خفقان و کثرت خواب و بلادت
حواس و بیاض قاروره و سوء الهضم بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و تخم کرفس و بیخ مهک گلقند تناول
کنند و غذا نخود آب یا زیرباج با کباب یا تیهو و زیره و دارچینی خورند و اطریفل کبیر و گلقند و جوارشات گرم
خورند و قرص مفید بر نوب رازیانه تخم کرفس هر یک سه درم سنبل پنج درم بکوبند و با آب رازیانه یا کرفس

و اگر ورم جگر از ضربه و سقطه باشد نخود مقشر و ریوند هر یک سه درم مومیائی دو درم و روغن بنفشه بگدازند
و باهم آمیخته طلا کنند دبیله کبد اگر بعد از ورم حادث شود علامت او آنست که تپ دیگر اعراض اشتداد کند
و مریض به پشت باز نتواند خفت و چون منفجر شود علامت آن قشعریره و اسهال مده با چیزی شبیه به دردی
بود و مریض را خفتی و راحتی حاصل شود و باشد که مده به قی یا ادرار دفع شود علاج آن پیش از انفجار منضجات
تضمید کنند و شیر نیز یا بزرگ مرو زرشک تناول کنند و چون منفجر شود اگر تپ نباشد جلاب از دوفا و بیخ کرفس
و رازیانه و انیسون و نبات تناول کنند و اگر تپ باشد شیره سه تخم با شراب تخم خیارین عناب و خشخاش
و نیلوفر تناول کنند نفخ کبد علامت او آنست که ثقل نباشد و وجع ممدد بود و تپ و حرارت نبود علاج آن
سکنجبین بزوری و ماء الاصول و معجونات حاره تناول کنند و منضجات تضمید نمایند سده کبد بسبب
اخلاط لزج و غلیظ حادث شود علامت آن ثقل کبد بود بی آنکه وجع و تپ باشد و علامت ورم اگر سده در
محدب باشد بول اندک رقیق بود و اگر در مقعر کبد بود براز رطب باشد علاج آنچه در مقعر بود مفتحات
استعمال کنند مثل شراب دیناری و ریوند و سکنجبین و کاسنی ناشسته را آب بگیرند و با سکنجبین بزوری تناول
کنند علاج آنچه در محدب کبد باشد تناول ماء الاصول و سکنجبین بزوری بود و اگر حرارت و تشنگی باشد شیره تخم کدو
و آب کاسنی با سکنجبین خورند و قرص زرشک نیز مفید بود و غذا زرشک و زیرباج و انار و سکباج خورند سوء القنیه
و استسقا سوء القنیه از ضعف کبد و فساد مزاج آن حادث شود علامت آن تهبج اطراف و بیاض
لون بود علاج او آنست که تقلیل غذا کنند و از اغذیه غلیظ اجتناب نمایند و زرشک و نخود آب یا
دارچینی و زیرباج خورند و تقویت کبد کنند چنانچه در سوء المزاج گفته شد و اسهال درین باب ننمایند که این
مقدمه استسقاست اما استسقا سه نوع لحمی زقی طبلی اما لحمی آنست که جمیع اعضا برآمده شود و سبب آن ضعف جگر
و برودت مزاج آن بود و این برودت یا بسبب استفراغ دم بسیار از بواسیر و کثرت حیض یا بسبب شرب آب سرد بود در عقب
ریاضت یا در حمام یا در فراش گرم یا بسبب ضعف طحال بود که جاذب سودا نتواند کرد و در کبد بماند و مزاج او سرد گرداند
یا بسبب ضعف معده باشد که هضم طعام تمام نتواند کرد و کیلوس خام بکبد رود و کبد نیز از نضج آن عاجز شود و اعضا آنرا جذب کنند و
چون خام باشد جزو بدن نشود و موجب این مرض گردد علامت آن بیاض یا صفرت لون بود و انتفاخ بدن و

ده درم تناول کنند و غذا اشکاب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا باین حقنه صفت آن
هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هریک پنجدرم جو نیمکوفته سبوس و خطمی هریک کفی خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ
ده درم روغن بنفشه آبکامه هریک ده درم و اگر ورم بر محدب کبد باشد در ادرار بول سعی بلیغ باید نمود و شیره
تخم و آب کاسنی و سکنجبین بزوری خورند و این قرص تناول کنند صفت آن تخم کاسنی و تخم خربزه
مقشر تخم کشوث هریک سه درم طباشیر یک مثقال ریوند نیم درم لک مغسول درمی بکوبند و باب کاسنی
بسرشند و مثقالی بخورند و در ابتدا درم روباه ترب و ورق گل بنفشه و صندلین و ورق کاکنج و طحلب و آب
بستان افروز و گلاب ضماد سازند و چون از ابتدا تجاوز کند استعمال ضمادات نکنند و اگر ورم صفراوی
علامت آن شدت تپ و تشنگی و قلق و سرعت نبض و ناریت قاروره و قی و اسهال مراری بود علاج
آن هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
یا بلهیله بانقوع فواکه یا شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر و غذا کشکاب با شیره خشخاش خورند و اگر ورم بلغمی
بود علامت آن قلت عطش و تپ غیر حاده و براز بلغمی و بیاض قاروره بود و احساس ورم کبد با وجع با فم
نباشد علاج آن جلابی از روباه ترب و رازیانه و بیخ مهک و نبات تناول کنند و غذا نخود و آب نخود باشد با معتدل
خورند و تلیین طبیعت بحقنهای نرم کنند یا باین مطبوخ صفت آن سنا پنجدرم و رازیانه انیسون هریک
سه درم شکر دو درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال معجون خیارشنبر تا هفت مثقال دران حل کنند
و بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل و گلقند و جوارشات مقوی معده تناول کنند و اگر ورم سوداوی بود
آن بوجه سده باشد که میان کبد و طحال واقع شود علامت آن صلابت کبد و تشنگی و خشکی زبان باشد
علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و کرفس و گاوزبان و نبات تناول کنند و شراب گاوزبان و
بالنگو لعوق کنند و غذا زیرباج خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند باسنا هفت درم و بالنگو و بیخ مهک
و تخم کاسنی هریک سه درم شکر سرخ پانزده درم بجوشانند و صافی کنند معجون نجاح هفت مثقال دران حل کرده
بیاشامند و غذا نخود آب و شیره خسکدانه خورند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و عنصلی و ماء الاصول و قرص زرشک
تناول کنند و کبد را بحلبه و بزرگ و شمع و پیه بط و روغن بنفشه و اکلیل الملک و بابونه و نمام تضمید کنند

تناول کنند و غذا نخود آب یا مغز بادام و فلفل و زیره و کرویا و نانخواه خورند و روغن بابونه و روغن سداب و شبت
بر شکم مالند و ماء الاصول تخم کرفس کوهی و رازیانه و انیسون و زیرهٔ کرمانی و دوقو و فطراسالیون هر یکی سه درم
پوست بیخ رازیانه ده درم و بیخ کرفس پنج درم و بیخ مهک ده درم و بیخ اذخر و نفاح اذخر هر یکی دو درم سوی نطاسته
بست درم در چهار رطل آب بجوشانند تا به رطل آید پس با دو رطل عسل بقوام آرند و ده درم تا ده مثقال از آن
تناول کنند سفوف تخم کرفس و رازیانه و انیسون و اسارون و قسط و زراوند هر یکی دو درم زیرهٔ کرمانی
سه درم سنبل و حب بلسان هر یکی درمی و نیم بکوبند و دو مثقال از آن با ماء الاصول بخورند با آن کوفته را
با دو چندان قند بیامیزند و پنج مثقال تناول کنند و اگر خواهند که تلیین کنند پنج مثقال معجون خیار شنبر
ده مثقال ازین ماء الاصول در آب گرم حل کرده بیاشامند و چون مرض منحط گردد و نفخ ساکن شود بابونه
و تخم شبت و بیدانه و اکلیل الملک و مرزنجوش و زیره بکوبند و بآب سداب سرشته بر شکم طلا کنند نوعی از
استسقاء طبلی است که آنرا حبن گویند علامت آن انتفاخ و عظم بطن بود بی نتو ناف و شکم ایشان عظیم
شبیه بشکم آبستنان بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کشوث و کاسنی و رازیانه و ربوباهٔ ترکب و نبات
تناول کنند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند صفت آن سنا هفت درم ربوباهٔ ترکب پنج درم تخم کاسنی
سه درم شکر سرخ و ترنجبین هر یکی دو درم مغز خیار شنبر پانزده درم آب کاسنی ناشسته پنجاه درم و بجز یک
درشت شکم را بمالند و باید دانست که هر گاه که باستسقا تپ و تشنگی بسیار بود باشیاء حاره معالجه نکنند
و بربوباهٔ ترکب و تخم کاسنی و بیخ آن اکتفا کنند و شوربا بامغز بادام خورند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ
کنند صفت آن سنا و هلیلهٔ کابلی و آمله و بلیله هر یکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یکی سه درم مویز طائفی
پانزده درم آلوی کیلی عناب هر یکی ده عدد سپستان بست عدد مغز خیار شنبر ترنجبین هر یکی ده درم
و بعد از تنقیه آب کاسنی و سکنجبین ساده بخورند یرقان صفر صفرتی بود فاحش که در بشره و چشم ظاهر گردد و سبب
جریان صفرا در زیر پوست و حدوث آن اگر از قبیل بحران باشد علامت آن تلیین طبیعت و تلخی دهن بود و در روز
باحوری واقع شود علاج آن که سهل تر باشد آب کاسنی بست درم با ده درم سکنجبین تناول کنند و غذا از شک و
مغز بادام خورند و ماهی تازه بسرکه و اگر یرقان از سوء المزاج گرم باشد که کبد را حادث شود علامت آن

بیاض ورقت قاروره بود و چون انگشت بر اعضا نهند فرو رود و زبانی همچنان گو باشد علاج آن هر روز جلابی
از تخم کاسنی و رازیانه هر یک پنج درم بیخ کاسنی و بیخ رازیانه هر یک سه درم نبات ده درم تناول کنند غذا زیرباج
با کبک و تیهو و کبوتر بچه و نخود آب خورند اندر زیره و دارچینی دران کنند و آب بجوشانند و بغایت سرشته آب
اندک خورند و در حمام تابستان و آفتاب بسیار مفید بود و بر تابه حمام و بر ریگ خسپیدن و پشت به آفتاب کرده نشستن نافع بود
و در این مرض ادرار بول مبالغه باید کرد مثل سکنجبین بزوری و قرص زرشک و کمادریوس و انیسون و جعده و رازیانه و
تخم کرفس و سنبل و سلیخه و بیخ رازیانه و بیخ کرفس بکوبند و دو درم ازان با سکنجبین بزوری تناول کنند و بوره و زیره
بسعد بکوبند و بر شکم طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد معجون خیارشنبر و حب یاره تلیین کنند و اگر این علت از ضعف
و برودت معده باشد قی کنند و گلنگبین و انیسون بخورند و بحب اسطمیخیقون تلیین کنند و معجون کرکم تناول کنند اما
استسقا زقی آنست که آبیه میان صفاق و ثرب یا احشا در شکم حادث شود و این نوع بدترین استسقا بود و علامات آن
ثقل و بزرگ شدن شکم و صقالت پوست آن باشد و شکم مانند خیکی پر آب چون دست بر آن زنند یا از پهلو
به پهلو گردند ازان آواز آب شنوند علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و بیخ کاسنی و گلقند
تناول کنند و اگر با آن حرارت مزاج باشد آب کاسنی ناشسته با سکنجبین بزوری خورند و تلیین طبیعت
بمطبوخ هلیله با آب شاهتره و هلیله کوفته باید کرد یا باین حب صفت آن افسنتین و عصارهٔ غافث و انیسون و مصطکی
و سقمونیا هر یک دو درم گل ارمنی غاریقون عود بلسان هر یک دو درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و دو مثقال
تناول کنند و بورهٔ ارمنی و بیخ سوسن و قردمانا و شونیز هر یک سه درم تخم کرفس هفت درم زرشک نیم دانگ
آرد جو سرگین گاو هر یک شصت مثقال بسایند و با آب رازیانه و با آب کاسنی بسرشند و بر شکم طلا کنند و بعضی
شکم را شق میکنند و آنرا بزل میگویند لیکن عظیم الخطر باشد اما استسقاء طبلی آنست که ریاح غلیظ در میان
صفاق و ثرب و امعا واقع شود و سبب آن حرارت کبد باشد و یا آنکه از برودت و رطوبت معده بود زیرا
چون معده از هضم تمام عاجز شود کیلوس خام بجگر رود و جگر بطبخ و هضم آن مشغول شود و ازان ماده ریاح
بسیار حاصل شود و موجب این مرض گردد علامت آن بزرگ شدن شکم و برآمدن ناف بود و با آن ثقلی نباشد و چون
دست بر شکم بزنند آواز طبل آید علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و انیسون و بیخ مهک و بیخ کاسنی و گلقند

یا تمر هندی یا آلوچه یا شوربا ماش و مغز بادام و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و ماء الجبن با سکنجبین
بزوری و این قرص نیز مفید افتد صفت آن ریوند یک درم و نیم زعفران نیم درم ورق گل پنج درم طباشیر
سه درم مغز تخم خیار سه درم تخم توزک چهار درم کافور نیم دانگ تمام کوفته و بیخته بآب کاسنی سرشته مثقالی
با سکنجبین تناول کنند صفت سفوف طباشیر ریوند بیخ مهک سنبل مصطگی غافث هر یکدرمی زرشک
چهار درم بکوبند و یک مثقال تناول کنند و انجیر و کبر که نافع بود و تخم ترب و سپندان و شیطرج
هر یک سه درم در سرکه بجوشانند و بخاری بدان تر کنند و بر طحال نهند و یا ورق گز بکوبند و یا آرد جو در سرکه
طلا کنند نافع بود و اگر تپ و تشنگی مفرط باشد شیره تخم توزک یا آب کاسنی با آب خیار کدو با سکنجبین تناول
کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن سقوط اشتها و عدم تشنگی و کثرت ریق بود علاج آن
جلابی از تخم رازیانه و بیخ آن و انیسون و گلقند تناول کنند یا بیست مثقال ازین ماء الاصول صفت
آن پوست بیخ رازیانه ده درم بیخ کبر پنج درم بیخ کرفس بیخ مهک هر یک شش درم [illegible] دو درم تخم
خیارین پنج درم تخم کشوث و تخم کاسنی و رازیانه و بیخ شبت هر یک سه درم مجموع در شش رطل آب
بجوشانند تا یک رطل ماند پس صاف کنند و با عسل یا قند بقوام آرند یا آب صافی کرده عسل یا قند بجای
چاشنی نهند و بیاشامند و غذا نخوداب با شیرهٔ خشکدانه خورند و اگر طبیعت محتبس باشد باین مطبوخ
تلیین کنند صفت آن سنا پنج درم هلیلهٔ سیاه هفت درم بیخ اذخر غافث تخم کاسنی هر یک سه درم
بنفشه سه درم آلو سیاه و عناب هر یک ده عدد سپستان بیست عدد خیارشنبر پانزده درم ترنجبین و
شکر سرخ هر یک ده درم و طحال را به ورق سداب و گز و بیخ کبر و اشنه مجموع در سرکه بجوشانند و تطلیل کنند
و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن غلظ خون و شارهٔ سیاهی رنگ و صلابت طحال و نحافت و
کمودت بدن و خبث نفس باشد علاج آن جلابی از بیخ کاسنی و بنجنگشت و بیخ مهک و بنفشه و [illegible]
و نبات تناول کنند و غذا شوربا ماش و مغز بادام و کدو یا فروج خورند و ماهی تازه نیز شاید و اگر سوء المزاج
رطب بود علامت آن ترهل بدن و بیاض لسان و کثرت ریق و قلت عطش بود علاج آن سکنجبین بزوری
و ماء الاصول مذکور تناول کنند و غذا نخوداب با شیرهٔ خشکدانه و قلایا متوبله خورند و تلیین طبیعت کنند

شدت عطش و سرعت نبض و صبغ قاروره و میل آن بسواد بود و بآن زبد اصفر باشد و رنگ روی
تیره بود و طبیعت محتبس باشد علاج آن جلابی از تخم کاسنی سه درم اجاص ده عدد تمر هندی و ترنجبین و
نبات تناول کنند و غذا جو آب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه یا شیرخشت و ترنجبین
یا مطبوخ هلیله زرد کنند و بعد از تنقیه تبرید مزاج کبد باید کرد به شیرهٔ تخم توزک و سکنجبین با آب خیار کدو
و با یک مثقال قرص طباشیر نرم و غذا آلوچه و تمر هندی و زرشک و شوربا ش و مغز بادام در اسفاناخ
خورند و اگر یرقان بسبب سوء المزاج حار بود که مراره را حادث شود و مره صفرا را بسیار جذب کند و در
غلیان پیدا شود و در بدن منتشر گردد علامت آن شدت عطش و یبس باشد در این نوع بغتةً
حادث شود و باشد که بسبب حرارت جمیع بدن عارض شود و علامت آن نحافت و حار بودن بدن
و خشکی براز بود و صفرا بقی و براز دفع شود و علاج آن هر دو نوع اسهال صفرا و تبرید کبد باشد و اگر
یرقان بسبب ورم کبد حادث شود علاج آن فصد و تلیین طبیعت باشد و اگر بسبب شرب زهر
یا گزیدن حیوانی زهردار باشد یک مثقال قرص طباشیر نرم با آب انارین تناول کنند یا مثقالی قرص کافور
بالعاب بنگو و بهدانه یا آب خیار کدو بخورند و غذا اشکاب با روغن بادام خورند و جگر را به ورق گل و صندل و
اقاقیا و کشنیز هر یک پنج درم و کافور نیم دانگ با گلاب تضمید کنند و یرقان نیز بسبب سده که میان طحال و
مراره و امعا حادث شود واقع میگردد و این نوع تابع قولنج باشد اول علاج قولنج باید کرد و استعمال
اشیاء حاره کنند و ریوند و غافث هر یک مثقالی افسنتین دو مثقال بکوبند و با ده مثقال سکنجبین تناول
کنند و اگر بسبب سده باشد که میان کبد و مراره حادث شود علامت او آن باشد که براز بتدریج سفید
گردد علاج آن اسهال صفرا باشد و بعد از آن استعمال مفتحات مثل سکنجبین بزوری و آب کاسنی و
تخم کرفس و انیسون و امثال آن

باب دوازدهم در امراض طحال

سوء المزاج که طحال را
عارض شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و التهاب و حرقت موضع طحال باشد و صفرت لون و
کمودت آن و حمرت قاروره و سواد براز و اختلاف نبض و سوء خلق علاج آن فصد باسلیق کنند از
جانب چپ و جلاب از تمر هندی و ترنجبین و نبات خورند یا قرص زرشک و سکنجبین بزوری و غذا از زرشک

واگر ورم طحال تنقیح شود ومنفجر گردد بمعده ریزد وبقی وبراز دفع شود ودران شیر شتر دهند ومدرات مفید افتد وسعی باید کرد که طبیعت محتبس نباشد نفخ طحال بسبب برودت مزاج طحال وکثرت سودا حادث شود علامت آن تمدد موضع طحال وبرآمدگی آن باشد وچون دست برو نهند از زیر دست بلغزد وباشد که باآن قراقر بود علاج آن ماء الاصول وسکنجبین بزوری وآب رازیانه باسکنجبین عنصلی تناول کنند ونمک وسبوس وگاورس گرم کنند وبر موضع طحال نهند سدهٔ طحال حدوث آن بسبب فضلات غلیظ باشد که در رو مجتمع شود علامت آن ثقل طحال بود بی علامت ورم علاج آن جلابی از رازیانه ونانخواه ودرونج عقرب وانیسون ونبات تناول کنند وسکنجبین بزوری وقرص کبر مفید بود وتخم کاسنی وکزمازج هریک پنجدرم پنجنکشت دودرم ونیم بکوبند وسه درم ازان باسکنجبین بزوری تناول کنند وباقی معالجات سوء المزاج بجا آرند یرقان اسود تغیر لون بدن باشد بسیاهی وسبب آن سده باشد که میان طحال وکبد ومعده حادث شود علامت آن ثقل وتمدد طحال وخبث نفس وقلت اشتها ونحافت بدن وبطوء نبض بود وبتدریج حادث شود نه بغتة علاج آن فصد اسلیم کنند از جانب چپ وجلابی از بیخ مهک وتخم کاسنی ونبات باگلقند تناول کنند وغذا زیرباج خورند وبعد از نضج سنا پنجدرم پوست بیخ کاسنی سه درم شکر ده درم بجوشانند وصافی کنند وپنج مثقال معجون نجاح دران حل کرده بیاشامند یا هلیله زرد وسیاه وکابلی هریک سه درم افتیمون یکدرم غاریقون وبسفایج هریک پنجدرم بکوبند وسه درم ازان با رطلی ماء الجبن بیاشامند واگر این مرض بسبب ضعف قوت جاذبه یا ماسکه طحال بود علامت آن قی واسهال سودا وسقوط اشتها وکدورت عین بود علاج آن هر روز جلابی از انیسون درق گل وسکنجبین بزوری تناول کنند وطحال را بورق گل وفوفل وافسنتین وسنبل ومصطکی تضمید کنند باب ششم در امراض امعا وازان جمله قولنج است وآن مرضی ست که مانع خروج براز شود وباآن وجعی عظیم باشد ووجع قولنج بوجع کلیه مشتبه میشود وفرق بدان کنند که وجع کلیه از یک موضع تجاوز نکند ووجع قولنج از جای خود تجاوز کند وسبب قولنج اگر بلغمی غلیظ باشد که با ثفل مختلط شود علامت آن شدت وجع وسقوط اشتها وسبق تخمه بود وپیش از حدوث قولنج بلغم لزج با براز برون آمده باشد علاج آن جلابی از بادرنگبو ورازیانه وانیسون وتخم کرفس وگلنگبین تناول کنند وبجوارش سفرجلی مسهل تلیین کنند یا این حب صفت آن

بحب افتيمون وحب ايارة **اورام طحال** اگر ورم طحال دموی بود علامت آن تپ و سرعت
عطش و التهاب و وجع طحال و غلظ و سواد قاروره بود علاج آن فصد باسليق كنند و جلاب از
تخم كاسنی و عناب و اجاص و نبات تناول كنند و غذا اكشكاب باشد و تليين طبيعت كنند
بمطبوخ فواكه و صندل و اقاقيا و شياف ماميثا و كشنيز تر بر طحال طلا كنند و اگر ورم صفراوی
بود علامت آن حمی حاده و عطش مفرط و زردی چشم و زبان و قاروره و براز بود و باشد كه با آن
يرقان نيز باشد علاج آن جلابی از تخم كاسنی درو باه تربك هر يك سه درم تمر هندی و نبات
هر يك ده درم تناول كنند با آب انارين يا نبات و غذا اجو با شيرهٔ خشخاش خورند و تليين طبيعت
كنند بقرص طباشير نرم يك مثقال با سكنجبين ده مثقال و طحال را بصندل و توزک و كشنيز و ورق بيد
تضميد كنند و اگر اورام بلغمی بود علامت آن قلت عطش و زيادتی حجم طحال و بياض لون و
قاروره و تطور نبض علاج آن جلابی از روباه تربك و بيخ مهک و رازيانه و نبات تناول
كنند و غذا نخود آب خورند و تليين طبيعت كنند باين مطبوخ **صفت** آن سنا هليله زرد
هر يك پنج درم تربد دو درم تخم كاسنی و رازيانه و كرفس و تخم مشك و شگوفه كبر و بالنگو و گاو زبان
هر يك سه درم انجير بيست عدد مويز طائفی پانزده درم شاهتره يكدسته خيار شنبر و ترنجبين هر يك
ده درم و بعد از تنقيه قرص زرشك با سكنجبين بزوری تناول كنند و اگر ورم سوداوی بود
علامت آن نحافت و هزال بدن و صلابت طحال و خروج او از طبع خويش و ضيق النفس و سواد لون
و فساد هضم و لين طبيعت و سرعت نبض بود علاج آن فصد باسليق يا اسليم كنند و تليين طبيعت
بحب افتيمون يا مطبوخ آن كنند و غذا از زيرباج يا كبك و فروج كنند و بعد از تنقيه سكنجبين بزوری
و قرص كبر خورند **صفت** آن پنجنكشت و بيخ كبر باريك ده درم زراوند مدحرج و ختونيز تخم سپندان
هر يك سه درم عنصل هفت درم بكوبند و سه درم اشنه بجوشانند و ادويه بدان بسرشند و قرص
سازند و يك مثقال تناول كنند و خردل و بيخ كبر و بورهٔ ارمنی و غافث بكوبند و با سركه بر طحال
طلا كنند و با خردل بكوبند و با عسل بياميزند و كاغذی بمقدار ورم ببرند و ادويه بران بمالند و بر محل نهند

شکر سرخ ترنجبین هر یک ده مثقال روغن بنفشه ده درم و اگر با وجع و حرارت شدید و لذع و حکه باشد
این حقنه مناسب باشد صفت آن عناب ده عدد سپستان بست عدد خطمی سه درم بجوشانند
و صافی کنند و آب خیار کدو و خبازی و شیرهٔ جو لعاب بنگو هر یک پانزده درم روغن بنفشه ده درم با هم
بیامیزند و نیم گرم استعمال کنند و اگر قولنج بسبب التوای امعا یا نزول آن بکیس انثیین حادث شود
علامت او آنست که قولنج بعد از حرکتی عنیف یا برجستن یا از بالا بزیر افتادن حادث شود علاج او
آنست که پای علیل را بریسمان ببندند و بر بالا کشند و ریسمان را تحریک کنند تا امعا بجای خود رود و جلابی
از روباه تربک و بنفشه و رازیانه و نبات بدهند و غذا نخوداب با روغن شیرهٔ کنجد باشد و اگر با
بجای خود نرود یک درم یا یک مثقال زیبق ناکشته فرو برند و تردد کنند و بمالند تا بیرون آید و اگر
قولنج بسبب احتباس ثفل و یبوست آن باشد علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات بود
علاج آن جلابی از شراب بنفشه و ترنجبین هر یک دو مثقال تناول کنند و غذا نخوداب چرب با
مرغ فربه خورند یا بنفشه چهار درم و سپستان بست عدد بزرگ و حلبه و حب الرشاد هر یک ده درم و
ترنجبین پانزده درم جلاب سازند و اگر بسبب حرارت امعا باشد علامت آن شدت عطش و
دوام التهاب بود علاج آن جلابی از بنفشه و روباه تربک و تخم کاسنی و ترنجبین و نبات
تناول کنند با آب خیار و کدو و شیرهٔ تخم توزک با ترنجبین و بدین حقنه تلیین کنند صفت آن
بنفشه و نیلوفر تخم کاسنی و تخم خیارین و بابونه و اکلیل الملک و سبوس جو نیم کوفته ملبان پیاوشان
هر یکی هفت درم عناب ده عدد سپستان بست عدد بجوشانند و صافی کنند و لعاب بنگو [illegible]
بزرگ و روغن بنفشه و خیارشنبر و ترنجبین هر یک ده درم با آن ضم کرده استعمال کنند و غذا شیرهٔ
گندم چرب و حسوهاء چرب خورند و شکم به روغن بنفشه و لعاب خطمی و کتیرا [illegible] بیلیا و [illegible]
نوعی از قولنج هست و ایشان یا شد که ثفل در امعا علیل محتبس گردد و از [illegible] بیرون آید و با آن
ضعف نبض و غشی و اضطراب بود علاج او آنست که اولاً فلونیای [illegible]
و چون وجع ساکن شود با آن معاودت نکنند و جوارش سفرجلی مسهل یا جوارش فلافلی

ایارهٔ فیقرا و تربد هر یک درمی شحم حنظل و نمک هندی هر یک دانگی بکوبند و مقل ازرق دو دانگ
بجوشانند و ادویه بدان بسرشند و حب سازند یا این حقنه استعمال کنند سنا مکی هفت درم انجیر ده عدد
عناب ده عدد سپستان بست عدد خسک و شبت هر یک ده درم گل بابونه اکلیل الملک و سداب هر یک
کفی برگ چقندر دسته روغن کنجد و آب کامه هر یک ده درم شکر سرخ بست درم بوره نیم درم و اگر قولنج بسبب
ریحی بود که در امعا محتبس شده باشد علامت آن تقدم نفخ و قراقر و تناول اشیای نفاخ و انتقال وجع بود
علاج آن جلابی از انیسون و نانخواه و رازیانه و کلنگبین تناول کنند و گوارش کمونی و سفرجلی مسهل
بخورند یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر یک درمی جند بیدستر دانگی و نیم بکوبند و آب رازیانه حب سازند
و بلع کنند و این شیاف استعمال کنند خطمی بوره ارمنی هر یک دو درم تخم حنظل درمی سقمونیا نیم درم بکوبند
و با شکر معقود یا مویز ندی شیاف سازند یا زهره گاو و بوره و شحم حنظل و خطمی هر یک سه درم سکبینج درمی
و نیم مقل یک درم شیاف سازند یا این حقنه استعمال کنند **صفت** آن سنا هفت درم انجیر و
عناب ده عدد سپستان بست عدد مویز طائفی پانزده درم خسک و بابونه و شبت و اکلیل الملک
و بنفشه و خطمی و سبوس هر یک هفت درم بجوشانند و صافی کنند و آب کامه و عسل و روغن زیت هر یک ده درم
بوره و نمک هر یک نیم درم بر سر آن کرده استعمال کنند و روغن سداب بر شکم مالند یا ورق سداب و کرنب هر یک ده درم
و تخم کرفس و سداب هر یک پنج درم در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید و رطلی روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند آن روغن بر شکم مالند و اگر قولنج بسبب ورمی باشد که در موضع امعا واقع شود
علامت آن تپ و وجع شدید و ضربان و عطش و قی مراری و این قولنج بتدریج حادث شود **علاج** آن
فصد کنند و جلابی از روباه تربک و تخم کاسنی و ترنجبین تناول کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و غذا
نخود آب و مغز بادام خورند و تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند **صفت** آن سنا پنج درم عناب ده عدد
سپستان بست عدد تخم خطمی پرسیاوشان روباه تربک هر یک سه درم خیارشنبر و ترنجبین هر یک
پانزده درم یا این حقنه استعمال کنند **صفت** آن سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم
نیم کوفته و خطمی و سبوس هر یک کفی و ورق سداب و ورق خبازی و ورق سلق هر یک دسته خیارشنبر

ران کنند و بعد از تنقیه جوارش کندر و مصطگی تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خسکدانه خورند و فلفل و
آب سرد کمتر خورند دیدان کرمهای که در امعا متولد شود بسبب رطوبتی فضلی باشد که در امعا بماند و
بطول مکث متعفن شود چون حرارت در وی عمل کند تا کرم شود و این کرم اگر دراز بود حیات گویند و در امعاء
دقاق متولد شود علامت آن احساس حرکت آن باشد در حالت جوع و پیچیدن شکم و سیلان
لعاب و بر هم سائیدن دندان در خواب علاج آن چهار روز پیاپی رطلی شیر با ده مثقال شکر
تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خسکدانه و صعتر و دارچینی خورند روز پنجم درمنه ترکی و برنج کابلی مقشر
و قسط مر و خرس ترمس و تربد هر یک درمی حب النیل نیم درم بکوبند و بر سر شیر ریزند و بیاشامند و
اگر ازان بقیتی باند عمل تمام نکنند آبکامه ده مثقال با آب گرم بخورند و شحم الحنظل دانگی و نیم زنجبیل نیم درم
با پیه گرده بز زهرهٔ گاو سرشته شیاف سازند و بردارند و در آخر روز تربد کشک با شیره ناخام بخورند و از
تناول اغذیهٔ غلیظ بارده احتراز کنند و اگر کرم پهن باشد آنرا حب القرع گویند و او در امعاء غلاظ متولد
شود علامت آن صفرت لون بود و خروج آن احیانا هر چند که چیزے خورند سیر نشوند علاج آن
درمنه ترکی برنج کابلی مقشر هر یک مثقالی نمک هندی دانگی و نیم تربد یک درم شحم حنظل دانگی بکوبند
و بر سر شیر کنند و بیاشامند و از لبنیات و اغذیهٔ لزجه اجتناب نمایند و اگر کرم ضعیف و صغیر باشد
شبیه بکرم پنیر و سرکه علامت آن حکهٔ مقعد و غدغدهٔ آن بود علاج آن حقنه کنند بدین ادویه صفت
آن بابونه اکلیل الملک درمنه برنجاسف هر یکی کفی ورق سداب ورق شفتالو هر یک دو درم
و ورق حنظل در سه بجوشانند و صافی کنند و روغن مغز خستهٔ زردآلو تلخ و آبکامه هر یک ده درم شحم حنظل
دانگی بر سر آن کنند و بکار دارند و مقعد بروغن استخوان زردآلوی تلخ چرب کنند و از بورهٔ نمک و زهرهٔ گاو و شحم حنظل
و استخوان زردآلو تلخ شیافی سازند و بردارند و اگر اطفال را این مرض حادث شود درمنه یک مثقال صبر
سقوطری نیم درم بکوبند و با آب ورق شفتالو بر ناف طلا کنند زحیر حرکتی ست از معاء مستقیم جهت
دفع فضله با آن تقاضا اند که چیزی دفع شود و باشد که با آن خونے بود و سبب آن اگر خلطے مراری باشد
یا رطوبتے مالحه که بمعاء مستقیم ریزد و دغدغه دهد علامت آن حرقت مقعد باشد و خروج این رطوبت

یا شهر یاران بدهند و این حقنه استعمال کنند صفت آن بابونه شبت تخم کرفس رازیانه حلبه
هر یک ده درم انجیر ده عدد مقل سکبینج جاوشیر هر یک دو درم روغن زیت یا بید انجیر ده درم
شکر سرخ و آبکامه هر یک پانزده درم بوره و نمک هر یک نیم درم و باید که در روز غذا نخورند و اگر تواند
استعمال ریاضت سفید افتد و روغن بابونه و خیرے بر شکم بمالند و شراب صرف گرم کنند و
اندک اندک می آشامند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و نمام و خشک و برگ بید انجیر و فودنه و
روباه تربک بجوشانند و در ان می نشینند و شیافی از بوره و نمک هندی و سکبینج و شحم الحنظل
ترتیب کنند و بکار دارند **مغص** وجعی بود که امعا را حادث شود و شکم می پیچد و آن اگر بسبب
ریح باشد علامت آن قراقر و نفخ و تمدد بود و بخروج ریح تسکین حاصل شود علاج آن هر روز جلاب
از انیسون و رازیانه و روباه تربک و گلقند تناول کنند یا دو درم گوارش کمون بخورند و اگر
با مغص اسهال باشد علاج آن گفته شود و اگر طبیعت محتبس باشد رازیانه و تخم کرفس و سداب
هر یک سه درم و نانخواه و صعتر هر یک چهار درم و قند مثل مجموع بکوبند و سه درم از ان تناول
کنند و شکم بر روغن گل و بابونه گرم کرده بمالند و اگر بواسطهٔ تناول اطعمهٔ حارهٔ حریفه بود علامت
آن حرقت امعا و تشنگی و خروج مرهٔ صفرا بود علاج آن آب انارین با نبات بیاشامند
و یا لعاب بهدانه بر سر شربتی از نبات بیاشامند یا شیرهٔ تخم توزک و نیم درم طباشیر
ده درم با نبات تناول کنند و اگر مغص بواسطهٔ خلطے بالج باشد علامت آن ثقل و تشنگی بود
و با براز بلغم بیرون آید علاج آن تلیین طبیعت کنند بحقنه های نرم یا باین مطبوخ صفت
آن سنا پنج درم بنفشه بسفایج رازیانه تخم کاسنی روباه تربک هر یک سه درم عناب
ده عدد سپستان بست عدد تربد دو درم خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم شکر سرخ
ده درم و اگر بسبب غلطی لزج باشد که در امعا متمکن شود علامت آن قلت عطش و کثرت
قراقر و وجع از یک موضع منتقل شود علاج آن تلیین طبیعت باشد بحقنه های نرم
که در باب قولنج ذکر یافت و تنقیهٔ معده کنند بقی و گلقند و دارچینی و زعفران و صعتر

وفرو برند واگر ساکن نشود این حقنه ممسک استعمال نمایند صفت آن برنج وعدس مقشر هر یک کفی پوست انار مورد
بلوط هر یک ده درم مازو وگلنار هر یک پنج درم بجوشانند وصافی کنند وکاغذ سوخته واقاقیا وگل ارمنی هر یک مثقالی
بسایند وبر سر آن ریزند واستعمال کنند بدفعات واین قرص بخورند صفت آن سماق چهار درم خون سیاوشان
صمغ عربی بریان کرده گلنار اقاقیا هر یک درمی بکوبند وبرب بهی سرشته وشقالی با رب سیب تناول کنند واین
سفوف نیز مفید بود صفت آن زیره کرمانی در سرکه خیسانیده وانار دانه هر یک پانزده درم دانه مورد وسنبل
مصطگی وکرویا وخرنوب هر یک ده درم انیسون تخم کرفس هر یک هفت درم بکوبند دو درم ازان تناول کنند واگر اسهال
سوداوی بود علامت آن حرقت ولذع معده وخشکی دهان وکثرت اشتهای بی هضم تام وقراقر ونفخ بود ورنگ مائل
بسودا باشد علاج آن اولا تنقیه امعا باید کرد بحقنه های نرم وبعد ازان که تنقیه تام کرده باشند قرص طباشیر بسته
وقرص کهربا وسفوف مقلیاثا وسفوف انار دانه هر کدام که باشد تناول کنند وبنگو وبارتنگ وتخم ریحان وگل ارمنی
وصمغ عربی ونشاسته متساوی بریان کنند وبکوبند وپنج مثقال ازان بگلاب بخورند واز حموضات وشیرینی احتراز
کنند ومرغ وکبک کرد اسفیده خورند وانار دانه کوفته وزرشک نیز شاید واگر اسهال دموی بسبب انفتاح عروق
امعا دقاق بود علامت او آنست که اول غائط باخون بیرون آید وبعد ازان خون رقیق یا ریاح وقراقر
وزبد خارج شود واگر در امعا غلاظ بود علامت او آنست که اول غائط باخون بیرون آید وبعد ازان بی خون
وباآن علامت بواسیر نباشد علاج آن اگر علامت غلبهٔ خون باشد بحسب قوت ومزاج ووقت مقتضی باشد
فصد کنند وبنگو وبارتنگ وتخم ریحان هر یک مثقالی وصمغ عربی سه مثقال بریان کرده بروغن گل چرب کنند
وفرو برند وغذا گاورس مقشر با شیرهٔ مغز بادام خورند وقرص طباشیر بسته وقرص کهربا نیز مفید بود و
سفوف نشاسته پنج مثقال بروغن گل چرب کرده بخورند واگر این اسهال بسبب سحج بود وسحج آن باشد که
بواسطه اخلاط حاده حریفه که بامعا ریزد یا بسبب اسهال بسیار امعا خراشیده شود علامت آن تشنگی وپیچیدن
شکم ووجع امعا بود علاج آن سفوف نشاسته با روغن گل تناول کنند یا صمغ عربی ونشاسته بریان
کرده هر یک دو مثقال وطباشیر یک مثقال بریان کرده با شیر دوغ کرده بیاشامند وغذا گاورس بریان
کرده با برنج بریان کرده وباشیر رشته یا بیهی گوشت یا مغز بادام خورند واین حقنه ممسک استعمال کنند

علاج آن سفوف نشاسته با سفوف گل ارمنی پنج درم تناول کنند یا گل ارمنی یک مثقال بریان
کرده با شیره تخم توزک بریان کرده تناول کنند و غذا گاورس بریان کرده با مغز بادام و شیره خشخاش
خورند و این شیاف استعمال نمایند صفت آن صدف سوخته گل ارمنی اقاقیا گلنار هر یک سه درم کوفته
با آب لسان الحمل یا آب توزک بسرشند و شیاف سازند و اگر بسبب ثقل خشک باشد که در امعا محتبس شود
و خروج آن دشوار شود موجب زحیر گردد و علامت آن تقدم احتباس و تناول عفصات باشد علاج
آن تلیین طبیعت باشد بمزلقات مثل بنفشه و خطمی و سپستان و خیار شنبر و اگر بسبب ریاح بود که بمقعد رسد
علاج آن تدهین کنند بروغن بابونه و روغن گل گرم کرده و بابونه و شبت و روباه ترbک و اکلیل الملک
بجوشانند و در آن نشینند و بر آجر گرم کرده نشستن مفید بود باب چهار دهم در
انواع اسهال اگر اسهال بسبب بحران یا دفع فضله موذی بود آن را حبس نباید کرد مگر
بحد افراط رسد و موجب ضعف شود علاج آن پست جو با قند و گلاب تناول کنند یا پست
جو و سنجد و کنار و کشنیز بریان کرده کوفته باهم بیامیزند و بخورند یا قرص طباشیر پست با رب به یا
سفوف انار دانه تناول کنند و غذا از زرشک و سماق و غوره و انار دانه خورند و اگر اسهال بسبب اخلاط مراری
بود که بمعده و امعاء بریزد علامت آن عطش و حرقت و التهاب و تلخی دهان و صفرت براز و لذع مقعد باشد
علاج آن ده مثقال رب به با یک مثقال قرص طباشیر حابس تناول کنند یا نیم درم گل ارمنی یا
رب سیب یا کشنیز بریان کرده و توت خشک و تخم حماض و خرنوب شامی هر یک شش درم طباشیر سه درم
و انار دانه بریان کرده پنجاه درم زرشک و سماق و پست کنار و سنجد هر یک ده درم بکوبند و باهم بیامیزند
و قدری از آن بخورند و اگر اسهال با فراط بود معده را گل ارمنی و زیره کرمانی و صندل و رامک و اقاقیا
با آب مورد تضمید کنند و غذا اسماقی با انار دانه یا کباب و تیهو خورند و اگر اسهال بلغمی بود علامت آن
نفخ و قراقر و ثقل و خروج بلغم و براز سپید بود علاج آن حب الرشاد یا حرف سه درم بر سر حلابی (?) مگر هم
از نبات بیاشامند تا اخلاط کلی دفع شود و چون دانند که تمام دفع شده است سفوف مقلیا تا پنج درم
با آب سرد تناول کنند یا صمغ عربی و تخم ریحان هر یک یک مثقال بریان کرده بکوبند و بروغن بادام حب کنند

معده تناول کنند مثل گوارش کندر و سفرجلی قابض مفید افتد و اگر بسبب بثره یا قرحه باشد که در معده
حادث شود و از غذا استاذی شود و قوت دافعه آن را دفع بکند علامت او آنست که در معده بعد از اکل
وجع حادث شود خصوصًا از اکل حموضات و در براز صدیدی رقیق باشد و حرارت دهن محسوس شود
و باشد که در و نیز بثرات بود علاج آن قرص طباشیر است و سفوف انار دانه تناول کنند و غذا از شکر
و انار دانه خورند و اگر بواسطهٔ نزلات بود که از دماغ بمعده ریزد و طبیعت آنرا دفع کند و غذا را نیز مزلق گرداند
و این را اسهال دماغی خوانند علامت او آنست که بعد از خواب بیشتر باشد و بعد از ان محتبس شود
و با آن علامت نزله و فساد مزاج دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ بود و تبدیل مزاج او و منع نزله
بشراب عناب و خشخاش کنند و باقی در نزله گفته شد و باید که به پشت باز نخسپند و اگر بسبب ضعف کبد
باشد که جذب غذا نتواند کرد علامت آن اسهال سبز و سفید و نهوکت بدن و قلت دم و زردی
لون بود علاج آن تقویت کبد باشد چنانکه گفته شد و اگر بسبب زائل شدن خمل معده باشد
و آن بواسطهٔ خلطی اکال یا تناول زهری حاد یا بواسطهٔ اورام واقع شود علامت او آنست که طعام
منهضم نشده خارج شود و بی لذع وجع و مغص و آنرا اندک رائحه نباشد علاج آن تضمید معده باشد
بقوابض مقویه و حرف فروج فربه و جسود شیرهٔ نان سفید تناول کنند که خمل برویاند و سپهاے
قابض و مقویات معده خورند زلق امعا اسهال معوی باشد و سبب آن رطوبتی مزلقه باشد که بواسطهٔ
آن ثقل در امعا مکث نکنند و بیرون آید علامت آن خروج رطوبات بود و صفرت لون و هزال بدن
علاج آن تناول اشیا محتبسه باشد مثل سنجد و کنار و کیلی و سیب و به و سفوف مقلیا مفید بود و قرص
سفوف نیز نافع است صفت آن سنبل و مصطگی و سک و عود هر یکدرمے و نیم بلوط بریان کرده
ترش کز مازج املک تخم حماض خرنوب دانه مویز طائفی طباشیر سماق گلنار هر یک پنج درم بکوبند مقدار
دو درم تناول کنند و اگر بسبب بثره یا قرحه باشد که در امعا حادث شود چون غذا بدو رسد زود دفع
کند علامت او آنست که احساس وجع امعا کند و براز صدیدی تنک باشد علاج آن قرص طباشیر است
یا قرص گلنار یا رب سیب یا رب به یا تخم ریحان و بارتنگ و مرو زرشک و صمغ عربی هر یکدرمی بریان کرده بگلاب و

صفت آن برنج ناشسته و جو نیم کوفته و ذرّه هر یک کفی بریان کنند و لسان الحمل و پوست خشخاش و گلنار و زرده گل و گل خطمی و لورق مورد بجوشانند و صافی کنند و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و خون سیاوشان و کهربا هر یک درمی بکوبند و زرده تخم مرغ بریان کرده در روغن گل با همه بر حل کنند و مجموع باهم آمیخته بکار دارند و **ذوسنطاریا** اسهال کبدی باشد و آن با خون صرف بود و سبب آن امتلاء دم بود یا تفرق اتصال کبد یا بواسطه قطع دست و پای واقع شود یا صدیدی بود و سبب آن احتراق دم باشد یا شبیه بدردی بود و سبب آن احتراق صفرا باشد یا دبیله که منفجر شود یا قیحی یا غسالی بود شبیه بغساله گوشت اما آنچه دموی صرف بود اگر تقدم امتلاء و احتباس خونی که سیلان آن معتاد بوده باشد ظاهر بود و با آن علامت سحج و مغص و الم نباشد علاج او آنست که در ابتدا غذا نخورند و حبس مطلق نیز نکنند تا دام که قوت باقی باشد و اگر ضعف با فراط بود حبس کنند و شیره تخم کرک بریان کرده و تخم بریان کرده با شراب صندل یا سیب کنند یا بارتنگ بریان کرده بروغن گل حرب سنه و فرو برند یا قرص کافور یا قرص کهربا با شراب سیب بخورند و شراب آب الخیار لعق کنند و غذا جو بریان کرده یا خشخاش بریان کرده بخورند یا انار دانه یا زیرباج یا غوره خورند و کبد را بصندل و گلاب و آب سرد طلا کنند اما آنچه صفراوی بود و صدیدی و دردی علامت او آنست که با براز مختلط بود و از دفع آن خفتی و راحتی حاصل شود و با آن پیچیدن شکم نباشد و چون معده خالی باشد بیشتر بود علاج او آنست که حبس کلی نکنند و ادویه که مقوی باشد و در وقبضی زیاده نباشد تناول کنند مثل شراب صندل و حماض و زرشک و سیب و از قابضات صرف چیزی استعمال نکنند و معالجات سوء المزاج کبد بجا آرند تا اخلاط بکلی دفع شود و اما آنچه قیحی و غسالی بود دلالت بر انفجار دبیله کبد کند علاج آن گفته شده است **ذربطه** اسهال معده باشد و سبب آن سستی و تری معده باشد بواسطه سوء المزاج رطب که عارض او شود و علامت آن قلت تشنگی بود و طعام در معده تغیری نپذیرد و دو کشت نکند و با آن قی و براز بلغمی نباشد علاج آن تسخین معده باشد بجوارشات حاره و سفوف مقلیا تا دجوارش سفرجلی قابض و غذا انار دانه با کبک و تیهو و زیره و کشنیز و دارچینی خورند و اگر بسبب کثرت رطوبت باشد که در معده جمع شده باشد علامت آن کثرت بزاق و غثیان بود علاج آن تنقیه معده کنند بقی و بعد از آن جوارشات مقوی

یا سودا بود علامت آن ثقل موضع کلیه و تب و التهاب بی شدت و وجع لبیه قولنج باشد و فرق بدان
کنند که حقنه درین محل مفید نیفتد یا به زیاده کند بخلاف قولنج علاج آن جلابی از بیخ مهک و تخم کاسنی و
رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود ماش و مغز بادام باشد و بعد از نضج تلیین کنند به این مطبوخ صفت
آن سنا پنج درم تخم کرفس و کاسنی و رازیانه و ورق گل بابونه و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم بیخ مهک چهار درم ترنجبین
دو درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر ده عدد مغز خیارشنبر پانزده درم
ترنجبین همچنین یا سنا پنج درم بیخ مهک چهار درم بابونه تخم کاسنی رازیانه هر یک سه درم بجوشانند و صاف
کرده پنج مثقال معجون خیارشنبر در ان حل کرده بیاشامند و بعد از ان تنقیه شبت و بابونه هر یک چهار
درم برگ و حلبه هر یک پنج درم تخم خطمی و خبازی هر یک ده درم بکوبند و آب رازیانه بسرشند و ضماد
سازند یا مقل در آب گرم حل کرده ضماد کنند و یا مغز ساق گاو و پیه بط بمالند وجع کلیه اگر از ورم یا سوء المزاج
بود علاجش گفته شد و اگر از صدمات و قروح بود علاجش گفته شود و اگر از ریح بود علامت آن وجع
و تمدد بود و با آن ثقل و علامت حصات نباشد و در حالت خلو معده ساکن شود علاج آن مدرات
مثل انیسون و نانخواه و زیره تناول کنند و روغن قسط و زنبق در موضع کلیه بمالند هزال کلیه گاه باشد
که کلیه لاغر شود و پیه او کم گردد به سبب کثرت جماع یا استفراغ بسیار علامت آن بیاض و کثرت بول و درد
پشت و نحافت بدن و قلت شهوت باه علاج آن اغذیه مسمنه مثل هریسه و کله باشد و هر روز طلی نیمبرشت
مثل با پانزده مثقال ترنجبین بر سر آتش نرم نهند تا غلیظ شود و بخورند و پیه مرغ و بط در طعام کنند و مغز
بادام و فستق و فندق و نارجیل با شکر تناول کنند و معجون لبوب بخورند و حقنه های مسمنه استعمال کنند مغز بادام
و فندق و فستق و نارجیل و بهمن و چلغوزه و حب قلقل و حب الزلم هر یک سه درم زنجبیل و دارفلفل نانخواه و مشک
هر یک درمی بکوبند و با فانید بسرشند هر روز سه مثقال تناول کنند ضعف کلیه به سبب سوء المزاج
یا هزال بود یا به سبب استرخا بیماری و تحلل گوشت او بواسطه کثرت جماع یا استعمال مدرات قویه یا ضربه یا سقطه
که بدان رسد علاج آن منع سبب بود و تناول منافع و شیر ... شکر و گاه از انار دانه و مویز یا پیه گرده
نیز مفید بود و قسب و کیل و به شیرین مناسب است ... ها و حقنه های که مقوی باه باشد مفید بود حقنه

روغن بادام چرب کرده فرو برند، غذا اگاودس با برنج بریان کرده با مغز بادام خورند وطباشیر و ورق گل و تخم ع[...]
ونشاسته تخمه حماض بکوبند ولعاب بنگو بسرشند وقرص سازند ویک مثقال تناول کنند

باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه سوء مزاج کلیه اگر حار باشد علامت آن حرقت موضع گرده و
کثرت شهوت باه وتشنگی وسرعت نبض وناریت قاروره باشد علاج آن آب انارین یا نبات وتخم[...]
با شیرهٔ تخم توزک با قرص طباشیر نرم تناول کنند وغذا اشکاب یا مونماش یا اسفاناخ خورند وشراب خشخاش
وریباس وغوره لعوق کنند وصندل وگلنار وسماق هر یک دو درم کافور دانگی طباشیر تخمه حماض کشنیز
گل سرخ گل ارمنی هر یک سه درم تخم کاهو تخم توزک هر یک هفت درم بکوبند وبآب کاهو یا توزک بسرشند
وقرص سازند ومثقالی بآب انار یا شراب غوره یا شیرهٔ سه تخمه بخورند وصندل وگلاب بر کلیه طلا کنند واگر
سوء المزاج بارد بود علامت آن قلت عطش وبیاض وغلظ قاروره وضعف شهوت باه بود علاج آن
گلقند وارزیانه وگوارش کمونی تناول کنند وغذا نخود آب یا کباب تیهو وکبوتر بچه وفلفل ودارچینی
خورند وروغن فستق وزنبق وخیری بر کلیه طلا کنند ونارجیل وفندق وفستق با شکر خورند واز حمول ضماد
ودوا که بارده احتراز نمایند ورم کلیه اگر ورم گرده از ماده دموی بود یا دم باشد علامت آن تب
وتشنگی والتهاب وصداع وبیخوابی ووجع کلیه بود علاج آن فصد باسلیق کنند وجلاب ازعناب تخم کاهو
وروباه ترکی ونبات تناول کنند وغذا جو با شیرهٔ خشخاش بالعاب بنگو بدهند وموضع کلیه را صندل
ومغاث وشیاف مامیثا وکاسنی وآب روباه ترکی تضمید کنند یا آب کاسنی وآب کشنیز وکاهو وروغن بنفشه
وکدو وموم صافی باهم ساییده و طلا کنند چون ورم نضج یابد علامت آن اشتداد وجع وسکون تب و زیادتی
ثقل بود آنزمان خطمی واکلیل الملک وتخم شبت وحلبه وبنفشه وبزرگ بجوشانند وهمچنان گرم بر کلیه نهند
وچون تب زایل شود وجع ساکن گردد وثقل باقی باشد سرگین کبوتر وغبار آسیا ودقیق کرسنه با ضماد
ضم کنند وچون ورم منفجر گردد ومده با بول بیرون آید شیرهٔ سه تخم با شراب خشخاش یا شراب عناب وبنفشه
بخورند واگر وجع سه تمادی شود مغز سه تخم وکدو هر یک درم خشخاش ونشاسته وصمغ عربی وتخم خیار
هر یک دو درم وکاکنج پنج عدد بکوبند وبیخته سه درم از آن با ده درم خشخاش تناول کنند واگر ورم از ماده بلغم

تمید کنند قروح کلیه و مثانه سبب آن تفرق اتصال یا خلط اکال یا انفجار دبیله بود علامت
او وجع و خروج دم و مده و نتن بول باشد و از بول قشور بیرون آید و فرق میان قرحه کلیه و قرحه
نه بموضع وجع کنند و در قرحه کلیه سلس البول باشد و در قرحه مثانه عسر البول و قشوریکه از کلیه برآید
بود و از مثانه سفید باشد علاج آن هر بامداد یک مثقال قرص کاکنج با ده مثقال شراب بنفشه
خشخاش تناول کنند و غذا ابنوماش و نخود و مغز بادام خورند و اگر مده بسیار بود ماء العسل یا مرو زرشک
ول کنند و اگر طبیعت محتبس باشد جلابی از روباه تربک ولبلاب هر یک پنج درم بنفشه چهار درم
سپستان ده درم و مغز خیار شنبر پانزده درم بیاشامند و نشاسته چهار درم کتیرا صمغ عربی بزرگ
یک دو درم گل ارمنی یک درم بکوبند و یک مثقال تا دو درم از ان با ده مثقال شراب خشخاش
ورند و یا حب صنوبر بیست عدد تخم خیار دو درم نشاسته یک مثقال سنبل و کرفس هر یک سه درم
بند و دو درم از ان تناول کنند و در قرحه مثانه شیاف ابیض بسایند و در احلیل چکانند و از
اطعمه حریفه و از جماع احتراز کنند جرب کلیه و مثانه علامت آن حرقت بول و رسوب نخالی
حکه شدید و وجع موضع کلیه یا مثانه بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند
عناب ده عدد بنفشه پنج درم نبات ده درم بجوشانند و با لعاب نیلوفر و بهدانه بیاشامند و غذا
ابنوماش و مغز بادام یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام خورند و در جرب کلیه سقی و
فصد و اسهال طبیعت مفید باشد و در جرب مثانه بلعاب بهدانه و شیر زنان و روغن بادام حقنه
مثانه کنند حرقت مثانه اگر سبب مده لاذع یا قروح بود گفته شد و اگر سبب حدت بول بود علامت
آن حرارت مزاج و ناریت قاروره و تشنگی باشد علاج آن شراب بنفشه با شراب خشخاش
یا شیره تخم توزک و شیره تخم خیار تناول کنند و غذا اجواب با روغن بادام یا ابنوماش با روغن بنفشه
و مغز بادام خورند صفت سفوف مغز تخم کدو و تخم خیار هر یک سه درم تخم خطمی و خباری هر یک چهار
درم و بادام هفت درم کتیرا یک درم بکوبند و سه درم از ان با آب خیار کد و یا شیره تخم توزک
تناول کنند و شیر زنان و روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیاف مامیثا در احلیل چکانند حصاة

کله و خصیهٔ میش فربه و پارهٔ دنبه و یک من گندم و یک من نخود و تخم شلغم و بلبوس از هر یک چهار درم با آب
در دیگ کنند و در تنور نهند تا مهرا شود و بعد از آن بپالایند و ازین آب بست مثقال و از روغن جوز دو
مثقال و از شیر گاو سی مثقال با هم بیامیزند و شبانگاه که بعد از آن براز کرده باشد با آب حقنه رو خطمی و
اندک بوره حقنه کنند تا امعا پاک شود و بعد از آن این حقنه استعمال کنند و برین پنج سه شب پیاپی
این حقنه کنند که مفید بود **و اورام مثانه** اکثر دموی و صفراوی بود علامت آن شدت وجع و حرقت
مثانه و تپ محرقه و تشنگی و لهیب و سواد لسان و انتفاخ زهار بود و باشد که با آن احتباس بول و براز باشد
علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از بنفشه و تخم کاسنی و عناب و شکر و ترنجبین تناول کنند و غذا
کشکاب با شیرهٔ خشخاش و شراب بنفشه خورند و بنفشه و خبازی و تخم خطمی و پوست خشخاش بجوشانند و
دران نشینند و بر عانه میریزند و ثفل آن برانجا نهند و صندل و برگ تر و بنفشه و کاکنج با آب بستان افروز
ضماد کنند و اگر حبس بول باشد شیرهٔ تخم سه درم با ده درم نبات بیاشامند یا سه تخم تخم کدو
و بنفشه هر یک پنج درم تخم توزک سه درم تخم خطمی و خبازی و پرسیاوشان هر یک دو درم بکوبند و چهار درم
ازان با شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و ورق کنجد نیز بکوبند یا کنجد مقشر با شیر سحق کنند ضماد سازند
و چون ورم نضج یابد و تنقیح شود شراب بنفشه با لعاب بنگو بخورند و غذا بنو ماش و مغز بادام و بنفشه و خطمی
و خبازی و پرسیاوشان و اکلیل الملک و حلبه و برگ تخم شبت بجوشانند و دران نشینند **وجع مثانه**
بسبب قروح یا حصات بود و آن گفته شود یا بسبب سوء مزاج گرم که او را عارض شود علامت آن وجع و
لهیب موضع مثانه و تشنگی بود علاج آن شیرهٔ تخم توزک یا آب خیار کدو یا نبات تناول کنند و روغن بنفشه
دران بمالند و در احلیل چکانند و اگر سوء مزاج بارد بود علامتش آنست که ابن از تناول اطعمه و اشربه
بارده و یا ملاقات سرما حادث شود علاج آن جلابی از انیسون و نانخواه و بیخ مهک و نبات
تناول کنند و نخوداب با شیرهٔ خسکدانه و زیره و فلفل و دارچینی خورند و بروغن نرگس و زنبق و قسط
تضمید عانه و تقطیر با احلیل کنند و اگر وجع بسبب ریح بود علامت آن تمدد بود و با آن ثقل نباشد
علاج آن ماءالاصول با روغن بید انجیر تناول کنند و مثانه را لبداب و پودنه و شبت و روغنهای

بنبات تناول کنند و قطر اسالیون نانخواه سفید و سیاه هر یک سه درم زنجبیل سنبل و سلیخه و دارچینی و جعده و
سارون هر یک چهار درم جنبه بیدستر و نقاح اذخر حب بلسان هر یک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند
یک درم تناول کنند و از ادویهٔ معینه عقرب و فنافس خشک کرده و زرجان مسحوق و سقولوقندریون
رنوسعے از یک زنشتی ست و نجشکی هست که آنرا یونانیان اطاغولید لیطوس گویند و آن مرغیست که دنبال
را از دارد و چون نشسته باشد آنرا برزمین میزند و آنرا قاصک ابوالوصل و ابوالفضل و صفراغون
نیز گویند و آنرا پخته و خام میخورند درین مرض مفید است گویند اگر میش که آنرا چهار سال بود و دراز مان
که انگور رنگ میگیرد بکشند اول خون او و آخر آنرا بگذارند که ریخته شود میانهٔ آن نگاهدارند تا منجمد گردد و پس
در آفتاب نهند تا خشک شود آنرا از غبار نگاهدارند و سحق کنند و قدری از ان با آب ترب یا آب کرفس
بیاشامند مفید بود و اگر حصات در مجری قضیب بود و بیرون نیاید بباید شکافت و در حصات مثانه
ادویهٔ قویه استعمال نمایند و در رمل احتیاج بادویهٔ قویه نباشد جمود دم در مثانه اگر در مثانه خون
بسته شود علامت آن کرب و غشی و برودت اطراف بود و نبض و نفس متواتر بود علاج آن سکنجبین عنصلی
و زهرهٔ سلحفات تناول کنند و جگر خر خشک کرده و منیر مایهٔ خرگوش نیز مفید بود و چوب گز و حب انجیر و پایهٔ بجا
و نخود و سداب بجوشانند و آب آن در احلیل چکانند نافع بود و احتباس و عسر البول گر بسبب ورم و حصات بود
علاج آن گفته شد و اگر بسبب خلطی لزج باشد که مجاری بول حادث شود علامت آن تقدم تناول اطعمهٔ غلیظه
لزجه و ثقل موضع بود و با بول اخلاط خام بیرون آید علاج آن جلاب از زنبیون و تخم کاسنی و تخم کرفس با نبات تناول
کنند یا رازیانه و تخم کرفس و انیسون یا تخم هندی و نانخواه هر یک پنج درم بکوبند و سه درم از ان تناول کنند و زیر
قطن و مثانه بروغن بابونه و طلی کنند گاه باشد که عسر البول بسبب صفرا رقیق باشد که در مجاری بول فرود آید
علامت آن حرقت مجاری بول و صفرت بول باشد علاج آن لعاب بنگوده درم روغن بنفشه پنج درم بر سر شتی
از نبات بیاشامند و از مدرات احتراز نمایند و غذا اسفاناخ یا ماش یا اسفاناخ و روغن بادام باخربزه از شیرهٔ کدو با نبات
و روغن بنفشه خورند و اگر بسبب احتقان بول عسر البول حادث شود و خربزهٔ شیرین و تخم خربزه و مغز فندق و فستق
با شکر تناول کنند و شیرهٔ تخم توزک و سه تخم و مدرات غیر قویه استعمال نمایند سلس البول آن باشد که بول بی ارادت

که در کلیه و مثانه تولد کند اما سبب فاعلی آن نضج بود که حرارت غریبه رطوبت آن را نشف کند و بمرور زمان متحجر
گردد و اگر ماده بسیار بود و لزج بغایت لزوجت حصات متولد شود و الا رمل تولد کند و حصات کلیه اکثر سمین را
حادث شود و حصات مثانه نحیف را علامت حصات وجع موضع کلیه و مثانه و ثقل و تمدد و عسر بول و بیاض و
رقت آن باشد علامت رمل ثقل و تمدد و صفای بول و خروج رمل و سوزش بول و رملی که از کلیه آید سرخ بود و
آنچه از مثانه آید سفید یا زرد باشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و بیخ مهک نبات تناول
کنند یا شیره سه تخم با نبات خورند یا رازیانه و انیسون بجوشانند و با ده درم شیره سه تخم و ده درم نبات بخورند و غذا
نخود آب با شیره خسک دانه و کبک و تیهو نمایند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و شبانگاه غذا نخورند و استعمال
ریاضت معتدل و احیاناً نان ارزن مفید بود و از میوه‌های انگور و خربزه شیرین نشاید خوردن و اگر بدین تدبیر
زائل نشود بدین مطبوخ تلیین کنند صفت آن سنا و حب خسک و اصل السوس و ماش از هر یک پنج درم تخم خطمی و کرفس
و حسک و ... از رازیانه از هر یک سه درم تخم کاسنی و بنفشه و بیخ مهک هر یک چهار درم عناب ده عدد و سپستان بیست
عدد انجیر پانزده عدد پرسیاوشان پنج درم ترنجبین و یا شیرخشت هر یک ده درم و قطن را بروغن شبت و بابونه و خسک
بمالند و روغن زیت و روغن ... را حل کنند و بابونه و حلبه و شبت و سبوس و اکلیل الملک و مرزنجوش و خسکدانه
و کرفس و پرسیاوشان و ... بجوشانند و در آن نشینند اگر علت مستحکم باشد ادویه که مفتت حصات باشد
استعمال کنند ادویه مفتت بیخ کل پنج درم ... زنجبیل و فلفل و عقارب سوخته هر یک سه درم بکوبند
و بعسل سرشته و احد از شش دانگی یا دو دانگ بخورند و اگر حرارت مزاج باشد این دوا مفید بود صفت آن
سه تخم و خشخاش هر یک ده درم تخم شلغم پنج درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک سه درم بکوبند و سه درم از آن
با سکنجبین ساده یا بزوری تناول کنند یا معجون حجر الیهود یک مثقال با شیره سه تخم تناول کنند و موضع را بروغن
بابونه و خسک و روغن عقرب بمالند صفت روغن عقرب بیخ کبر و بیخ کرفس و رازیانه و زراوند مدحرج و سعد و
سلیخه هر یک ده درم نیم کوفته کنند و با روغن کنجد در ظرفی کرده بست روز در آفتاب نهند یا با آتش نرم بجوشانند
پس صافی کنند و ده عدد عقرب زنده بگیرند و در آن اندازند و بست روز دیگر بگذارند پس در شیشه کنند و
نگاه دارند و اگر حصات در یک موضع باشد و قطعاً فرو نیاید جلابی از تخم کرفس انیسون و رازیانه و تخم

بو بند و سه درم ازان با شیرهٔ تخم توزک یا آب خیار کدو تناول کنند و اگر این مرض بسبب ضعف ماسکه باشد
علامت او آنست که بول اندک اندک آید و او را حرقت و صبغ نباشد علاج آن با طریفل کنند و غذا نخود آب
شیرهٔ خشخاش دانه خورند و با انجیر و جوز و مویز طائفی تنقل کنند و حب الرشاد و خردل و کندر هر یک پنج درم مغز جوز
ده درم سعد سه درم بکوبند و بعسل سرشند و یک مثقال بخورند بول الدم اگر بسبب انتفاخ عرق بود اندک
اندک آید و اگر بسبب انشقاق عرقی بود دفعةً بسیار آید و خون صرف تازه بود و بسبب ضربه یا تناول ادویه
حریفه یا سمیه نیز حادث شود علاج آن فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ عربی هر یک مثقال
با شراب سیب تناول کنند یا انگور و صمغ عربی و بارتنگ و تخم ریحان هر یک مثقالی بریان کرده بروغن بادام چرب کنند
و فرو برند و غذا ابنوماش و مغز بادام بریان کرده با فروج خورند و از تناول اطعمه حریفه و از ترشی و شیرینی اجتناب
نمایند و از حمام و حرکات عنیفه و رکوب و مشی سریع احتراز کنند و نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و گلنار و تخم توزک
هر یک ده درم شاخ گاو کوهی سوخته پنج درم بکوبند و با آب سماق سرشند و قرص سازند و مثقالی تناول
کنند یا گلنار و بسد و گل ارمنی و گل قبرسی هر یک سه درم و کهربا یک درم و نیم تخم خیاری و تخم توزک و کتیرا
و نشاسته هر یک چهار درم بکوبند و با آب لسان الحمل تناول کنند و اگر بسبب تاکل عرقی باشد
علامت آن وجع شدید بود و بول اندک اندک آید و با آن قیح باشد علاج آن همچو علاج قرحه کلیه و مثانه
بود **باب شانزدهم در امراض اعضای تناسل ورم انثیین** اگر ورم حار باشد دموی یا صفراوی
و علامت آن تب و حمرت لون و التهاب و تشنگی و صفرت قاروره باشد علاج آن فصد باسلیق کنند
و جلابی از عناب و اجاص هر یک ده عدد و نبات و ترنجبین هر یک ده درم تناول کنند و غذا [illegible]
و مغز بادام خورند و آرد جو و عدس مقشر با قلا و آب کشنیز و روباه تربک و کاسنی و طحلب بر ورم نهند و خرقه
بسرکه و گلاب تر کنند و بر آن نهند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و با شراب بنفشه و ترنجبین و مغز
خیارشنبر هر یک ... مثقال و چون مرض منحط شود بابونه و اکلیل الملک و تخم شبت بکوبند با سفیدهٔ تخم مرغ
ضماد کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن بیاض قاروره و بیاض لون ورم و رخاوت آن بود علاج
آن جلابی از رازیانه و بیخ مهک و گلنگبین یا گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ که در و

بیرون آید علاج آن هر بامدادی یک مثقال گوارش کمونی تناول کنند و اغذیه و قلایا که دران
توابل باشد خورند و کندر و سعد و خولنجان و زیره کرمانی و شاه بلوط و حب الآس و شاهدانج مساوی بکوبند و مثقالی ازان
بر سر غذا کنند و حب الآس و هلیله کابلی و بلیله و آمله هریک سه درم در سرکه خیسانند چهار درم بکوبند
و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و اگر مزمن شود معجون کلکلانج باشد و از آب سرد احتراز باید کرد و
کسی که بول در فراش کند فودنه و خردل و حب الرشاد هریک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند
و از فواکه خصوصا خربزه و خیار و کدو احتراز کنند و حنجره خروس بسوزانند و بسایند و دانگی تا دو دانگ با آب فاتر
بخورند و کندر و بلوط هریک ده درم و سعد و خون سیاوشان و خولنجان و وج و ... هریک پنج درم بکوبند
و بعسل بسرشند و قرص سازند و سه درم ازان تناول کنند و اگر شهدانه ابریان کنند و بکوبند و در عسل بریزند احیانا
خورند مفید بود **ذیابیطس** بلغت یونانی دولاب باشد و آنچنان باشد که دائما تشنه بود و چون آب
بیاشامند باندک زمانی بی تاخیری دفع شود و سبب آن ضعف کلیه یا حرارت قوی باشد
که جذب رطوبات از کبد کنند و چون ضعف شود قوت امساک و حمل آن ... جذب کند و دفع کند و
چون این مرض مزمن شود کبد ضعیف گردد و بدق انجامد علامت آن تشنگی و عدم تغیر بول رقیق و سفید اگر
بی حرقت بود علاج آن قرص طباشیر و قرص کافور با رب سیب و رب ... ریباس تناول کنند
و غذا از رشک و غوره و انار دانه خورند قطن را بصندل و گلاب ... طلا کنند و سه بیضه در سرکه
یکشب خیسانیده بخورند نافع بود و گاه باشد که ذیابیطس بسبب برودت کلیه حادث شود و علامت آن
عدم علامات حرارت بود اما تشنگی باشد علاج آن تنقیه بدن باشد بقی و حقنه های نرم و تناول ...
و معاجین حاده و تدهین قطن بروغن گرم **تقطیر بول** حالتی باشد میان عسر و استرسال و سبب آن اگر
اختلاط بول باشد باخلاط حاده علامت آن صفرت بول و حرقت آن و علامت غلبه ... بودن علاج
شیره تخم خیارین یا شیره تخم ... با نبات تناول کنند با لعاب ... و بهدانه ده درم و روغن بادام ...
یا شربتی از نبات و عرق بید مشک بیاشامند و غذا اسفناج و مغز بادام با کدو و یا فروج خورند و مغز
تخم کدو و پوسته تخم و خبازی و خطمی هریک سه درم و مغز بادام یک درم و صمغ عربی و ... کتیرا هریک دو

کلکلانج نام معجون ... که در قرابادین مذکور است ۱۲
قوله ذیابیطس این مرض است که آب را چنان بیاشامند همچنان براه بول بیرون آید در اندک زمان اما باراده و ... فرق می کنند در وی و سلس البول این علت را چند نام دیگر است چنانکه زلق الکلیه و سلس البول و دولاب و دواره و استسقاء ...
... ۱۲

تشنجی بود که عضلات او را حادث شود علاج آن ترک ریاضت بود و تناول اغذیهٔ جیدالکیموس و استعمال
نطولات و ادهان که در تشنج مستعمل است و از بیه لط مرغ و مغز ساق گاو و موم و کتیرا و لعاب خطمی در تشنج و روغن بنفشه و
موم روغن سازند و در ان بمالند **نقصان باه** اگر بسبب استرخاء آلت باشد علاج آن هر روز جلابی از زنجبیل
و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب با شیرهٔ خسکدانه خورند و حب صبر و ایارج تنقیه کنند و روغن قسط و خیری و زنبق
در عضو بمالند و اگر بسبب تقدم استفراغ و تحلیل مفرط بود هر روز شربتی از نبات و عرق گل گاوزبان و تودری
سرخ و سفید و غذا نخوداب بگوشت بره و کباب و تیهو و هریسه از گوشت بره و لط بخورند و حلوای از قند و نشاسته
تناول کنند و اگر بسبب ضعف بدن باشد علامت آن نحافت بدن و رقت منی بود علاج آن شراب
سیب و گاوزبان و عرق گل سید تناول کنند و گوشت بره و مرغ و کبک و قلیه کدو و شلغم و پیاز با توابل
تناول کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدله و شراب ریحانی مفید بود و ترک جماع در ریاضت قویه کنند
و اگر بسبب قلت منی باشد علامت آن نحافت و یبوست بدن و قلت منی بود علاج آن هریسه از گوشتهای
فربه و نارجیل و شکر و قلایا و حلاوی از نشاسته و مغز بادام و فندق و فستق و برقلیطا از مغز بادام و
جوز تناول کنند و معجون لبوب و معجون فلاسفه خورند و این معجون نیز مفید بود صفت آن سقنقور و نعناع و
خصیة الثعلب هر یک سه درم شقاقل مغز پنبه دانه باقلا هر یک هفت درم تخم گزر و تخم شلغم و تربد و بلبون
هر یک پنج درم تخم پیاز ده درم بکوبند و بعسل بسرشند و دو درم از ان تناول کنند و اگر بسبب برودت آلات
منی باشد علامت آن برودت منی باشد در حالت خروج علاج آن گلقند و انگبین و شراب بالنگو و ترنجبین
مربی و شقاقل مربی و گزر مربی تناول کنند و غذا نخوداب با انیسون و کرویا و زعفران و دارچینی خورند و این معجون
تناول کنند صفت آن لسان العصافیر تخم جرجیر و تخم شلغم و تودری سرخ و سفید هر یک پنج درم فلفل سه درم شقاقل چهار درم
مغز کنجشک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند و دو درم تا دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی
باشد علامت آن سرعت انزال و غلظ منی بود علاج آن شیره تخم تورک و سکنجبین و شراب لیمو و صندل
تناول کنند و دوغ گاو و شیرین نیز مفید بود و غذا از سماک و لیمو و انار دانه و غوره خورند و اگر بسبب رطوبت
آلات منی باشد علامت آن رقت منی و بیاض و غلظ قاروره باشد علاج آن جلابی از تخم کدو و تخم شلغم

ترید و انیسون باشد و یا قی کنند بطبیخ شبت و بیخ مهک و تخم خربزه و ترب با قدری عسل و نمک و زیره
و آرد باقلا و کندر و روغن زیت با حلبه و شبت و اکلیل الملک و آرد باقلا و روغن بابونه ضماد سازند و اگر ورم
سوداوی باشد علامت آن صلابت و کمودت ورم و بیاض قاروره و عدم وجع بود علاج آن جلابی از
بالنگو و رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن و نخود و شبت
و اکلیل الملک و بابونه بکوبند و بآب کرنب ضماد سازند و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو و روغن زیت و
مقل باهم بگدازند و در آن بمالند عظم و صغر انثیین گاه باشد که خصیه بزرگ شود نه بواسطهٔ ورم و
نفخ بلکه فربه شود چنانکه پستان بزرگ شوند علاج آن ادویه کنند که در پستان استعمال نمایند تا بزرگ نشوند
مثل گل ارمنی و سرکه و بزر البنج و شوکران و خردهٔ اسرب و آب کشنیز و خردهٔ سنگ آسیا و سنگ استره و اگر
خصیه کوچک شود و بر بالا جهد علاج آن مداومت حمام و آب بنگ و استعمال دهان و ادویهٔ مسخنه باشد
اورام قضیب علاج آن همچون علاج ورم انثیین باشد و آنچه مخصوص بدو باشد در ورم حار عدس و گلنار
و ... گل و پوست انار و روغن گل ضماد سازند و در ورم بارد بابونه و اکلیل الملک و تمام و خطمی و دانهٔ خرما
در روغن بابونه قروح خصیه و قضیب آنچه طری باشد صبر و مردار سنگ و توتیا و شادنه و گلنار و سوخته
و اقلیمیا و شیشه بر هم و ضماد و ذرور بکار دارند و آنچه کهنه باشد کندر و کاغذ سوخته و پوست چوب
سوخته و مرهم استعمال کنند و اگر متآکل شود فلد فیون و ادویهٔ اکاله نهند آنچه متعفن بود زائل شود و بعد از آن
مرهمهای ملتحمه نهند حکهٔ خصیه و قضیب بسبب مادهٔ حادهٔ باشد که بدان حوالی ریزد و بواسطهٔ
عرق نیز باشد علاج او آنست که اعضا را بآب گرم بشویند و سفیدهٔ تخم مرغ و روغن گل طلا کنند یا بمهر کی
و گلاب و آب کرفس و مامیثا طلا کنند و اگر ساکن نشود ارسال علق و ادویهٔ جرب استعمال کنند و فصد و اسهال
و تنقیه کنند سدهٔ مجری قضیب اگر بسبب بثره باشد که در مجاری آن حادث شود علامت آن
حرقت و عسر خروج بول علاج آن فصد باسلیق کنند و شیرهٔ تخم توزک با نبات خورند و شیاف ابیض
و روغن گل در احلیل چکانند و اگر بسبب خلطی غلیظ باشد که در مجری بماند علامت آن عسر البول باشد
حرقت و وجع نباشد و با بول اخلاط غلیظه بیرون آید علاج آن تناول مدرات باشد اعوجاج قضیب

رنج علاج آن شیرهٔ تخم توزک و سکنجبین و شراب حماض و صندل و آب خیار و کدو تناول کنند و از ادویهٔ حاره
احتراز کنند درو مینی و مذی اکثر منی با حتلام و غیر آن بسیار دفع شود اگر بسبب کثرت آن بود علامتش خروج
منی بسیار بود و بی وقوع ضعف علاج آن فصد باسلیق کنند و تقلیل اغذیه که مولد منی باشد و شراب غوره
و زرشک و ریباس تناول کنند و غذا عدس و سرکه خورند و آب کاهو و کشنیز و توزک و عرق گل و بیدو روغن
بنفشه و کدو با هم بیامیزند و در قطن بمالند و اگر بسبب ضعف کلیه باشد علامت آن ضعف کلیه و سوء المزاج کلیه بود
علاج آن شراب به ده مثقال یا گلنار و گل ارمنی هر یک سه درم تناول کنند و غذا غوره و لیمو و سماق و زرشک
خورند و گل ارمنی و اقاقیا و طراثیث بکوبند و با گلاب بر قطن طلا کنند و سیب به و سنجد و انار ترش تناول کنند و
تخم کاهو و سداب و تخم نکشت هر یک سه درم گلنار و ورق گل و سعد و شهدانه و انیسون هر یک درمی بکوبند
سه درم از آن با آب سرد تناول کنند کثرت شهوت افراط شهوت جماع و قدرت بر کثرت مجامعت و قلت
ضعف از آن بسبب کثرت منی و امتلاء بدن باشد و این معنی از آنجمله است که اکثر مردم طالب این معنی باشند اما اگر خواهند
که از آن تقلیل کنند اولا فصد باید کرد و هر روز شیرهٔ تخم توزک با سکنجبین و شراب غوره تناول کنند و نقوع فواکه
و آب غوره نیز مفید بود و غذا سکباج و لیمو و عدس خورند و کاهو و تخم خیار و ماست و دوغ و غسل مفید بود
و قطعهٔ اسرب بر موضع کلیه بستن بخاصیت نافع باشد و کافور و گلاب و صندل بر کلیه طلا کنند و تخم توزک و تخم کاهو
و شهدانه و کشنیز و تخم سداب بکوبند و به آب سداب سبز بسرشند و قرص سازند و سه درم از آن با آب ریباس
یا انار ترش یا دوغ تناول کنند و گاه باشد که بواسطهٔ شره که در اوعیهٔ مجاری منی حادث شود یا حکه که بسبب
مادهٔ حاده واقع شود و افراطی در شهوت از آن پدید آید علامت او آنست که هر چند جماع کنند شهوت زیاده
شود و بعد از جماع المی احساس کنند علاج آن شراب عناب و نیلوفر تناول کنند و غذا اسفاناخ با شیرهٔ مغز بادام
خورند یا غوره و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا نقوع فواکه یا شیر خشت و ترنجبین کنند و اگر بسبب کثرت نفخ
باشد علامت آن شدت نعوظ و تقدم تناول منفخات بود علاج آن تناول ادویه باشد که کاسر نفخ است
مثل سداب و نانخواه و انیسون و غذا زیرباج خورند و از بقول و فواکه احتراز نمایند و غذای لطیف آن باشد که در حالت جماع
غایط کنند و آن بسبب استرخاء عصبات و تحلیل روح بود و بیشتر کسانی را حادث شود که ضعف عظیم بجماع دارند دلیلش

هر یک سه درم گلنگبین ده درم تناول کنند و غذا قلایا متوا با به خورند و فلفل و دارفلفل و زنجبیل هر یک سه درم بیخ مهک
پنج درم تخم پیاز و بلبیون هر یک چهار درم نخود سفید ده درم کنجد مقشر هفت درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی بخورند
یا حب الزلم و حب قلقل و تخم شلغم هر یک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و اگر ضعف باه بسبب آن باشد
که مدتی ترک کرده باشند ادویه باهیه تناول کنند و اغذیه مثل شیر و شکر و زرده تخم مرغ و ماهی تازه و قلایا و جوز و پیاز
و کباب خورند و قضیب را بروغن ناردین بمالند یا فلفل و حلتیت و جندبیدستر هر یک نیم درم مشک دانگی مغز پنبه دانه ده درم بوره
نیم مثقال بکوبند و با روغن بادام تازه بست درم در هاون بسایند تا نیک باهم آمیخته شود و در قطن و خاصره بمالند و
نظر در تسافد حیوانات مهیج آن معنی باشد و اگر نعوظ ضعیف بود این حقنه استعمال کنند صفت آن زرگ حلبه قرطم نکوفته
شلغم پاره پاره کرده هر یک بست درم نخود دوکند نیمکوفته هر یک پانزده درم شبت و سلق و جرجیر هر یک کفی تخم پیاز
و بلبیون هر یک سه درم انجیر ده عدد مویز طائفی ده درم بجوشانند در روغن جوز و کنجد و شیر تازه هر یک سه درم بر سر آن کنند
و بکار دارند و ضعف باه بسبب ضعف قلب نیز بود علامت آن خفقان و لین نبض و قلت حرارت بدن بود علاج آن تقویت
قلب باشد بشراب حماض و لیمو و صندل و سیب و گلاب و عرق گاوزبان و مفرحات معتدله و اگر بسبب ضعف معده
باشد یا کبد تقویت آن کنند چنانچه گفته شده است و اگر بسبب قلت نفخ باشد علامت آن سلامت اعضا و کثرت
منی و قلت نفخ بود علاج آن تناول ادویه باهیه نفاخه مثل نخود و شلغم و گزر و پیاز و انگور و انجیر و جرجیر و دارچین و فستق بود
و گوشتهای بره و مرغ آبی و کبک و کبوتر و اگر بسبب حرارت و یبوست مزاج بود علامت آن نحافت بدن و صفرت لون و قلت
منی و عسر انزال باشد علاج آن هر روز رطلی شیر با ده درم ترنجبین و ده درم شکر بیاشامند و غذا گوشت بره و بزغاله
با کدو و اسفاناخ خورند و روغن بنفشه و کدو و قضیب و قطن بمالند و این ادویه استعمال کنند صفت آن گوشت بره و پایچه
بزغاله بست درم بلبیون و سبوس هر یک ده درم بجوشانند و صافی کنند و روغن گاو و پیه مرغ و بط هر یکی ده درم
بر سر آن کرده بکار دارند سرعت انزال اگر بسبب ضعف قوه ماسکه باشد بواسطه برودت و رطوبت علامت
آن کثرت و رقت منی بود و بی ارادت بیرون آید علاج آن شراب بالنگو و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب
با گوشت نیاکی و کبوتر و بنجشک بخورند و برنج مزعفر با زیره و دارچینی و اطریفل کبیر و معجونات حاره تناول کنند و روغن
نرگس و زنبق و بابونه در خصیه و عجان و مثانه بمالند و اگر بسبب حدت منی باشد علامت آن حدت و لذع منی بانزال و قلت

...ون و گلنگبین تناول کنند و گوشت کبک و تیهو و کبوتر صحرائی و گنجشک با نایده و دارچینی خورند و جوارش
...و سنجر نیا تناول کنند و این سفوف نیز مفید بود صفت آن تخم سداب گزرگند نا و کرویا و رازیانه و فیسون
...سه درم زیره چهار درم تخم بنجنکشت ده درم بکوبند و سه درم از آن تناول کنند تخم سداب نیز دنه دوج و مرزنجوش
...جا سعد و شیح و ترمس ضما د سازند و روغن زنبق و قسط و ناردین و شبت و بابونه و خیری بمالند و از اشیاء نفاخه احتراز
...موضع را ببندند و اگر ماده غلیظ بریزد و خصیه بزرگ و غلیظ گردد آن را قرد همی گویند علاج آن همچون علاج ورم صلب
...باب هشتم در امراض رحم اورام رحم بسبب ضربه یا احتباس طمث یا نفاس یا عسر ولادت یا کثرت
...معنه حاصل شود علامت آن ورم حار بود ضربان و تشنگی و تلخی دهن و سیاهی زبان و اختلاط عقل و
...یان و وجع قطن و سرعت و تواتر نبض و عسر بول و احتباس براز بود علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه
...عناب یا ترنجبین تناول کنند و غذا ماء آب یا شیره خشخاش یا خیار یا مغز بادام خورند ناف و زهار را
...جو و باقلا و عدس و خطمی و بنفشه هر یک سه درم و کافور دانگی با آب گشنیز و روباه ترپک طلا کنند و رحم را اگر ممکن
...شد با لعاب بنگو و بهدانه و روغن بنفشه و کدو و آب روباه ترپک حقنه کنند و بابونه و خطمی و تودری و اکلیل الملک
...روباه ترپک بجوشانند و در آن نشینند و بر عانه و قطن بریزند تا ماده به تحلیل رود پس اگر اعراض لازمه و وجع
...شدید کنند دلیل آن باشد که ماده جمع میشود آنگاه استعمال منضجات باید و چون منفجر شد شیره تخم و شیره
...تخم تودری با نبات تناول کنند و رحم را لعاب بزرک و حلبه حقنه کنند و اگر ورم صلب یا سوداوی باشد علامتش ثقل و
...صلابت عانه بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک و رازیانه و گاوزبان با انگور و نبات یا گلقند تناول کنند و بعد
...نضج تنقیه کنند بمطبوخ افتیمون یا حب ایارج آن و عانه و قطن را بروغن قسط و زنبق و شبت و مرهم با سلیقون ... بنفشه و
...بط و مغز ساق گاو و روغن یاسمین و خیری هم بیامیزند و بمالند و مرهم باسلیقون یا داخلیون و روغن گل سرخ
...نگذارند و در رحم حیکانند سرطان رحم اکثر بعد از اورام حار حادث شود بواسطه آنکه کلی پاک نشده باشد علامت آن
...ضربان و وجع و صلابت بود و باشد که از آن رطوبت منتنه آید علاج آن مشکل بود اما تسکین درد باید کرد تا آنکه تمام
...شبت و بابونه و اکلیل الملک و خبازی و ورق کرنب و سلق و حلبه و برگ بنفشه بجوشانند و در آن نشینند و از نضج
...حب النار و برگ بنفشه و تخم کرنب هر یک ده درم بابونه و اکلیل الملک و خطمی هر یک چهار درم بکوبند و با روغن سوسن

مفرط ازان باشد علاج او آنست که پیش از جماع خود را بر خلاص کنند و تا غایت نکنند بجماع مشغول نشوند و گلنار
و گل ارمنی و اقاقیا و دانه مورد هر یک سه درم صندل سفید دو درم صمغ عربی و کندر هر یک دو درم بکوبند و آب سیب
بسرشند و قرص سازند و یک مثقال ازان با شراب سیب یا به تناول کنند و گلنار و اقاقیا و گل ارمنی بکوبند و
آب مورد بسرشند و شیاف سازند و بردارند فتق عبارت ازان باشد که بواسطه انشقاق غشا یا صفاق یا اتساع
مجرایی که از بالای انثیین است جسمی نفوذ کند و بکیس انثیین فرود آید تا در عانه محتبس شود و این جسم نافذ اگر معا یا ثرب
باشد آنرا قیلة الامعا گویند و آن بتدریج حادث شود و باز گشتن آن بر جهت باشد و بان قرقره بود و ثرب را قرقره نباشد
علاج او آنست که به پشت باز خسپند و دست بران نهند تا باز گردد یا در آب گرم نشینند و معطگی وا بر زوت کنند و
و جوز سرو و ورق گز و اقاقیا و گلنار و مر و صبر و ابهل و حضض و اسراس و صمغ آلو و کزمازج و عفص اسمای چوب بلوط
و پوست انار و ورق گل و مازو و شبت و مقل مجموع یا بعضی بکوبند و آب مورد بسرشند و بر موضع ضماد کنند و ببندند
و سه روز تا هفت روز نگشایند و جوارش کمونی و جوارش کندر تناول کنند و غذا اقلا یا متوبله و سپنخه خورند
و از حموضات و لبنیات و بقولات و جماع و دویدن و حرکت عنیفه و امتلا اجتناب نمایند و اگر رطوبت
مائی نازل شده باشد آنرا ادره و قیله گویند علامت او آنست که انثیین املس و براق و ثقیل بود و بزرگ
شود و بول اندک آید و این نوع قطعاً مراجعت نکند و علاجش آنست اگر آب بسیار بود شکافند
تا آب بیرون آید و بعد ازان موضع شق را داغ کنند و اگر کم باشد خاکستر چوب بلوط و خاکستر شاخ کرم و سعد
و جوز سرو و مازو و پوست انار و جفت بلوط و آرد جو و باقلا و فلفل و حب الغار و زیره و سرگین گاو مجموع یا بعضی
با روغن زیت ضماد سازند حب الغار و فلفل و بوره ارمنی هر یک سه درم و سرگین کبوتر ده درم کمون یک درم
اشق دو درم زفت یک درم و شبت سه درم با موم و روغن زیت مرهم سازند و بمالند و جند بیدستر و مر و
بوره و گل ارمنی با روغن زیت بمالند و گوارش کمونی و کندر تناول کنند و جلابی از بیخ مهک و رازیانه
و انیسون و کاقند بیاشامند و رازیانه و شاه بلوط هر یک سه درم و سعد و سنبل هر یک درمی و تخم گزر و
شلغم هر یک دو درم کوفته و بیخته با دو چندان قند بیامیزند و سه مثقال تناول کنند و اگر سبب ریح باشد
علامت آن قراقر بود و چون دست بران نهند رود و باز گردد علاج آن هر روز جلابی از تخم کرفس و رازیانه

و تدهین بروغن نرگس و سوسن و از عروق و مردار سنگ و اقلیمیا و عفصه و روغن ابرگ و موم مرهم سازند و استعمال کنند
واگر به نشود قطع باید کرد حکهٔ رحم عبارت از انست که زن از جماع سیر نشود و هر چند که مجامعت کنند شوق زیاده
و سبب آن خلطی حاد و بورقی باشد که بدان موضع ریزد و موجب این حالت شود علاج آن آب انار رین
یا تمر هندی یا اسبات تناول کنند و غذا غوره یا سماق یا انار خورند و دوغ گاو نیز مناسب بود و تنقیه بدن
بمطبوخ هلیله زرد یا مطبوخ فواکه کنند و تخم بنجنکشت و تخم کاهو و خشخاش و کشنیز سه درم بکوبند و سه درم
از ان با آب انار ترش یا آب سیب و به ترش تناول کنند نفخ رحم بسبب مزاج بارد باشد که رحم را حادث
شود و غذای که به ورسد هضم نتواند کرد و موجب نفخ شود علامت آن ورم عانه و صلابت و وجع و تمدد بود
علاج آن جلابی از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گلقند تناول کنند یا گوارش کمونی سه مثقال یا سنجرینا نیم مثقال
با آب نانخواه بخورند و زیره و بوره و مقل هر یک سه درم انجیر ده عدد بکوبند یا شیر نیز بر عانه طلا کنند و روغن شبت
و بابونه با اندو شبت و برنجاسف و افسنتین و اکلیل الملک و مرزنجوش و شیح و سداب بجوشانند و در ان
نشینند احتباس طمث اگر بسبب ورم رحم باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب قلت دم باشد علامت آن
نحافت بدن و صفرت لون و تقدم استفراغ بسیار و تعب با فراط بود علاج آن تقویت قلب و معده کنند
بربوبات و مفرحات و اغذیه کثیر الغذا خورند و ترک ریاضت کنند و اگر بسبب غلظ دم باشد یا خلطی غلیظ
یا برودتی که مجاری عروق را تنگ گرداند علامت آن بیاض لون و بطوء نبض و غلظ قاروره و ثقل نوم باشد
علاج آن جلابی از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گلقند تناول کنند یا پرسیاوشان و شکطرامشیع هر یک
سه درم و نبات ده درم برنجاسف و تخم کرفس و کرنب و رازیانه و اکلیل الملک و شبت و ابهل بجوشانند
و در ان نشینند و بسباسه و سنبل و قرنفل و قاقله و قسط و جوزبوا و دارچینی و نقلاح اذخر بلغور سازند و در آب بجوشانند
چنانچه آب نیست شود پس در کیسه کنند و گرم بر ناف و عانه نهند یا بکوبند و با سرکه طلا کنند و مشکطرامشیع و قسط
و زراوند و اسارون و حماما و حرمل و جعده هر یک سه درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک دو درم بکوبند و مشک
قسط و زراوند و اسارون و جعده در روغن زنبق و خیری بگدازند و ادویه را بدان بیامیزند و بصورت پاره برداری
واگر احتباس طمث بواسطه فربهی بود که مجاری را تنگ گرداند فصد صافن کنند و استعمال از ریاضت و سکنجبین

بیامیزند و بر موضع نهند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سناءِ مکی بر سیاوشان هر یک هفت درم
تخم خطمی و تخم کاسنی هر یک سه درم بنفشه نیلوفر ورق گل هر یک چهار درم عناب ده عدد سپستان بست عدد
انجیر پانزده عدد خیار شنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم و اگر متقرح شود جلابی از عناب و انجیر هر یک ده عدد
سپستان بست عدد خیار شنبر ده درم روغن بادام پنج درم بیاشامند و بشیاف ابیض و شیر زنان و امثال آن
رحم را حقنه کنند قروح رحم علامت آن وجع شدید و ضربان و خروج دم بود و باشد که با آن تپ و تشنگی
باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا اسفیدباج یا مغز بادام و اسفاناخ
خورند و پوست انار و چوب سرو و شب یمانی و ورق گل بکوبند و با آب مورد بسرشند و استعمال کنند و اگر آنچه از رحم برون
آمده سیاه و منتن بود جلابی از تخم کاسنی و عناب و پرسیاوشان و نبات تناول کنند و غذا اسفیدباج و نخود با مغز بادام
خورند و شیرهٔ جو چهل درم و روغن سوسن و عسل هر یک ده درم مرهم باسلیقون پنج درم باهم بیامیزند و رحم را از آن
حقنه کنند و با ماء العسل و آرد حلبه و عدس و کرسنه استعمال کنند و اگر آنچه که بیرون آید سفید و بی نتن بود شراب
بنفشه و ترنجبین تناول کنند و ورق گل سرخ و بنفشه هر یک ده درم بجوشانند و نیم درم مرهم باسلیقون در آن
حل کرده رحم را حقنه کنند و اگر آنچه مستفرغ شود شبیه بغسالهٔ لحم بود شراب سیب و به با گلاب تناول کنند و غذا
سماق با انار دانه خورند و آرد برنج و عدس و پوست انار و گلنار و کزمازج و عفص بلوط و دانهٔ مورد باهم بسایند و
با روغن گل استعمال کنند و اگر مده از رحم بمثانه ریزد شراب بنفشه و شراب خشخاش با شیرهٔ سه تخم تناول کنند و اگر
بمعاء مستقیم ریزد سفوف انار دانه با شراب به تناول کنند و اگر وجع رحم بغایت باشد مردارسنگ با آب کاسنی
بسایند و با روغن گل بفرزجه استعمال کنند و یا افیون و زعفران و شیر دختران بکار دارند فتقاق رحم بسبب
مفرط باشد که در حالت ولادت حادث شود یا بسبب شدت وجع طلق باشد علامت او آنست که در حالت مجامعت
حشفه بخون ملوث شود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا اسفیدباج و شیرهٔ مغز بادام خورند و
پیه بط و مغز ساق گاو هر یک پنج درم و روغن بنفشه ده درم زفت و موم هر یک سه درم مرهم سازند و استعمال کنند
یا زفت و علک البطم در روغن سوسن بگدازند و بردارند بواسیر رحم از خلطی سوداوی حادث شود و آن
بجس لمس یا بصر دریابند و از آن رطوبتی شبیه بدردی و دم آید علاج آن تنقیه بدن باشد از سو

مان رطوبت از رحم این علت اکثر بواسطهٔ ضعف قوت ماسکه رحم بود علامت آن صفرت لون و ضعف باشد و آن
بسبب بنوبت آید علاج آن شراب صندل و لیمو و سیب به تناول کنند و قلایا با شتهابله و مرغ گردانیده خورند و معجون
... و جوارشهای گرم تناول کنند و اگر بسبب فضلاتی باشد که در وی جمع شود استدلال بلون آن کنند یا آنکه پنبه بدان
... کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود معلوم گردد که کدام خلط غالب است اگر دم غالب باشد علامت آن حمرت لون تفرغ
حرارت و تشنگی و غلظ قاروره باشد علاج آن فصد صافن یا باسلیق کنند و قرصهای حابسه تناول کنند و خرنوب
نبطی بلوط و مازو سوخته بکوبند و با آب سرد آمیخته بردارند و اگر صفرا غالب بود علامت آن صفرت لون تفرغ و شدت
تشنگی بوده باشد که با آن تلخی نیز بود علاج آن آب انار شیرین با شکر و ترنجبین خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و فواکه کنند
و بعد از آن حابسات استعمال کنند و اگر سودا غالب بود علامت آن غلظ و سوادی رطوبت باشد علاج آن جلابی از بانگو
دگاوزبان و تخم کاسنی و نبات تناول کنند غذا نخود آب با شیرهٔ خشکدانه خورند و تنقیه بمطبوخ افتیمون معجون نجاح کنند
و بعد از آن تنقیه صمغ عربی چهار درم بریان کرده با رب به بخورند و غذا اسماق با کباب تیهو خورند و خون سیاوشان و
شادنج مغسول و دم الاخوین کهربا و بسد و شب یمانی و گلنار و تخم توزک و گل ارمنی بکوبند سه درم از آن با آب سماق
یا لسان الحمل تناول کنند و قشور کندر و پوست انار و زیره متساوی بکوبند و با آب مورد بسرشند و بر قطن و عانه طلا
کنند عقر و عسر حبل زنی که آبستن نشود اگر بسبب برودتی باشد که موجب تکاثف فوهات عروق رحم باشد
بواسطهٔ آن منی بر رحم داخل نشود و منجمد گردد و آنرا استعداد قبول صورت نباشد علامت آن قلت و رقت و عدم صبغ دم
طمث بود و دیر دیر آید و لون صاحبش سفید بود و نبض او صلب و متفاوت باشد علاج آن هر روز جلابی از رازیانج
و بانگو تناول کنند غذا نخود آب بشیرهٔ خشکدانه و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و حب صبر کنند و بعد از تنقیه تریاق
اربعه و تریاق فاروق و مثرودیطوس و معجونات و جوارشات گرم تناول کنند و قلایا با توابل و اطعمه که در آن توابل
باشد خورند و روغن زنبق و قسط و ناردین بر قطن و عانه بمالند و استعمال فرزجات کنند فرزجه زعفران عود شب یمانی
سماق هر یک یک درم بکوبند و بعسل بیامیزند و بعد از طهر بصوف پاره بردارند و چند روز متوالی انفحه خرگوش نر و ماده
و گرگ و شیر یا انفحه خرگوش و سرگین او با حنظل بکوبند و با عسل بیامیزند و بردارند و بعد از استعمال فرزجه اگر اتفاق
مجامعت افتد آبستن گردد و اگر عقر بسبب سوء المزاج گرم باشد که منی را بسوزاند و رحم را خشک گرداند علامت آن

و سکنجبین تناول کنند و تخمیل ام القرحا و میعه یابسه و عود و جاوشیر و اظفار الطیب کنند در مجمره آتش نهند و در زیر
گیرند یا علک البطم و جاوشیر و مقل و شونیز و نخود سیاه تبخیر کنند کثرت طمث اگر بسبب کثرت دم و امتلاء عروق بود علامت
آن سمن و امتلاء بدن باشد و از کثرت سیلان طمث ضعف و خفقان و صفرت لون حادث شود تدبیر او آنست که حبس
کنند الا وقتی که موجب ضعف باشد علاج آن فصد باسلیق کنند یا صافن و محجمه بزیر پستان نهند و سرها بدارد
قرص کهربا یک مثقال گل ارمنی با ده مثقال رب به تناول کنند یا صمغ عربی و بارتنگ و تخم شاهسفرم هر یک مثقالی گلنار و
گل ارمنی هر یک نیم مثقال بروغن گل چرب کنند و فرو برند و غذا اسماق یا انار دانه خورند اقاقیا و کندر و دم الاخوین و
کزمازج و مازو و رامک و کاغذ سوخته متساوی بکوبند و با آب مورد بسرشند و بصوف پاره بردارند و اگر بسبب رقت و حدت
دم باشد علامت آن تشنگی و صفرت لون و لهیب و ضیق النفس و سرعت خروج آن باشد علاج آن یک مثقال صمغ عربی با
و یک مثقال گل ارمنی با شراب سیب تناول کنند یا قرص کهربا و رب به و گل ارمنی و صمغ عربی هر یک مثقالی با شیره تخم توزک
بریان کرده تناول کنند و اگر بسبب انفتاح و انشقاق عرقی باشد علامت او آن باشد که خون بسیار آید و با آن
اندک وجعی بود علاج آن قرص گلنار و گل ارمنی و صمغ عربی بریان کرده با رب به تناول کنند و کندر و صبر و انزروت
هر یک سه درم خون سیاوشان و گل ارمنی بکوبند و با آب مورد بسرشند و بردارند یا مازو و شاخ گاو کوهی و توت بریده
و کاغذ و پسته خرما و شادنج و لک مجموع سوخته با کهربا و اقاقیا و دم الاخوین و گل ارمنی بسایند و با لسان الحمل بسرشند و
بردارند و اگر بسبب غلبه رطوبت بود که قوت ماسکه را ضعیف کند علامت آن کثرت بزاق و قلت عطش و بیاض لون
و کسل و تهبج روی و جفن بود علاج آن جلابی از بیخ مهک و بالنگو و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با کبک
تیهو و دراج و دارچینی خورند و تنقیه بحب ایارج و ایارج جالینوس بکنند یا سنا پنج درم و بالنگو و رازیانه هر یک سه درم
ده درم بجوشانند و پنج مثقال معجون خیارشنبر در آن حل کرده بیاشامند و بعد از تنقیه حابسات که ذکر رفت استعمال کنند
و سه گلنار و تنکار هر یک سه درم و طین مختوم و زیره کرمانی هر یک نیم درم بکوبند و با آب سماق بسرشند و بردارند و اگر بسبب غلبه
سودا بود که بواسطه آن فوهات عروق گشاده گردد علامت آن نحافت بدن و خشکی دهن و زبان و غلظ و سواد دم بود علاج
شراب بالنگو و شراب گاوزبان با آب گرم بیاشامند یا جلابی از بالنگو و بیخ مهک و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا
با شیره مغز بادام خورند و بعد از نضج اخلاط سودا مطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه استعمال حابسات

سبب بچه ماندن بود در رحم علامت آن انتفاخ معده و زیادتی قراقر و نفخ معده و سوء هضم و تمادی آن طعمه لفافه بود علاج آن
جلابی از رازیانه و انیسون و تخم کرفس و کلنگبین تناول کنند یا بار اصول و نخود آب با شیره خسکدانه و کمافیطوس خورند
و زرنباد و برنج و حلتیت و جند بیدستر و بازو و با شیره یک درمی زنجبیل ده درم و مشک دانگی بکوبند و با عسل بیامیزند
و مثقالی تناول کنند و قطن و عانه و قبل به روغن خیری و زنبق و ناردین چرب کنند و شکر و نارجیل خورند و اگر اسقاط
به سبب لاغری بود چنانچه از غذای او چیزی را نماند که غذای جنین شود علاج آن تناول اغذیه مسمنه بود مثل هریسه و عصیده
روغن گاو و فستق و تا هر شب به روغن بنفشه و بادام کنند و بعد از غذا به استحمام مفید بود و اگر به سبب امتلاء و غثیان بود که
آن غذای جنین میشود و چون منتبس شود غذای او نشود و سقط شود علاج آن استعمال مدرات باشد و اگر عسر ولادت
به سبب فربهی زن بود و صغر رحم و ضیق مسالک و ضعف قوت دافعه بود علاج آن جلابی از مشکطرامشیع و پرسیاوشان
و نبات کنند و شکم و پشت به روغن بنفشه و پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو چرب کنند و بابونه و شبت و مرزنجوش و اکلیل الملک
و نمام و ورق اکرنب و سلق و برگ بجوشانند و در آن نشینند و جند بیدستر و کندش و شونیز عطسه آرند و چون عطسه آید
بینی و دهن بگیرند تا قوت مدد دهد جنین بیرون آید و هم آب و سپستان و خرد دهند و ارمالی بسوزانند و دود کنند مفید بود
و اگر به سبب فربهی باشد رحم و ناف و تهیگاه و پشت به روغن بنفشه و پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو چرب کنند و اگر به سبب [illegible] بود
بود که موجب التصاق فم رحم است به حمام گرم برند و در آب سبات نشانند و اگر به سبب حرارت هوا بود به روغن بنفشه و صندل و گلاب
شکم و پشت را بمالند و آب انار با سکنجبین بیاشامند و اگر [illegible] در دست چپ گیرند یا [illegible]
[illegible] آسانی برآید و گویند که اگر چهار مثقال [illegible] شونیز بجوشانند و بیاشامند مفید بود احتباس مشیمه و جنین میت
اگر بچه در شکم بمیرد یا مشیمه بماند سعی کنند که بیرون آید تا موجب هلاک حامله نگردد و علامت موت جنین آنست که حرکت او
محسوس نشود و اطراف حامله سرد شود و نفس او متواتر بود و علاج او آنست که جلابی از مشکطرامشیع و پرسیاوشان و اهل [illegible]
[illegible] درم ترمس و [illegible] ده درم نبات ده مثقال تناول کنند یا [illegible] و جند بیدستر و زهره گاو و [illegible]
کوفته یک درم از آن با آب گرم بیاشامند و عطسه آرند و کندش و شونیز چنانچه گفته شد بینی و دهن بگیرند و اهل [illegible]
و ترمس و حرف بکوبند و به زهره گاو بسرشند و استعمال کنند و شحم حنظل و قسط و سداب و خسکدانه هر یک سه درم بکوبند
و با زهره گاو بیامیزند و بر ناف و عانه طلا کنند یا مر و خیارشنبر و سکبینج [illegible] متساوی بکوبند و حب سازند [illegible] درم [illegible]

نحافت بدن و صفرت لون و غلظ و سواد حیض و درد و بسیاری سوی زهار علاج آن شیرهٔ تخم توزک با سکنجبین یا نبات تناول
کنند و غذا نخوداب و زیرباج با گوشت مرغ و بزغاله خورند و به لطوم رغابی و ماکیان بگدازند و صمغ بطم در آن حل کنند و بر آن ضماد
و اگر بسبب یبوست مفرط باشد علامت آن هزال بدن و قلت منی و یبوست فرج بود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش و
عرق گل و بید و نبکو و با ترنگ تناول کنند و غذا آب گوشت مرغ و بزغاله و ماهی تازه خورند و ستحمام معتدل و تدهین بروغن بنفشه
کدو کنند و اگر بسبب رطوبتی باشد که موجب ازلاق منی باشد علامت آن سیلان رطوبت رحم بود علاج آن حب ایارج از لنگو
ور از یانه و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب خورند و تنقیه بدن کنند بقی و اسهال و بعد از تنقیه سعد و کندر یا سعتر
بجوشانند و هر روز به ده درم از آن رحم را حقنه کنند و معه یا لبه و ساذج هندی و زعفران بسایند و با روغن زرین بر دارند
و مشک و سنبل و خصیهٔ الثعلب و نشاره عاج و بول فیل نر سفید بود و چون مجامعت کنند باید که باند کی مانند همان سیات باشد تا منی
در رحم قرار گیرد و چون جدا شوند زن را نهایبر بهم فشارد و زنی که بغایت فربه بود بر سیات راکع با او مجامعت کنند تا آبستن
شود و علامت منی که مولد بود دانست که سفید و لزج و براق بود و مگس بر آن ننشیند و بوی آن چون بوی طلع و یاسمین بود و علامت حمل آنست
که بعد از جماع منی بیرون نیاید و زن میان ناف و فرج حساس کند و از جماع متنفر بود و از جماع الم یابد و از آتش نشود
و حیضش منقطع گردد و غثیان و کرب و کسل و ثقل بدن و صداع و دوار و خفقان و تاریکی چشم و شهوت فاسده ادراک ...
و اگر خواهند که او را تجربه کنند عسل آتش نادیده با آب باران بخورند اگر پیچیدن شکم حادث شود دلیل آبستن بود و سیر
اگر طعم و بوی آن از دهن نشود آبستن نباشد و زنی که پسر آبستن باشد روی او خوبتر بود و نشاط او بیشتر باشد و پستان
صحیح بود و در طرف راست ثقلی یابد و پستان راست بزرگ شود کثرت اسقاط اکثر زنی آبستن شود اما نگاه نتواند داشت
شود و آن اگر بسبب عوارض خارجی بود مثل حرکات عنیفه و ضربه و سقطه از آن محترز باید بود و اگر بسبب باطنی بود اگر
باشد که ارخاء فم رحم کند علامت آن سیلان رطوبت بود از رحم و تشنج اجفان و کثرت بزاق علاج آن شراب بالنگ
و ماء الاصول و شراب بزوری تناول کنند و قلایا و توابله و برنج و مرغ بادارچینی خورند و بقی عادت کنند و اگر حاجت شود
بحبها و ایارجها تنقیه کنند و دواء المسک و جبر بینا تناول کنند و زرنباد و درونج هر یکی دو درم و لولو و کهربا و عود هر یکی
... و سنبل هر یک یک درم بکوبند و بعسل سرشند و مثقالی از آن تناول کنند و جند بیدستر یک درم و تخم کرفس و ازیانه و
و صعتر و نانخواه و دانجه و خولنجان هر یکی درمی بکوبند و مثقالی از آن بخورند و رحم را بغالیه و خلوق و روغن زنبق حقنه کنند اگر

[1] در اینجا مؤلف این کتاب نشانیهای حمل و عدم آبستن بیان کرده است پس طبیب حاذق را باید که تجربه مرد و زن معلوم کند چه از کدام ... بعلاج مشغول شود تا بآسانی بارگیرد ۱۲

[2] شهوت فاسده آنست که خوردن چیزهای فاسده که عادت نسوان باردار باشد مثل گل و غیره ذلک

[3] ملوث به خلوق زعفران است

[illegible]

وانه تقبول و فواکه و اطعمهٔ بارده احتراز کنند و بوره و زیره بکوبند و بعسل آمیخته لعوق بر دارند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و هر بجاست و خسک و شیح و ورق انجار بجوشانند و دران نشینند و ناف را بروغن نرگس و نمام تدهین کنند و اگر بسبب عدم مجامعت یا شدت مجامعت باید کرد و اگر بسبب احتباس طمث باشد فصد باسلیق یا صافن کنند و در اخراج حیض سعی نمایند و تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک سه درم و تخم نانخواه و برگ هر یک یک درم بجوشانند و بروغن بابونه و شبت هر یک پنج درم بیامیزند و در رحم رابدان حقنه کنند و اگر ثالیله بکر باشد تغییر از تزویج تصرفی دیگر نکنند باب سیزدهم در امراض مقعد بواسیر زیادتی بود که در افواه عروق مقعد حادث شود و آن سه صنف ست یا مشابه ثولول بود آنرا ثولولی گویند یا شبیه بانگور سرخ آنرا عنبی گویند یا مانند توت سیاه بود آنرا توتی گویند مجموع آن یا داخل مخرج بود یا خارج مخرج و از آن خون روان باشد و شاید که از آن خون روان نباشد علاج مجموع فصد باسلیق و صافن است و اگر خون از بواسیر نیاید مفتحات مثل بخور مریم و زهرهٔ گاو و آب پیاز و قنه و مقل و روغن پستهٔ زرد آلو و شفتالو استعمال کنند تا خون بیاید و وجع ساکن شود و تلیین طبیعت بطبیخ هلیله کنند و اگر سیلان دم و لین طبیعت باشد آنرا حبس نباید کرد مگر وقتیکه ضعف آرد و اگر ضعف آرد قرص کهربا و رب سیب تناول کنند و غذا سماق یا انار دانه یا مرغ و کباب خورند و لسبد کهربا و سوخته و گل ارمنی هر یک دو درم هلیلهٔ سیاه و آمله هر یک پنج درم تخم گندنا سه درم بکوبند و دو درم مقل با آب گندنا ناشسته حل کنند و ادویه بدان بسرشند و حب سازند و سه درم از آن بخورند آخر طراثیث گلنار جفت بلوط هلیلهٔ سیاه بلیله آمله هر یک پنج درم دانهٔ مورد دو درم بکوبند و مقل پنج درم با بسدرق سر حل کنند و ادویه با آن بسرشند و دو درم از آن تناول کنند و اطریفل مقل و مقل سفید بود و اگر وجع بغایت باشد اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و خبازی و تخم شبت بکوبند و بروغن گل بسرشند و بر موضع یا ورق کرنب بجوشانند تا مهرا شود با روغن گل و سفیدهٔ تخم مرغ و مسوجی افیون هم بسایند تا چون مرهم شود استعمال کنند و اگر خواهند که خشک شود پوست انار جفت بلوط جوز سرو و کندر کوفته مجموع یک شبانروز در آب انگور بجوشانند و در سایه نهند و بر موضع نهند و مقل و کندر و انغوزه و حریل و بیخ کبر تبخیر کنند و اگر بوری سرو و سرباد بحان و مرو شحم حنظل و پوست انار و مازو و مقل بیازرد و کنند تا مرده گردد و بهترین علاج بواسیر آنست که قطع کنند یا دارو ها و مثل فلفل و افیون و دیگر مهک نهند تا منقطع شود و بعد از آن مرهم [illegible] و مرغابی و مغز ساق گاو و کوهان شتر در روغن بنفشه و کتیرا و خطمی کهنه با هم آمیخته مرهم سازند و استعمال کنند و ورم مقعد اگر در حال غیر بواسیر مقعد را حادث شود علامت آن ضربان و الم و حرقت موضع و وجع شدید بود و علاج آن فصد صافن کنند و غذا با ماش و سپاناخ بیازند و غذا [illegible]

دیوست ماز و سرگین کبوتر دود کنند و اگر باین تدبیرها بیرون نیاید دست برند و بیرون آرند و باید که جنین را پاره
پاره کرده برآرند و این عمل خطرناک بود احتباس نفاس اگر خون نفاس بسته شود جلابی از تخم کرفس و رازیانه و پرسیاوشان
و شکر طبرزد و شیرخشت و نبات تناول کنند و استعمال فرزجات نمایند چنانچه در احتباس طمث ذکر رفت رجا علتی بود شبیه بحمل که
از احتباس طمث حادث شود علامت آن سقوط اشتها و تغیر لون و احساس حرکتی در شکم و احتباس طمث و انضمام فم رحم و
احساس حرکت خاصه که دست برو نهند و گاهی در شکم کند بسبب انصباب ماده یا ریاح غلیظ یا ورمی صلب و فرق میان آن
و حمل بدان کنند که پیش از وقت حرکت جنین حرکت محسوس شود و شکم سخت باشد و با انضمام فم رحم قرار نبود و با استسقا طبلی
نیز مشتبه شود و فرق میان کنند که در رسوء خلق و خبث نفس باشد و علامات استسقا نباشد علاج آن بیرون جلاب
از رازیانه و تخم کاسنی و تخم کشوث و انیسون و گلقند تناول کنند و معجون کرم و تریاق اربعه با ماء الاصول مداومت نمایند
و سفوف تخم کرفس ده درم زیره ده درم که خیسانیده و دو درم نانخواه و فرنجمشک و انیسون هر یکی چهار درم کوفته و با مثل آن
قند سپید بیامیزند و دو درم تا سه درم تناول کنند و غذا زیرباج و نخودآب با توابل خورند اختناق الرحم علتی بود شبیه
بصرع و غشی و مبدا آن از رحم باشد بسبب آنکه منی در اوعیه خویش مجتمع شود و بکیفیت ردیه مستحیل گردد و از ان بخارات
متصاعد شود و بقلب و دماغ رسد و موجب صرع و غشی شود و این علت بیوه و نوبت باشد و اکثر زنان را [illegible] شود یا بسبب
احتباس طمث و تعفن آن حادث شود علامت آن صفرت لون و اختلاط عقل و کسل و خفقان و ضعف ساقین و صغر و تفاوت
نبض باشد و علیل احساس بخاری کند که از عانه مرتفع شود و غشی حادث گردد و فرق میان آن و صرع آنست که چون افاقت
شود از حالتیکه بر وی واقع شود همه را خبر دهد و عقل بکلی ساقط نشده باشد و لعاب و زبد از دهان نشود بخلاف صرع
علاج آن در وقت شدت دلک قدمین و بستن ساقین و گرفتن منخرین و گلاب بر روی او زنند و صیحه در گوش او کنند
و چون افاقت نشود [illegible] زد و دور دارند و چیزهای بدبوی [illegible] بسوزند [illegible]
عنبر و مشک با روغن یاسمین بیامیزند و فرج را بدان بیالایند و بر روز جلابی از بادرنجبویه و از رازیانه [illegible] گلقند تناول
و غذا نخودآب با شیره خشخاش خورند و [illegible] و شکر درم دارند و چون تفتیح ظاهر شود ایارج فیقرا و زبده
[illegible] هر یک یک درم حب [illegible] انیسون هر یک نیم درم تخم حنظل مقل [illegible] مصطکی هر یک دانگی کوفته و بیخته با [illegible]
[illegible] و حب سازند [illegible] بعد از تنقیه [illegible] با ماء الاصول شراب [illegible] تناول کنند

از مخارج مائل شود آنرا احدب گویند و اگر بداخل آنرا اقعس و اگر بجانبی مائل شود التوا گویند و سبب آن اگر ورمی باشد که در عضلات
فقرات حادث شود بواسطه ضغط فقره را از موضع خود زائل کند علامت آن تب دائم و وجع شدید و ثقل پشت و تشنگی
و قاروره ناری و نبض عظیم بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از عناب و سه باره تربک و ترنجبین و نبات تناول کنند
و غذا کشکاب خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و بیخ مهک هر یک
سه درم روباه تربک پنج درم ترید خراشیده نیم کوفته یک درم خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم و چون وجع ساکن
شود و ورم زائل گردد گشنیز مقشر بیست درم ورق مرزنجوش پنج درم بکوبند و بر موضع نهند یا مقل ده درم آب گرم
حل کنند و پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو هر یک سی درم بگدازند و باهم بیامیزند و استعمال کنند و فقرات بروغن قسط
و ناردین بمالند ریاح افرسه همین علت باشد که بسبب ریح غلیظ حادث شود علامت او آنست که با او تب و
تشنگی نباشد و بعد از آن وجع شدید به پشت پیدا شود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و رازیانه و بیخ مهک و کلنگبین
تناول کنند و غذا نخوداب با شیره خسکدانه و زیره و رازیانه و دارچینی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان و این حب
کنند صفت آن سورنجان ترید هر یک نیم درم صبر سقوطری درمی حب النیل غاریقون انیسون هر یک نیم درم مقل مصطکی هر یک
دانگی بکوبند و بآب کرفس سرشند و حب سازند و این یک شربت باشد صفت ماء الاصول بیخ رازیانه بیخ مهک هر یک
بیست درم بیخ کبر بیخ کرفس بیخ نانخواه هر یک ده درم تخم کرفس رازیانه و شبت و انیسون هر یک پنج درم در سه رطل آب
بجوشانند تا نیمی آید پس صافی کنند و با عسل بقوام آرند [illegible] ده درم از آن مداومت نمایند و شبت و مرزنجوش و بابونه
و اکلیل الملک و خروع بجوشانند و در حمام بر پشت می ریزند و روغن خروع بر پشت و فقرات می مالند و نارجیل چهار درم
خسکدانه ده درم بجوشانند و بر روغن شیره بران ریزند چنانچه آب برود و روغن بماند آن روغن را بر پشت بمالند و
این مرض بسبب ضربه و سقطه باشد فقرات را برفق باز بموضع برند و قسط و کبر و سنبل و مر و کرنب و سلیخه متساوی بکوبند
و با خل خمر طلا کنند وجع الظهر درد پشت اگر از کثرت بلغم و برودت مزاج بود علامت آن بیاض لون قاروره و ضعف نبض
و علامت غلبهٔ بلغم بود و بعد از خواب و امتلاء از تناول فواکه و بقول اشتداد کنند و در گرسنگی و ریاضت ساکن شود علاج
آن هر روز جلابی از انیسون و بیخ مهک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخوداب با شیره خسکدانه خورند و بعد از نضج مطبوخ سورنجان
و حب آن و حب مصطکی تنقیه کنند و قی عادت کنند و از تناول فواکه و امتلاء و شب جماع احتراز نمایند و روغن قسط و خیری

خورند و بنفشه و خطمی و خیارشنبر و برگ باه ترکیب بجوشانند و صافی کنند و با روغن گل و بنفشه بیامیزند و استعمال کنند یا سفیده
تخم مرغ و روغن گل و طسوج افیون باهم بیامیزند و بکار برند یا اسفیداج پنج درم کندر درمی نیم قلیمیا نقره دو درم بسایند
و با روغن گل و موم مرهم سازند و استعمال کنند و اگر مزمن بود مرهم داخلیون نهند ناصور قرحهٔ خبیثه باشد که در مقعده
حادث شود و از آن صدید آید و اگر غیر نافذ باشد بشکافند تا آنچه در او باشد بیاید و دم الاخوین و سرمه و شب یمانی و
گلنار هر یک چهار درم صبر کندر و انزروت هر یک سه درم زنجار نیم دانگ بروغن بنفشه مرهم سازند و بکار دارند و اگر
نافذ بود قطع باید کرد با آهن یا داروهای تیز و بعد از آن استعمال مرهمهای ملحمه کنند شقاق مقعد بسبب یبوست
... یا گذشتن ثفل یابس بود علاج آن شراب بنفشه و ترنجبین با آب گرم بیاشامند و غذا اسفاناخ با کدو و
خورند و مقعد را نرم دارند و مرهم شادنه و مرهم مقل استعمال کنند یا پیه بط و مرغ و نیز مغز ساق گاو یا روغن بنفشه بیامیزند
و بکار دارند یا زردهٔ تخم مرغ و مقل ازرق و روغن زرد آلو تلخ و کوهان شتر و شمع بهم مرهم سازند و از آب سرد و حموضات
احتراز کنند و اگر با شقاق وجع التهاب باشد اسفیداج رصاص یک درم کافور دانگی با سفیدهٔ تخم مرغ بزنند و طلا کنند
یا آب برگ کاسنی و کوزک و خطمی و خبازی بگیرند و با موم و کتیرا و روغن بنفشه مرهم سازند و نهند و اگر از آن خون
بسیار آید حابسات دم بکار برند استرخاء شرج آنست که ریح و نایطی بی اراده بیرون آید و حدوث آن اگر بسبب قطع یا
بواسیر بود علاج پذیر نباشد و اگر بسبب استرخاء عصب در بواسطه برودت علاج آن جلابی از بابونگو و رازیانه و نانخواه
تناول کنند و غذا نخوداب با شیرهٔ خشکدانه خورند و قطن بروغن قسط و زنبق بمالند و شاهسفرم و مرزنجوش و تخم شبت و
قسط و سرو و جوز سرو و پوست انار و خطمی و اذخر بجوشانند و در آن نشینند و معالجات فالج استعمال نمایند بروز مقعد
اگر مقعد بسبب استرخاء شرج بیرون آید علامت او آنست که چون دست بر آن نهند باز گردد علاج او آنست که جوز سرو
و اقاقیا و جفت بلوط و مازو بجوشانند و در آن نشینند و مقعد را بآب سرد و آب لسان الحمل آلوده کنند و روغن قسط
بمالند و اسفیداج و مقل و مورد و زیره و اذخر و کندر کوفته بر آن فشانند و جوز سرو و اقاقیا و مازو و قشور کندر
کوفته بکوبند و بر آن فشانند و یا روغن گل در آن بمالند و اسفیداج و گلنار و مازو و شب و سرمه و بلوط و مورد کوفته
بر آن بفشانند و غذا اسماق خورند و از لبنیات و حمام احتراز نمایند و اگر بسبب ورم باشد علاج آن گفته شد
باب نوزدهم در امراض پشت از آنجمله حدبه اگر فقره از فقرات پشت از موضع خویش بیرون

افیسون و تخم کرفس و رازیانه و بیخ مهک و کاکنگ بین تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خسکدانه خورند و بعد از نضج تا تنقیه به مطبوخ
سورنجان و حب آرم و حب صبر کنند و بعد از تنقیه مرزنجوش و بابونه و ورق غار و اکلیل الملک هر یک ده درم تخم سپندان پنجدرم
و مقل پنجدرم در آب حل کنند و ادویه بدان بسرشند و طلا کنند و اکلیل الملک بابونه و شبت و قنطوریون و بیخ کرفس و حاشا و
صعتر و حنطقوقی بجوشانند و دران نشینند و در حمام بران ریزند یا بیخ کرفس و فودنه و شاه قرحا هر یک ده درم و عصاره و
قثاء الحمار و حب الغار هر یک پنجدرم بوره ارمنی و قسط و حب الرشاد هر یک سه درم بکوبند و زفت دو درم بروغن زیت بگدازند
و ادویه بدان بسرشند و طلا کنند و بقی مداومت نمایند و اگر وجع زائل نشود این حقنه استعمال کنند صفت آن نمک
سبوس و خسکدانه و سنا و شبت و بابونه و سداب هر یک هفت درم قنطوریون باریک سه درم پوست بیخ کرفس بیخ
پنجدرم حلبه بزرگ هر یک چهار درم زیره سه درم حنظل شنبر پانزده درم بوره نیم درم آب کامه روغن زیت یا سوسن
هر یک ده درم و از معالجات این مرض طول نشوند و حقنه و مسهل و قی و تکرار تنقیه کنند و بروغن قسط و نار دین
خیری تدهین کنند و سورنجان پنجدرم رازیانه و مغز بادام مقشر هر یک سه درم زعفران نیم درم سنا مکی ده درم قند
شال مجموع بکوبند و سه درم از آن تناول کنند با آب سرد و در آب کبریتی و نفطی و زاجی نشینند و محجمه برحق ورک نشد
ریلاق بران نهند و نفط سفید یک مثقال با شراب تناول کنند و اگر متمادی شود داغ کنند وجع مفاصل و
نقرس اما وجع مفاصل المی باشد که مفصلهای دست یا پا را حادث شود و نقرس مخصوص با نگشتهای پای که وجع
و سبب این اوجاع ضعف مفاصل بود و انصباب مواد بدان و این ماده زود تحلیل نرود زیرا که عضو عصبانی و ماده
غلیظ بود و شدت وجع مفاصل را سبب آنست که جای بر ماده تنگ است بدان سبب تمددی شدید حادث شود
نیز حس مفاصل قویست بسبب اعصاب و دیگر آنکه ماده او زود به تحلیل نرود بواسطهٔ ضعف و صلابت موضع و مجاورت
رباطات و از خواص این ورم آنست که جمع نشود و نضج نیابد بسبب غلظ ماده و محل و عصابی و اکثر آن باشد که ماده
مرکب باشد از صفرا و خلطی دیگر بواسطهٔ آنکه صفرا اخلاط را رقیق کند و مستعد انصباب گرداند و علامت ماده دموی وجع
ضربان و حرارت ملمس و انتفاخ عضو بود علاج آن فصد کنند از جانب مخالف و جلابی از عناب و روباه ترکیب
مخیسم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا شوربا ماش با شیرهٔ مغز بادام خورند و اگر تب باشد جواب با عناب خورند
بر موضع وجع رال صندل و گلاب و لعاب بنگ و سرکه و آب کشنیز و آب کاسنی و آب لسان الحمل افروزه و توزک

و بابونه در پشت بمالند و احیاناً اطریفل ۵۵ جوارش تناول کنند و اگر وجع بسبب تعب و کثرت مجامعت بود منع سبب کنند و
استعمال مرقه و حمام معتدل مفید بود و تدهین بروغن بنفشه و نرگس فرمایند و اگر بسبب امراض کلیه بود علامات و معالجات
آن گفته شد و گاه باشد که درد پشت بسبب امتلاء عروق بود و علامت آن حمرت لون پشت و حرارت و ثقل آن و وجع و تشنگی
بود علاج آن فصد باسلیق باشد و تناول جلاب از عناب و روباه ترکیب نبات با آب انارین با تمر هندی یا نبات و غذا
منوماش باشیرهٔ بادام و اسفاناخ خورند و در موضع بارده ساکن شوند باب بستم در امراض و اوجاع نقرس و مفاصل
و دوالی و داء الفیل **دوالی** علتی است که عروق ساق و قدمین فراخ میشود و بیشتر پیکان و حمالان و پیادگان را
حادث شود علامت آن ظهور رگهای سطبر سبز باشد گرد ساق و قدم برآید **علاج** آن فصد باسلیق کنند و جلابی
از روباه ترکیب و نبات و عناب و بیخ مهک و نبات خورند و غذا منوماش و مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ
افتیمون و حب آن کنند و بعد از تنقیه این عروق ۵۶ را فصد کنند و برفق بمالند تا باریک شود و ازاری بران پیچند و
محکم بربندند و از اغذیهٔ غلیظه اجتناب نمایند و پای را ریاضت نفرمایند **داء الفیل** آن باشد که ساق و قدم بزرگ شود
و رنگ متغیر گردد و شبیه بپای فیل شود و سبب آن ماده سوداوی بود که بساق و قدم ریزد علامت آن کمودت لون
ساق و حرارت آن بود **علاج** آن فصد باسلیق کنند و در هفته دو نوبت قی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن
کنند یا این حب **صفت** آن قنطوریون باریک شحم حنظل بر یک دانگی و شحم تربد مثقالی مقل کتیرا مصطکی هر یک
بکوبند و بآب ... را زیانه سرشته حب سازند و بعد از تنقیه فصد ۵۷ بعض رگها کنند و بوره و آرد شیلم و خاکستر کرنب بآب ...
بر ساق طلا کنند و ساق را تا زانو بعصابه محکم بربندند و از اغذیهٔ غلیظه و کثرت مشی و آویختن پای اجتناب نمایند و اگر
بسبب ماده بلغمی باشد علامت آن غلظ ساق باشد بی حرارت و کمودت **علاج** آن جلابی از بیخ بادیان ...
گلقند تناول کنند و غذا نخود آب بشیرهٔ خشکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه بحب صبر و حب ... کنند و قی بمدد ...
نمایند و بعد از تنقیه اطریفل صغیر تناول کنند و زنجبیل و فلفل و کندر هر یک سه درم قرومانا و کرویا هر یک دو درم بکوبند
با عسل ... یک مثقال تا ... مثقال بخورند و صبر و کندر و اقاقیا و مرو تخم اسپست بکوبند و بسرکه سرشته بر پای
طلا کنند و از طعام غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز نمایند **عرق النساء** ۵۸ وجعی بود که از مفصل ورک ابتدا کند و از جانب
وحشی فخذ نزول کند و تا انگشتان پای برسد و اگر ممتد شود فخذ را باریک کند و عرج حادث شود **علاج** آن ... جلابی از

زنجبیل زعفران هر یک نیم درم بروغن سوسن سرشند نطول سعتر برنجاسف مرزنجوش حاشا صعتر فودنه جند قوقی
بجوشانند و دران نشینند و شرودلیطوس و تریاق کبیر تناول کنند و تدهین بروغنهای گرم کنند و اگر ماده سوداوی باشد علامت
آن صلابت و کمودت و تقشف جلد و قلت وجع و صلابت و بطوء نبض بود علاج آن هر روز جلابی از بادرنگبویه و رازیانه
بیخ مهکاسه و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخوداب با شیره خشخاش خورند و بعد از نضج بحب سورنجان یا بسطوخودوس
بایارج تنقیه کنند صفت آن هلیله سیاه و زرد صبر سقوطری رازیانه هر یکی ده درم فلفل دارفلفل زنجبیل خردل هر یک
نیم درم شیطرج هندی مقل هر یک دانگی بکوبند و با آب کرفس سرشند و این دو شربت باشد یا تلیین باین مطبوخ
کنند صفت آن سنا شاهتره هر یک هفت درم هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک پنج درم قنطوریون باریک بیخ مهکاسه
بادرنگبویه گاوزبان هر یک سه درم سورنجان طائفی ده درم هلیله آمله اسطوخودوس هر یک چهار درم غاریقون پنج درم سورنجان
مثقالی بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد افتیمون سه درم در خرقه کتان بسته دران اندازند تا دو سه جوش
بزند پس فرو گیرند و صافی کنند و ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده درم ایارج فیقرا یک درم دران حل کرده بیاشامند
و غاریقون تنها پنج درم ورق الغار ده درم قسط ده درم صبر ده درم بوره ارمنی هر یک سه درم حرف چهار درم بکوبند و بروغن
یاسمین طلا کنند و بروغنهای گرم و شحمها و مغزهای مالند و هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک پنج درم سورنجان طائفی ده درم فلفل
دارفلفل زنجبیل کبابه هر یک دو درم بکوبند و ادویه با عسل سرشند و مثقالی بخورند و اگر ماده این مرض مرکب باشد علامات
آن باشد که از اشیاء بارده فقط و حاره فقط متاذی شود و بعضی علامت ماده حاره و بعضی علامات بارده باشد
علاج آن بحسب ماده مرکب باشد تعقد مفاصل اگر مفاصل صلب و بسته شود چنانچه حرکت نتواند کرد علاج آن هر روز
جلابی از بیخ مهکاسه و رازیانه و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخوداب و شیره خشخاش خورند و بعد از نضج
بمطبوخها و حبهای مذکوره تنقیه کنند و موضع را بروغن کنجد و یاسمین و پیه بط و لعاب حلبه و بزرک و خطمی با بابونه
یا کنجد را با آب مرزنجوش سحق کنند و طلا سازند با حلبه و بزرک و کنجد بکوبند و بروغن سوسن یا نفط سرشند و ضماد
سازند و از لبنیات و فواکه و حموضات و امتلا و شب جماع و آب سرد و تناول اشیاء بارده و استعمال آن احتراز نمایند
و قی مدت کنند و معجونات و جوارشات حاره تناول کنند و گویند اگر کفتاری یا روباهی زنده بگیرند و در روغن زیت بجوشانند
و دران نشینند مفید بود و استعمال نطولات و ضمادات از شبت و رازیانه و اکلیل الملک و حاشا و نمام و ورق غار و

و پوست خشخاش با طحلب یا سرکه طلا کنند و تلیین کنند بابن مطبوخ صفت آن سنا هفت درم ورق گل پنج درم روباه ترنگبین
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خباری خطمی هریک سه درم سورنجان دو درم هلیله زرد و سیاه هفت درم مغز خیارشنبر
پانزده درم ترنجبین ده درم اگر وجع بغایت بود مخدرات مثل بیخ لفاح و خشخاش سیاه و افیون زعفران ورق کاهو طلا
کنند و آب برف بران ریزند و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حرارت ملمس و صفرت لون و شدت وجع و تشنگی و التهاب
و سرعت نبض و صفرت قاروره بود علاج آن از سکنجبین و آب گرم یا تخم خربزه و آب ترب قی کنند و جلاب از تخم کاسنی
و بنفشه و عناب و روباه ترنگ و نبات تناول کنند با آب انار یا تمرهندی یا نبات ترنجبین و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه
یا قرص بنفشه یا ازین مطبوخ کنند صفت آن سنا هفت درم بنفشه شاهتره تخم کاسنی هریک پنج درم عناب ده عدد سپستان لوکیلی
هریک بیست عدد تمرهندی و ترنجبین هریک ده درم خیارشنبر پانزده درم و استعمال ضمادات بارده کنند مثل آرد جو سفیده
تخم مرغ و روغن گل و خطمی و عدس و بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و اگر با درد وجع اشتداد کنند بنگ با سرکه و آب کدو خیار و تباله فرو
طلا کنند و استخوان پوسیده سوخته با سورنجان و عدس و تخم خشخاش و ورق خشخاش و تخم و بیخ کاهو ضماد کنند و باید که تا وجع
اشتداد نکند و احتیاج عظیم نیفتد بضماد مخدره استعمال نکنند و در ان مبالغه ننمایند و چون وجع ساکن شود و حرارت ملمس باقی باشد
آرد جو با قلا و خطمی و بنفشه و اکلیل الملک و صندل ضماد سازند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن بیاض لون و [illegible] و بیاض
قاروره و قلت وجع بود و مسخنات تسکین یابد علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ کرفس و انیسون گلنگبین تناول
کنند و غذا نخود آب با شیره خسکدانه و فلفل و زنجبیل و زعفران خورند و بعد از نضج تام تلیین طبیعت بحب سورنجان یا حب
شیطرج یا ازین حب کنند صبر سقوطری سورنجان و تربد بروغن بادام چرب کرده هریک درمی بوزیدان ماهی زهره هریک
نیم درم شحم حنظل و دو دانگ نمک هندی [illegible] دانگی و نیم مقل و مصطکی هریک دانگی بکوبند و بآب کرفس سرشند و حب سازند
صفت حب شیطرج هلیله زرد و تربد هریک درمی و ایارج فیقرا اشقالی شحم حنظل و انیسون نانخواه تخم کرفس و سکبینج و
مقل هریک دانگی شیطرج خردل زنجبیل و ج هریک نیم درم مقل را در آب گرم حل کنند و ادویه بکوبند و بدان سرشند و
حب سازند و این دو شربت بود و باید که در ابتدا حبهای قوی ندهند که ماده رقیق دفع شود و غلیظ باقی ماند بلکه بتدریج
تصرف کنند و از فواکه و آب سرد و جماع و امتلاء شب احتراز کنند و زراوند و حب الغار و جنطیانا هریک ده درم [illegible]
و صبر و زیره هریک پنج درم بکوبند و ضماد سازند [illegible] تخم شاهسفرم سلیخه مغاث مغز خسکدانه هریک [illegible]

سفاناخ خورند یا شیرهٔ مغز بادام و روغن بنفشه و کدو در سر بمالند و بنفشه و نرگس و شاهسفرم ببویند و اگر
سبب باشد علامت آن تقدم سبب یبوست جلد و احساس خشکی و صغر و ضعف نبض و بول رقیق رمانی بود علاج
آن تناول مرطبات و استعمال تدهین و حمام بود و اگر بسبب اسهال مفرط بود حبس طبیعت کنند بسفوف انار [illegible]
چنانچه گفته شده است و اگر بعد از غشی باشد علاج غشی کنند و تقویت بشراب صندل و حماض و سیب و با عرق
بید و گاوزبان و یک مثقال مفرح یاقوتی بخورند و اگر بسبب کثافت جلد و انسداد مسام بود که بواسطه قلت استحمام
یا ملاقات غبار یا استعمال آب سرد پدید آمده و موجب حقن حرارت و تولد تپ بود علامت آن سرعت و اختلاف
نبض و حمرت قاروره و تشنگی و اضطراب بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و نیلوفر و ترنجبین و نبات بیاشامند و بعد از
تو تپ حمام و تعریق مناسب بود و اگر طبیعت محتبس باشد منقوع فواکه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند و اگر علامت
غلبه خون باشد فصد کنند و اگر تپ از تخمه حادث شود قی کنند و طبیعت بمطبوخ یا حقنه نرم دارند و بعد از تنقیه
استحمام کنند و معده را بروغن مصطکی و روغن به بمالند و اگر بسبب خواب مفرط بود که موجب عدم تحلیل شود علامت
آن بطور و امتلاء و اختلاف نبض و غلظت قاروره بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهکت یا نبات تناول کنند
غذا اسفناخ با مغز بادام خورند و استحمام و تقلیل ماکول و مشروب کنند و اگر بسبب کثرت استحمام یا حمام گرم بود شیره تخم
[illegible] با سنخیار و کدو با سکنجبین ساده یا تمر هندی یا نبات خورند و غذا کشکاب با کدو و اگر بسبب زکام و نزله باشد تپ [illegible] عناب
بنفشه و نیلوفر و نبات جلاب سازند و اگر علامت غلبه خون باشد فصد کنند و اگر طبیعت محتبس بود منقوع فواکه تلیین کنند
به ترنجبین و مربی بنفشه **باب دوم در حمی دق** آن تپی باشد که حرارت در اعضا علی الخصوص قلب منبعث گردد و بحسب افنای رطوبت
شود و مراتب آن سه است زیرا که اگر حرارت غریبه متعلق برطوباتی شود که در عروق صغار موجود است آن را مرتبه اولی گویند
و اگر این رطوبت را فانی کند متشبث برطوباتی شود که در اعضا بمنزله طل است آن را مرتبه ثانی گویند و اگر این رطوبات
را فانی کند ملاحق رطوباتی شود که التیام اعضا بدان باشد آن را مرتبه ثالثه گویند و حمی دق اکثر بعد از حمی یوم و حمی عفن و حمی ورم
و اسهال و خطای طبیب و خطای مریض حادث شود و در ابتدا اکثر واقع شود علامت او آنست که نبض ضعیف و
باریک و صلب و متواتر شود حرارت قوی و اضطراب اکثر باشد و چون غذا تناول کنند حرارت مشتعل شده نماید و نبض قوی شود و
چون از ابتدا تجاوز کند نحول و نهوکت بدن و قشف جلد و جفاف پوست شکم و گردن ظاهر شود و نضارت روی زایل گردد

بر سنجاف و شاهسفرم نافع افتد الشافی هو الله **مقالهٔ سوم** در حمیات بدانکه حمی حرارتی غریبه باشد که در قلب مشتعل شود و از انجا بواسطهٔ شرائین منبعث گردد و جمیع بدن را گرم کند و ضرر آن بافعال طبعی لاحق شود و خیاص عالیه حمی سه است حمی یوم و حمی دق و حمی عفن زیرا که ترکیب بدن از ارواح و اعضاء و اخلاط است پس اگر حرارت اول تعلق بروح گیرد آنرا حمی یوم گویند و اگر متشبث باعضا شود حمی دق و اگر لاحق باخلاط شود حمی عفن و بیان هر یک در سه باب گفته شود انشاء الله تعالی

باب اول در حمی یوم و آن تپی باشد که اول روح را گرم کند پس از قلب و شرائین بجمیع اعضا منبعث گردد و این تپ از اسباب بادیه سخنه حادث شود مثل ملاقات آتش و آفتاب و تناول اشیاء حاره و انفعالات بدنی و اعراض نفسانی و شاید که این تپ از یک روز بیش نباشد و باشد که تا سه روز بکشد و تا هفت نیز گفته اند و علامت حمی یوم آنست که نبض مستقیم باشد و در نبض و بول و براز تغیر بسیار ظاهر نباشد و با آن خشونت زبان و تواتر نبض بود و اشتداد و نقص نکند و با آن [illegible] و علامات حمی عفنه نباشد اما انچه از حرارت آفتاب باشد علامت آن التهاب و تشنگی و حرارت ملمس و تشنف جلد بود و علاج او آنست که در مساکن بارده نشینند و حبس بکشند و صندل و گلاب بینند و شربتی از تمر هندی و ترنجبین و نبات هر یک ده درم یا سکنجبین بست درم با عرق گل بید و آب سرد بیاشامند و غذا کشکاب یا اسفاناخ خورند [illegible] [illegible] کنند و واجاص و انار نیز کنند و چون تپ زائل شود بحمام معتدل روند و روغن برد غن بنفشه و کدو کنند و بسیار نشینند و اگر بواسطهٔ تناول ادویهٔ حاره یا شربت شراب صرف بود علامات آن خشکی دهن و زبان و تشنگی و حرارت منع کید و سرخی روی و چشم و سرعت نبض و حمرت قاروره بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و عناب و حماض و نبات بیاشامند یا آب انار بن و نبات یا شیرهٔ تخم کدو و سکنجبین تلیین طبیعت [illegible] و بریان تناول کنند و اگر بسبب غمی بود بسفر علامت آن حرارت و ناریت بول و غلبهٔ یبوست و صغر نبض و زردی روی و غور چشم بود علاج آن ازالهٔ غم کنند بهر حیله که باشد و شربتی از شراب صندل و حماض با عرق گل و بید بشرب کنند و استعمال شمومات بارده نمایند و اگر بسبب غضب بود علامت آن برآمدگی روی و سرخی چشم و عظم نبض بود و دهشت که با آن عطشه نیز باشد علاج آن شراب زرشک و شراب صندل و لیمو و آب انار بن و نبات هر کدام که خواهند تناول کنند و غذا انار دانه با غوره خورند و از خمر احتراز نمایند و اگر بسبب فرحی بالی باشد علامت آن ثقل خفقان و بول کدر و صغر نبض و صفرت وجه بود علاج آن شربتی از شراب بنفشه و خشخاش با عرق گل و بید بیاشامند و غذا کدو با کدو

تسمین و ترطیب باشد مثل شراب گاوزبان و شراب انار عذب و شراب سیب شامی و اغذیه کثیرة الغذا مثل هریسه و مرغ و طیهو و زرده تخم مرغ و آب گوشت بره و نیمرغ و فالوده و حلاوی شکر و شیر و قند و استعمال حمام معتدل و دهنهای مسمنه و مشمومات معتدله مثل عنبر و لادن و یاسمین و نرگس و سوسن و تدهین به روغن بنفشه و بادام و پیه مرغ **باب سوم در حمیات عفنیه** و آن عبارت از تبی باشد که حرارت اول لاحق خلط شود و آن را گرم کند و آن سخونت به قلب برسد و متأدی شود پس به سائر اعضا رسد و این حرارت که لاحق خلط میشود خالی نیست که آن متعفن میگرداند یا نه اگر میگرداند آن را سونوخس گویند و آن از غلیان و سخونت خون حادث میشود و اگر متعفن میگرداند پس میبینیم که تعفن او در خارج عروق است یا داخل عروق اگر داخل عروق است از آن حمیات لازمه تولد کنند و اقسام آن چهار است اگر خون متعفن شود مطبقه گویند و اگر صفرا بود محرقه و اگر بلغم بود لثقه و اگر سودا بود [illegible] لازمه و اگر تعفن در خارج عروق بود مثل [illegible] [illegible] حمیات دائره متولد گردد [illegible] ماده در خارج عروق متعفن شود [illegible] [illegible] تحلیل [illegible] شود تا آنگاه که آن ماده باز جمع شود و آن [illegible] اگر صفرا بود [illegible] گویند و اگر بلغم بود [illegible] و اگر سودا بود [illegible] تعفن در [illegible] خارج عروق [illegible] [illegible] تب ربع [illegible] [illegible] حمیات [illegible] ا حمیات مرکبه ترکیب آن یا از اجناس متباینه بود مثل ترکیب حمی دق [illegible] خلطی یا از اجناس متقاربه مثل ترکیب حمی صفراوی و حمی بلغمی [illegible] انواع [illegible] و مثل ترکیب غب لازمه [illegible] [illegible] ترکیبه [illegible] بیان هر یک گفته شود انشاء الله تعالی [illegible] [illegible] [illegible] مستحیل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لزوجت خلط حادث شود حمی مطبقه تبی باشد که از تعفن و تغیر [illegible] در عروق حادث شود و آن [illegible] [illegible] یعنی هر روز که باشد زائد شود به سبب آنکه مقدار دم و رطوبت او بسیار بود و عفونت زائد از تحلیل [illegible] و این [illegible] بدترین اصناف او بود دوم متناقصه و آن است که هر روز که آید نقصان پذیرد به سبب آنکه تحلیل از تعفن زائد بود سوم [illegible] و او بر یک حال بود زائد نشود نه کم به سبب آنکه تعفن و تحلیل [illegible] باشد که این تب محرقه و سرسام منتقل شود و اگر درین تب شرات سیاه و سبز پدید آید هلاک گردد دلیل بد بود علامت حمی مطبقه حمرت وجه و عینین و انتفاخ عروق و ضیق نفس و [illegible] [illegible] قاروره و عظم [illegible] و امتلاء نبض بود و با این تب قشعریره نباشد و شدید بود بطریق غب [illegible] علاج آن [illegible] اول

و سر بینی و روی و گردن باریک شده و گوش کوچک گردد و در بول و هیچ تهی باشد امید بر زیست نتوان داشت اما در ابتدا علاج
پذیر باشد علاج او آنست که در مساکن بارده مهب شمال و کنار آبی ساکن باشند و بر ورق بید و کدو و بنفشه خسپند و
خیش بکشند و گلاب و کافور پیش خود نهند و در تبرید و ترطیب کوشند و هر روز شربتی از شراب عناب و خشخاش و صندل
با شیره تخم توزک و آب خیار و کدو با نبات خورند و غذا اجواب و اسفاناخ و کدو و فروج کوچک و ماهیان خرد خورند و سرطان
و نیز غایة الغایت مفید بود و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و از بقول کاسنی و کاهو و توزک و خیار و از فواکه انار
و شفتالو و سیب و امرود و اجاص و زردآلو و خربزه و انگور خورند و بر سینه و جگر صندل و گلاب و آب بستان افروز طلا
کنند و از جماع و عوارض نفسانی و اشیاء حاره و مجففات احتراز نمایند و سعی کنند که به هر حیله که باشد بخواب روند و بحمام معتدل
رفتن و با آب بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کدو بدن شستن مفید بود و احیانا مفرح بارد تناول کنند و اگر این تب بسبب
سهر مفرط حادث شده باشد شراب خشخاش و بنفشه با لعاب بهدانه و عرق گل و بید خورند و استحمام و تدهین مکرر کنند
و اگر بسبب اسهال حادث شود حبس طبیعت بقرص طباشیر و رب به کنند و این قرص نیز مفید بود صفت آن گل ارمنی
شاه بلوط هر یک چهار درم ورق گل تخم حماض طباشیر صمغ عربی هر یک دو کهربا دانه مورد هر یک سه درم مغز تخم کدو
و خیار و تخم توزک بریان کرده هر یک پنج درم کافور یک درم نشاسته دو درم مجموع بکوبند و بآب به سرشته مثقالی
تناول کنند باید که مدقوق را از هوای گرم و هوا بغایت سرد محافظت کنند و تقویت قلب و جگر و معده کنند و برای فرحت
و دعت و لهو و لعب مائل گردانند و آوازهای خوش و نغمات لذیذه و حکایات ملیح و امثال آن استماع کنند و از حزن
و غضب و جوع و عطش نگهدارند و قرص کافور تناول کنند صفت آن طباشیر ورق گل صندل سفید رب السوس
هر یک سه درم تخم خیارین و کدو و بهدانه مجموع مقشر هر یک پنج درم صمغ عربی نشاسته کتیرا هر یک دو درم تخم توزک
یک درهم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب اسبغول سرشته قرص سازند و یک مثقال بخورند و چون علامات ذبول ظاهر شود قرص
کافور با شیر زنان و شیر خر بدفعات اندک اندک غذا بخورند و از گوشت مرغ و کبک و دراج و سیب و امرود و
کاسنی و نعناع در قرع انبیق نهند و عرق این بگیرند و هر روز بیست درم از آن تناول کنند عظیم مفید بود دق شیخوخت
یبوستی باشد که بر مزاج غالب شود و بی حرارتی اکثر مشایخ را واقع شود و باشد که بسبب استفراغ بسیار و استعمال مبردات
بافراط حادث گردد علامت آن ذبول و قشف جلد بود و التهاب و اشتعال نباشد و ملمس سرد بود علاج آن

زوره از تمر هندی و آلو کیلی و انار دانه و ترنجبین با فروج خورند غب خالص تبی صفراوی بود که ماده آن در خارج
عروق متعفن شده باشد و این تب روزی آید و روزی نه آید و زمان او از چهار ساعت تا دوازده باشد و این تب با قشعریره
و نافض نباشد و زمان سرمای وی اندک بود و باشد که مرکب از دو غب باشد و هر روز آید علامات آن تشنگی با فراط و غثیان و
اضطراب و قی صفراوی و نبض سریع و قاروره ناری بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و نبات
تناول کنند یا آب انارین یا ترنجبین و نبات نمازاج و تمر هندی یا آلوچه خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ در سه تا
دهم سنا مکی و ورق گل هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر و تخم کاسنی تخم خیارین هر یک سه درم آلو سیاه و کیلی هر یک بیست عدد
عناب ده عدد سپستان بیست عدد ترنجبین و شیرخشت هر یک ده مثقال یا این حقنه استعمال کنند صفت آن
سنامکی هفت درم ورق گل پنج درم بنفشه نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان و اجاص هر یک بیست عدد
سبوس و خطمی و جو نیم کوفته هر یک کفی بلعاب برگ چقندر دسته خیار شنبر شکر سرخ هر یک ده درم روغن بنفشه ده درم شراب
یا سکنجبین و شراب دیناری یا شراب بنفشه مفید بود و بعد از اسهال و استفراغ صفرا اشربه مبرده مثل آب خیار و کدو
و شیره تخم تو زکن تخم کاسنی با شراب حماض و لیمون و صندل و سکنجبین تناول کنند و اگر در طبیعت حبسی باشد
نقوع فواکه و ترنجبین یا قرص طباشیر نرم و سکنجبین تلیین کنند صفت قرص طباشیر طباشیر ده درم تخم خرفه دو درم
و نیم تخم کدو مقشر درمی و نیم کتیرا صمغ عربی خشخاش هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب اسبغول سرشته قرص سازند مثقالی
بخورند و بعد از مفارقت تب شراب غوره و لیمو و ریباس و سکنجبین و امثال آن با آب سرد و عرق گل بید تناول کنند
و مزوره زرشک و انار دانه و تمر هندی با فروج خورند حمی بلغمی نایبه آنرا مواظبه نیز گویند و ماده آن بلغمی بود که در خارج
عروق متعفن شود و این تب هر روز آید و مستمر البرد باشد خصوص که در خریف و شتا ماده حادث [illegible] آن هشت
ساعت بود و اکثر آن هیجده ساعت علامات آن نافض و شدت سرما و کثرت براز و غثیان و صفرت یا بیاض لون و تهبج روی
و چشم باشد و زود گرم نشود و تشنگی و التهاب نباشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بیخ بادیان و گلقند
تناول کنند یا سکنجبین و گلقند و غذا نخود و چوزه اندکی با زیره خورند و سه روز شربتی از سنا و عرق گل گاوزبان و
تخم شاهسفرم بیاشامند و سکنجبین ساده و بزوری و شراب لیمو و شراب گاوزبان با انگور و نیلوفر بنوشانند وقت نوبت
شبت و ترب و بیخ بادیان اندکی بعسل و نمک قی کنند و چون ماده نضج یابد باین مطبوخ تلیین کنند صفت آن سنا پنج درم

تا سوم فصد اکحل یا باسلیق کنند و اخراج دم بحسب احتیاج اگرچه فبعات بود و حجامت ترعیت نیز شاید هر روز جلابی از
عناب و نیلوفر و تخم کاسنی و نبات یا تمر هندی و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا کشکاب و عناب زند و میانه روز تبرید
از رباعی و عرق بید و گل و نبگو تشرب کنند و اگر سرفه باشد شراب غوره و ریباس و لیمو مفید بود و طبیعت را محتبس نگذارند و
بنقوع فواکه و ترنجبین تلیین کنند و هر روز دهان و زبان بسرکه و گلاب بشویند و لعاب بهیدانه در زبان نهند و در هفتم
یا هشتم اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنا مکی تخم کاسنی بنفشه نیلوفر ورق گل هر یک پنج درم عناب
ده عدد سپستان بست عدد آلو سیاه ده عدد آلو کیلی پانزده عدد شیرخشت و ترنجبین هر یک پانزده درم و اگر علیش [illegible]
باشد آلو سیاه و کیلی هر یک پانزده عدد و عناب ده عدد تخم کاسنی و نیلوفر هر یک پنج درم شیرخشت و ترنجبین هر یک ده درم
بدهند و شیاف خیار شنبر مدد کنند و اگر احتیاج افتد این حقنه کنند صفت آن بنفشه نیلوفر هر یک ده درم سپستان سی عدد
جو نیمکوفته کفی ورق چقندر دسته شکر سرخ روغن بنفشه هر یک ده درم آبکامه پنج درم و اگر با این تب سرفه باشد جلابی از
بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت به بنفشه مربی و ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده مثقال
کنند حمی سونوخس اگر از کثرت و غلیان خون حادث شود علامت این همین علامت بود و او از حمی یوم اقوی باشد
و از مطبقه اضعف علاج این فصد و تدبیر فقط بود و اقتصار بر زوران مضمضه و اگر احتیاج تلیین باشد بنقوع فواکه و
ترنجبین کنند حمی محرقه تب صفراوی بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و این تب لازم باشد و بطریق غب
نیز اشتداد کند علامت آن تشنگی و اضطراب و بیخوابی و خشونت و صفرت زبان و صداع و هذیان و فرو رفتن چشم و نبض سریع
متواتر و قاروره ناری بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و آلو سیاه و ترنجبین و نبات تناول کنند
و غذا جو با شیره خشخاش و مغز و اگر سرفه نباشد میانهای روز سکنجبین و شراب حماض و لیمو تناول کنند و اگر سرفه
باشد شراب خشخاش و بنفشه و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و اگر از مطبوخ تنفر باشد شراب دیگر [illegible] در
با سکنجبین ساده ده درم تناول کنند با آب برف و اگر سرفه باشد سنا پنج درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم خباری هر یک
درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد شیرخشت و ترنجبین هر یک پانزده درم تناول کنند و مشمومات بارده استعمال
و اگر بیخوابی باشد وقت خواب شراب خشخاش لعوق کنند و در تبرید و تلیین کوشند و بعد از تنقیه شیره تخم تودک با شیره تخم کا[سنی]
سکنجبین تناول کنند و نقوع زرد آلو نیز مناسب بود و چون تب مفارقت کند تقویت و تبرید بشراب حماض و لیمو و صندل

از احتراق صفرا بود علامت آن لهیب و اضطراب و تلخی دهن باشد و تشنگی مفرط و عرق و تواتر نبض بود و بعد از حمیات صفراوی
حادث شود و آنچه از احتراق بلغم باشد علامت آن لین نبض و غلظ بول و درد او در ازبا شد و لهیب و اضطراب کمتر و بعد از حمیات
بلغم حادث شود و آنچه از احتراق سودا طبعی بود علامت آن سوء خلق و صلابت نبض و کدورت قاروره بود و اما علاج این بیماری که اطبا
اجل بدین معالجه آن مشغول میشوند نمایند زیرا که در شکنجبین و تخم در آب لیکن و تیهو خورند و از شربت سکنجبین بزوری و ...
نکافند و اکتفا نمایند و از اغذیه غلیظه و مولدات سودا مثل قدید و بادنجان و ماهی و شور و برنج اجتناب نمایند و اگر در ابتدا علامت غلبه دم
باشد فصد اکحل یا باسلیق مفید است و اگر خون غلیظ و سیاه باشد بسیار بیرون کنند و الا زود به بندند و بعد از جمیل نضج ماده
مشغول شوند مطبوخ جلابی از بیخ مهات و تخم کاسنی و گاوزبان با انگور و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود و شوربا و شیره
خسکدانه و فروج فربه خورند و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ صفت آن سنا هفت درم هلیله سیاه پنج درم بنفشه چهار درم بانگو
گاوزبان تخم کاسنی رازیانه کشوث اسطوخودوس بسفایج زرد هلیله و آمله هر یک سه درم مویز طائفی پانزده درم ورق گل چهار درم
هلیله زرد کابلی افتیمون هر یک هفت درم شاهتره دسته و اگر بیافزایند سیم تخم آن تربد دو درم عناب عدد سپستان عدد تخمین
مغز خیار شنبر هر یک پانزده درم و بعد از دو ساعت مطبوخ افتیمون یا آن معجون نجاح یا شاهتره و بانگو تناول کنند
زیرا که این ماده بیک سهال زائل نشود اما آنچه از احتراق صفرا بود جلابی از بیخ مهات گاوزبان و تخم کاسنی و ... و تخم ... نبات
تناول کنند و بعد از نضج تلیین کنند باین مطبوخ صفت آن سنا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک ... درم ... هلیله زرد
پنج درم مویز طائفی پانزده درم ترنجبین خیار شنبر هر یک ده درم یا هفت درم بالنگو و گاوزبان هر یک ... درم ... شاهتره
و صاف کنند و معجون نجاح پنج مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و یا این حب ملح کنند صفت آن پوست هلیله کابلی
بسفایج اسطوخودوس افتیمون ورق گل سرخ هر یک ... تربد هر یک ... مصطکی ... تیر را بآب حل کنند
و باقی ادویه بکوبند و بدان بسرشند و حب سازند علاج آنچه از احتراق بلغم باشد جلابی از بیخ مهات و رازیانه و تخم کاسنی
و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خسکدانه خورند و تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند صفت آن سنا مکی
هلیله کابلی و سیاه افتیمون هر یک هفت درم تربد ده درم رازیانه تخم کاسنی تخم کشوث افسنتین اسطوخودوس بسفایج
هر یک سه درم بالنگو گاوزبان از هر یک چهار درم مویز طائفی ده درهم خیار شنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم در
آب بطریقه اشتی که در روز نوبت امساک کنند و هیچ نخورند یا چنان سازند که وقت نوبت معده خالی باشد و اسهال ... روز ...

بیخ مهکن بادیان گئوکا وزبان هر یک چهار درم رازیانه افسنتین تخم کاسنی پوست بیخ کبر هر یکی سه درم تربد خراشیده ده درم بادرنج
سنبل رومی هر یک یک درم ونیم مویز طائفی پانزده درم گلقند بیست درم خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم اگر مزاج قوی باشد
یک مثقال یارهٔ فیقرا بر سر این مطبوخ کنند و بعد از ده روز رازیانه تحریک کنند باین حب صفت آن تربد تخم کرفس انیسون
هر یکی سه درم نمک هندی دو دانگ غاریقون نیم درم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و حب ساخته بلع کنند مگر تقویت
معده بگلقند و رازیانه کنند و اگر تمادی شود حب ایارج و قرص ورد و قرص غافث و امثال آن تلیین کنند صفت
قرص غافث عصارهٔ غافث ترنجبین هر یک سه درم طباشیر ورق گل سنبل هر یک دو درم بکوبند و بآب رازیانه
قرص سازند و یکمثقال با سکنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند و اگر از سده خونی باشد قرص افسنتین با سکنجبین بزوری
تناول کنند صفت سکنجبین بزوری تخم کاسنی تخم خیار رازیانه هر یک سه درم عصارهٔ غافث دو درم پوست بیخ کبر
و رازیانه و کرفس هر یک نیم درم انیسون یک درم مجموع را نیم کوفته کنند و در یک شبانروز در دو رطل آب ربع رطل سرکه خیسانیده
پس بجوشانند تا بر طلی آید و با عسل رطلی بقوام آرند حمی شطر الغب بلغمی لازم بود که مادهٔ آن در عروق متعفن شده باشد
علامت آن همچون علامات دائره باشد اما با آن مرارت نباشد و در شبانروزی شش ساعت فاتر گردد و باز
اشتداد کند و تشنگی باشد و نبض سریع بود و تا روز چهارم غلیظ بود علاج آن هر روز جلاب از تخم کاسنی و بیخ کاسنی و بیخ مهکن
و رازیانه و کاسنی تناول کنند و غذا جو با نخود دهند و بعد نضج تام تلیین باین مطبوخ کنند صفت آن سنا مکی هجده درم
بیخ کاسنی رازیانه بیخ مهکن گل بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد سپستان سی عدد
ترنجبین خیارشنبر هر یک پانزده درم و بعد از ده روز تربد بنفشه یا تربد رومی و سقمونیا دانگی نیم بکار کنند یا جوارش
خیارشنبر و ایارج حل کنند و بیاشامند و باقی علاج آن همچون علاج نائبه باشد اما قرص غافث در این قسم نافع است
حمی ربع دائره تپ سوداوی بود که مادهٔ آن در خارج عروق متعفن شود و این تپ روزی آید و دو روز نه و نوبت او
چهار ساعت باشد و باشد که دو روز آید یک روز نه آید آنرا ربع معکوس گویند و تب ربع از سودای طبیعی با اخلاط سوخته حادث
شود و این قسم بعد از حمیات عفنه باشد و باشد که ربع بعد از اورام طحال حادث شود و این بدترین ربع بود و علامت ربع آنست
ابتدا به نافض کنند که سر اعضا را ماقوی چون رم کنند گرمای آن با افراط نباشد و آنچه از احتراق خون و بلغم حادث شود علامت
آن حمرت و غلظ بول و تشنگی با افراط سرما اندک و عرق بسیار بود و بعد از حمیات مطبقه و حمیات اورام حادث شود و آنچه

هر یک ده درم بجوشانند و باده درم گلقند بیاشامند **حمیات مرکبه** بدانکه حمیات مرکبه فنون است یکی آنکه بار است چنانچه
نایب دائره با لازمه و دائره با دائره و لازمه با لازمه و ترکیب مداخله بود چنانچه تبی باشد و تبی دیگر بر سر آن آید و با مبادرت باشد چنانچه
در عقب تبی نیاید و یا مشارکت باشد چنانچه دو تب با هم آیند و با هم زائل شوند و بیشتر ترکیب از حمیات صفراوی و بلغمی بود و بسیار باشد
آنرا قانون ترتیبی باشد و اما آنچه نامی نهاده اند و قانون معین دارد شطر الغب است و غب غیر خالص و ترکیب آن چهارگونه است
زیراکه یا مرکب از غب دائره و بلغمی لازمه باشد یا غب دائره و بلغمی دائره یا از محرقه و بلغمی دائره یا محرقه و بلغمی لازمه و علامات آن
ممتزج باشد از علامات صفراوی و بلغمی و در این حمیات اعتماد بر دور و نوبت تب نباید کرد بلکه استدلال با عراض و علامات کنند و فرق
میان شطر الغب و غب غیر خالص آنست که در شطر الغب صفرا و بلغم ممتزج و مختلط نباشد و نوبت آن متفرق بود چنانچه فرق و تمیز
میان نوبت هر یک توان کرد و در روز نوبت صفرا نافض ربع باشد و قلق و اضطراب و تشنگی سخت باشد و نافض و سرما اندک بود و زمان آن
درازتر بود و در روز نوبت بلغم سرما و نافض سخت نباشد و حرارت و تشنگی کمتر بود و در غب غیر خالص صفرا و بلغم ممتزج باشد و متحد و
فرق میان نوبت هر یک نتوان کرد و هر روز تب آید و زمان او از دوازده ساعت زیاده بود و این تب عسر البرء باشد و از معالجه آن
ملول نباید شد و مسهلات قویه نباید داد زیراکه صفرا رقیق زود مستفرغ شود و بلغم غلیظ باقی ماند پس در این تبها اگر علامات صفرا غالب
باشد هر روز جلابی از تخم کاسنی نیم کوفته و نیلوفر هر یک سه درم اجاص ده عدد نبات ده درم تناول کنند و غذا جو با اندکی نخود خورند
و بعد از نضج تلیین باین مطبوخ کنند صفت آن سنا مکی هلیله زرد کابلی هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی رازیانه بیخ مهکو
هر یک سه درم اسطوخودوس بسفایج هر یک چهار درم مویز طائفی ده درم اجاص آلو کیلی عناب هر یک ده عدد مغز خیار شنبر
پانزده درم ترنجبین ده درم و بعد از دو روز تحریک باین قرص کنند **صفت** آن بنفشه دو درم تربد هلیله زرد
هر یک سه درم رب السوس نیم درم سقمونیا مشوی نیم دانگ مجموع کوفته با آب بسرشند و با جلابی از نبات تناول کنند
و اگر علامات بلغم غالب بود هر روز جلابی از بیخ مهکو و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا جو و نخود خورند پس اگر اخلاط
بجانب کبد مائل شود علامات آن ثقل سر اشیف بود و مدرات مثل افسنتین و تخم کرفس و نانخواه با جلاب ضم کنند و
اگر بمقعر کبد مائل شود علامت آن ثقل معده و قی و غثیان بود پس بمسهلات بلغم تلیین طبیعت کنند و بعد از تنقیه
سکنجبین وری با ده و گلقند تناول کنند و قرص ورد نیز نافع بود و قرص افسنتین کلان ده درم عسل بیخ مهکو یک پنج درم تخم خیارین و
کاسنی هر یک چهار درم کوفته و با آب رازیانه بسرشند و یک مثقال با سکنجبین تناول کنند اگر متمادی شود بقرص غافث تحریک کنند

کنند و طبیعت را تیز نگه دارند و اگر محتبس شود سنبل و سنا و شکر سرخ و ترنجبین و اجاص و بنفشه و مویز طائفی تلیین کنند و ماء الجبن
با سکنجبین مفید بود و خروس پیر با نخود و اندکی بسفایج پخته کنند و مرق آن تناول کنند و احیاناً مشرود لطیف [illegible] و
تریاق کبیر بخورند و این معجون نافع بود **صفت** آن سنبل چهار درم و وج پنج درم فلفل زنجبیل حلتیت هر یک [illegible]
نانخواه سلیخه هر یک چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند مثقالی تناول کنند و رعایت حال طحال و کبد کنند بقرص [illegible]
ماء الاصول و سکنجبین بزوری و باید دانست که این تپ مرضی بی خطر است اگر چه دراز میکشد و امان است از خیال مالیخولیا و
برص و سود و جرب و صرع و تشنج و سکته و فالج اما این تپ دراز می کشد تا دوازده سال نیز باشد **حمی ربع لازمه** سبب
سوداوی که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و با آن نافض و قشعریره و عرق نباشد و نوبت ربع اشتداد کند
باقی از آن فاتر بود **علاج** آن معجون علاج ربع باشد و در [illegible] ضروری [illegible] استعمال مسهلات و ادویه قویه نباید کرد و [illegible]
لازم باشد **حمی خمس سادس و سبع** حمی خمس آن باشد که یک روز آید و سه روز نه و سادس آنست که یک روز آید و چهار روز نه و سبع
آنست که یک روز آید و پنج روز نه و این تپها از مواد بلغمیه متولد شود و شبیه ربع باشد **علاج** آن تلطیف اخلاط و ادرار [illegible]
سودا بود چنانچه در ربع گفته شد و در روز نوبت تخم شبت و ترب هر یک سه درم و کنگر زرد ده درم برگ و بیخ ترب بجوشانند
و آب آن [illegible] عسل ده درم در آن حل کرده بیاشامند و بدان قی کنند و باقی علاج آن معجون علاج ربع باشد **حمی القیالوس**
تپی باشد که بیرون احساس برودت عظیم کنند و باطن و حس گرم باشد و با آن تشنگی و لهیب نباشد و ماده این تپ بلغم زجاجی
بود **علاج** آن هر روز جلاب [illegible] از بادیان و از بادیان تخم کرفس و گلقند تناول کنند [illegible] نخود آب با شیره خسک بخورند و بعد
[illegible] این سبب **صفت** آن [illegible] هر یک [illegible] غاریقون [illegible] مقل [illegible] بکوبند و با آب [illegible]
بسرشند چنانچه [illegible] بعد [illegible] با سکنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند باقی علاج آن محرقه [illegible] علاج
[illegible] حمی [illegible] باشد که [illegible] حرارت آن [illegible] نباشد بلکه برودت باشد و با آن تشنگی
[illegible] **علاج** آن هر روز جلاب [illegible] از بادیان [illegible] از بادیان و بیخ مهک و گلقند
تناول کنند و بعد [illegible] **صفت** آن سنا [illegible] بنفشه چهار درم [illegible]
[illegible] عناب [illegible] سیاه [illegible] هر یک [illegible] از بادیان [illegible] درم [illegible]
[illegible] درم مویز طائفی ده درم شکر سرخ پنج درم و بعد از تنقیه گلقند و افسنتین تناول کنند یا از بادیان و تخم کرفس و انیسون

فساد مزاج روح گردد و موجب تعفن رطوبات شود و از آن حمی تولد کند علامات وبا آنست که هوا مکدر شود و باران کم آید و آثار
الحکم مثال بق و پشه و خطاف بگریزند و ضفادع و حشرات زیر زمین مثل عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و
علامات این تب کرب و تواتر نفس و تشنگی و خشکی دهن و قی و تشویش و اسهال و غثیان و وجع معده و عظم طحال و غشی و عرق
و براز متعفن بود علاج آن فصد کنند و هر روز شربتی از تمر هندی و نبات یا سکنجبین با گلاب و آب بید و آنشرب کنند
و شراب غوره و زرشک و ریباس و صندل و لیمو و حماض مفید بود و غذا سماق و زرشک و انار و افروج [illegible] و
[illegible] مزورات و مسهلات کنند و اگر رطوبات بدن بسیار بود [illegible] و تبرید مفید افتد [illegible]
استفراغ اخلاط که در بدن بود و اما تسکین حرارت به علاج [illegible] ترکیب بود و [illegible] استعمال کنند چنانچه [illegible]
فصل گفته شد حمی حصبه و جدری [illegible] ماده یا دم [illegible] سبب غلیان حادث شود و بهترین آن
که سفید رنگ باشد و [illegible] نباشد و بدترین آنست که سیاه و سبز و کبود باشد و علامات جدری درد پشت و خارش
بینی و [illegible] اعضا و [illegible] اضطراب و تشنگی [illegible] در سینه و حلق و ضیق نفس بود و ماده حصبه صفرا باشد و
او کوچک [illegible] بزرگ نبود بلکه با پوست راست باشد و سلم او آنست که
سرخ بود و آنچه بنفش و سبز باشد [illegible] و علامت آن قریب است به علامات جدری علاج آن پیش از بیرون
آمدن حصبه اگر [illegible] باشد فصد کنند [illegible] و تحریک طبیعت نباید کرد و هر روز
شراب عناب [illegible] کنند و [illegible] عناب [illegible] و خود را گرم دارند و آب سرد نخورند و
[illegible] در فراش بریزند تا تمام بیرون آید و بعد از آن خود را گرم داشتن احتیاج نباشد [illegible] جهت
[illegible] باشد و اگر دیرتر بیرون آید انجیر و مویز طائفی و عدس بجوشانند و بیاشامند و خود را گرم [illegible]
انار و انجیر زرد [illegible] کنند و آبله چون تمام بیرون آید گاورس در فراش ریزند و یا کیسه بزرگ پر کنند و گاورس در آن
کنند و بر روی آن خفتند و چوب گز دود کنند یا چوب گز بجوشانند و با گلاب بیامیزند و در ظرفی کنند و بر اعضا ریزند یا
ورق گل سحق کنند و بر اعضا مالند و عصاره تخم ریحان [illegible] سماق در چشم چکانند و [illegible] عین الهر [illegible] کشند و اگر
طبیعت نرم باشد قرص طباشیر [illegible] با شراب صندل بخورند و اگر [illegible] آید شراب خشخاش [illegible] بلعند و حبس
قطعاً طبیعت را تحریک نباید کرد و [illegible] طبخ شعیر با مغز بادام و عدس بریان کرده و با خشخاش بریان کرده

ومعالجه که در بلغمی دائره ذکر رفت بکار دارند **حمی مختلطه** چنان باشد که آنرا دوری ونوبتی معین نباشد علامت آن مختلط باشد ودرین تپها طریقه آنست که بتخمین وحدس معرفت ترکیب اخلاط وغلبه یکی بر دیگری وتعفن آن در خارج عروق وداخل آن حاصل کنند **علاج** آن چنان کنند که گاهی استفراغ ماده کنند بمسهلات لینه وخفیفه وگاهی بتسکین وتقویت مشغول شوند وماده که خطر آن بیشتر باشد اول استفراغ آن کنند چنانچه در تپی که از صفرا وبلغم مرکب بود وصفرا غالب باشد اگر اول بدفع بلغم مشغول شوند موجب خطر باشد پس اول صفرا دفع کنند واگر متساوی باشد معالجه مرکب کنند ودر تقویت طبیعت کوشند **حمی غشیه** تپی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث شود واین تپ بیشتر از مادهٔ بلغم متولد گردد وحدوث غشی بسبب آن باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد وچون بفم معده رسد بواسطه شدت حس آن ومجاورت قلب موجب غشی گردد علامت او آن باشد که بیشتر اوقات بدور بلغمی آید وتهیج وجه وعلامت بلغم ظاهر بود **علاج** آن در حالت غشی گلاب وآب سرد بر روی زنند واطراف ببندند وشکم بدق بمالند وسکنجبین با آب گرم بدهند تا شاید که قی کند وهر روز جلابی از تخم کاسنی ورازیانه وگاوزبان وگلقند تناول کنند یا تخم کرفس ده درم بجوشانند وبا سکنجبین ساده بیاشامند وغذا جو آب با قند خورند وتلیین طبیعت کنند باین حقنه **صفت** آن سنا هفت درم قنطوریون باریک پنج درم شبت بنفشه فرنج مشک هر یک سه درم ورق چقندر دسته سبوس کفی خیار شنبر ده درم ترنجبین شکر سرخ هر یک ده درم روغن زیت آبکامه هر یک ده درم نمک وبورهٔ ارمنی هر یک یک درم واگر این تپ از مادهٔ صفراوی گرانی یا بیماری حادث شود علامت آن عطش وکرب واضطراب بود وبدو غب آید **علاج** آن برروز آب انارین یا تمر هندی یا نبات خورند وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه کنند وصندل وگلاب وکافور وعرق بید واقاقیا بر سینه طلا کنند ودر استفراغ خلط مبالغه ننمایند بلکه بتدریج دفع کنند تا بسبب ضعف غشی زیاده نشود **حمی لیلیه ونهاریه** حمی لیلیه آن باشد که بشب آید وروز رها کند ونهاریه آنکه بروز آید وبشب رها کند واین بدتر باشد وغالب آن که بدق کشد **علاج** آن سکنجبین ساده وگلقند تناول کنند یا جلاب از تخم کاسنی وبیخ مهک ونبات، وغذا جو یا نخود خورند وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه ومعجون خیار شنبر کنند ودر نهاری غذا بشب خورند اما باید که ممتلی نخسپند بلکه بنحوی مناسب بود ودر لیلی غذا بروز خورند وچنان کنند که وقت نوبت معده خالی باشد **حمی وبائیه** تپی باشد که در وبا حادث شود وسبب آن آن باشد که هوا متعفن شود

اعتبار انفسه کنند زیرا که مناسب بود چنانچه ورم گرد اندامی حادث باشد قیفال را بگشایند و اگر در اسافل باشد باسلیق
و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند یا آب انار با نبات یا شیره تخم کدو و سکنجبین و غذا آب جو دهند یا نیم برشت و
مغز بادام و تلمین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند و اگر ورم بمغابن بود یعنی در مفرغه اعضاء رئیسه مثل پس گوش و
زیر بغل و بن ران در ابتدا بود که هنوز ماده تمام نریخته باشد استعمال مبردات و رادعات کنند مثل صندل و گلاب و خرفه و آب کاهو
و گل ارمنی و مامیثا و آب کشنیز و کاهو و بستان افروز و در استعمال رادعات نیز مبالغه نمایند و بعد از سه و چهار روز که مواد ریزش
محللات مثل بابونه و خطمی و روباه ترب و حلبه و اکلیل الملک با رادعات بیامیزند و چون ماده ریخته باشد محللات خالص استعمال
کنند و اگر ماده جمع شود محللات با منضجات مثل مرزنگوش و ... استعمال کنند و علامت جمع شدن ...
و جمع باشد و چون نضج یابد منفجر گردانند بآهن یا با ادویه و علامات نضج سکون ... باشد و چون انگشت بر وی نهند فرو رود و ...
تا منفجر گردد تا ماده بکلی مستفرغ نشود مرهمها استعمال نمایند و اگر در مفرغه اعضاء رئیسه حادث شود یا ورم
بسبب ضربه و سقطه باشد بعد از فصد و تنقیه مرهمها مثل سم و مرهم روغن یا محللات استعمال کنند و قطعاً استعمال مبردات
و رادعات نکنند و نوعی از فلغمونی است که آنرا اشتقاقلوس گویند و آن آنست که ورم منحط نشود و به تحلیل نرود و نضج
نگیرد از آن فساد به جرم عضو پیدا شود و عضو را سیاه گرداند علاج آن قطع عضو باشد تا دیگر اعضا سالم
بمانند و اگر فساد تمام نباشد حجامت کنند و نشترهای عمیق زده ببرند تا ماده مستفرغ شود و بعد از آن کرسنه با گلاب طلا کنند
حمره ورمی باشد که ماده آن صفراوی بود و علامت او آنست که مایل بسطح جلد بود و لون آن سرخ و روشن باشد و بر
بود و چون دست بر وی نهند سرخی برود و چون دست بردارند معاودت کند و با آن تب و تشنگی و حرقت ... باشد
علاج آن همچون علاج فلغمونی باشد لیکن در تبرید بیشتر باید کرد و در فلغمونی بتخفیف بیشتر ورم رخو آنرا ذوبیا نیز گویند و
او از ماده بلغمی حادث شود و آن ورمی سفید باشد و با آن حرارت و الم نباشد و چون انگشت بر وی نهند فرو رود و دیر زمانی
همچنان غار بماند علاج آن هر روز جلابی از بیخ ... ازیانه و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره ...
و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند بحب ایارج و معجون ... و مسهلات بلغم و بوره ارمنی و نمک ... و سرکه بر ورم طلا کنند
و کف دریا در سرکه خیسانیده ضماد سازند یا افسنتین و صبر با سرکه طلا کنند و سعد و زعفران و مازو نیز مفید باشد سلعه
ورمی غلیظ بود که آنرا غلافی باشد و از عضو خارج بود و مقدار آن از نخودی تا بطیخی باشد علاج آن تنقیه بدن باشد

تناول کنند و قرص کافور با شراب سیب یا شراب به استعمال کنند و اگر یبوست طبیعت غالب شود شراب بنفشه و نیلوفر و آب گرم حل کرده بیاشامند و بستان افروز و بنفشه در خواب بدان نهند و بیش از این تصرف نکنند و تبرید و تطفیه هم سعی نمایند و اگر تب قوی نباشد شراب ریباس و غوره و لیمو و شراب گاوزبان مفید افتد والله اعلم تدبیر ناقه بدان که ناقه حالتی است میان صحت و مرض تدبیر او مشترک باشد میان تدبیر اصحاء و تدبیر مرضی پس باید که تفقد حال ناقه کنند و احوال اعراض که او را حادث شده تفحص نمایند پس اگر در نبض سرعت و در قاروره غلظ و صبغ باشد و صداع و ثقل سر و خبث نفس و قلت اشتها بود دلالت بر آن کند که بقیتی از مواد باقیست که تحلیل آن معالجات کرده ناقه از آن تنگ آید و مشغول شوند به ماء الشعیر و مبینات غیر قویه و تقویمات تلیین کنند و قرص طباشیر نرم با سکنجبین مفید افتد و چون چهار روز از زوال تب بگذرد فروج دهند و بتدریج عادت بدان کنند و چون دو سه روز بگذرد مزوره که مناسب مزاج بود و با گوشتهای سبک تناول کنند و از امتلاء جوع و تناول مسخنات احتراز نمایند و چون قوت بگیرند استحمام مناسب بود و در بیرون آمدن از حمام محافظت واجب دانند تا از هوا ضرری نرسد و در مسلح زمانی توقف نمایند تا اثر بخار حمام زائل شود و بتدریج زمانی با مسکن روند و از عوارض نفسانی و بدنی اجتناب نمایند و اگر هضم کما ینبغی نباشد و طبیعت نرم بود و معده ضعیف معلوم شود که غذا بسیار میخورد در این هنگام تقلیل غذا کنند و تقویت معده به سکنجبین سفرجلی نمایند و زیرباج یا انار دانه یا سماق خورند و گوارش مصطکی تناول کنند تا بدن را قوت تمام حاصل شود و جماع نکنند و چون قوت گیرند در ماهی یکبار زیان ندارد و بتدریج در غذاهای غلیظ تصرف کنند تا معده فاسد نشود

مقالهٔ چهارم در امراضی که ظاهر بدن را حادث شود مشتمل بر هفت باب باب اول در اورام و بثور ورم غلیظی و انتفاخی بود که بسبب انصباب ماده که بر اعضا ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربع باشد یا مائیت یا ریح اما ورم که ماده او دم باشد آن را فلغمونی گویند و آنچه صفراوی بود حمرت و آنچه مرکب از صفرا و خون بود حمره فلغمونی یا فلغمونی حمره گویند آن را که غالب باشد مقدم دارند اما ورم بلغمی اگر مخالط عضو باشد رخو گویند و اگر متمیز بود سلعه و ورم سوداوی اگر داخل عضو باشد و مولم بود سرطان گویند و اگر مولم نباشد خنازیر و اگر خارج عضو باشد اگر ظاهر بود سلعه و صلابت گویند و اگر ظاهر نباشد غدد و آنچه از مائیت باشد اگر عام باشد استسقا و اگر خاص بود قیله مائی و آنچه از ریح بود اگر مخالط عضو باشد لین بود تهبیج گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند و بیان هر یک گفته میشود ورم فلغمونی از ماده دموی حادث شود و علامت آن تمدد و ضربان و انتفاخ و تشنگی و تب بود و رنگ ورم سرخ باشد و بکمود مائل بود و علاج آن

فلغمونی و هو با نقاط فلغموني
قال الرازی ... در آن ... غلیظ کثیر الانتفاخ است ... عضو متورم ... ابتدا ... ماده ...

مل اشق جاوشیر مومیرو سوباه ترکیب باهم بکوبند و استعمال کنند **غدد** آنرا عقده و شیبه گویند فرق میان او و سلع آنست
که او در میان عضو باشد و آنرا اغلافی نباشد و بزرگ نشود و اگر ماده دیگر بدو پیوست شود غددی دیگر در جنب پیدا شود
علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و مرهم داخلیون استعمال کنند و بعضی آنرا بکوبند و قطع اسرب بران
بندند و اگر کوچک باشد بیفشارند تا انچه در روی باشد بیرون آید پس قطعه اسرب بران بندند اگر در زیر گوش
باشد آنرا فوجیلا گویند و آنرا بخاکستر حلزون و سیب طلا کنند **طاعون** ورمی باشد که در اعضاء غددی مثل خصیه
و ثندی و بغل و بن ران واقع شود و حدوث آن از ماده سمی باشد که عضو را فاسد کند و رنگ آنرا متغیر گرداند و تا که
ازان صدید و ورم مترشح شود علامت آن تب و غثیان و غشی و خفقان بود و هر چه رنگ آن سیاه و سبز باشد قتال بود
و درین ورم فصد بکنند و تقویت قلب مثل شراب حماض و لیمو و صندل و سیب و انار ضروری بود و غذا ترش که خورند و در
حوالی آن برف و یخ و برگ بید و بنفشه و گل سپستان افروز نهند و در موضع بارده ساکن شوند و صندل و گلاب و کافور بر
بر سینه طلا کنند و بر ورم هیچ طلا نکنند اما اگر آن مواضع را حجامت کنند ماده جذب کند و بعد ازان آب گرم نشونیند
مناسب بود **نفخه** ورمی ریحی بود علامت آن آنست که همچو خیکی پر باد بود و چون انگشت برو نهند فرو رود و در حال
بحال خود نرود و محسوس گردد که درو ماده نیست و اگر بزرگ شود چون دست برو نهند آواز کند **علاج** آن جابه ازین
تخم کاسنی و سداب و رازیانه و گلقند با نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش خورند و توابل در آن کنند و مجمر
بر موضع نهند بی شرط و روغن بابونه و سداب بر آن بمالند یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر یک ده درم با آن بجوشانند و سفنج
کنند و روغن زیت بر سر آن کنند و می جوشانند تا روغن باقی ماند استعمال کنند **دبیله و خراج** دبیله ورمی بزرگ بود
و لون آن همچون لون بدن باشد و صلب بود و با آن وجعی نباشد و در آن مواد خبیثه غریبه جمع شده باشد و خراج آنست
که در و مده جمع شده باشد از اورام و با آن حمی و حرارت باشد **علاج** آن تلیین طبیعت کنند و استفراغ خلطی که غالب باشد
و منضجات بر ورم نهند تا نضج یابد و بعد از نضج منفجر گردانند و مواد ریم بیرون کنند و بعد ازان مرهمهای مدمله بکار دارند و
گویند اگر بیخ نرگس با عسل طلا کنند یا داخلیون بالعاب خردل منفجر گردانند **باب دوم** در بثور بثرها نیز همچو اورام بود
بعضی دموی بود همچو بثره های دمل و بعضی صفراوی بود همچو نمله و حمره و بعضی بلغمی همچو بثره های بلغمی و بعضی
سوداوی همچو جرب و ثؤلول **دمل** بثره بزرگ باشد و ماده آن ورمی باشد که با آن رطوبتی فاسد

بحب ایارج و ایارج لوغاذیا و استعمال مرهم داخلیون و اگر تحلیل نرود اشگافند و با ادویه مقرحه مثل فلدفیون دیگ دیگ
نهند و چون منفجر شود کیسه که غلاف اوست لصنار ه بیرون آرند و مرهمهای مدمله بکار برند **سرطان** ورمی سوداوی با علامت
او آنست که در ابتدا کوچک بود و هر روز که آید بزرگتر شود و صاحب آن واندک حرارتی در لمس آن محسوس شود و عروق
سبز و سرخ مثل دست و پای سرطان ظاهر باشد **علاج** آن در ابتدا افصد اکحل یا باسلیق کنند و تنقیه بدن از سودا
بمطبوخ افتیمون و غاریقون و این حب نیز مفید بود **صفت** آن افتیمون یک درم بسفایج اسطوخودوس هر یک
درمی و نیم هلیله سیاه و کابلی هر یک درمی نمک نفطی دانگی غاریقون نیم درم مجموع کوفته با آب کرفس سرشند و حب سازند
و در اول حدوث این ورم رادعات استعمال کنند و بعد از تنقیه محللات مثل روغن گل و خیری یا توتیای مغسول در مرهم
داخلیون اگر صاحب آن با ادویه دران اثر نکنند طمع از ان قطع کنند و اگر تقیح شود توتیای شسته و طین مختوم و روغن گل
و گل ارمنی متساوی بکوبند و با روغن گل بران نهند یا سرطان نهری بکوبند و اشگافند و نهند یا سرطان سوزانند
و با روغن گل استعمال کنند و اگر این ورم زنی را حادث شود در ادرار حیض سعی نمایند **خنازیر** مشابه سلعه اما او با گوشت
آمیخته باشد و متعدد و صلب تر از سلعه بود و بیشتر در گردن و بن ران واقع شود **علاج** آن تنقیه بدن بود از بلغم و سودا
و اجتناب از اغذیه غلیظه و ادویه محلله استعمال کنند مثل مرهم داخلیون یا آرد جو و ترمس با بول کودکان یا آرد باقلا و آرد جو
هر یک بست درم اریسا دوقنه و شمع و بیه بط هر یک ده درم ضماد سازند و اگر تحلیل نرود اشگافند و بعد از ان
ادویه ملحمه بکار دارند **ضماد** اشنه و کرسنه هر یک هفت درم قشار الحمار و ورق غار بار دو هر یک ... درم علک البطم چهار درم بکوبند
و با بول کودک استعمال کنند **ضماد** آخر پیه خوک را بنج بول شتر ضماد سازند نوعی از خنازیر است که بر پوست بلکم ظاهر
نباشد و این بدترین خنازیر بود **علاج** آن قطع باشد اما باید که باحتیاط قطع کنند و عرق عروقی منقطع نشود و بعد از
قطع اگر بقیتی باند فلدفیون استعمال کنند و بعد از ان ملحمه بکار دارند **ورم صلب** آنرا اسقیروس خوانند از ماده سودا یا
غلیظه حادث شود یا از ورمی حار که استعمال مبردات بافراط کرده باشند و ماده متحجر شده باشد علامت آن صلابت عدم
وجع باشد و لون آن همچون لون بدن باشد اما آنچه از ماده سودا بود لون او همچون لون اسرب باشد **علاج** آن تنقیه
بدن باشد از بلغم و سودا و استعمال ادویه ملینه مثل پیه بط و مرغ و خوک و روباه و مغز ساق گاو و مقل و اشنه و ورق بابونه
و خیری **ضماد** آخر بزرگ مرو و تخم خطمی هر یک ده درم لبه نخود درم انجیر بست عدد با هم بکوبند و به نهند **ضماد** آخر

حادث شود و شکافته گردد و از ان همچو ریگی بیرون آید و گاه باشد که با آن صاحب حس کنی همچو حرکت کرم کند و بعضی گویند
که آن خود کرمی باشد و بتدریج دراز گردد و اگر بگسلد بگساند و آن بغایت بد باشد و بیشتر در ساق و ساعد پیدا شود و
این مرض در مدینه و مصر و خراسان و حبش بسیار بود و سبب آن فضلاتی باشد که در وقت جمع گردد و به اعضا حرارت
منعقد گردد و طبیعت آنرا بدین طریق دفع کند علاج آن فصد باسلیق یا [illegible] کنند و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و
حب [illegible] کنند و بعد از تنقیه تناول اطریفل و کثرت استحمام مفید بود و در ابتدا [illegible] کافور و صندل طلا کنند تا
و چون بیرون آید بقطعه سرب ببندند و هر چند دراز شود [illegible] احتیاط کنند تا قطع نشود
و دران زمان آب گرم و روغن نرگس و بنفشه لعاب بنگو طلا کنند تا بآسانی بیرون آید و خاکستر [illegible]
و مردارسنج [illegible] باموم روغن بیامیزند و بمالند و اگر بگسلد بشکافند و آنچه باقی باشد بیرون آرند و بعد از ان
مرهم مدمله بکار دارند سعفه قرحه باشد که در روی و سر حادث شود و در ابتدا بثرات متفرقه باشد که متقرح گردد و
خشک ریشه شود و اگر صبیان را واقع شود و آنچه از ان صدید آید آن را شیرنج گویند علاج آن اگر سن و
مزاج مقتضی باشد فصد قیفال عرق یا نوعی مناسب بود و الا حجامت کنند از [illegible] تنقیه بدن بمطبوخ هلیله
شاهتره و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و بادام تلخ و زرد [illegible] یکسان [illegible]
حل کنند و همه باهم بسایند و بیامیزند و قرص سازند و در وقت حاجت با آب کاسنی و روغن گل بسایند و طلا کنند
یا مازو و زراوند طویل و گلنار و زرنیخ و اقاقیا بکوبند و با خل خمر و روغن گل طلا کنند و عروق و پوست انار و
مردارسنگ و حنا نیز مفید بود و آنچه خشک باشد و بران همچو پوستی سفید از ماده سودا باشد روغن بنفشه و
کدو و شیر زنان در بینی کشند و آنرا بروغن کدو و [illegible] بمالند و اگر غلیظ و صلب باشد به استره بخراشند و علق
بران نهند و صبر و مرداسنج با روغن گل و سرکه بسایند و طلا کنند یا افیون با سرکه طلا کنند و نوعی از سعفه هست
که آنرا شهدی گویند و دران سوراخها باشد که دران چیزی همچون شهد ظاهر شود علاج آن تنقیه بدن کنند و
برنجاسف و عسل طلا کنند و نوعی دیگر هست که از ان رطوبتی همچو غساله گوشت آید علاج آنست که حجامت بران نهند
تا آنچه در او باشد همه بیرون آید و گل ارمنی و قسط و مرداسنگ و روغن گل و سرکه طلا کنند و نوعی دیگر هست که
بغایت سرخ باشد بحدی که بسیاهی زند علاج آن کاغذ سوخته و اسرب و انزروت هر یک یک درم [illegible] یک درم

آمیخته باشد و از سوء هضم و کثرت تناول گوشت و شیرینی متولد شود و بدترین آن آنست که در غور باشد علاج آن
فصد کنند و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و علاج آن همچون علاج اورام کنند
شری بثوری پهن باشد که مائل بحمرت بود و حکاک و مکرب باشد و دفعتاً حادث شود و سبب آن بخار باشد که از دم حاری یا
بلغم بورقی برخیزد آنچه دموی باشد سرخ تر و گرم تر باشد و در روز بیشتر حادث شود و آنچه بلغمی بود در شب حادث شود و در شب
اشتداد کند علاج دموی فصد سابق باشد و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله باید و بلغمی بتلیین اکتفا کنند
و فصد نکنند و بدن را بآب گرم و سبوس و سرکه و گلاب بشویند **بنات اللیل** بثوری چند باشد که در شب حادث شود
و با آن خارش عظیم باشد علاج آن فصد کنند و بحمام روند و اندام بسبوس و تخم خربزه بشویند و اگر محتاج باشد تلیین کنند
نمله و جاورسیه نمله بثوری چند صفراوی باشد و بتدریج پهن شود و بیکدیگر متصل گردد و مائل باشد بصفرت
اما جاورسیه بثوری چند باشد شبیه بگاورس اصل آن سرخ و سر آن سفید باشد و با آن خارش عظیم بود علاج آن
هر دو تنقیه کنند از صفرا و روباه ترک و حضض و عدس و اقاقیا و صندل و آب ... با آب ... ترکیب طلا کنند و اگر
متقرح گردد و متمادی شود قرص اندرون طلا کنند صفت آن مازو کندر ... دم الاخوین و مر هر یک سه درم قلقدیس
و مر زراوند ده درم بکوبند و بشراب سیب سرشته قرص سازند و خشک کنند و بوقت احتیاج بگلاب بسایند و
طلا کنند **مرهم سفید** مازو و سنبر مرداسنج زرد چوبه گلنار زراوند طویل قنبیل ... روغن ... بسازند و استعمال
کنند **حمره** بثوری چند پهن باشد که بغایت سرخ بود و با آن سوزش و الم عظیم بود ... بود و با دم رقیق
آمیخته باشد علاج آن تنقیه بدن کنند از صفرا و محجمه بر موضع نهند ... مواد ... شود و باقی علاج آن
همچون علاج نمله باشد **نار فارسی** بثوری چند باشد که حادث شود و زود خشک ... گردد و با آن حکه و حرقت باشد
و در اندرون آن آبی تنک بود و در ابتدا ظهور آن خطها سرخ و طاوسی مانند زبانه آتش باشد علاج آن حضض و
کافور بلعاب اسبغول ضماد کنند و مازو و فوفل باشد که مفید بود و از حلاوت و گوشت احتراز کنند **نفاخات** آبله چند
باشد و اندرون آن خون یا آب تنک باشد و از غلیان دم حادث شود علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن ... دم را
تسکین کنند بشراب عناب و نیلوفر و اغذیه بارده مثل عدس و سرکه و تمر هندی و انار خورند و نفاطات را منفجر گردانند تا آنچه
در وی باشد بیرون آید و مرهم اسفیداج و مرداسنج نهند و اگر ریش خشک شود مرهم قلقطار استعمال کنند **عرق مدنی** بثره باشد

سر آن کنند و بیاشامند شاهتره یا هلیله زرد یا هلیله یا افتیمون این هر سه مفید بود و حب شاهتره بغایت نافع وصفت
آن هلیله سیاه و زرد و کابلی و تخم شاهتره و صبر سقوطری هر یک پنج درم سقمونیا بریان کرده نیم درم قرنفل دانگی بکوبند و باب شاهتره
حب سازند و بعد از تنقیه حب را باد و تیه عفصه طلا کنند دوائی کبریت زرنیخ هر یک نیم درم زرنیخ تر و ماناهر یک دو درم بکوبند
و با سرکه طلا کنند نافع بود آخر زبیب مقشور و خربق و قسط و اقلیمیا فضه کنند بیش متساوی بکوبند و با روغن گل و سرکه
طلا کنند آخر بوره مغسول کبریت کند بیش خربق قسط حنا زراوند سیعه سا… بکوبند و با روغن گل و ماست و سرکه طلا کنند
در حمام و بعد از آن آبی که در ان ورق مورد و سوسن جوشانیده باشند بشویند و بعد از آن صندل و گلاب بمالند و اگر جرب
خشک باشد هر روز استحمام کنند و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و بادام تلخ و مرده سنگ و مرداسنگ هر یک سه درم کنجد
نیم درم بکوبند و با روغن گل و خل خمر طلا کنند حکه اعضا بسبب بخارات حاره و اخلاط مراری لذاعه حادث شود علاج آن
فصد کنند و نقوع فواکه یا تمر هندی و ترنجبین و نبات خورند و روغن بنفشه و کدو در اعضا بمالند و گلاب و خل خمر و آب سلق و خیار
در اعضا بمالند و هر روز شربتی از تمر هندی یا آب انار ترش و نبات و سکنجبین و عرق گل بید مشک با آب سرد خورند و تلیین
بدن بمطبوخ فواکه یا نقوع آن مناسب بود و از ریاضت و تعب آفتاب احتراز نمایند و شب یمانی بجوشانند و موضع را
بدان بشویند و صندل و ورق سوسن و مرداسنگ بکوبند و در ان بمالند یا مرداسنگ و اندکی کافور و گلاب بسایند و طلا کنند
یا ورق گل و نوشادر و سعد و سنبل بسایند و بمالند یا توتیای کرمانی چهار درم و قرنفل یک درم بکوبند و گلاب سرشته قرص
سازند و در وقت حاجت بسایند و بر ان بمالند و اگر رایحه مغابن و انگشتان پای بسبب فربهی متغیر شود فصد باسلیق کنند
و بمطبوخ هلیله تنقیه نمایند و از اطعمه حریفه و شیرین احتراز کنند و در آب سرد نشینند و اگر وقت و سن مقتضی باشد گل ارمنی
مرداسنج و توتیا و حنا بکوبند و بر ان افشانند و اگر آن موضع متقرح شود بسبب عرق بسرکه و گلاب بشویند و شب یمانی و کزمازج
بکوبند و بر آن افشانند یا آب مورد طلا کنند یا مرهم زردچوبه بمالند و اگر بسبب اخلاط باشد اسهال طبیعت کنند و اگر بخارات
باشد که تحت الجلد متعفن شود علامت آن نتن رایحه بدن بود و درین نوع استحمام بآب یا و آش برنج سفید بید و بول کودکان
در اندام مالیدن نافع بود و مغز بادام و خشخاش بکوبند و با سرکه بمالند و مشابه آن را بواسطه ضعف تولد بلغم مالح حادث شود علاج آن
مداومت حمام و تدهین باشد باب سیوم در جراحات و قروح جراحت تفرق اتصالی باشد که در گوشت حادث شود علاج او آنست
که اگر تازه از غبار و بروغن و موی و مثال آن نگاه دارند که تا چیزی در ان نیفتد که مانع التحام شود و از احتیاط بربندند که …

بکوبند و یا گِل مُمَر طلا کنند و سعفه که بروی حادث شود گل ارمنی کافور و زعفران با گلاب و خل خمر طلا کنند **ثولول** شره
صنوبریست که بغایت صلب باشد و سبب حدوث آن غلطی غلیظ بود از بلغم یا سودا **علاج** آن تنقیهٔ بدن کنند بمطبوخ
افتیمون یا غاریقون و پشک بز با سرکه طلا کنند و یا شیر انجیر خام یا تخم گشت با سرکه و آنرا باهن قطع نکنند اگر خواهند که
قطع کنند فلفلمون و دیگ برد نیک بخیسند یا از اشنان سبز و زهره گاو و شحم الحنظل و زنجار و نوشادر هر یک سبب ناویهٔ
بسایند و باب اشنان طلا کنند نوعی ست که آنرا عدسی گویند و رنگ آن سرخ باشد و اکثر در روی و سیاه اشنان طلا
شود و آنرا به ورق مورد و آب شونیز طلا کنند یا صمغ البطم یا صمغ آلو کنند شش زنب و دره با سرکه طلا کنند تخیسه شره باشد
که متقرح گردد و خشکریشه شود و از ان صدید آید **علاج** آن تنقیهٔ بدن کنند و ترا انگور ارمنی و سرکه طلا کنند یا مقل و
زراوند و زنجار و خردل و میویزج و زرانیخ مساوی بکوبند و با عسل و زیت سرکه طلا کنند **قوبا** بثره خشن باشد که
در اعضا ظاهر شود و پهن گردد و رنگ آن سیاه باشد یا سرخی تیره و بر روی پوستی همچو فلوس ماهی باشد علاج آن
در ابتدا فصد کنند و تنقیهٔ بدن از سودا و اخلاط غلیظه بکنند و آنرا به هلیلهٔ زرد صمغ آلو و صبر و سرکه و روغن گل طلا
کنند یا عنکب البطم و صمغ آلو و کبریت با روغن زیت و شمع مرهم سازند و بمالند یا بپیه بط و مرغ و بر روغن بنفشه بمالند
یا مورد و سعات با سرکه طلا کنند و در ابتدا چرک دندان صایم و روغن گندم مفید بود و چون فرسن شود قرومانا و میویزج
هر یک ده درم و ایرسا و کبریت زرد هر یک پنجدرم نخود و پشک بز هر یک شش درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و از مولدات
سودا و اطعمهٔ غلیظه احتراز نمایند **توثی** بثره پهن باشد که از اخلاط محترقه حادث شود و اکثر در روی بود **علاج** آن تنقیهٔ
بدن کنند و از اشیاء حاده حریفه احتراز نمایند و مرهم زنجار طلا کنند یا باهن بخراشند تا از ان خون بیاید پس مرهم
نهند **جرب** بثراتی باشد که با آن حکه و سوزش بود و آن از سودا و بلغم مالح و اخلاط محترقه حادث شود و بعضی خشک بود و
امتداد نماید و بعضی تر بود و از ان صدید آید **علاج** آن فصد کنند و هر روز جلابی از عناب و سپستان و بنفشه و تخم کاسنی و
بیخ مهاک و نبات تناول کنند و غذا شوربا ماش و نخود و مغز بادام خورند و بعد از نضج تام مطبوخ هلیله یا صبر و تربد یا شیاف
یا ایارج طبوخ **صفت** آن سنا سفید ... درم پوست هلیلهٔ زرد پنجدرم سویز طائفی ده درم شاهتره دسته بنفشه ... هر یک
سه درم افتیمون یک درم آلو سیاه و کیلی هر یک بست عدد عناب ... عدد و سپستان سی عدد بجوشانند و چون قوت فرو گیرد
شده افتیمون ... درم ... خریه کتان بسته در ان اندازند تا بجوشد پس صاف کنند و بست درم خیارشنبر و پانزده درم ترنجبین

اندمال نپذیرد و آنرا غوری باشد و قعر آن فراخ بود و گوشت آن سپید و سخت باشد و دائما ازان رطوبات روان باشد
علاج او آنست که پنبه کهنه بشراب تر کنند و بر روی آن صفرا بیالایند و دران کنند یا بگلاب و خاکستر زر بشویند و اگر مفید نیفتد
بشکافند و گوشتهای زیادی را جدا کنند با آهن یا داروهای اکال یا داغ کنند **باب چهارم در کسر و خلع و خرق و فتق** آن کسر تفرق
اتصال بود که در عظم حادث شود علاج آن اولا فصد و تلیین طبیعت کنند و عظم را محکم به بندند و اگر از بستن خارش پیدا شود
بنشانند و آب گرم بران ریزند و عصابه بسرکه و گلاب تر کنند و بران نهند و به بندند و چون دو سه روز بگذرد و ورم نباشد
مغاث و مورد و گل ارمنی و اقاقیا بران طلا کنند و اندکی از چیزی مثل هریسه یا پاچه و تخم مرغ خورند و اگر با کسر ریش باشد صندل و
آب کشنیز و آب کاسنی طلا کنند و به بندند و اگر ازان خون آید کندر و دم الاخوین سیاوشان بکوبند و بران
افشانند و اگر استخوان پاره شده از گوشت جدا باشد بیرون آرند و اگر متصل گوشت باشد نیک بجای خود
نهند و به بندند و معالجات جراحت بجا آرند خلع آنست که مفصل از جای خود بیرون آید علامت او آنست که مفصل از
هیات خود بگردد و حرکتی که او را میسر بود نتواند کرد علاج او آنست که مفصل را برفق باز بجای خود برند و بعد ازان تسکین
وجع و ازاله ورم کنند و فک آنست که مفصل از جای خود برود اما بیرون نیاید و مانع جمیع حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات
توان کرد و حکم او همیست که عارض عظم شود بی آنکه تفرق اتصال حادث شود علاج همه آنست که عضو را برفق بمالند و اگر
از جای رفته باشد باز بجای خود نهند و مورد و مغاث و خطمی سحق کنند و بزرده تخم مرغ طلا کنند یا ورق گز و مورد و سرو و بید
گل و ساق خطمی و گل ارمنی و ماش و صندل و اکلیل الملک طلا کنند و اگر با آن ورم باشد فصد کنند و ماش و مغاث و گلنار و اقاقیا
و فوفل با سفیده بیضه طلا کنند ضربه و سقطه اگر با آن تفرق اتصال نباشد با ماش و مغاث و صبر و امثال آن طلا کنند و اگر ممکن باشد
فصد کنند و بعد ازان مومیائی با آب گرم بخورند یا روناس و طین مختوم و لک هر یک یک درم بر سر نخود آب کنند و بخورند و اگر ضربه و سقطه
بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلیین طبیعت کنند و سرکه و گلاب و دهن گل بسر بمالند یا ورق مورد و گلنار و پوست انار در
سرکه و گلاب بجوشانند و اندکی شکر و مشک و عود طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و ازان نزف الدم حادث
شود قرص کهربا و قرص گلنار با رب تناول کنند یا گلنار و گل ارمنی و خون سیاوشان هر یک درمی بکوبند و با رب سیب تناول کنند
و اگر بر عضل واقع شود بابونه و اکلیل الملک و شبت و خطمی بجوشانند و آب و ثقل آن استعمال کنند و اگر بر عصب واقع شود دهن سوسن
و نسرین و ناردین بمالند و اگر ازان التوای عصب حادث شود ثقل خطمی و مروشک با زیت طلا کنند یا داخلیون بنهند و اگر کسی را

متصل گردد و اگر مستعمل نه شود بباید دوختن و اگر جراحت غائر باشد ذرورات مجلیه مجففه استعمال نمایند مثل کندر و صبر و انزروت و زراوند و ابرسا و توتیا و اگر درین جرک و ریم بسیار باشد این ادویه با عسل ببرشند و استعمال کنند و بنبه که در آن کنند تا از جرک پاک شود آنگاه ذرورها و مرهم های منبته استعمال کنند مرهمی که گوشت برویاند کندر انزروت ابرسا هر یکی دو درم مردارسنگ سه درم بکوبند و با موم و روغن زیت مرهم سازند ذرور خون سیاوشان انزروت زعفران متساوی بکوبند و در آن ریزند جراحت مرکب آنست که با او کسر و ورم و قطع عرق و عصب و الم و امثال آن باشد علاج آن فصد باسلیق باشد و تناول شیرینی با تمر هندی یا آب انار رین یا نقوع فواکه اگر با آن کسر استخوان باشد ضماد صبر استعمال کنند و اگر با ورم باشد حوالی آن با آب گشنیز تر و روباه ترب و سرکه طلا کنند و اگر گوشت فاسد شده باشد فرفیون استعمال کنند یا مرهم زنگار بر آن نهند جراحت عصب جراحتی که بر عصب واقع شود اگر بطول باشد اسلم بود علاج او آنست که از هوای سرد و آب سرد خود را نگاه دارند و آنرا بروغن زیت بمالند و به بندند تا دو سه روز بگذرد و از حدوث ورم ایمن شود بعد ازان فرفیون و زیت و شمع مرهم سازند و بنهند و اگر متورم شده باشد قلقدیس یکدرم زاج یکدرم توبال مس ده درم و نیم درم قشور کندر هشت درم زفت سی درم با یک رطل سرکه سحق کنند و سی درم شمع با آن ضم کنند و در دیگ سنگین مرهم سازند و استعمال کنند و ادویه با دو قطعا بکار ندارند و اگر این جراحت موجب تشنج شود عصب را قطع کنند تا بدماغ متاذی نشود و بروغن بداغ کنند و فقرات را بروغن بنفشه و پیه مرغ و مغز ساق گاو بمالند و اگر بر سر جراحتی واقع شود و بنواحی غشا رد دماغ رسد علاج او آنست که سوسن را بزیت بیالایند و بر آن نهند و سه روز بگذارند تا از ورم ایمن شود و بعد ازان ذرورات استعمال کنند جراحات عروق جراحتی که بر شریان و وریدی واقع شود علاجش آنست که خرقه به سرکه و گلاب بیالایند و در جراحت آگنند و اطراف جراحت را مبردات قوی طلا کنند و ما و بسوزانند بجل خمر آتش آنرا بنشانند و بسایند و بر جراحت افشانند یا سنگ آب گچ که آنرا جسین گویند و غبار آسیا با سفیده بیضه بیامیزند و پشم خرگوش بدان آلوده کنند و بران نهند و به بندند قروح بسبب جراحت و خراجات متقیحه پیدا شود و چیزی که از و قرح ... اگر تنک بود آنرا صدید گویند و اگر غلیظ بود آنرا وسخ گویند علاج او آنست که اگر وسخ و قیح بسیار بود تلیین طبیعت کنند بسبب خلط و قوت و حاجت و از کثرت غذا و اطعمه مرطبه احتراز نمایند و ادویه مجففه مجلیه مثل مردارسنگ و زرد چوبه ... پوست انار و گلنار و مرو ... مرهم استعمال کنند و اگر قرحه در اعضا صلب باشد ذروری از صبر و مر و کندر و مروسیاوشان استعمال کنند و مرهم مرد اسنج بکار دارند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله مرهم بدو بیاسانند تا صورت ... گشاده گردد

و خار ریدن انگشتان خفقان فضلات و بخارات بود و بواسطه برودت هوا علاج او آنست که گلقند و سکنجبین و دیگر تناول کنند و
نمک و سبوس و سماق بجوشانند و انگشتان بدان بشویند و بابونه و اکلیل الملک و شلغم و کرنب و عدس و انجیر و شراب بجوشانند و
ضماد کنند و اگر رنگ انگشتان تیره شود نشتر زنند تا خون بیاید و عدس و زیت بجوشانند و طلا کنند آکله تعفن و فساد که
در اعضا ظاهر شود بسبب ضعف روح حیوانی یا سده که مانع آن شود یا بسبب سم یا اورام ردیه که ماده آن سمی باشد علامت آنست
که رنگ عضو متغیر میشود و نضارت او زایل میگردد و در ابتدای تعفن باید آنرا بطوفل و اقاقیا و ورق گل و گل ارمنی و صندل و سرکه طلا
کنند و فصد عروقی کنند که در مقابل آن عضو بود یا حجامت و ارسال علق کنند و اگر تابستان بود در مواضع بارده ساکن شوند و خیار
و برگ بید [illegible] خورده نهند و کاهو و کاسنی و خیار کدو و خیار تناول کنند و علامت تعفن آنست که عضو سیاه شود و مسترخی گردد آنزمان
ادویه کاره استعمال کنند تا گوشت متعفن زایل شود و پاک گردد آنزمان هم که گوشت برویاند استعمال کنند اگر تعفن زایل نشود داغ کنند
و اگر بهیچ معالجه نشود آن عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم مانند باب پنجم در جذام و امراض جلد جذام علتی است بد از آن جهت
جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم فرموده اند که فر من المجذوم کما تفر من الاسد و این مرض را داء الاسد نیز گویند آن از
غلبه کثرت خون از احتراق سودا حادث شود و مزاج و هیات و شکل اعضا را متغیر گرداند و باشد که فساد آن بمرتبه رسد که
اعضا را از هم فرو ریزد و باشد که متقرح شود و این علت چون مستحکم شود در آن تمکن نباشد و سبب فاعلی این علت حرارت [illegible]
کبد یا طحال و سبب مادی آن اغذیه سوداوی بود و علامت ابتدای جذام حمرت بدن خصوصا روی که مایل بسیاهی و کمودت و ضیق نفس و بحه
صوت و باریک شدن موی و ریختن آن و نتن عرق و خبث نفس و خوابهای تیره و سطبر شدن لبها و ظهور عقد در اعضا و ترقید [illegible]
بود و علاج آن در ابتدا فصد [illegible] اکحل و رگ پس گوش بگشایند و خون بسیار بیرون کنند چنانچه بغشی انجامد و هر روز [illegible]
از نیلوفر و تخم کاسنی و بادرنگبویه هر یک سه درم با نبات و ترنجبین هر یک ده درم تناول کنند و غذا نخود آب با ماش با شیره مغز بادام
و اسفاناخ خورند و بعد از نضج تمام مطبوخ هلیله یا قرص بنفشه و افتیمون یا مطبوخ غاریقون یا ایارج و تخم حنظل تلیین طبیعت کنند و بعد از تنقیه
تنقیه بگیرند و مار [illegible] بیاشامند صفت آن هلیله سیاه و کابلی هر یک پنج درم غاریقون سه درم بسفایج و افتیمون هر یک [illegible]
و گاو زبان هر یک چهار درم نمک نفطی و لاجورد هر یک [illegible] نیم بکوبند و سه درم از آن شربتی باشد و بعد از تنقیه مکرر استحمام کنند و با بدن
شبت و اکلیل الملک و بنفشه بجوشانند و اندام بدان بشویند و روغن بنفشه و کدو و بادام بمالند و پیه روباه و خرگوش [illegible]
و مغز ساق گاو نیز مفید بود و اغذیه مرطبه مثل گوشت بزغاله و مرغ و پاچه و سر ماهی تازه خورند و چون از نشا بسته [illegible] کنند با روغن بادام

تا زیانه زده باشند پوست گوسفند بکشند فی الحال پاره پاره کرده بر آن نهند و هنوز گرم باشد بر موضع ضربه نهند یا خرقه کتان
بگلاب و آب سرد تر کنند و بر آن نهند و اعضا آن را با نیک دلک کنند تا نشوونما کند **نصل** اگر پیکان در عضوی و دانه از تیر
بیرون آرند و صبر و انزروت و مر کنند و مر در آن کنند و اگر خار یا آبگینه در اعضا رود و بیرون نتوان آورد زراوند مدحرج و اشق کنند و
بیخ نی و علک البطم و زفت و زنبق مجموع یا بعضی با عسل طلا کنند **شجوج جلد** اگر بسبب ملاقات چیزهای درشت کشیده یا سیمان
پوست خراشیده شود فصد باسلیق کنند و خرقه بگلاب تر کنند و بر آن نهند و گل ارمنی و مرداسنگ با گلاب و روغن گل طلا کنند یا روغن
گل بمالند و مورد و گل سحق کنند و بر آن افشانند یا مرهم مرداسنج و اسفیداج با روغن گل و بنفشه با سفیده تخم مرغ و اندکی کافور بر آن
نهند و اگر بسبب عرق حار در میان عانه و اطراف نشستن سحج حادث شود روغن حنا در آن بمالند و اسفیداج و مرداسنگ و ورق
بید و گل و بنفشه بکوبند و بر آن افشانند و شراب عناب و بنفشه تناول کنند و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند **حرق اعضا** عضو
که به آتش بسوزد علاج آن است که در حال سفیده تخم مرغ بر آن ریزند و خرقه کتان بگلاب تر کنند و بر آن نهند و عدس بجوشانند
و بسایند و بر آن طلا کنند یا گل ارمنی بسرکه و گلاب یا اسفیداج و مرداسنگ با سرکه بمالند اگر بسبب آب گرم و روغن گرم سوخته شود
پیش از آنکه آبله کند آب تیوت شو کرده و خاکستر و گلاب بر آن کنند و بر آن نهند و اگر آبله کند مرهم اسفیداج یا بوره بمالند یا بیت جو
با سفیده بیضه و اگر عضو بواسطه بلادر بسوزد آب خیار و کدو با شیره تخم توزک یا سکنجبین تناول کنند و اغذیه حامضه و کدو و اسفاناخ
خورند و موضع را حجامت کنند و مرهم خل طلا کنند و اگر بسبب ملاقات آفتاب بسوزد مرهم خل و مرهم کافور نهند **فساد اطراف**
اگر بسبب برودت سرما سخت چون بعضو رسد و پوست سخت کند و مسام بربندد و حرارت و دم و بخارات محتقن گرداند موجب
تعفن اعضا باشد پس اگر سرما رسد و عضو متورم نشود اعضا را بپوستین و نمد گرم گردانند و بحمام گرم روند و در الغایت
گرم دارند و نخود آب با کبک و تیهو و کنجشک با شیره خشکدانه و توابل خورند اما اگر عضو متورم گردد بابونه و گندم و شبت و
اکلیل الملک و سبوس گاورس و شلجم و کرنب و شبح و مرزنجوش و برگ برنجاسف و حلبه بجوشانند و عضو متورم را
در آن نهند و اگر سیاه یا سبز شود نشتر عمیق بزنند و در آب گرم نهند تا خون از آن روان شود و بعد از آن گل ارمنی با سرکه
و گلاب طلا کنند و بعد از شبانروزی به آب گرم و سرکه بشویند و اگر متعفن شود چنانکه نزدیک باشد که [illegible]
اطراف سلق و کرنب در روغن بجوشانند و بر آن نهند و ببندند تا آنچه متعفن شده باشد بیفتد آنگاه [illegible] و خطمی
و حنا [illegible] بکوبند یا روغن بنفشه بر آن نهند و بعد از آن بعلاج قرحه مشغول شوند **انتفاخ اصابع** سبب بزرگ شدن

شو کرده شو بفتح اول و سکون ثانی بمعنی شسته و چون در فارسی بای ابجد و واو با هم تبدیل می یابند [illegible] **فساد** اطراف یعنی تعفن اطراف [illegible] ترکیدن دست و پای [illegible] اگر اسباب خارجیه بود چون گرمی و خشکی و سردی [illegible]

[illegible]

بیخ طلا کنند کلف نشانی بود که بر روی افتد و اکثر سیاهی با غبرت آن بسبب احتراق خلط بود علاج آن فصد باسلیق کنند و تلیین طبیعت

بیخ ... غاریقون حب ایارج و بعد از تنقیه تخم خربزه و حب جبیر هر یک درمی کنند و سه درم بکوبند و قسط و بوره و فلفل و بادام تلخ

... طلا کنند یا بیخ نی و تخم ترب و حب ... هر یک درمی و کندش سه درم بکوبند و با سرکه یا آرد باقلا و عدس و پوست تخم ... و بیخ سوسن

... بکوبند و آب گرم طلا کنند و اگر مستحکم شود فلفل و قسط و بوره و بیخ سوسن هر یک یک درم تخم ترب دو درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و

... کنند و روز دیگر پاک کنند و آن سوسن بر سیاه نشان جوشیده باشند و بشویند یا بیخ نی ... کنند و یا با دام تلخ بسایند و با سرکه طلا کنند

... برش و نمش و خیلان خالهای سیاه باشد و برش نقطهای خرد سیاه بود که بر روی افتد و نمش قطعه سیاه و مستدیر باشد و گاه باشد که ...

... پدید آید و سبب خیلان ... که انفوهات عروق بیرون آید و سبب برش و نمش دم سوداوی بود علاج آن فصد و اسهال طبیعت بود

... از تنقیه ادویه که در کلف ذکر رفت طلا کنند و اگر خال با دوید زائل نشود سوزنی در آویزند تا که خون بیرون آید و نمک و سرکه بشویند

... از ادویه مذکوره طلا کنند باد شنام حمرتی قبیح باشد شبیه ... که در روی ظاهر شود و سبب احتباس بخارات ...

... علاج آن فصد کنند و اسهال ... و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و تربد و آنرا با آب گرم و سبوس بشویند اگر ... یا بصابون

... کنند و با آب گرم و سبوس بشویند و آب سرد نرسانند و از مسکن بارده احتراز نمایند آثار قروح آبله اثر که از قروح و آبله بر بدن

... مرداسنج بروغن گل پرورده آرد نخود و بیخ و بیخ نی و استخوان کوبیده و قسط و تخم خربزه با آب باقلا طلا کنند با مرداسنج و اسفیداج

سرکه و زهره گاو طلا کنند اما حمرت و سیاهی که بسبب ... سقطها حادث شود بعد از سکون الم و حرارت باقیماند فصد کنند و بوره ارمنی

سرکه طلا کنند یا آب بوره بشویند و مرداسنج بروغن گل پرورده و آرد نخود و بیخ و بیخ نی و استخوان کوبیده و ملک الشعیر طلا کنند و اگر خون

... زیر پوست بسته شود و نشگافند و خون بیرون کنند پس بوره طلا کنند اما وشم که نیل مداد و مثال آن کرده باشد خواهند که زائل شود

... بگندم و سبوس و بوره بسیار بمالند و ملک الشعیر با عسل طلا کنند و هفته ها کنند پس با آب گرم و نمک و سرکه بشویند و باز همان طلا کنند

بوته ... کندش و صمغ ... با سرکه طلا کنند یا سوزن بزنند تا خون از آن بیاید و نمک سوده بمالند بعد آن بوره و ملک الشعیر طلا کنند

... مرهم زنگار یا دیگ ... تا موضع مجروح شود پس مرهمها مدمله بنهند تشنج جلد سر آن اگر پوست سر متشنج شود و در آن ...

... شود بسبب ... استفراغ بسیار از دماغ یا اسهال ... علاج آن اغذیه و اشربه مرطبه استعمال کنند و درد

... شیر زنان ... و بر سر مالند و بنفشه و نیلوفر ... بجوشانند و سر را بدان بشویند ... خطمی طلا

اگر با آن حمرت و خارش بود و سبب آن امتلاء دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ کنند بحب ایارج ... و مثال آن و بعد از تنقیه

غیر مناسب افتد و تریاق فاروق و تریاق اربعه احیاناً تناول کنند و گوشت افعی و خمر که دران افعی مرده باشد و شیر بز که جوان
و سرخ بود عظیم مفید افتد و از بقول کاسنی و خیار مناسب باشد و بر موضع حاره طلیه مسکن سازند و از جماع و از مساکن بارده باید
احتراز کنند اما این علت چون مستحکم شود علاج آن مشکل است فصد و اسهال و قی در هفته دو نوبت بدن را بابزن و طلیه کنند ص آن
کبریت قسط هر یک ده درم و تخم صنوبر حب الغار هر یک بیست درم بکوبند و با آب باقلا چون طلا کنند اخر باز و سوخته سرنج بلیله سیاه
سوخته بلیله مساوی بکوبند و با سرکه طلا کنند و علامت به شدن آن باشد که سیاهی بدن آن جدا شود در برص سفیدی که در بدن
پیدا شود و سبب ضعف قوت مغیره و غلبه بلغم و سوء المزاج بارد که آن عضو را حادث شود علامت او آن باشد که نرم و براق و سفید بود و
موئیکه بران رسته باشد آنهم سفید بود و آن موضع از دیگر بشره فروتر باشد و اگر سوزن در آن فرو برند بجای خون رطوبتی سفید بیرون آید
علاج آن هر روز جلابی از انیسون و بادنگوره و رازیانه و تخم کرفس و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با توابل خورند و بعد از
نضج استفراغ بلغم بحب ایاره یا باین حب کنند صفت آن صبر سقوطری شقاقل تربد سفید شاهتره ماهی زهره ایارج فیقرا
هر یک یک درم شحم الحنظل مقل مصطگی هر یک دانگی ملح نفطی دانگی و نیم حب النیل نیم درم مجموع بکوبند و باب کرفس سرشته حب سازند و بعد از آنکه
فرو برند خرقی گرم از شکر بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل کبیر مشرودیطوس تناول کنند و زنجبیل و اشق و خردل و شونیز و بوره و شیطرج و
کبریت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و کندش با سرکه طلا کنند و زیت و قسط و زرفت و نفط سفید و خربق سیاه و سفید و مویزج و تخم ترب
و بصل الفار نیز مفید بود و باد و یه مقرحه مثل فرابیج و عسل البلادر و ثافسیا و تخم تره تیزک و سرگین کبوتر و مار ریون با سرکه طلا کنند و اگر مفید نیفتد سفیدی
مو طلا کنند پس آن زاج بعد از ان خبث الحدید مرتک و پوست انار بجوشانند و طلا کنند تا رنگ ان زایل کنند یا رونا اس و نیل و خبث الحدید هر یک ده درمی
بوره و کبریت و دود و خمر هر یک چهار درم با سرکه طلا کنند بهق سفید سفیدی باشد که بسبب طبیعت محرقه که طبیعت آنرا دفع کند بهق زود
زایل شود بخلاف برص و علامت او آنست که سخت سفید و براق نباشد و باندام درشت بود و چون سوزن در و فرو برند خون بیرون آید و موی
آن موضع سیاه بود و اکثر شکل آن مدور بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بادنگوره و گلقند تناول کنند و بعد از نضج اسهال بحب
مطبوخ تربد و غاریقون کنند و قی کردن نیز مفید بود و بعد از تنقیه ادویه که در برص گرفته طلا کنند و اگر بخیری درشت بمالند و بعد از ان
شحم الحنظل و منظور بریون باریک طلا کنند مفید بود بهق سود نشانهای سیاه باشد که در بدن ظاهر شود بسبب صفرا محترقه و دران مقدمه
جذام باشد علامت او آنست که چون آنرا بمالند چیزی همچون سبوس از و جدا شود و رنگ آن مایل بحمرت بود علاج آن استفراغ کنند و
تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب کنند و حمام متواتر طلا کنند پوست بیخ کبر و حرمل و خربق سیاه و شیطرج و زاج و کبریت

اسباب محلله و مفاسات مرض بود علاج آن تناول اغذیه جیده الکیموس و کثیر الغذا بود و استحمام و شستن سر بخطمی و برگ بید و مرو
بین بروغن بنفشه و اگر بسبب ضیق مسام بود یا بواسطه یبس و کثافت جلد بعلامات آن جعودت و غلظ شعر بود و موی را قوت برتوان کند علاج
املوست استحمام و تدهین بروغن بنفشه و بادام و بابونه کنند و بادام سوخته و شیح سوخته بازیت با میترند و طلا کنند و اگر ضیق مسام
بسبب جبت بود علامات آن قت موی و سرعت انتشار بود و چون موی بگیرند بی آنکه قوت کنند جدا شود علاج آن کثرت استحمام بود و دلک موضع
ای خشت و بعد از دلک آن بخاسف و شیح و بادام تلخ بسوزانند و یا زهره گاو و دلو به طلا کنند و از اغذیه مرطبه لبنیات احتراز کنند و تناول
طعام کنند و اگر بسبب تخلخل بمن و سعت مسام موی ریزد زیرا که بخاری که ماده موی است متفرق شود علاج آن استعمال مغص آمله و مورد و هلیله و مازو و با شب
بند اکلیف گر داند صماغ آن شب باکه موی سر زائل شود و اگر آن پیری بود علاج نپذیر باشد و اگر در اوان جوانی بود اسباب و علاج آن چنان
که ذکر رفت شیب سفید شدن موی بسبب ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد و وقت آن بعد از چهل سال بود و اگر پیش از آن سفید شود تنقیه بدن
از بلغم به حب قوقایا کنند و از اغذیه بلغمی احتراز نمایند و قلایا مطبوخ گوشت برشته و کباب و تیهو و کبوتر و گنجشک و گوشت مرغ شکاری مفید بود
و اطریفل هلیله مربی تناول کنند اما چون سفیدی تمام حاصل شود خضابات استعمال کنند چنانچه گفته شود تشقق شعر اگر موی شکافته شود سبب
آن کثرت استحمام مفید بود و روغن بنفشه و کدو و لعاب بگو بهدانه و مرهم شا طلا کنند و اگر با فراط شبابه تنقیه بدن از سودا باید کرد باب
تم آنچه تعلق بزینت دارد و حفظ شعر اگر خواهند که موی دراز شود از بورق گنجه و کدو بشویند و روغن مورد و روغن غار
ند و مورد و گل سرخ و آمله بکوبند و بر موی ریزند و اگر موی ابرو کم باشد یا دیر بر آید حب الغار و حبة الخضراء و مغز بادام تلخ بسوزانند
ن موضع بمالند یا غالبه با پیه گرگ و خرس و شونیز سوخته بمالند و اگر خواهند که موی عانه و بغل بر نیاید بخون سلحفات یا مرغ دجاجه
کنند با افیون و بنج و آب گشنیز بمالند و اگر خواهند که بی استره موی بستر ند آهک سفید آب نده رطل زرنیخ خاکستر از هر یک بیست درم
علمی ده درم بکوبند و باب گرم طلا کنند اما باید که پیش از آنکه آنرا طلا کنند بعد از آن موضع را بروغن گل بمالند تا آهک باز نزده درم
نج سه درم بشیره جو نیک سحق کنند و طلا کنند و بعد از آن بآب باقلا بشویند و اگر خواهند که موی جعد شوند مرداسنگ
رم مازو و آمله هر یک پنج درم با آب سعد طلا کنند یا حلبه آمله هر یک پنج درم بکوبند و با آب سعد طلا کنند یا حلبه و آمله و درم
نج بکوبند و با آب سعد بر موی بمالند و اگر خواهند که موی ها باریک شود بآرد جو باقلا و تخم خربزه بشویند و اگر خواهند که موی
سیاه شود وسمه چهل درم و حنا پنج درم بسایند و بروغن جرجیر کنند و بآب گرم بسرشند و رها کنند تا خمیر بر آرد و شب در موی
نهند و بامداد بآب مورد بشویند آخر شقائق و گل باقلا سحق کنند و روغن شیره بر سر آن کنند و در آفتاب نهند و هر روز

هو و بدیکو سه استعمال کنند تقشر جلد اگر پوست بشره بغایت خشک شود و از ان چیزی همچو سبوس جدا شود و سبب آن خلطی سوداوی بود
علاج آن اکثر بفصد جلائی از بنفشه و نیلوفر و گاو زبان و بیخ مهک و سکنجبین تناول کنند و غذا اسفاناخ و نخود با شیرهٔ مغز بادام خورند
و بعد از نضج اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن هلیلهٔ زرد و کابلی و سیاه هر یک پنج درم سنا هفت درم بسفایج تربد و گل
و نیلوفر و تخم کاسنی و بیخ مهک هر یک سه درم افتیمون دو درم چهار درم آلو سیاه سپستان هر یک بیست عدد عناب ۲ عدد مغز خیار شنبر ده
ترنجبین هر یک پانزده درم و بعد از تنقیه ترطیب آن بیمار را بعد از کثرت حمام و تدهین بروغن بنفشه کدو و سپیدهٔ مرغ و مغز ساق گاو
کنند و از غذاهای غلیظه و مولدات سودا احتراز کنند و در این مرض اهمال ننمایند تا بجذام نه انجامد باب ششم در امراض که تعلق بموی دارد
خمره از سبوسهٔ باشد که در سر حادث شود بسبب بخارات که از مواد بلغمی یا سوداوی متصاعد شود علاج آن تنقیه بدن کنند از خلط غالب
تنقیه هر روز سر را بخطمی سفید و برگ چقندر و آرد جو و باقلا و ورق کنجد و اندکی بوره بشویند یا بتراشند و روغن گل و اندکی بوره یا سرکه
بمالند یا زهرهٔ گاو و طین قیمولیا با سرکه طلا کنند داء الثعلب علتی ست که موی بریزد و اگر پوست نیز با موی جدا شود آن را داء الحیه گویند
و حدوث این مرض از مادهٔ ردیه باشد که در منابت شعر استقرار یابد و غذا از موی منع کند و این ماده اگر دم محترق باشد علامات آن
حمرت لون و عظم و سرعت نبض و غلظ قاروره بود علاج آن فصد کنند شراب عناب و آب تمر هندی تناول کنند و موضع را بآب فانجره و دشتی
بمالند یا پیاز عنصل و سیر و خردل بکوبند و با سرکه طلا کنند و اگر از بلغم محترق بود علامات آن علامت غلبهٔ بلغم بود علاج آن تنقیه بدن
ایارج و فیقرا یا مطبوخ تربد و غاریقون کنند و غرغره بخردل و سکنجبین عنصلی مفید بود و موضع را بحبة الخضرا و پوست فندق سوخته
پیاز عنصل و بادام تلخ و حب البان طلا کنند و اگر از مادهٔ سودا بود تلیین طبیعت کنند بمطبوخ افتیمون و حب سطوخودوس و موضع را بسیر و پیاز بمالند
و کبریت زرد و خردل و فرفیون و بیخ نی خاکستر شده بزور بخاسفته با روغن زنبق و نار دین طلا کنند و اگر از مادهٔ صفرا بود علامات آن صفرت
موضع و یبوست و شقاق جلد آن بود و با آن تلخی دهن و تشنگی بود علاج آن اکثر روز با آب سماق و برگ بید و شستن موضع را بشویند و تنقیه بمطبوخ
کنند یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله با شاهتره و افتیمون و بعد از تنقیه موضع را بخرقهٔ درشت بمالند تا سرخ شود و سیر بکوبند و با سرکه طلا کنند
یا شیح سوخته و حضض و جو سوخته و کف دریا بکوبند و بروغن زنبق بمالند و اگر بیضهٔ شیر و خرس و گرگ با سرکه بسایند و طلا کنند یا مگس
در این موضع بمالند سود بر و داء الحیه همین علاج بود و در ان تدهین بروغن بنفشه و کدو مفید بود اما اگر ریختن موی بسبب ضیق مسام
باشد روغن استعمال کنند و بوره و زهرهٔ گاو و مکر و شیح سوخته و قیصوم سوخته بمالند یا بیخ نی و استخوان و سر مجموع سوخته با روغن زنبق
طلا کنند انتشار شعر که از تا کسی موی بسبب قلت غذا و نقصان بخارات دخانی بریزد چنانچه در ناقهان و سل و دق علامات آن

سنگ دانگی و اندکی کافور با گلاب بسایند و طلا کنند یا ورق گل و توتیا و صندل بسایند با لتمیا توتیا گرمانی چهار درم
با یک درم بکوبند و بگلاب بسرشند و قرص سازند و وقت حاجت پاره بسایند و در ان اندکی کافور نقع و زرد آلو بوی
بحه بعا بنا بر گشتن یا سبب هوی متغیر شود فصد باسلیق کنند و مطبوخ هلیله تنقیه کنند و از اطعمه حریفه و شیرینی احتراز
نمود و در آب سرد نشینند اگر وقت و سن مقتضی بود و گل ارمنی و مرداسنگ و گلنار و توتیا و حنا سوخته و پوست انار و ساوی بکوبند
بیفشانند و اگر آن موضع متقرح شود بسبب عرق تیز بسرکه و گلاب بشویند و شب یمانی و زرنیخ بکوبند بر آن بیفشانند
باید با مرهم زرد چوبه بمالند و اگر بوی بد ناخوش شود تنقیه بدن بحب ایارج و قرص بنفشه کنند و توتیا و ورق سرو
جوز سرو سوخته و کندر بکوبند و با آب مورد بسرشند و طلا کنند نافع بود مقاله نهم در ذکر حیوانات زهردار و دفع ضرر آن
بر چهار باب باب اول در زهرها و علاج انواع زهرهای لادغه و مشروب و هر چه آنکه معرفت نافع لازم است تا استعمال کنند معرفت
احتیاط تا از آن احتراز نمایند پس کسی که خائف باشد از آنکه او را زهر دهند باید که طعام و شراب از دست هر کس نخورد و بر
تشنگی در حال یا بعد از آن هم بود و حادث شود چه اثر زهر در این حال بیشتر و زود تر باشد و باید دانست که زهر در شیر و عسل و شیرینیها
های حریف و مالح و چیزها که بوی آن تیز باشد دهند و کسی را که این توهم باشد تریاق کبیر و تریاق اربعه با خود داشته باشد و
تا بخورد و باید که هر روز دو سه دانه انجیر خشک بخورد و مشرود لیطوس و همه مردم را باید که با چیزی که نشناسند نخورند و نبویند
نکنند و در زیر درختهای بزرگ و در میان گیاه و نزدیک آشیانه لقلق و کلاغ نخسپند و در میان آب و چیزهای
مثل روغن و عسل و در شراب و سمک و شراب احتیاط کنند پس نخورند بدانکه تاثیر زهر بکیفیه بود یا بجوهر انچه بکیفیت بود
بود همچو زرنیخ و بارود یا سیخن و ماهی و همچو فرفیون یا مخدر و مبرد و همچو افیون یا سده و همچو مرداسنگ انچه بجوهر تاثیر کند
بیش و مرارت بود و کسی را که زهر داده باشند باید که قطعاً خواب نکند و قی کند و معده را پاک گرداند و شیر و نمک و مسکه بخورد
بکند که معلوم شود که چه زهر بوده تا علاج آن کنند و بوی دهن و قی و شده لال امتحان کرد و اگر بعینه معلوم نشود و اگر در معده
حرقت و لذع و التهاب و تشنگی و خشکی دهن باشد دلیل آنست که زهر حار بوده است علاج آن قی کنند در
و نقوع فواکه و لعاب بنگو و شیره مغز بادام و دوغ گاو و قرص کافور ادام که باشد برف سرد کرده بیاشامند
کاسنی و کاهو و کدو و خیار خورند و صندل و کافور و گلاب جگر طلا کنند تریاق طین مختوم حب النار و
هر یک سه درم و ابریسا دو درم بکوبند و تربت بسرشند و مثقالی زان خورند و این حقنه بکار دارند صفت آن بنفشه و نیلوفر

سه نوبت بسایند تا ده روز بگذرد بعد از آن در موی بمالند و با هار ادبا مورد بشویند آخر نیم درم لادن و بیست درم روغن مورد
باندازند و شبانروزی بگذارند پس با آتش نرم بجوشانند و در موی بمالند آخر بهمن بهار جوز مقل بسود بسایند و با بزر جفن زیت
در موی بمالند آخر جوز بهر در سرکه خیسانیده دوازده درم مازو و زیت خیسانیده و پر سیاوشان و شیانی و اقاقیا
و آمله هر یک شش درم مس سوخته پوست جوز تر یک ده درم بکوبند و با آب بشورند و بمالند و اگر سوی چنان باشد که منبت
آن دستار و کلاه را چرکین کند لیقی عادت باید کرد و بعد از تی اطریفل تناول کنند و سر با آب یا و آب نمک بود و به بشویند
یا اسبوس و نوشادر و مورد و بلوط و جوز سرو در آب بجوشانند و سر بدان بشویند حفظ البشره اگر خواهند که روی پاک و سفید
گردد هر بامداد سکنجبین با شراب سیب شامی یا گلاب تناول کنند و گوشتهای سبک با پیاز خورند و از اغذیه غلیظه و حریفه
احتراز نمایند و آرد باقلا و نخود و جوز و ترمس و مغز بادام تلخ هر یک ده درم کتیرا نیم درم بکوبند و بشیر سرشته و در روی بمالند
یا بیخ نی و تخم خربزه و پوست عدس و اشنان و اندرون خیار که درپرورده متساوی بکوبند و با آب جهلا کنند و اگر خواهند که رنگ
روی سرخ شود گوشت بره و شیر نبرد و پیاز و سیر و جوز و امثال آن خورند و استحمام کنند و روی با آب گرم بمالند و اسفیداج رصاص
و لک بر روی بمالند **فساد لون** اگر بسبب فساد مزاج طحال یا کبد باشد علامت آن ضعف این اعضا بود **علاج** آن تقویت آن عضو
بود و اگر بسبب غلبه فضلات بود همچو یرقان علاج آن گفته شد و اگر بسبب کثرت تناول چیزی که موجب فساد لون بود چنانچه از کثرت
اکل بادنجان که زرد و سواد لون حادث شود و از تناول فاذیه حاره صفرت لون آرد و بهای بدنکل طین همچنین تغیر شود **علاج**
او آنست که از اشیایی که موجب آن تغیر است اجتناب نمایند و صلاح غذا و استعمال حمام کنند و از ادویه مجلیه مثل تخم خربزه و سبوس و آرد باقلا
و نخود و بیخ نی و اشنان در روی بمالند و اگر بسبب کثرت جماع و مرض و شدت گرما بود اغذیه جیده الکیموس کثیر الغذا تناول کنند مثل گوشت
بره و نیمبرشت مرغ و ماهی تازه و زرده تخم مرغ و انگور و انجیر رسیده و اطریفل و بلیله پرورده تناول کنند و از ریاضت و تعب احتراز نمایند
فساد رایحه ابط و آن فساد رایحه مغابن و نتن عرق است و سبب آن عفونت و حدت اخلاط است و معین است بر حرکات
مشوشه مر اخلاط را همچون حرکت جماع و تاخیر غسل جنابت و تناول چیزهای که در او خاصیت باشد بتحریک بوی در دیگر مثل سیر و
پیاز و بر و خردل و حلبه و حلتیت و انجدان و جرجیر و آنچه مشابه این باشد **علاج** او آنست که سر و زیر شکم را از نبات و تمرهندی
با آلو یا نبات با سکنجبین و عرق گل و بید با آب سرد تناول کنند و تلیین بدن بمطبوخ فواکه یا نقوع آن نمایند بعد از آن از نخود و تعب
و آفتاب احتراز نمایند و مورد و شب یمانی بجوشانند و موضع را بدان بشویند و صندل و برگ مورد و آس و مرداسنج بکوبند و در آن بمالند

ـه نو ده و اگر روی چنان باشد که دستار و کلاه [illegible] [illegible]

[illegible]

راب جو سر آن آشامند اگر مفید نفتد حقنه کنند زنجار روز زرنیخ از خوردن آن چنین درد شکم و قروح امعا حادث شود نوره یعنی
وجع معده و خشکی دهن و عسر بول و اسهال دم و خناق و غشی و برودت اطراف حادث شود اگر بول کنند آنچه بیرون آید
ج مجموع بزرگ خبازی جرجیر بجوشانند و با عسل بیاشامند و قی کنند و غیر آن بعد از رگ مرو شک (؟) دهند و مرقهای چرب
خبازی خورند براده آهن از خوردن آن وجع شکم بسبب و صداع و خشکی دهن حادث شود علاج آن حسو چرب یا شیر یا روغن دهند
ن گل و بنفشه با سکه در سر مالند و اگر طبیعت بسته شود مسهلات فرنفه دهند راج و غیب از شراب آن سعال شدید حادث شود
ج آن شیر یا شیر و سکه و روغن با شیره حسو چرب نباتات از الجمله بدترین زهرهاست و از شرب آن ورم لب و زبان دوار
شی حادث شود علاج آن تخم شلغم بجوشانند و با روغن کهنه بیاشامند مکرر قی کنند و بعد از تریاق کبیر مشرود یطوس خورند
ذرهره بسایند و اندکی مشک بخورند و تریاق بشیش نخ کبیر و شت فروخ سنبل از شرب آن اذ زبان عراض سرسام و بول
حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از قی صلح فور با گلاب و دوغ بخورند و آب خیار کدو با شیره جو و لعاب بگو و بعد لنه با روغن
م بابرد سرد کنند و بخورند رساست ترش نیز مفید بود فرسیون از آن اسهال مفرط کرب اضطراب و لذع معده فواق حادث شود
ج آن قی کنند و تناول روغن و مسکه و استعمال لعابات ادویه فرود سنبل یتوعات نباتی بود که از شیری باشد همچون الحیر
ن بختیند از و شیر نی ظاهر شود و از یتوعات انچه مشهورست هفت است شبرم و ما ذریون و عشر و لاغیه و لاعیتا و ماهودانه
جته الاوراق و از این البان اگر قدری تناول کنند اسهال مفرد پیدا شود تدبیر آن در ابتدا لبن شیر و روغن مسکه کنند و بعد از آن
تاشل قرص طباشیر و قرص کهربا با رب سیب بدهند و گویند که دو درم شیر شبرم قاتل باشد در شرب آن یک شبر
بخت و سه درم شیر عشر قاتل باشد و شارب آن تا در خلاص شع و سقمونیا د درم قاتل باشد کسر له او بدوغ و برف کنند و
سیب یه و ریباس تناول کنند ما ذریون دو درم قاتل باشد و از شرب آن قی اسهال دم و لذع احشا و فواق و الم جمیع بدن
ث شود علاج او آنست که شیر و روغن بسیار خورند و اگر مفید نیفتد تریاق کبیر یا مشرود یطوس یا تریاق طین مختوم تناول
بعد از سکون قی و اسهال آب کاسنی یا سکنجبین غذا از تشک باشد و قلی خر زهره است بسیار از آن مهلک باشد و اندکی مسهل
ب و سبب و انتفاخ بطن باشد علاج آن قی کنند و بعد از آن لعاب بگو و بهدانه و مرو مسک با روغن گل تناول کند
بشت بجوشانند و بیاشامند و شیر منیا و چربها خورند و حلوا اصلا مفید نیفتد بلادر اگرچه بعضی مردم بخورند و مضرت آن نمیبینند
بعضی را از آن التهاب حرقت فم معده و لذع امعا و شور آبله ها در دهن و لبها حادث شود گویند فادزهر آن مغز جوز است

هر یک سه درم عناب سه عدد سپستان بست عدد سبوس جو نیم کوفته هر یک کفی روغن بنفشه بست درم و اگر چنانکه سبات و ثقل و جمود
اعضا و لکنت زبان محسوس شود بدانند که زهر بارده بوده است علاج آن شراب کهنه با سیر و سداب بیاشامند و تریاق اربعه
و یا شرو دیطوس مثقالی بخورند یا فودنه و فلفل و عاقرقرحا و قردمانا و قسط و سداب برابر یا در یک حاتیت چهار درم بکوبند و
بعسل بسرشند و مثقالی بخورند ادویه که با سموم مقاومت کند شکوفه باقلا و اهل و برنجاسف و گوشت راسو خشک کرده و سر
خرگوش و تخم شلغم و پرسیاوشان و حباری و دارچینی و مغز خرگوش و آب رق و گل ارمنی و بدانکه زهر یا معدنی بود همچو زیبق و مرداسنگ
و اسفیداج و زنجفر و مرگ موش و زنجار و براده آهن و زرنیخ و آهک و زاج و شب یمانی یا حیوانی بود چون ذراریح و اذناب بحری و فرخ و
ضفدع و زهره افعی و پلنگ و ماهی سرد و شوام مسموم یا نباتی بیاه بود همچون بیش و قرون سنبل و البان و تیوعات مازریون و سقمونیا
و بلادر و خربق سیاه و خربق سپید و پوست ترنج و تربد زرد و سیاه و غاریقون سیاه و افیون و بنج و جوزماثل و شوکران و کماه و کندش و
مغزها گره گرفته و مانند آن نباتات دارد از انجمله زیبق اگر چه صعب باشد قاتل نبود و از شرب آن درد شکم و اسهال و ثقل زبان
حادث شود علاج او آنست که تخم شبت و ترب بجوشانند و با اندکی بوره و عسل بیاشامند و قی مکرر کنند و اگر با آن سیح
سفوف طین با روغن گل و شیرداغ کرده بخورند اما زیبق کشته قاتل نباشد لیکن در شکم آرد علاج آن قی و شرب کهنه
باشد و اگر زیبق در گوش کسی ریزند موجب تشنج و اختلاط عقل و وجع شدید بود و تدبیر او آنست که بیک پای بایستند
و سر را میل دهند و برجهند و روغن گرم در گوش چکانند و بکنند و عطسه آرند و اگر بدینها بیرون نیاید میلی از رصاص
در گوش کنند و میگردانند که تا بدان متعلق شود و بیرون آید و اگر زنجفر و سک و مرگ موش باشد اعراض آن همچو اعراض زیبق معده و
بود علامت مرداسنج از شرب آن قولنج و حبس بول و ثقل زبان و معده و ورم بدن حادث شود علاج آن تخم کرفس
و شبت هر یک دو درم بجوشانند و بوره نیم درم و عسل ده درم در آن حل کنند و بیاشامند و مکرر قی کنند و جوارش سفرجلی مسهل و
و شهریاران و زنجبیل پرورده هر کدام که باشد بخورند و ضماد اسفیداج بگوشت بزغاله چرب کنند و علامت آن اسهال طبیعت
و دوار و بول و حسین نوعی از سنگ گچ باشد و از شرب آن خناق و قولنج حادث شود علاج آن ماء العسل و لعاب بنگو و بهدانه
تناول کنند و اگر طبیعت محتبس شود با سقمونیا نیم درم با شکر ده درم بیاشامند و اما زاج از شرب آن فواق و سعال و الم معده
و خشکی دهن و تمدد مراق و استرخاء اعصاب حادث شود و زبان سفید گردد و بول سیاه شود یا سرخ علاج آن بطبیخ شبت قی
کنند و دانگی سقمونیا با ماء العسل تناول کنند یا تخم کرفس و انیسون را زیانه بجوشانند و بیاشامند یا کنجد تازه بخورند

زنجفر بالفارسی شنگرف [illegible]
گویند ۱۲ عه رگ موش
لفظ فارسی است که در عربی
بیش الفار گویند ۱۲ کذا فی الطب اکبر
عه وزغ بوزن زاد معجمه
نوعی از پرستو که بر اسهال برص
گویند ۱۲ عه نوره مغزهای
گره گرفته مانند مغز بادام و مغز [illegible]
[illegible]

تریاق اربع و سنجرنیا و خواتیم فلافلی و کمونی بار بخورند اگر عنکبوت بگزد چون بغایت منتشر کرده باشد و دفن شده باشد زیان بسیار
بخشد و قاتل باشد علاج آن قی و تنقیه معده باشد حیوانات زراریح یکدرم قاتل باشد و از آن وجع مثانه و درد و قضیب و عانه و
در آن شکم حادث شود و بول بسیار آید و اگر آید خون باشد و گاه بود که سحج و غشیان و اختلاط عقل نیز حادث شود علاج آن قی باشد بزر
گرم و بعد از قی شیر با لعاب بهدانه و بنگو با آب تخم کتان تناول کنند و مرقهای چرب و دهن با دام و پیه بط و زرده بیضه و
سفید بود و روغن گل با سفیده تخم مرغ بزنند و بدهند و جلیل بکار آیند و غره و حربا از تناول آن قی و درد دل حادث شود
آن قی باشد و طبیخ شبت و روغن کنجد و استعمال معالجات زراریح ضفادع از اکل آن خناق و تاریکی چشم و کلودی بدن و
سرخی و حرقت حلق و اختلاط عقل و غشی و تشنج حادث شود علاج آن قی کنند با آب گرم و ذریعه بعد از آن بحمام گرم و [illegible] روغن
بروغن قسطنطارین و زنبق بمالند شوکران چون گذشت بیان میکنند باید که سر دیگ بپوشند تا هوا بدان و زد که
پوشیده دارند از اکل آن بیضه و سهال و اختلاط عقل و سبات حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن شیر و طین مختوم
[illegible] معالجات بیضه بجا آرند و در آن [illegible] ذراریح و ابخره [illegible] نمایند [illegible] از خوردن ماهی سرد [illegible]
[illegible] باشند قولنج و ضیق نفس و غشی و عرق سرد حادث شود علاج آن قی باشد و بعد از قی تریاق اربعه و سنجرنیا و فلافلی و [illegible]
باشد مراره افعی سر قاتل [illegible] معالجه [illegible] بیضه [illegible] اما فی الحلق [illegible] متواتر کنند بشیر و روغن و آب گرم و بعد از آن
تریاق کبیر و مثرودیطوس و فادزهر و دواء المسک بخورند مراره نمر زهره پلنگ قاتل است اما اگر از تناول آن [illegible]
[illegible] توان داشت و اعراض آن قی کراثی و یرقان بعد و بوی [illegible] شارست آن آید علاج آن قی [illegible]
[illegible] و بعد از قی طین مختوم پنج درم حب الغار پنج درم پنیرمایه آهو بست درم تخم سداب [illegible] بکوبند و بعسل سرشته و دو
مثقال تناول کنند مراره [illegible] آبی مقدار عدسی قاتل باشد علاج آن روغن گاو و یا دارچینی و مصطکی رومی هر یک مثقالی
پنیرمایه خرگوش نیم مثقال بخورند طرف ذنب ایل سر دنبال گاو کوهی زهر است و از آن غشی و کرب حادث شود علاج آن
کنند بعد از آن فندق و فستق تناول کنند دم ثور اگر کسی خون گاو تازه بخورد او را اختناق و غشیان و غشی حادث شود
علاج آن حقنه و مسهل باید کردن و قی کردن نشاید و اگر در معده بسته شد چون در معده منعقد باشد تناول کنند مثل
پنیر خام و تخم کرنب و حلتیت و بوره و خاکستر چوب انجیر و شیر انجیر و فلفل و بیخ انجدان و پنیرمایه خرگوش یا سرکه
شیر نیز مفید بود عرق [illegible] و اعراض از شرب عرق چهارپایان خصوص اسب خفقان است و تورم [illegible] زبان و سیلان عرق

علاج آن آنست که بروغن کنجد و آب گرم قی کنند و بعد از آن شیرهٔ جو با روغن بادام خورند و شوربا ماش با کدو و نخاع با مغز بادام
تناول کنند و روغن بنفشه در بینی چکانند و نقوع فواکه و انار بیاشامند و در آب سرد نشینند و گند نختر سکران موجب غشیان و خناق
بود و خربق سفید و غاریقون سیاه موجب تشنج و عرق سرد بود و خربق سیاه موجب سهال و خناق و تشنج و خفقان و حرقت زبان و جشا
و نفخ بسیار بود و تربد زرد و سیاه همچنین باشد علاج مجموع قی باشد و تناول شیر و روغن و سهال را بربوب و اقراص مذکوره علاج کنند
انچه از تناول مغزها گره گرفته مثل مغز جوز و فندق و پسته غشیان و غشی حادث شود علاج آن قی باشد و بعد از آن تناول حموضات
افیون موجب سبات و خدر و دوار و فواق بود و ثقل زبان و تاریکی چشم از آن حادث شود و در هم از آن قاتل باشد خصوص کسانی که بآن خو ندارند
علاج آن قی کنند و حلتیت و جندبیدستر و فلفل و ابهل همه متساوی بکوبند و دو مثقال با شراب ریحانی یا شیر گرم بخورند و بدن را بروغن
قسط و ناردین بمالند و اگر طبیعت بسته شود حقنه بکار دارند جندبیدستر اگر کنده شود زهر قاتل باشد و از اعراض سام حادث شود
علاج آن قی باشد و بعد از آن تناول حموضات مثل ترنج و لیمو و کره و دوغ گاو و بابرف بیز زنجبیل و عنصل دمی از تناول سرد و مغص و قروح امعا
و سعال حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن شراب بنفشه و خشخاش و لعاب بهیدانه تناول کنند و جوز ماثل یکدرم از آن
زهر قاتل باشد و از اعراض آن دوار و سبات و سکر و حمرت عین و عرق سرد باشد علاج آن قی باشد بآب گرم و بوره و روغن کنجد و بعد از آن
شراب ریحانی تناول کنند و روغن زیت و ناردین بر بدن بمالند بیروح صنم از اعراض او تحلل اعضا و از دو درم زیاده قاتل باشد علاج او آنست
که انگشت کنند بخواب و دوام موی سر ش بری کنند تا متنبه شود و روغن کنجد و عسل بکار برند بآب گرم بیاشامند تا قی کنند و روغن گل بر سر
بمالند شوکران از شرب آن خناق و سدر و فواق و ثقل زبان و تاریکی چشم حادث شود علاج آن قی کنند و شراب صرف فاثل
بیاشامند و سعوط و قروحات را و انجدان نیز با شراب بیاشامند و روغن گاو و پسته تناول کنند و شکم آرد گندم و تخم بادیان عسل و ثعلب
و روباه تریاک سیاه موجب ذبحه و خدر و خشکی زبان و خواف و قی الدم و تشنج بود علاج آن قی کنند بعد از آن شیره خرما با شیر بیاشامند
با عسل و بادام مغز نیز سفید بود و بخود را آب با مغز خورند کشنیز تر بسیار خورند احمر و اجرا دسعو اختلاط عقل و صحت و غشیان
و سکر و غشی حادث شود بذر قطونا هرکه بسیار خورد و بعضی قوت مسا قط شود و بدل سرد گردد و ضیق نفس و خناق و خدر و غشی حادث شود
علاج هر دو قی کنند بطبیخ ترب و شبت با عسل و بوره و بعد از آن زرده بیضه با فلفل و نمک و مرق مرغ فربه خورند و افسنتین و فلفل و
دارچینی با شراب سفید بود کماه آنچه سیاه و طاوسی باشد و رائحه آن کریه بود قاتل باشد و از اعراض آن خناق و ضیق النفس و قولنج
و غشی و عرق سرد بود علاج آن قی کنند با آب شبت و نمک و سکنجبین و بوره و بعد از آن شراب صرف یا الکامخ باری بیاشامند

از گزیدن عقرب خفقان و بسیار خاییدن و برودت اطراف حادث شود و گاهی احساس سرما کنند و گاهی احساس لهیب
علاج او آنست که بالای موضع ببندند و آنرا مکند و عقرب بکوبند و بران نهند و حلتیت و عسل و قوه [illegible] نهند [illegible] برگ کرنب و
ملح و ملک العظم با [illegible] طلا کنند و گویند اگر [illegible] یا ضفدع زنده [illegible] نهند مفید بود و [illegible] برگ خطمی
با نمک و عصارهٔ سداب [illegible] بیخ حنظل و عصارهٔ [illegible] مفید بود و بیخ کبر [illegible] با عسل و شراب
[illegible] دو دانگ [illegible] چهار دانگ [illegible] یا آنکه سیر [illegible] هر یک [illegible] درم سداب و حلتیت [illegible]
درم بخورند و قرص [illegible] و حلتیت و سعد [illegible] و سکنجبین با شراب سفید [illegible] و ادویه مفتحه [illegible] اگر [illegible]
خورده باشد [illegible] عقرب بگزد [illegible] و اگر تریاق [illegible] خورده [illegible] عقرب [illegible]
خرد باشند و دنبال بر زمین کشند و زهران گرم باشد و آن در نواحی اهواز و خوزستان [illegible]
[illegible] کنند و دران [illegible] معالجهٔ آن بفصد کنند [illegible] موضع را [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] طلا کنند و حوالی آن [illegible] طلا کنند و این تریاق [illegible] صفت آن کاسنی بری خشک برگ [illegible] خشک
متساوی بکوبند و با آب سیب [illegible] دو درم از ان با شراب سیب ترش بدهند و اگر ازین التهاب شدید حادث شود [illegible]
و اگر خفقان عارض شود شراب سیب و قرص کافور و اگر طبیعت محتبس باشد حقنه کنند و اگر زبان متورم شود فصد عرق زیر زبان کنند و آب
کاسنی و سکنجبین غرغره کنند و غذا غورهٔ انار خورند و من مجربات الحضرة النبوة فی لدغ العقرب [illegible] را آب بجوشانند و موضع لدغ
در آب نهند یا فادزهر حیوانی با ماء [illegible] گاوزبان بسایند و بر موضع نهند [illegible] عرق گل با شربت بخورند و غذا نخود آب
مرغ و تریاق اربعه نیم مثقال [illegible] و قدری بر موضع بمالند نهش رتیلا و عنکبوت رتیلا نوعی از عنکبوت باشد و بر وی نقطهای [illegible]
[illegible] او دو شاخ باشد [illegible] و اصناف هست بدترین آن مصری باشد و آن شبیه [illegible] و بعضی [illegible] باشد
و بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی زرد علاج گزیدن رتیلا آنست که موضع را مکند و بحمام روند و آب گرم بران ریزند و موضع زخم را
[illegible] نمک و خاکستر چوب انجیر و قلیمیا و آهک تضمید کنند و شونیز و تخم کرفس بخورند و این تریاق تناول کنند صفت آن فلفل [illegible]
ایرسا ناردین عاقرقرحا دوقو زیرهٔ کرمانی بورهٔ ارمنی پنیرمایهٔ خرگوش دارچینی سعد حب بلسان [illegible] عصاره [illegible]
متساوی بکوبند و با آب کبر [illegible] دو درم تناول کنند و اگر از گزیدن عنکبوت [illegible] و قراقر شکم و قشعریره و برودت اطراف
[illegible] انتشار قضیب حادث شود علاج او آنست که بحمام روند و عرق بکنند و شونیز و سداب و سعد هر یک [illegible] درم با شراب [illegible] بخورند

خفتن از نقل حادث شود علاج آن قی کنند بآب گرم و روغن کنجد و بعد ازان تریاق طین مختوم تناول کنند و شراب و دهن
نیز مفید بود **لبن فاسد** شیر یکه متغیر شده باشد اگر کسی بخورد او را دوار و هیضه و تپیدن دل گیرد **علاج** آن قی کنند و روغن نار
گرم کرده بمعده بمالند و اگر شیر در معده بسته شود علامت آن غشی و عرق سرد و نافض بود **علاج** آن شقاقل بنیر مایه خرگوش
با سرکه کهنه دقیقه بیاشامند یا فودنه پنجدرم یا حرف با سرکه بیاشامند نافع بود **باب دوم در گزیدن حشرات**
اگر کسی را چیزی بگزد و ندانند که آن چه بوده است باید که بالای موضع گزنده را محکم به بندند و محل زخم را بکنند و بعد ازان
مضمضه بسرکه و روغن گل کرده باشد یا بحجامه بمکند و اگر درد بغایت باشد حجامت و ارسال علق کنند و سرگین بز
و فودنه و کبریت و خاکستر چوب انجیر با بول و سرکه بران موضع طلا کنند و زیت و نمک و بوره ارمنی و سیر صحرائی و تیشا نیز و خر
و شکوفه اشیع و حلتیت نیز مفید بود و تریاق کبیر و اربعه و مثرودیطوس تناول کنند و باعراضی که ظاهر شود اگر نتوان دانست که کدام نوع
استدلال کنند و با علاج که خاص بدان باشد استعمال کنند چنانچه گفته میشود **لذع حیات** مار بانواع است و بدترین آن
باشد علامت گزیدن او آنست که از موضع گزیدن خون بیرون آید و بعد از خون صدید و متورم شود و رنگ سبز گردد و خشکی
التهاب و عرق سرد و تواتر نفس و غشی و عطشه و فواق و عسر بول حادث شود **علاج** او آنست که سر جراحت را بیشتر فراخ کنند
بران نهند و بمکند و مضمضه بشراب ریحانی بکنند و بعد ازان بر دهن کاسه آبگینه مص کنند و در ان مبالغه نمایند و بعد ازان دا
سیر و پیاز و بوره ارمنی و زفت و جاوشیر و فرفیون بران موضع نهند و اگر خروس بریان کرده همچنان گرم بشکافند و بران موضع
و اگر آن عضو را قطع توان کرد چنانکه انگشتی باشد قطع کنند تا دیگر اعضا سالم مانند و تریاق کبیر و مثرودیطوس و تریاق افاعی
و سیر سایند و کندر ا حرمل با شراب کهنه بخورند و انیسون و تخم کشوث و تخم فلفل هر یک یک درم زراوند مدحرج جند بیدستر هر یک نیم
و با عسل سرشته شده سه درم ازان با آب تناول کنند و روغن کهنه و گوشت اسو شور کرده خشک شده مقدار سه درم و سرطان بیابانی
مفید بود باید که قطعا بخواب نروند و در میان شیر نشینند و اگر جمیع بدن متساوی شده باشد تریاقات استعمال کنند و اگر جمیع
لذع متساوی شده باشد ادویه بطلیه و ضماده بکار دارند و گویند که اگر پیاز بحری بخایند و آب آن بغرور برند و ثقل آن بر موضع زخم نهند
و سداب و برنجاسف و برگ شبت و مخلصه و حلتیت با شراب در دفع سموم مفید بود و بول آدمی نیز آورده اند **معجون نافع**
از پیاز و زنجبیل زراوند مدحرج هر یک پنجدرم سداب بری کوفته هر یک چهار درم گرسنه شد درم بکوبند و با شراب بسرشند
بخورند و گویند اگر مهره مار بر جو دیباوی بزنند و بسایند و لعوق کنند نافع باشد **لذع عقارب** عقرب با ده نوع گزیدن آن

ن فرو برد و عضو بگذارد و خود بخفتند و حرکت بکنند علاج او آنست که او را بکوبند و بر آن موضع نهند و زراوند و حلتیت یا نانخواه و ... است
با شراب بخورند ضفادع آنچه بری باشد گزیدن او سهل باشد علاج آن چنین علاج زهرهای سرد باشد اما آنچه بحری بود از گزیدن
او رعشه عظیم ظاهر شود و گویند بر جهد و بر مردم افتد و اگر بتواند رسید نفخه بدید مضرت رساند علاج آن تریاق کبیر و شرودیطوس
و معالجه گزیدن رتیلا استعمال کنند والله اعلم بالصواب باب سیوم در گزیدن آدمی و تمساح و پایانی آدمی
بحری و تمساح باشد و گرسنه بود گزیدن وی بد باشد علاج او آنست که زیت را بر آن موضع بمالند و آرد باقلا و سرکه یا بیخ رازیانه و عسل
پیاز و عسل یا نمک استر زد و استخوان گوساله و سرکه طلا کنند و اگر متورم شود مرداسنگ و قنه و زیت و بیه و شمع مرهم سازند و بمالند عضة شیر
یا پلنگ گزیدن و جراحت چنگال این حیوانات را بند و ابریشم با عسل طلا کنند و بعد از آن سرکه بشویند و بعد از آن مرهمی از ابریشم
بجار و چرک نقره و قنه با روغن و شمع و زیت بمالند عضة بوزنه و گربه الا پیاز و خاکستر زوفا با بادام تلخ و سرکه طلا کنند و مرداسنگ و بیخ از رازیانه و عسل بر آن نهند
عضة گرگ و سگ در آن موضع سرکه بمالند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند یا پیاز و نمک و سداب و بادام تلخ و باقلا
بکوبند و با عسل طلا کنند یا ورق خبازی بکوبند با سرکه و نمک شراب یا آب کامه بدان نهند عضة کلب کلب یعنی سگ دیوانه
باشد و از گزیدن آن وسواس و افکار فاسد و اختلاط عقل و فواق و تشنگی و خشکی زبان و تشنج اصابع حادث شود و از مردم
و جایها بگریزد و اعضا خصوصا روی سرخ شود و در روی تقرح پیدا شود و آواز بگیرد و از تشنگی فریاد کند و چون آب
ببیند بترسد و دور شود و باشد که آواز سگ کند و خواهد که مردم را بگزد و هرچه ببیند تصور سگ کند حتی که اگر خود را در آئینه
ببیند پندارد که سگ است و باشد که منی از ایشان روان شود و اکثر تشنج ذکر و عرق سرد و غشی حادث شود و بسیار موت باشد
و چون کسی را بگزد یا کسی از فضله آن سگ آب و طعام بخورد او را همین حالات حادث شود و بعضی را این عوارض بعد از شش روز
و بعضی را بعد از شش ماه حادث شود و بعد از هفت سال نیز گفته اند و سگ در خریف و ربیع دیوانه شود و علامت سگ دیوانه آنست
که گرسنه و تشنه باشد و طعام و شراب نخورد و از آب بگریزد و چشم او سرخ بود و گوشها آویخته و زبان بدر افتاده و از بینی و دهان لعاب
آید و پشت او بر آمده و کج شده باشد و خائف باشد و از آب بترسد و باشد که چون آب ببیند از ترس بمیرد و چون مستان براه رود
و آواز گرفته باشد و چون شخصی را ببیند حمله کند و سگان از وی بگریزند و کلب را حالی همچو جذام حادث شود و گرگ و شغال
و روباه و راسو نیز دیوانه شوند و کسی را که سگ بگزد باید که نیک تحقیق کند که این سگ دیوانه بود یا نه و تجربه بدان کنند
که پاره نان بخون که از آن موضع آید بیالایند و پیش سگان اندازند اگر بخورد و بمیرد سگ دیوانه بوده است

و عنکبوت است که آنرا عنکبوت سنگ گویند سیاه و پای کوتاه بود و از گزیدن آن حکه موضع و سیاه شدن آن و حمی مطبقه حادث شود و سر او
حاد بود و بجلاب و دیگر غذا ک علاج آن فصد کنند و تمر هندی و نبات با آب خیار و کدو و سکنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
یا نقوع فواکه و اگر آن موضع متقرح شود تدبیر قرحه کنند و اگر متعفن شود آهن حنا کنند و نوعی دیگر هست که آنرا فهد گویند و آن عنکبوتی
سفید بود که برو نقطهای سیاه باشد و دست و پای او بغایت کوتاه باشد همچو یوز بر جهد و مگس گیرد و از گزیدن آن حکه و خارش حادث
شود آنرا بخضض و روغن گل طلا کنند و بیخ کرفس و سرکه بجوشانند و بران بریزند و نوعی دیگر هست که قدمها و بسیار است و سیاه بود و دهانش
گزیدن آن وجع معده و قی و عسر بول و قولنج حادث شود علاج لدغ آن همچون علاج لدغ رتیلا باشد قملة النسر [illegible] است [illegible] جانور
خرد و از گزیدن آن عارض بول و نفث الدم حادث شود علاج آن رب سیب و به و آب برف تناول کنند و شیره تخم توزک و آب
کاسنی و کاسنی و خیار و کدو بیاشامند و طین مختوم و جدوار با شیر مفید بود و موضع را با گل ارمنی و کافور و صندل سرخ و فاذ زهر طلا کنند
زنبور انواع است بعضی بزرگ و سرخ و سیاه باشد و بعضی سفید بلون [illegible] باشد و این دو صنف بدترین زنبورها است و بعضی کوچک
باشد علاج گزیدن زنبور آنست که موضع لسع زنبور را با سوزن فراخ کنند و [illegible] شراب [illegible] و غوره و لیمو با عرق گل و بید با هم
تناول کنند و آب [illegible] خیار و کدو بیاشامند و موضع را با آب حنا [illegible] با درج و روباه ترب طلا کنند یا آب [illegible] یا خمیر و سرکه
آبغوره و گل [illegible] گل و یاد [illegible] طلا کنند و گزیدن نحل و مگس انگبین [illegible] ز نبورهای خرد سلیم باشد و نحل [illegible] عضو را کند [illegible]
[illegible] گویند چون بگزد دندانها خرد را [illegible] سیاه در موضع گزیده رها کنند تدبیر او آنست که آن دندانها بیرون آرند اگر [illegible]
[illegible] دندان بران [illegible] یا خاکستر و روغن خمیر [illegible] بران نهند تا بیرون آید و موضع را [illegible] کنند و آب گرم
و تریاق [illegible] نوعی از وزغ است [illegible] نقطهای سیاه باشد و در موضع خراب شود [illegible]
[illegible] علاج او آنست که [illegible] سرکار [illegible] و دران موضع [illegible] موضع [illegible]
[illegible] تا دندان بیرون آید و باقی علاج او همچون گزیدن مار باشد سام ابرص [illegible] است شبیه بعضا
[illegible] کوتاه بود و گویند اگر در آتش افتد آتش را بمیراند و نسوزد و از گزیدن او حرقت شدید و وجع [illegible]
[illegible] حادث شود علاج او آنست که موضع را بحجامت کرم [illegible] کنند و [illegible] بلعاب [illegible] و بهدانه با شیره تخم توزک یا روغن
و بنفشه تناول کنند و مسکه و مرقه های چرب بخورند و عسل و تریاق نیز مفید بود و گوشت صفدع و [illegible] بر موضع نهند
الاربعة و الاربعین [illegible] هزار پای باشد بگزیدن او سرکه و نمک طلا کنند و نوعی از او هست که [illegible] باشد

ضماد کنند یا کرسنه و انجیر خام ضماد سازند و شراب بیاشامند و اگر پوست بکشند و بر آن موضع نهند وجع ساکن کنند

باب چهارم در دفع هوام و طیور و حشرات و بهائم اگر سیسنبر و فودنه و بنجنکشت در خانه و نزدیک مقعد نهند هوام بگریزد و تخم بنج و زر
نا و بیخ مهک و قنه و فودنه و مقل و سکبینج و حلتیت و حب الغار و شونیز و قرن و ظلف حمار از حیوانات همین خاصیت دارد دیگر شیشه بقلی
طاوس و مرغابی در خانه پشت گاو کوهی و گوسفند کوهی ... و گربه در خانه‌ها سفید بود و اگر ریسمانی بقطران آلوده کنند و گرد مرقد
بگردانند هیچ گزنده بدان نزدیک نیاید و اگر چراغی دور از مرقد نهند حشرات نزدیک چراغ آیند و پیش مرقد نیایند **طرد حیات**
از دود کردن شاخ گاو کوهی سم نر بوی آدمی و سکبینج و زفت ماران بگریزند و اگر موضع را به آب نوشادر و خردل بشویند مار
و آب دهن روزه دار خصوص که نوشادر در دهن گیرد چون در دهن مار اندازند فی الحال بمیرد و مار نزدیک نوشادر نگردد **طرد عقارب**
از شاخ گاو کوهی و آب ترب با دروج عقرب بگریزد و دود کردن عقرب و کبریت و سم طرو زرنیخ و پیه بز و روغن گاو و آب ...
در خانه نخستین خاصیت دارد اگر پیه و زرنیخ و پشک گوسفند و پیه گاو با هم بیامیزند و سوراخ عقرب آلوده کنند عقرب بیرون آید و اگر
بیخ طرب پاره کنند و بر در سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید **طرد براغیث** اگر حنظل و سداب جوشانند و در خانه بریزند کیک بمیرد و اگر
تیس خار پشت بیالایند یا طبیخ خرنوب و دم تیس حفره کنند کیک در آن جمع شوند و اگر زیت و سق خرزهره کیک بگریزد **طرد پشه**
اگر ... برگ سرو و برگ ... شونیز و مورد و سرگین گاو و دود کبریت و حرمل دود کنند پشه بگریزد و اگر افسنتین و حرمل و شونیز بجوشانند
و در خانه بریزند همچنین بود و اگر بدن بروغن ترب بمالند پشه بر آن ننشیند **طرد نمل** هر چه از مقناطیس و زفت و حلتیت و زرنیخ و سرگین گاو و
دود کبریت و قطران بگریزد **طرد ذباب** اگر زرنیخ در شیر گاو حل کنند و بنهند تا مگس بخورد بمیرد و اگر زرنیخ دود کنند همچنین از
بوی کندش بگریزد **زنبور** اگر سیر و کبریت دود کنند زنبور بگریزد و اگر بدن را به آب خطمی و خبازی و زیت بیالایند زنبور بر آن
ننشیند **طرد ارضه** اگر پیه ... و کلنا و کشنیز خشک و فودنه بسوزانند ... بگریزد و اگر بورق و خیار دود کنند ... بگریزد
و اگر افسنتین و فودنه و پوست ترنج در میان جامه ریزند سوس در آن نیفتد **طرد و قتل موش** اگر مرداسنگ و خربق و
بزرالبنج و بیخ کرنب و بصل الفار و مرگ موش و خبث آهن و زعفران هر کدام که باشد در چیزی کنند که موش بخورد بمیرد
اگر موش را در خانه بگیرند یا پوست بکشند یا گوش و دم ببرند و رها کنند دیگر موشان بگریزند **طرد راسو** از بوی عدس آب
راسو بگریزد **طرد بهائم و قتل آن** ورق آزادرخت و خرزهره جمیع بهائم را بکشد و اگر سگ و گرگ و خوک و خربق سیاه
بخورند بمیرند خانق النمر گیاهی بود که پلنگ را بکشد و خانق الذئب گیاهی است که گرگ را بکشد و ... تلخ و خرزهره

یا شاه‌بلوط و جوز بکوبند و شبی بران موضع نهند و پیش مرغ اندازند اگر بخورد و بمیرد سگ دیوانه بوده است علاج او نست
که جراحت را نگذارند که ملتئم نشود بخلاف جراحتی که از گزیدن کلبی حادث شود که دیوانه نباشد و باید که سر جراحت باز کنند و
محجمه بر کمر رمص کنند تا خون بسیار بیاید و ادویهٔ محرقه و منفرجه مثل خردل و جاوشیر و حوز و فلفل و فیون و نمک و بول آدمی با خاکستر زیر
و نمک و پیاز و حرجیر یا سرکه بران نهند و یا نمک و زنگار هر یک سه درم و نوشادر دو درم و قلقدیس هشت درم و اقلیل یا انگره شانزده درم
سداب چهار درم نحاس سوخته چهار درم بکوبند و یا پیاز عنصل و سرکه بسرشند و طلا کنند یا داغ کنند و این تدبیر را در ابتدا
باید کردن تا خدر سمی بکشند بخارج اما چون هفته بگذرد تنقیهٔ بدن بمطبوخ هلیله و مطبوخ افتیمون کنند و این حب نیز مفید بود
صفت آن سنا پنج درم هلیلهٔ کابلی هفت درم افتیمون مثقالی و نیم نمک هندی نیم درم غاریقون نیم درم و بسفایج و حجر ارمنی
هر یک مثقالی بکوبند و به آب بالنگو بسرشند و دو مثقال از آن شربتی باشد آخر هلیلهٔ کابلی دو مثقال غاریقون مثقال و نیم
افتیمون هفت مثقال نمک هندی نیم مثقال بسفایج یک مثقال حجر ارمنی نیم مثقال حب سازند شربتی دو مثقال باشد و
ماء الجبن نیز با افتیمون مفید بود و غذاهای حریره گوشت مرغ و کبک و دراج فربه خورند و شیر و شراب کهنه بیاشامند
و آبی که خورند باید که چند نوبت آهن سرخ گردانیده دران اندازند باید که حیلتی کنند تا آب بخورد والا بیم هلاک باشد
و گویند اگر از پوست کفتار و سگ دیوانه آب خورند نافع بود یا انائی که از زر خالص ساخته باشد یا از چوب یا از پوست
و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیده نهند یا بریان کنند و بخورند بغایت مفید بود و جنطیانه و چشم سرطان و خفص حلتیت و
طین مختوم با شراب بخورند و ضماد سازند و تریاق کبیر تریاق اربعه و دواء السرطان تناول کنند و از سرما و حمام اجتناب نمایند
صفت دواء السرطان سرطان نهری زنده در دیگ مسی نهند و بنرم آتش کنند تا بسوزد ده درم ازان با ده درم
جنطیانا و پنج درم کندر بکوبند و در روز اول مثقالی روز دوم دو مثقال و در روز سوم سه مثقال با روغن بخورند و دواء اندرانی
نیز مفید بود صفت آن فرانیج بزرگ سر و قدم جدا کرده یک مثقال عدس مقشر یک مثقال زعفران سنبل قرنفل ارمنی هر یک پنج درم
بکوبند و به آب بسرشند و قرص سازند و یک درم ازان به آب گرم بخورند و از سرما و حمام احتراز نمایند عضّ تمساح و سگ آبی و ماهی
سیاه موضع گزیدن را به عسل و بورهٔ ارمنی طلا کنند و نمک و سرکه دران بمالند بعد ازان که پاک شود و پیه مرغابی و پیه مرغ و پیه
گاو کوهی نهند و اگر پیه تمساح بدست آید بهتر باشد و باقی علاج او همچون علاج عضّ کلب کلب غیر کلب بود عضّ سنور اگر از گزیدن
گربه وجعی حادث شود و پیاز و پودنه یا شونیز و کنجد ضماد سازند و بربندند نافع بود عضّ راسو اگر کسی را راسو بگزد سیر و پیاز بجوشانند

۵۷ عضّ سوزنی اگر زمین گزیده باشد ...

در درجه سوم از دو مشترک اند کاشنیز حماض فرفخ زرنب عرعر کماة مازو صندل کافور و آنچه در درجه چهارم از دو مشترک اند جوز ماثل بنگ سیاه

و ادویه که در درجه اول از رطوبت مشترک اند آلو نخود اسفاناخ گاوزبان بنات خیار شنبر و آنچه در درجه دوم از رطوبت مشترک اند ترنجبین

توزک بنفشه نیلوفر زردآلو زوفا تر و آنچه در درجه سوم از دو مشترک اند کاهو قطر ادویه که در درجه اول از یبوست مشترک اند اذخر فقاح

حلبه زعفران اشنه بابونه حبة الخضرا اسفند پر سیاوشان و آنچه در درجه ثانی از دو مشترک اند مرجانشا کمازریوس سنبل گلنار حماض کندر

سوسن گل سرخ زنجبیل دارفلفل هزارچشان برنج جعده حب بلسان ابرسا دم الاخوین اسارون بوره اشق انبوش بنجاسف سنا

بنجنگشت اقحوان جنطیانا اذخر حب البان بلیلج آمله اسقیل افسنتین و آنچه در درجه سوم از دو مشترک اند اهل سقمونیا سیر شونیز اقاقیا راسن

انیسون قرنفل افتیمون بلوط جنبا بسپایج سیتر دارچینی قسط زعرور صبر قردمانا اوج صعتر زوفا خشک فودنج زراوند مازو زراوند فربیون نجمشک

سماق زرنباد حماما سیره نانخواه سعد کبریت مر زنجوش کبر نمک کرفس شکاعی استیع و آنچه در درجه چهارم از دو مشترک اند آهک کندش

مویزج مامیران حرف دارفلفل دارچینی **مسهلات صفرا** هلیله زرد تمر هندی ترنجبین بنفشه افسنتین سقمونیا آلو اجاص

شاهتره صبر گل سرخ شیرخشت **مسهلات بلغم** تخم حنظل قنطوریون ماهیزهره غاریقون حب النیل تربد بسفایج حرمل **مسهلات سودا**

هلیله کابلی و سیاه بادرنگبویه افتیمون اسطوخودوس حجر لاجورد بسفایج غاریقون شوکت حب النیل سنا آمله **مقیات** تخم ترب و برگ آن

کندش کنگر زد خربق مویزج تخم شبت پوست تخم خربزه تخم خربزه نمک هندی لوبیا سرخ آب کدو ماء العسل تخم ماذریون بوره

سکنجبین **مفتحات** ادویه که سده را بگشاید ترمس فخر شاهتره غاریقون زراوند انیسون قنطوریون افسنتین صعتر قردمانا اسطوخودوس

عود دفاو انیسا افتیمون جنطیانا اذخر اسیون سیره کرمانی ابرسا نانخواه حماما بلیون دارچینی زعفران زنجوش کرفس کبابه کرسنه حاشا

کشوث حرمل **ملطفات** ادویه که تلطیف و تقطیع اخلاط غلیظ نمایند اهل اسقیل حماض سرکه اسطوخودوس حب البان اقحوان انجره بوره

جند بیدستر حرف قرطم سیر اذخر بنجنگشت بابونه دارچینی جعده وج زوفا خشک قسط صعتر قردمانا فودنه دوقو حرف حاشا حرمل کمازریوس

شکاعی اسقیع ابرسا نمام سداب نانخواه سکبینج عاقرقرحا **مدرات** ادویه که ادرار بول و حیض کنند اهل اقحوان مشک شونیز انیسون رازیانه

قنطوریون بنجاسف قیصوم بابونه قسط کبابه پرسیاوشان جند بیدستر فرسیون عود عود دفاو اتیا جنطیانا نانخواه بلبوس قسط

جاوشیر تخم کدو دارچینی جعده سداب سعد سنبل سلیخه نمام زوفا خشک شکاعی اسقیع کرفس مرزنجوش کمازریوس حبة الخضرا **مفتتات حصات**

ادویه که حصات را بریزاند اسارون بنجاسف صمغ آلو تخم خربزه خشک پرسیاوشان نخود سیاه حجر الیهود بادام تلخ سعد سکبینج

رازیانه **قابضات** ادویه که طبیعت را ببندند بلوط ترنج لسدا اقاقیا جوز سرو بنج کاهو سرانجر تخم گل مورد جوز بوا گلنار دم الاخوین ورد نخود

روباه را نباشد و گرگ از جای که مفصل باشد بگریزد و از آنجا نفرت گیرد والله اعلم **فن دوم در ادویه و اغذیه و اشربه**

مشتمل بر دو مقاله مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده و اغذیه مشتمل بر هفت باب باب اول در طبایع ادویه و

تاثیر آن بدانکه هر چیزیکه اثر او در بدن تاثیر از کیفیات باشد چون وارد بدن شود از حرارت غریزی و هیئات متاثر گردد اگر در بدن

تاثیری زیاده از کیفیت که بدن را حاصل شود نکند آن چیز را معتدل گویند و اگر در کیفیتی زیاده تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس نشد آن

کیفیت در درجه اول است اگر محسوس شود اما مضر نباشد درجه ثانیه بود و اگر مضرت رساند لیکن مهلک نباشد آن کیفیت در درجه ثالث

و اگر اضرار آن بهلاکت رساند درجه رابع بود چنانچه ادویه سمیه و باید دانست که تاثیر دوا شاید که در خارج باشد و در داخل نه همچون

پیاز که ضماد آن مقرح است و اکل آن نه و بالعکس این همچون اسفیداج که اکل آن قاتل بود و ضماد آن نه شاید که تاثیر خارجی ضد تا

تاثیر داخل او بود همچو کشنیز که در داخل تغلیظ و تبرید کند و در خارج تحلیل و بدانکه بعضی ادویه را قوای مختلفه باشد نباید که آن قوت

او چنان مستحکم باشد که آتش آنرا تحلیل برد همچون عسل و شاید که آتش آنرا تحلیل برد اما به طبخ تحلیل برد همچو بابونه که در وی قوت

قابضه و محلله است و بطبخ تحلیل رود و هیچکدام زایل نشود و شاید که طبخ آنرا تحلیل برد لیکن بغسل زایل نشود همچو مندر

که بطبخ قوت محلله او تحلیل رود و قوت قابضه باقی ماند و شاید که قوت او چنان ضعیف بود که بغسل زایل شود همچو کاسنی

که مفتح و مبرد است و بشستن قوت تفتیح و تلطیف او تحلیل رود و تبرید باقی ماند چون ادویه مفرده بسیار است و معرفت

کیفیت و خاصیت آنرا قوانین است و ذکر آن بتطویل انجامد بذکر بعضی ادویه که احتیاج باستعمال آن بیشتر است اکتفا نموده آید

ادویه که در درجه اول از حرارت مشترک اند بابونه فستین فندق اسفند سنا ث پوست ترنج نخود زوفا تر اسطوخودوس

کرسنه برگ لادن شاهتره و آنچه در درجه دوم از و مشترک اند بوره اذخر ابریسم یاسمین اظفار الطیب جعده هزار چشان جا

فراسیون کندر سلیخه نام صبر عنبر حند قوقی شبت و آنچه در درجه سوم از و مشترک اند اقیل شونیز برنجاسف سیر رازیانه

شیح حب بلسان قرنفل صعتر فودنه زرنباد مشک سعد قسط قردمانا مرزنجوش شکاعی مشیع اقحوان سکبینج اسارون تلخ

و ... ایرسا جن مل زرنباد افتیمون کرفس سعد فی زوفا خشک جماماز راوند زیره زنجبیل کرکم زعفران کبریت نخکنست جند بیدستر

و از چینی و از فلفل بادزهر ماشا حبطیا نا دورنج سقمونیا و آنچه در درجه چهارم از و مشترک اند حرف کندش سنج ماهیران فلفل

سداب بری ادویه که در درجه اول از برودت مشترک اند هلیله آمله بلوط خیار شنبر بلیله اثمد اجاص سفاناخ لسان

گل سرخ و آنچه در درجه دوم از و مشترک اند گلنار زرشک زردآلو سنگ لسان الحمل دم الاخوین ... اضراس مرود

حب الزلم باقلا نخود لوبیا قرفه خولنجان دارچینی لسان بسباسه حلغوزه فندق فستق کتیرا حلتیت قسط زرنباد خصیة الثعلب شقاقل
زنجبیل حلغوزه سورنجان سقنقور بیضه کبوتر و گنجشک زرک بیخ مغز نارجیل خشخاش ترنجبین شیر میش انگور انجیر رطب با حب الصنوبر مغز بادام
مغز جوز والله اعلم باب دوم در حبوب گندم گرم و ترست بدرجهٔ اول و نان او بهترین نانها بود و غذا تمام دهد و نیکو و نان تنک
غذا کمتر دهد و دیرگوار و بخلاف گرده نان با روغن غذا تمام دهد و دیرگوار و کلیچه فربه کند اما سده آورد و معده را مضر باشد
جو سرد و خشک است بدرجهٔ اول و غذا کمتر از گندم دهد و پست جو قابض و سرد و کشکاب مبرد و مرطب باشد برنج گرم و خشک بدرجهٔ
اول در حرارت و برودت او اختلاف است و او غذای لطیف و بسیار دهد و زود گوارد و او را با زعفران و روغن پزند
یا با شیرینی و شیر برنج خورند گاورس و ذرت بارد و یابس است غذا اندک دهند و قابض باشند مصلح آن شیر و روغن است
عدس بارد و یابس است تسکین و تغلیظ خون کند و دیرگوار و سوداوی بود و خوابهای آشفته آرد و آب آن مطلق و جرم
آن قابض بود و آن را با چغندر خورند باقلا بارد و یابس معتدل غذا اندک دهد و آب او لطیف بود و ریه و حلق و امراض
سینه را مفید بود اما نفاخ باشد و مصلح آن نمک و صعتر باشد نخود حار و رطب است غذا بسیار دهد و تقویت باه و ادرار
و تفتیح کند و صفای لون و تسمین بدن پدید آرد و آنچه سیاه و سرخ بود گرم و تر باشد و ادرار آن بیشتر لوبیا تر است
به نخود و ادرار بول را مقوی بود ماش بارد و رطب است کیموس او محمود بود و تبهای گرم و سرفه را مفید بود دندان را
مضر باشد و مصلح آن مغز بادام کنجد حار و رطب است دیرگوارد و افساد غذا کند و معده را زیان دارد و اما دفع یبوست
کند و فربهی آرد و قوت باه دهد و مصلح آن شیرینی است خشخاش بارد و رطب است سعال و خشونت حلق و نزله و سهر
و ضعف باه را نافع بود و آنچه سیاه باشد مخدر بود و سبات آرد بزرگ حار و رطب است نزله و سعال را مفید بود و قوت با
ه دهد شهدانه حار و یابس است و مجفف و مصدع بود و شهوت جماع ضعیف کند سلس البول را مفید بود و مصلح آن شیرینی
باشد قرطم خسکدانه حار و یابس است مسهل باشد و بادها بشکند تخم ریحان حار و یابس است مفرح و مقوی قلب بود و اسهال و رعاف
باز دارد باب سوم در لحوم و البان بهترین از گوشتها گوشت گوسفند است و خصی بهتر از فحل بود و نر به از ماده و بسیار
موی به از اندک موی و چرا کننده به از معلوف و گوشت گوسفند حار و رطب است و گوشت بره را رطوبت بیشتر بود و گوشت
میش را حرارت و رطوبت کمتر بود و گوشت بزغاله سرد و تر باشد و گوشت بز سرد و خشک باشد و بهترین نر ماده یکساله بود و
گوشت گاومیش بغایت بد باشد و گوشت گاو سرد و خشک باشد و غلیظ بود و گوشت گوساله معتدل بود و زود هضم شود و گوشت شتر

درق زرامرود طباشیر مصطکی کهربا طین مختوم شاهسفرم بادرنگ بنق **محللات** ادویه که غلظت و صلابت را تحلیل برد کمادریوس
حاشا زراوند اکلیل الملک سکبینج خرزهره هزارجشان جعده جاوشیر اشق سیاوشان سقیل بابونه روباه ترک بنجاسفت اذخر
باقلا اسارون اقحوان خطمی زفت صمغ بطم لادن نمام سوسن ترمس قثاء الحمار غار قنه مرزنجوش فودنه خروع **ملینات** ادویه که صلابت
را نرم کند مصطکی کندر اشق مقل سعد روغن خروع دنبه پیه بط پیه مرغ مغز ساق گاو و گوسفند زفت صمغ بطم **منضجات** ادویه
که اورام و دمامل را نضج دهد اکلیل الملک کرنب زعفران ایرسا کرنب صمغ بطم لادن میعه بخور مریم خطمی زرنیخ **مفتحات** ادویه
که نفخ و ریح را بشکند و تحلیل برد انیسون افتیمون بسباسه بنجنکشت جاوشیر تخم کرفس زنجبیل دارفلفل حماما زیره زراوند نانخواه کندر
زرنباد کرفس کرویا سداب صعتر سعد فلفل قردمانا **متقرحات** ادویه که عضو را ریش کنند و بسوزانند سقیل زرنیخ زرد زرنیخ سرخ و سبز
حرف لبان تیوعات سرگین کبوتر آهک قسط سنباده فرفیون سیاه بون سیر انجدان رامسن قلقطار سبز ذراریح ادویه که تسکین
وجع کنند افیون پیه بط توزک سفیده تخم مرغ بیخ یبروج کتیرا نشاسته صمغ **مسبتات** ادویه که سر گران کنند و خواب آرد کاهو
شبت اقحوان زعفران حماما تفاح مرزنجوش شقائق مصطکی شاهسفرم ادویه که کرم شکم و گوش بکشد بیخ کاکبانج افسنتین جعده زر
خشک کرویا حرف فودنه قنبیل شیح شونیز ورق شفتالو ترمس ادویه که منع رعاف و نفث و اسهال دم کنند اثمد
زرشک بادروج بلوط بسد گلنار دم الاخوین تخم گل حفص گل ارمنی کهربا کافور کندر لسان الحمل زیره مصطکی نعناع نشاسته
به مازو قنطوریون ریوند شادنه جوز سرو کشنیز برگ اسفنج ادویه که قروح را مندمل کنند گلنار اثمد صمغ انزروت اسفنج ورق مورد
دم الاخوین زفت زراوند لسان الحمل زیره ایرسا صبر طین مختوم ادویه که قروح و وسخ را پاک کنند ابهل زفت نمک آبکامه
ایرسا عسل زرنیخ حب بلسان ادویه که گوشت زیاده از قروح زائل کند انزروت زنجار زاج توبال مس صدف
سوخته زنگار ادویه که قروح را خشک کند توتیا صبر صدف سوخته انزروت اسرب خرما سوخته آهک شسته ادویه قلبیه
مقویات دل مفرحات بود یاقوت کهربا لولو زرد کافور گاوزبان به سیب امرود کشنیز خشک طباشیر طین مختوم عنبر زرنباد زعفران
دارچینی گل سرخ درونج هلیله بسد بادرنگبویه بادروج تمر هندی ناردین صندلین ریباس شقاقل قاقله قرنفه دارچینی فستق نقره عنبر
نعناع سوسن سنبل سعد سلیخه فرنجمشک عود فاوانیا نمام نیلوفر سورنجان اسطوخودوس اترج ابریشم آمله بهمنین بسفایج جدوار مشک
نارنج پوست ترنج ادویه که مقوی معده باشد پوست ترنج آمله هلیله بالنگو جوزبوا دارچینی هلیله گل سرخ زرنباد طباشیر کندر
مصطکی مشک طراشیح نعناع سعد سلیخه سماق سفرجل قرنفل قرنفه قاقله اذخر ساذج هندی ادویه مقوی کبد افسنتین اظفار الطیب

رم و تر باشد مقوی قلب و معده و مفرح بود و دفع سعال کند و مجاری پاک گرداند انار ترش سرد و خشک باشد مقوی معده و مسکن
صفرا و دافع عطش بود و اگر با شحم بفشارند مسهل صفرا بود سیب ترش بارد است مطلع و مقوی معده و گرده و دافع خمار و قلع بعض
بود و تولید قولنج کند و آنچه شیرین باشد اعتدال آن اقرب بود سیب شیرین معتدل باشد و مقوی قلب و معده و مفرح و
مانع عفونت بود و به سموم مقاومت کند و آنچه ترش باشد دفع تشنگی کند و قابض باشد سرد و خشک بود امرود بارد
یابس است و از سیب به غذا بیشتر دهد و ادرار کند تقویت دل و معده و تسکین عطش و قی و غثیان کند شفتالو بارد
رطب است دفع حرارت و تشنگی کند و دیرگوارد و مولد حمیات عفنه و ملین زردآلو بارد رطب است دفع حرارت
و بخر و تلیین طبیعت و صفرا کند اما در معده فاسد شود و خونی بد از و تولد گردد آلو بارد رطب است و تلیین کند
و معده را مضر باشد قراسیا آلو بالو را گویند بارد یابس بود آنچه شیرین بود تلیین طبیعت کند و آنچه ترش بود
معده را مفید بود ترنج مفرح است و پوست آن حار یابس مقوی معده و قلب و مفرح بود و بوی دهن خوش کند و پوست
آن حار رطب بود و غذا بسیار دهد و دیرگوارد و حماض آن بارد یابس بود و تقویت معده و دل و دفع خفقان و غشی
و غلیان صفرا کند و تخم آن حار رطب است و مقاومت با جمیع سموم کند و بوی ترنج دفع مضرت وبا کند توت بارد
رطب است تسکین عطش و خون و دفع خمار کند و در معده فاسد شود و معده را مضر بود نارنج لطیف تر بود و خواص آن
همین باشد و پوست آن اگر در پیشانی مالند دفع صداع خماری کند لیمو در طبیعت و خاصیت همچو ترنج بود زیتون
آنچه نارسیده باشد بارد و یابس بود و مقوی معده و آنچه رسیده باشد بحرارت مائل بود و عصاب و اوجاع مفاصل را مفید بود
جوز گرم و خشک و مقوی باه و مصدع و مولد خلاط و مفسد معده باشد و آنچه تر باشد حار رطب باشد جوز هندی نارجیل
حار یابس است تسکین حرارت آن بیشتر از پوست بود و آنچه تر باشد حار رطب بود و مقوی باه و دافع برودت و آنچه کهنه
باشد کرم شکم بکشد فندق حار یابس است غذا اندک دهد و تقویت باه و دفع مضرت زهرها کند بادام حار رطب است
غذا بسیار دهد و منی را بیفزاید و سینه و مجاری پاک کند و مصلح او شیرینی باشد و آنچه تلخ باشد به یبوست مائل بود و مفتح
و مقطع و دافع فضول باشد فستق گرم و خشک است و مقوی باه بود و سعال بلغمی و گزیدن هوام را نیز مفید باشد
و پوست آن مقوی معده و دافع غثیان بود و بن گرم و خشک بود و مقوی باه و گرده بود و طحال را مضر بود و بحرارت
غبیرا میوه‌ای باشد که آن را سنجد گویند بارد یابس و مانع اسهال و قی بود نبق کنار است و طبع او بارد یابس و فائده او

گرم و خشک بود و بهترین آن جزو رست و گوشت گوسفندان کوهی گرم و خشک ست القوه و فالج را مفید بود و گوشت اسپ
گرم و خشک ست هر دو را بترشی باید پخت و گوشت گورخر گرم و تر بود و غلیظ باشد و آنرا با توابل بخورند و گوشت خرگوش سرد
و خشک ست و قابض بود و گوشت گاو کوهی سرد و خشک بود و غلیظ و اولی آنست که ازان اجتناب نمایند و گوشت مرغ
جوان معتدل بود در حرارت و رطوبت و خروس را رطوبت کمتر باشد و گوشت کبوتر گرم و تر باشد و دیرگوار و مقوی باه
بود و گوشت کبک و کنجشک و فاخته و کلنگ و دراج گرم و خشک باشد مقوی باه بود و لطه و مرغابی گرم و تر باشد و غلیظ
و گوشت ماهی تازه سرد و تر باشد و دیرگوار و ماهی شور گرم و خشک و ثقیل بود و شیر هر حیوانی مناسب مزاج آن حیوان باشد
بلکه ارطب و شیر گاو چرب تر و غلیظ تر بود و شیر شتر و اسپ بالعکس این و شیر بز معتدل و شیر میش چرب تر ازو بود مسکه
حار رطب تلیین کند و فربه گرداند و سعال و خشونت را مفید بود روغن گرم تر ازو باشد پنیر تر سرد و تر باشد ترطیب بدن
و تسمین کند و مصلح آن شیرینی باشد پنیر خشک گرم و خشک و قابض بود و مصلح آن جوز و مغز بادام کشک
معده را قوت دهد و قابض بود ماست سرد و تر باشد و تسکین حرارت کند و معده و دماغ را مضر بود و مصلح آن
نمک و نعناع بود اما آنچه شیرین باشد سینه و ریه را مفید بود و ترطیب بدن کند دوغ تبرید کند و قابض بود و نعنا و نمک دهد
بیضها خایه مرغ مناسب مزاج او بود و بهترین از خایه مرغ خانگی خصوص زرده نیمبرشت که غذا تمام دهد و تقویت
باه کند و سفیده بیضه غلیظ و مولد اخلاط باشد و بیضه کنجشک و کبوتر مقوی باه باشد والله اعلم باب چهارم در فواکه
انگور حار رطب ست خون نیک ازو حاصل شود و فربه کند و قوت باه بدهد و بهترین آن انگور سفید که پوست آن تنک
باشد و آنچه دو سه روز بعد از چیدن آن گذشته باشد نفخ آن کمتر بود و دانه انگور گرم و خشک باشد و پوست انگور سرد و خشک
ست مویز به یبوست مائل باشد معده و جگر را مفید و کشمش ازو لطیف تر بود غوره سرد و خشک ست تسکین صفرا
و حبس طبیعت کند انجیر گرم و تر بود غذا بسیار دهد و مجاری را بگشاید و تلطیف بلغم و تقطیع اخلاط و ادرار بول کند و سده
بیرون آورد و مصلح آن جوز و بادام بود و انجیر خشک را رطوبت کمتر بود ثمره نخل بسر و قسب گرم و خشک باشد و مقوی
معده و کبد و قابض بود رطب گرم و تر بود و تقویت باه و معده و دماغ و تسمین بدن کند و غذا بسیار دهد و سده
بادام و خشخاش بود خرما گرم و خشک باشد و مقطع بلغم و مقوی باه و مانع برودت بود و خون غلیظ و سودا تولید کند
آن سکنجبین باشد تمر هندی سرد و خشک باشد و تسکین صفرا و تلیین طبیعت و دفع خمار و صداع و تشنگی کند انار شیرین

لطه
کلنگ
مسکه

سعال بود و کرم را بکشد و تقویت باه کند طرخون حار یابس است نشف رطوبات کند و آلات صدر و سینه را مضر بود
نمی ورق را باطل کند سپندان حار یابس است و ادرار بول و طمث کند و معده را مضر بود کرفس حار یابس است و مفتح و مدر
... معده و صرع را مضر بود و شونیز ... بارد یابس است تقویت دماغ و منع بخارات کند خفقان و معده گرم را مفید بود
مضر باد باشد. گشنیز حار یابس است مقوی هاضم و مقطع بلغم و صداع آورد و سدد آب ... و صعتر شبیه است گرم و خشک اند تقویت
معده کند و بادها بشکند شلغم حار رطب مقوی باه و بصر بود و آلات صدر و سعال و نقرس را مفید بود و نعناع کوهی حار
یابس است آب آن ... ملطف بلغم بود و مفتح و مقوی اشتها و جرم آن دیرگوار ... مقوی ... بود گندنا حار
... بسیار ... ادرار بول کند و سینه و حلق را مفید بود اما دیرگوار ... و کلیمون ...
رطب ... و اختلاف کرده اند ... مفید بود محلل و ملین و مفتح بود ... ... بود
پیاز حار رطب است و مقطع بلغم بود و آلات صدر پاک کند و مقوی باه باشد و در دفع ضرر اختلاف آب و هوا ... بود
سیر حار یابس است بادها بشکند و ادرار بول و تلیین طبیعت کند و مقطع بلغم و محسن لون بود و مقاومت با ضرر سموم کند
... چشم را مضر بود ... حار رطب است تقویت باه و تنقیه بدن و مجاری آلات صدر و بول و تقطیع بلغم کند و بوی دهن
خوش گرداند ریباس بارد یابس است تسکین صفرا و حرارت و تشنگی و منع غثیان و بخارات و اسهال کند و مقوی معده
و قلب باشد کدو بارد رطب است ترطیب دماغ کند و طبیعت را نرم کند و معده را زیان دارد بادنجان ...
الا ... آب آن حار یابس مطلق و جرم آن بارد یابس و قابض و مقوی معده بود و مضرت آن فساد لون و
احداث امراض سوداوی بود و جگر و طحال را زیان دارد کبر حار یابس است محلل ... طحال و عرق النسا را مفید بود
و ادرار طمث کند و کرم شکم را بکشد و تریاق سموم باشد و آنچه مخلل باشد ... بلغم از معده ببرد و اشتها
آورد و بادها بشکند ... توابل نمک حار یابس بود و به تحلیل و تجفیف رطوبات و منع عفونت و تقویت هضم کند و کثرت
استعمال مضعف باه و بصر بود سرکه بارد یابس بود و قمع صفرا و منع عفونت و تلطیف حرارت و تسکین دم و دفع تشنگی کند
و اعصاب ... را مضر بود فلفل حار یابس است و بلغم و رطوبات را زائل کند و دفع ضرر سموم کند و جگر و معده را تقویت کند
و بادها بشکند زنجبیل حار یابس است بادها بشکند بلغم و رطوبات زائل کند و معده را مفید بود و دفع ضرر سموم کند
دارچینی حار یابس است تجفیف و تلطیف اخلاط و تقویت معده و تفتیح مسام کند زیره و کرویا حار یابس است

تبرید و تقبض باشد **عناب** بقولی معتدل ست در کیفیات اربعه بقولی بارد ست بدرجهٔ اول و معتدل در رطوبت و
یبوست و غلیظ ست و سینه و ریه و غلیان دم را مفید بود حبس و تغلیظ دم کند **سپستان** بارد رطب بود و تلیین حلق
و سینه و مسهل سودا بود **زرشک** بارد یابس ست تقویت کبد و قلب و معده کند و تسکین عطش و منع قی و اسهال کند و
سده کشاید **زعرور** بارد یابس ست مقوی معده و مانع قی و مسکن صفرا بود **خربزه** آنچه شیرین باشد گرم و تر بود و ادرار
و سرعت انحدار و تقویت باه کند و آنچه شیرین نباشد بارد و رطب بود و تولید رطوبت فضلی کند و مصلح خربزه سکنجبین ست
خیار و خیار زه بارد رطب اند بوئیدن آن تقویت قلب و دماغ کند و تخم آن مدر شاشه و معده را مضر بود **هندوانه** بارد رطب ست
تب محرق و جگر گرم را نافع بود و معده را مضر بود مصلح آن شیرینی بود **نیشکر** حار رطب ست حلق و سینه و سعال را مفید بود و ادرار
و تقطیع بلغم کند و اگر بدان قی کنند دفع بلغم کند **قند سیاه** حار رطب ست تنقیهٔ آلات سینه و مثانه و مجاری کند و مولد صفرا بود و
تشنگی آرد **فانید** مقوی باه بود و بارد بلغم را مفید بود **نبات** از همه لطیف تر بود **ترنجبین** معتدل ست در حرارت و بود
در رطب ست بدرجهٔ دوم سعال و خشونت حلق و امراض سینه و آلات تنفس را مفید بود و مسهل صفرا و دافع عطش باشد **شیر خشت**
در حرارت از ترنجبین کمتر ست و در تلیین بیشتر **گزانگبین** حار رطب ست و مقوی معده و مقطع بلغم باشد و تفتیح مجاری کبد کند و باد را
بشکاند **عسل** حار یابس ست و بهترین آن عسل سفید خوشبو بود و فایده آن جلا و تقطیع بلغم و منع برودت بود و مضرت آن
احداث سخونت و تولید صفرا بود مصلح آن حموضات باشد **خسک انگبین** حار یابس ست فایده آن همچو فایده عسل ست بلکه
اقوی و کسر ریاح و نفخ و قولنج نافع بود **باب چهارم در بقول** **کاهو** بارد رطب ست تشنگی بنشاند و زود هضم شود و خون نیک از و
متولد گردد خواب آرد و دفع نزله کند چشم را مضر بود **کاسنی** بارد بود مائل به یبوست دفع تشنگی و تسکین صفرا و کسر حرارت جگر کند و نا شسته
تفتیح **اسفناخ** بارد رطب ست و غذا نیکو دهد و زود گذرد و خشونت حلق و سرفه را مفید بود **کرنب** حار یابس ست آب آن مسهل
و مدر ست و تلیین آلات معده و مانع خمار و جرم آن قابض و مفسد و مولد خون بد بود و مصلح آن گوشت فربه باشد **[illegible]** بارد رطب
است تفتیح سده و تلیین طبیعت و منع یرقان کند **بقلة الحمقا** تو [illegible] باشد و آن را بقلة المبارک نیز گویند بارد رطب ست و دافع تشنگی
و حدت بود و التهاب تب محرقه را مفید باشد و سر و باه را مضر بود **مرزنجوش** حار یابس ست محلل و مفتح معده بود و ضماد آن
گزیدن عقرب را مفید بود **بالنگو** حار یابس ست و مقوی قلب و مفرح و مانع خفقان و مالیخولیا و دافع سودا بود و بوی دهن را خوش کند و معده
را پاک گرداند **تره خراسانی** نوعی از [illegible] ست مقوی معده و دافع بلغم **نعناع** حار یابس ست مقوی معده و کبد و مانع ف

ترنجبین نافع [illegible] ست که بفارسی [illegible] میگویند و در اکثر خراسان و [illegible] میگردد ۱۲ منه
شیرخشت بالکسر [illegible] خشک ست آن [illegible] که در [illegible] واقع میگردد و فارسی [illegible]
منه گزانگبین [illegible] ست [illegible]
[illegible]

مملو نباشد و سر ظرف بپوشانند تا سرد شود و تا هفته هر روز یکبار روزمانی سر ظرف بردارند تا بخارات برود و از فساد علیان
ایمن شود و اگر قرص سازند اگر دران صمغ باشد بخیسانند و ادویه دران بسرشند و الا آبی اندک چندانکه ادویه بهم ملتصق
شود بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و تا خشک شدن هر روز آنرا باز گردانند تا گره نگیرد و اگر مطبوخ ترکیب کنند
مثل عناب و آلو اول بشویند و گیاها و تخمها پاک کنند اول جرمها و بیخها نکوفته در دیگ بریزند بعد ازان تخمها و بعد ازان
فواکه و در عقب آن گیاهها بریزند و بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان و شکوفه در وقت پختگی همه باید ریخت تا دو سه جوش
زنند و اگر افتیمون در مطبوخ کنند آنرا در خرقه کتان ببندند و در وقت فرو گرفتن در دیگ اندازند پس جوش بزنند
پس بیفشارند و ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر بخیسانند و بآب گرم حل کنند و بعد ازان که مطبوخ فرو گیرند و صافی
کنند بر سر آن ریزند و اگر با مطبوخ مرداد بود مثل ایاره و صبر و تربد و سورنجان و سقمونیا آنرا بکوبند و بسرشند و
حب سازند و فرو برند و در عقب آن مطبوخ بیاشامند یا گلقند را ازان مطبوخ بردارند و سر داروی کوفته دران بزنند یا بیاشامند
پس در عقب آن مطبوخ بیاشامند و اگر تخم چند بریان کنند در ظرف نو بریان کنند تا ماده رانیک گرم کنند و از
آتش فرود آرند و تخمها دران ریزند و بهم بزنند چندانکه بوی آن بدهد پس فرو گیرند و ادویه حجری مثل توتیا و کحل
و حجر لاژورد و نوشادر و امثال آن در هاون بکوبند و با آب سحق کنند پس رها کنند تا فرو نشیند پس آب از و بریزند
و خشک کنند و بعد ازان بیاشامند و غسل ادویه حجری را مثل مذکورات و قلیمیا و خبث حدید بدین طریق بشویند
و ادویه که باید سوخت مثل سرطان و اسفنج و کهربا در کوزه آب نا رسیده کنند و در گل گیرند و در تنور نهند و سرطان را دست
و پای جدا کنند و شکم بشکافند و بآب نمک و خاکستر بشویند و بعد ازان بآب خالص بشویند و آنگاه استعمال کنند و
اگر درجوی آب بزند بکوبند و در ریگ آب اندازند و اگر خواهند که آبگینه بسوزانند در کوزه نهند تا گرم شود چنانکه نزدیک گداختن
نزدیک بود پس بردارند و آب قلیه بر آن اندازند و بعد ازان بسایند و صدف و شیح را چون بسوزانند در گل گیرند و در تنور نهند
و عقرب را که بسوزانند زنده بگیرند و در ظرف مسی نهند و سر آن بخمیر محکم کنند و در تنور نهند و اگر مس بسوزانند آنرا آنکاب سازند
بلیله بلیله آمله بجوشانند و صافی کنند و آن آب در دیگ مس بجوشانند و آن صفائح مس را گرم کنند و در آب می اندازند
تا بست دیگر بار چنین کنند بعد ازان فرو گیرند و آنچه در آب شده باشد بردارند و باز بر سر آتش نهند و قدری بورا کاو
بران ریزند و بست و یکبار دیگران صفائح را گرم کنند و دران اندازند و سوب این را بآب سوده کنند و بیاشامند و فولاد

بادها بشکند و بلغم زائل کند و مقوی معده باشد نانخواه حار یابس ست رطوبات معده کم کند جگر و گرده و مجاری غول امغیبد بود
وادرار بول کند زعفران حار یابس است تقویت دل و جگر و تفریح و اشراق لون کند و معده و دماغ را ضرر دهد مصلح آن انیسون ست
شونیز حار یابس ست قاطع بلغم و کسر ریاح کند و حصات زائل گرداند کشنیز خشک بارد یابس بود قابض و مانع بخار و
صداع بود و حشیشهٔ ها صفه را مفید بود درایانه حار یابس ست بادها بشکند و سده بگشاید و مقوی بصر بود دیابات مختم در ریاحین
و طیوب گل سرخ سرد و خشک ست و مقوی اعضای باطن و بوی آن قوی قلب و دماغ بود سوسن و نسرین
حار یابس اند و صرع و لقوه و فالج را مفید باشد شاهسفرم گرم و خشک ست و بوی آن خواب خوش آورد و دل و
دماغ را قوت دهد نرگس معتدل ست و مائل بحرارت صداع بارده و سدهٔ دماغ را مفید بود و چشم را روشن کند بنفشه و
نیلوفر بارد رطب اند صداع گرم را مفید بوند مورد بارد یابس ست و روغن آن موی را سیاه کند بستان افروز
بارد یابس بود صداع را مفید بود و صفرا و تشنگی بنشاند و گزیدن عنکبوت را مفید بود مشک حار یابس بود و مقوی
دماغ سرد و مفرح و مقوی قلب و تریاق زهرها بود و ذهن تیز کند و خفقان باز دارد عنبر گرم بود و در رطوبت و یبوست
معتدل و مقوی دماغ و حواس و مفرح بود عود حار یابس ست مفتح سده و مقوی قلب و دماغ و مفرح بود و خائیدن آن بوی
دهن خوش کند و خوردن آن رطوبت معده کم کند و قابض باشد غالیه مفرح ست بوئیدن آن مسکن صداع و صرع و
صداع بارد را مفید بود و ضماد آن اورام صلب را نرم کند و اختناق بدان او جاع رحم را مفید بود صندل بارد
یابس ست خفقان و حمیات حاره و جگر گرم و صداع گرم را مفید بود سنبل حار یابس ست مقوی معده و دماغ باشد
و مفتح سده و اوجاع طحال و یرقان را مفید بود لادن حار یابس ست و موی بر دیاند چون بخورند ادرار بول کند
جنین میت را بیرون آورد و بلغم زائل کند زرنباد گرم ست بدرجهٔ سوم و در رطوبت و یبوست معتدل باشد

مقالهٔ دوم در ادویهٔ مرکبه و کیفیت ترکیب آن مشتمل بست و باب ست باب اول در بیان ترکیب
و کیفیت ادویه و قوت و امتحان تریاق بدانکه کسیکه ترکیب ادویه میکند باید که ادویه نیک تازه حاصل کند
و همه را از خاشاک و غبار پاک کند و ادویه که آنرا بباید کوفت جدا جدا بکوبند تا قوت آن ضعیف نه بود چون
کوفته شود و بیزند و وزن درست گردانند و همه را باهم در هاون سحق کنند تا باهم آمیخته شود و اگر بعسل معجون سازند
عسل فرو شست طعم و خوشبوی آن تا دیده رنگ بگیرند و ادویه دران ریزند و نیک بهم زنند و در ظرف ریزند و باید که

۵
شونیز بیونانی گوید نیز بی
جهة السود البغدادی سیاه دانه
و بیشتر کلونجی خوانند و بیل
و بهق و برص را مفید است و
قاتل دیدان و حب القرع ست
اگر بریان کرده در حرقهٔ کتان بسته
ببویند زکام را سود مند ست

[illegible]

سمی خورده باشد نیم مثقال تا یک مثقال بخورد و کسی که در سینه سعال مزمن داشته باشد یا در معده ریاح و جشا و شهوت
کلبی نافض بی تب بود دو دانگ بخورد و کسی را که صرع و سکته و فالج و لقوه بود نیم مثقال تا یک مثقال بخورد با آب [illegible]
و کسی را قولنج باشد نیم درم بخورد در استسقا مثقالی و در اسهال و قروح امعا نیم درم با آب سماق و در ضیق نفس دو دانگ
و نیم با سکنجبین عنصلی و در جذام مثقالی با آب افتیمون و گاوزبان و در حصات کلیه و مثانه نیم مثقال با آب کرفس و در [illegible]
دانگی و نیم با شراب و در ضعف شهوت و شهوت کلبی یک مثقال با شراب و در احتباس طمث یک مثقال با طبیخ [illegible]
خورند **باب دوم در تریاقها تریاق کبیر** آنرا تریاق فاروق گویند تریاق جلیل القدر
عظیم المنفعت باشد و مقاومت با زهرها و ادویه های قتال کند و مقوی قلب و دماغ و کبد و در حمیات
و عناکب و در کلب کلب و جمیع امراض های بلغمی و سوداوی و بواسیر و صرع و فالج و قولنج و برص
و بهق و لقوه و وسواس و مغص و جذام و خفقان و تشنج قلب و [illegible] و ادرار بول و طمث و درد
معده و حسن لون و اوجاع کلیه و مثانه و تفتت حصات و صلابت کبد و طحال بود و قروح امعا
و اسهال و نفث دم و سوء هضم و استسقا و کرم شکم و صداع و [illegible] و ضعف بصر و اوجاع مفاصل را دفع کند و اگر
بر نهش هوام طلا کنند مفید افتد **صفت** آن اقراص عنصل چهل و هشت مثقال قرص افاعی و قرص اندروخون
هر یک بیست و چهار مثقال افیون دار فلفل هر کدام بیست و چهار مثقال تخم شلغم بری سیسنبری دارچینی ورق
گل سرخ ایرسا غاریقون رب السوس روغن بلسان هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل ریوند فطراسالیون
فنطافلیون فودنه جبلی فراسیون قسط مر اسطوخودوس فلفل ابیض فلفل سود کندر مشکطرامشیع فقاح اذخر
صمغ البطم سلیخه سنبل الطیب جعده هر یک شش مثقال میعه سائله تخم کرفس سیساليوس حرف ابیض(?)
کمادریوس نانخواه کمافیطوس سنبل رومی عصاره لحیه التیس ناردین اقلیطی شیح جبلی ورق ساذج
جنطیانا مازریون(?) هیوفاریقون طین مختوم زاج محرق حماما و حب البلسان فوه صمغ عربی قردمانا انیسون
اقاقیا هر یک چهار مثقال و فوتنه(?) مقل الیهود حجر الیهود وج و جاوشیر سکبینج جند بیدستر بادآورد فنطوریون
باریک زراوند مدحرج هر یک دو مثقال عسل کف گرفته ده رطل شراب ریحانی عتیق بی غش سه رطل و نیم [illegible]
کوفتنی باشد بکوبند و صمغ و عصاره در شراب چهود(?) بخیسانند و ادویه کوفته بروغن بلسان ملت گردانند

را همچنین سوزانند اما سوختن نقره چنان بود که نقره را بسوهان بسایند و بعد از ان در آب نمک بجوشانند در کفچهٔ آهنی تا محرق
شود و اگر نسوزد اندکی کبریت زرد بران ریزند که سوخته شود و سرب را نیز چنین سحق زنند و اگر زر بسوزانند زر را بسوهان بتمامه
و پاره سرب نیز بان باهم بسایند پس پاک کنند تا سرد شود و باز بسایند و پاره دیگر سرب با آن بسایند و نمک در کفچهٔ آهنی
کنند و بجوشانند تا آب نیست شود پس در هاون کنند و بسایند اما مقدار زمان بقای قوت ادویه مرکبه و وقت استعمال آن
پس آنکه تریاق کبیر بعد از پنج سال یا هفت سال استعمال کنند زیرا که تاثیر قوت این کبیر بلا مضرت بعد از پنج سال ظهور
می رسد تا سی سال قوت آن در تزاید بود و او را سن طفولیت و ترعرع و شباب و شیخوخت و موت اعتبار کنند تا شش ماه
گویند که طفل است و بعد از ین در تزاید و ترعرع باشد تا ده سالگی در بلاد حاره و بیست سال در بلاد بارده و بعد از ان او را
سن شباب باشد تا ده سال دیگر تا سی سال برین ترتیب باشد و بعد از ان در انحطاط باشد تا چهل سال و شصت سال
و بعد از ان پیر یعنی تا سی سال قوت او در تزاید بود و بعد از ان نقصان پذیر باشد تا شصت سال بعد از ان همچنین
معاجین کبار باشد اما تریاق نو بغایت قوی باشد و استعمال آن در سموم و ادویه قاتله و نهش هوام افاعی کنند و تریاق
غیره و مثرودیطوس بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال باقی ماند و قرص قاعی و اندروخورون و عنصل بعد از
دو ماه استعمال کنند و تا دو سال موثر باشد و فلونیا رومی و فارسی و برشعثا بعد از شش ماه استعمال کنند تا تاثیر آن تا سه سال باشد
و دواء المسک و تنجوش و ماده الحیات و اطریفلات از دو ماه تا دو سال نیکو بود و حبوب و معاجین و جوارشات مثل معجون
خیارشنبر و شهریاران و سفرجلی فی الحال که ترکیب کنند استعمال توان کرد تا دو ماه نیک بود و قوت سفوف تا دو ماه
نیک بود و قوت صمغها تا شش ماه و مرهم همچنین بود و روغنها استعمال توانند کرد لیکن چون بوی متغیر شود هیچ کار نیاید
الا روغن بلسان و مومیائی که هرچند کهنه تر باشد بهتر بود و اما اشربه در همان روز که بسایند استعمال توان کرد و قوت
آن تا چهار سال باقی ماند مطبوخ فی الحال که بجوشانند استعمال کنند چون ده ساعت بگذرد ضعیف بود و اما امتحان تریاق
تجربه تریاق بدان کنند اگر کسی را دو درم مسهل قوی مثل سقمونیا و شحم حنظل بخورد و بعد از ان نیم درم تریاق بخورد اگر اسهال
اعتبار کرده باشند منقطع شود تریاق نیک است و تا نیم درم بخوردن خروس دهند و مار افعی یا یکی از هوام قاتله بر وی مسلط کنند
اگر خروس نمیرد تریاق بقوت است و الا ضعیف یا مغشوش و تا قوت تریاق و قوت ضعف آن دانسته باشند استعمال نباید
از جمله آن در گزیدن مار افعی و کلب کلب یک مثقال در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور دانگی و نیم با سکنجبین

۵۷

مثقال ورق ترنج سبز ده مثقال آنچه کوفتنی باشد بکوبند و صمغها در شراب حل کنند با سه چندان ادویه عسل سرشته کنند و بعد
شش ماه نیم مثقال تا یک مثقال تناول کنند تریاق اربعه زهرها و بادها را نافع است علت بلغمی را سود دارد و یرقان و خفقان
را سود دارد اسفید بود صفت آن جنطیانا زراوند حب الغار مر متساوی بکوبند و با سه چندان عسل سرشته شربتی دو مثقال با
تریاق الانفع صفت آن فلفل بعضی تخم شبت نانخواه هر یک ده درم افیون حب الغار هر یک
درم جنطیانا زراوند طویل زعفران جدوار عنصل هر یک درم زرنباد دارچینی فقاح فطراسالیون هر یک درم جند بیدستر
یک درم بکوبند و با سه چندان عسل سرشته و بعد از شش ماه استعمال کنند قولنج و فالج و لقوه و سرفه و اختلاف
اخلاط را اسفید بود و دوشتها آرد و درد سر زائل کند و چنین را از اسقاط نگاه دارد و چشم روشن کند شرودیطوس تریاقی
بزرگ است و منافع بسیار دارد و سده کبد و اورام و رطوبات البطن و نفخ و وجع معده و اسعال را اسفید بود و تقویت
باه و مفتت حصات و دفع مضرت زهر و نهش هوام و کلب کلب را اسفید بود صفت آن سلیخه زعفران فلفل سفید
و سیاه سورنجان جعده سیر بری دوقو اکلیل الملک جنطیانا روغن بلسان حب بلسان لوزیدان فرفیون
مقل هر یک هفت درم اسارون سقنقور انیسون و ج سکبینج چهار درم و نیم سنبل کندر فلفل سفید حرف بابلی عود بلسان
اسطوخودوس اذخر قسط سیسالیوس کمافیطوس نانخواه نلک بطم مور دارفلفل عصاره لحیه التیس جند بیدستر جاوشیر
سانج سیعه هر یک هشت درم زعفران غاریقون تخم سداب زنجبیل دارچینی کتیرا هر یک ده درم قسط ناردین مصطکی
طین مختوم صمغ عربی قرومانا فطراسالیون افیون بزر البنج ورق گل مشکطرامشیع تخم رازیانه هر یک نیم درم ادویه بکوبند
و صمغها در شراب حل کنند و بعد از آن سه چندان ادویه عسل سرشته دو مثقال بعد از شش ماه بخورند بزرگ دارو
شبیه است به تریاق بجای فلونیا در قولنج نافع باشد و منافع بسیار دارد صفت آن زعفران بزر البنج سفید
هر یک چهار درم فلفل سفید دو درم افیون فرفیون هر یک بیست درم سنبل سیعه سائله هر یک دوازده درم سانج
قرنفل هر یک چهار درم لولونا سفته نوشادر تخم سداب بری مشک کافور قاقله دارچینی هلیله هر یک دو تخم سیسالیوس
غاریقون عاقرقرحا دارفلفل هر یک چهار درم سکبینج جند بیدستر جاوشیر هر یک ده درم زرنباد درونج عقربی زنجبیل بسان
قسط هر یک بیست درم چنانچه گفته شد ترتیب کنند و بعد از شش ماه دو مثقالی بخورند تریاقی که دفع ضرر زهر کند
صفت آن انجیر خشک پنجاه درم زرد سداب خشک سی درم سیر بری بیست درم نمک ده درم همه را بکوبند و با انجیر بیامیزند و سه درم

و در عسل و شراب با سرشند و در ظرف نقره یا چینی کنند ظرف مملو نسازند و هر روز سر آن بر میدارند و بعد از سالی
استعمال کنند و بعضی بعد از پنج سال گفته اند و بعضی ده سال و بعضی دوازده سال **قرص اسقیل** آنرا عنصلی
نیز گویند طریق او آنست که عنصل تازه در زمان خریف که ورق او خشک شده باشد در خمیر گیرند و بریان کنند
پس آن خمیر از عنصل جدا کنند و لب آنرا سحق نمایند و با هم چندان دقیق کرسنه بیامیزند و بشراب بسرشند
و دست بروغن گل بالند و آنرا قرص سازند **قرص اندروخون** مصطگی دارشیشعان قصب الذریره
سلیخه فوه اسارون عود بلسان قسط حبه حما ما هر یک شش مثقال نقاح اذخر زعفران ریوند سلیخه دارچینی
هر یک دوازده مثقال اقحوان بست مثقال بکوبند و بیزند و بشراب ریحانی یا نبیذ سوسنی بسرشند و دست
بروغن بلسان یا روغن گل چرب سازند و آنرا قرص سازند **قرص افعی** افعی جوان ماده اشقر سرپهن حاصل کنند و افعی
را ابدان بدانند که او را چهار نیش بود و نر را دو نیش بود و جوان را ابدان بدانند که متحرک بغایت باشد و سر پر آب چشم
او سرخ بود و باید که در بهار صید کنند و از مواضعی که از آب دور باشد و از کنار جویها و زمین شور و نزدیک آب صید نکنند
و آنچه کرسنه و دارم باشد احتراز کنند و در نوروز صید کنند و از سر و دنبال مقدار چهار انگشت بکاید فی جدا کنند
همینا ازند و باقی را پوست بکشند و امعا را بیندازند و پاک بشویند و در دیگی کوزه نهند و آب و بریزند و نمک و شاخهای
شبت در آن اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و گوشت و استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص را با نان سنگیز
بیپزند و نمک بکوبند و با نان آن ... با هم بمالند و با عرق بسرشند و دست به روغن بلسان
چرب کنند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و با یکه شعاع آفتاب بر و نتابد و در آوند با نند در ظرف آبگینه کنند
و نگاهدارند **تریاق غرغره** قائم مقام تریاق کبیر باشد صفت آن حماما سنبل هندی سادج نک با ینیا غرنقا
دارچینی ریوند قیمولیا قسط مر هندیانا هر یک دوازده مثقال نقاح اذخر مصارطیقه انیسون مقل ازرق
هشت مثقال عاقرقرحا رازیانه کبر ... تخم شبت اسارون قردمانا فرفیون فو ناردین شکوفه
کل با قلا تخم کرفس کوهی فطر اسالیون دوقو افتیمون سنبل الطیب هر یک شش مثقال کتیرا خشخاش سفید فلفل
سی مثقال بنج البیخ بست و هشت مثقال سلیخه ورق گل قرص اندروخون هر یک شش مثقال تخم سداب
داو تریج سماق شامی هر یک ده مثقال روغن بلسان بست و چهار مثقال نقاح چهار مثقال و نیم عصاره قیسوم

بعسل با شیرهٔ قند بسرشند دواء المسک خفقان سوداوی و سوء المزاج قلب را مفید بود و ریاح حارّه و
صرع صبیان و ریاح معده و آماس حنجره را نافع است ص آن سنبل و مشک سادج هر یک ده درم زعفران نانخواه تخم کرفس
هر یک چهار درم صبر سقوطری افسنتین رومی هر یک بیست درم ریوند چینی شش درم جند بیدستر درمی و نیم مر را در
آب گرم حل کرده بعسل خام سه وزن بسرشند انوشدارو مقوی قلب و معده و کبد و مفرح و مقوی نفس و بدن
بود و بوی دهن و رنگ روی نیکو گرداند صفت آن ورق گل سرخ شش درم سعد پنج درم زعفران قرفه
زرنباد دارچینی قاقله هیل بوا بسباسه هر یک دو درم مصطگی قرنفل اسارون رومی هر یک سه درم بکوبند
و بیزند و آمله یک رطل در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلثی آید پس صافی کنند و با دو رطل قند بقوام آورند و دارو بکوفته
در آن ریزند و بچوب بید بزنند فلونیای رومی قولنج و خفقان و اوجاع کبد و سعال مفید بود ص آن زعفران پنج درم فلفل سفید
بزر البنج هر یک بیست درم افیون ده درم فطراسالیون سنبل هر یک چهار درم کرفس سه درم سادج سلیخه
عاقرقرحا حب بلسان فرفیون هر یک درمی بکوبند و بروغن بلسان ملوث گردانند و بعسل سه چندان دوا
بسرشند و بعد از شش ماه درمی بخورند فلونیای فارسی خفقان و قولنج و اوجاع رحم و کثرت سقاط را نافع بود
فلفل سفید بزر البنج هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم سنبل و عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جند بیدستر
زرنباد درونج هر یک پنج درم بو و مشک هر یک نیم مثقال کافور دانگی بکوبند و بعسل سه وزن بسرشند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند باب چهارم در معاجین مع اطریفلات معجون نجاح مسهل سودا و اخلاط غلیظ باشد
ص آن هلیله سیاه بلیله آمله هر یک ده درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس تربد هر یک پنج درم بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی پنج مثقال باشد معجون تربد قولنج بگشاید و درد پشت و بادها را مفید بود ص آن سقمونیا یک
مثقال تربد ده مثقال خیربوا قاقله زنجبیل دارچینی قرفه نارمشک قرنفل هر یک درمی شکر ده مثقال مجموع بکوبند
و بعسل بسرشند شربتی پنج درم باشد معجون سورنجان صعتر فلفل سفید نانخواه هندی ورق گل کشنیز خشک هر یک
درمی و نیم سورنجان سه درم تربد سفید پانزده درم روغن بادام هفت درم سقمونیا سه درم عسل کف گرفته صد و
پنجاه درم بسرشند شربتی یک درم تا پنج درم باشد معجون خیارشنبر تربد بیست درم بنفشه ده درم نمک هندی هفت
درم رازیانه انیسون مصطگی پنج درم رب السوس هفت درم عسل خیارشنبر صد درم فانید پنجاه درم روغن بادام بیست

تناول کنند بی تاخیر ... آخر زراوند طویل و مدحرج هر یک دو درمی و نیم افیون مر سینداران بره هر یک ... شونیز پنجدرم خطیبانا
سه درم ... درم بکوبند و بعسل و آب حر حیر بسرشند دو مثقالی تناول کنند باسم درمفرحات مفرح معتدل لولو
ناسفته ... گاوزبان هر یک ده درم کهربا تخم کاسنی کشنیز هر یک پنجدرم سندلین تباشیر هر یک هشت درم ابریشم
ابریشم ... گل ترنج هر یک شش درم درونج زعفران عنبر هر یک دو درم ساذج هندی زرنباد بادرنجبویه بنفشه
گل ارمنی هر یک چهار درم کافور یکدرم مشک نیم درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و یکمثقال تناول کنند مفرح یاقوتی
لولو ناسفته هشت درم ابریشم چهار درم یاقوت رمانی دو درم صندل سرخ بادرنجبویه بهمن سفید گل مختوم ریوند چینی هر یک دو درم
ورق زر مثقالی حجر لاجورد دو و نیم مثقال عقیق کهربا نیلوفر زرشک کشنیز تخم گل عود پوست ترنج گاوزبان بهمن سرخ تخم کاسنی
کافور عنبر اشهب یکسه درم طباشیر صندل سفید ورق گل سرخ هر یک پنجدرم ساذج زرنباد درونج هر یک دو درمی و نیم
مشک نیم مثقال ابریشم سوخته یکدرم آمله بلیله کابلی هر یک بست درم گلاب و قند هر یک نیمی شراب سیب به و آب
انار ... هر یک بست درم مفرح حار قرنفل دارچینی سنبل فرنجمشک درونج هر یک ده درم زرنباد قاقله کبابه هر یک
پنجدرم نارمشک عود اشنه ساذج هر یک سه درم زعفران مصطگی هر یک مثقالی عنبر اشهب درمی مشک نیم مثقال ورق زر
نیمدرم آمله در آب ... جوشانیده خشک کرده پانزده درم مجموع کوفته بیخته بعسل و بلیله بسرشند مفرح بارد ورق گل
طباشیر بهمن سفید گاوزبان هر یک دو درمی کشنیز خشک صندل هر یک نیمدرم تخم کدو مغز تخم خیارین و کدو هر یک دو درم
زرشک دانه بیرون کرده سه درم لولو ناسفته کهربا ... هر یک دانگی بکوبند و بشیره قند بسرشند آخر خفقان گرم را مفید
... لولو ناسفته کهربا گاوزبان گل ارمنی هر یک درمی کشنیز خشک صندل هر یک پنجدرم تخم کدو تخم خیارین و کدو
دو درم مشک یکدرم قند ده درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند آخر خفقان سرد را نافع بود گاوزبان درونج
هر یک شش درم زرنباد سه درم بکوبند و بعسل بسرشند آخر ضعف قلب خفقان و غشی را مفید بود مصطگی دارچینی
دارفلفل نانخواه فرنجمشک بادرنج ساذج هر یک پنجدرم کشنیز خشک سنبل هر یک سه درم کهربا طباشیر هر یک دو
و نیم بادرنجبویه هشت درم مشک یکدرم زعفران نیمدرم بکوبند و بعسل بلیله بسرشند دواء المسک حلو خفقان و امراض
سوداوی و ضعف قلب و معده را مفید بود صفت آن زرنباد درونج بهمن ساذج سنبل قاقله قرفه قرنفل هر یک ... بسترشته
درمی لولو ناسفته کهربا بسد ابریشم خام بمقراض چیده هر یک درمی و نیم زنجبیل دارفلفل هر یک نیمدرم مشک دانگی بکوبند

شربتی یک مثقال بود معجون راحت در دفع ریاح را مفید بود و قولنج بگشاید صفت آن مصطگی فلفل دار فلفل قرنفل
زنجبیل جوز بوا آسمونیا کمون سیاه انجدان قرنفه متساوی بکوبند و بعسل یا شیره قند بسرشند شربتی یک مثقال باشد معجون منع
... و سیلان المنی را مفید بود صفت آن وج حلتیت زنجبیل رازیانه متساوی بکوبند و بعسل یا شیره قند بسرشند
شربتی یک مثقال باشد معجون لبوب منی بیفزاید و قوت باه دهد و کلیه و مثانه و دماغ را تقویت کند و رنگ روی
نیکو گرداند صفت آن مغز بادام و جوز و چلغوزه و حب الزلم فندق و پسته ... تودری سرخ
و سفید کنجد تخم گزر و جرجیر و پیاز و شلغم و شبت و همین زنجبیل دارفلفل و کبابه ... مثقال
خولنجان و تخم بلیون با عسل سه چندان ادویه بیامیزند از یک مثقال تا دو مثقال تناول کنند معجون ثماذلیطوس مزاج
و اوجاع معده و کبد و کلیه و طحال و رحم را مفید بود و قولنج و حیض بگشاید و تنقیه بدن کند ... بشکند
و سده و ضیق نفس و اوجاع سینه و صداع و صرع و جذام را مفید بود صفت آن ... غاریقون
بست درم زعفران دارچینی وج مصطگی حب بلسان فرفیون فلفل دارفلفل جنطیانا ... اذخر حماما هر یک دو درم
قسط کمادریوس افتیمون هر یک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا هر یک شش درم سنبل سه درم و نیم مجموع بکوبند و بعسل چندانکه
ادویه بسرشند و بعد از شش ماه چهار مثقال تناول کنند معجون سورنجان اوجاع نقرس و مفاصل و عرق النسا را مفید
بود صفت آن سورنجان سفید شش درم بوزیدان ماهی زهره پنج کبر زیره کرمانی شیطرج هر یک دو درم بیست هلیله زرد
هفت درم تخم کرفس رازیانه ورق حنا فربیون الجر فلفل سفید کشنیز خشک نمک هندی ... هر یک ... و نیم ورق گل محموده
زنجبیل هر یک سه درم تربد پنج درم روغن بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم شربتی یک درم تا پنج درم معجون بلادر
رعشه و فالج و سکته و لقوه و جمیع امراض بارده را مفید بود صفت آن زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل وج هر یک ده درم
ورق سداب حلتیت جنطیانا رازیانه حب الغار جندبیدستر شیطرج خردل هر یک پنج درم عسل بلادر پنج مثقال ادویه
بکوبند و بروغن جوز یا بادام بلوث و بعسل بسرشند شربتی مثقال باشد سنجرنیا جمیع امراض کبد و ریاح غلیظ
و سوء الهضم و سوء الاستمراء و قولنج و عسر بول و اوجاع اسنان را مفید بود صفت آن جندبیدستر افیون دارچینی
اسارون دوقو هر یک درمی فلفل دارفلفل قسط قنه هر یک شش درم زعفران نیم درم بکوبند بعسل بسرشند و بعد از
شش ماه نیم مثقال تناول کنند اطریفل کبیر ریاح و بواسیر و برودت معده را مفید بود و رنگ روی نیکو گرداند

درم بکوبند و بعسل و فانید بسرشند **معجون حجر الیهود** کلیه و مثانه را پاک گرداند و ادرار بول کند **صفت** آن
تخم خربزه و خیارین و کدو مجموع مقشر حب کاکنج هر یک پنج درم حجر الیهود پنجاه درم بکوبند بعسل بسرشند شربتی
یک مثقال بود **معجون عقرب** کلیه و مثانه را از حصات و رمل پاک گرداند عقرب سوخته سه درم و نیم جنطیانا یک درم
و نیم زنجبیل یک درم فلفل دار فلفل هر یک دو درم بیخ کاکنج هر یک پنج درم جند بیدستر چهار درم بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی دانگی باشد **معجون حلتیت** تب ربع و گزیدن عقرب و رتیلا مفید بود **ص** آن حلتیت فلفل مر قسط و
سداب متساوی بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد **معجون کاکنج** قروح کلیه و مثانه را مفید بود **صفت**
آن بزر البنج تخم کرفس رازیانه هر یک هفت درم مغز تخم خیارین تخم حماض افیون مغز چلغوزه مغز بادام مغز فندق
بریان کرده زعفران هر یک سه درم حب کاکنج بیست عدد کتیرا چهار درم بکوبند بعسل آمیخته بسرشند شربتی یک مثقال
باشد **معجون شهریاران** قولنج و پیچش و نفخ معده و امعا را مفید بود **ص** آن زنجبیل قرفه دارچینی جوزبوا
مصطگی دار فلفل سلیخه قاقله حب بلسان هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد حب النیل هر یک هشت درم
شکر سفید هفتاد درم بکوبند و با سه چندان ادویه عسل بیامیزند شربتی دو مثقال باشد **معجون فلاسفه**
آنرا مادة الحیوة نیز گویند مقوی قلب و آلات منی بود و بلغم و ریاح و اوجاع پشت و مفاصل و سلس البول
دفع کند و رنگ روی و بوی دهن خوش گرداند و عقل بیفزاید و شهوت آرد **ص** آن فلفل و دار فلفل زنجبیل
و دارچینی بلیله آمله شیطرج زراوند مدحرج اصل بابونه چلغوزه جوز هندی خصیة الثعلب یک یک درم مویز طائفی سه درم
مجموع کوفته بعسل سه چندان بسرشند **معجون برشعثا** اوجاع قولنج و درد اسنان را مفید بود **ص** آن فلفل سفید
و سیاه هر یک بیست درم بزر البنج افیون هر یک ده درم زعفران پنج درم فرفیون سنبل عاقرقرحا
هر یک مثقالی بکوبند و با صد و پنجاه درم عسل بسرشند و در ظرف آبگینه کنند و بعد از چهار ماه مثقالی بخورند
معجون مسک وجع برودت کبد را مفید بود و سده بگشاید **ص** آن مسک سلیخه سنبل ساذج هندی لک
ریوند جنطیانا هر یک دو درم زعفران نانخواه کرفس مصطگی هر یک سه درم عود قرنفل هر یک پنج درم بکوبند
و سه چندان ادویه عسل بسرشند شربتی یک درم باشد **معجون ورد** اورام صلب کبد را مفید بود **ص** آن ورق گل
سوسن آسمانجونی هفت درم ریوند چینی لک مغسول هر یک سه درم و نیم زعفران مر هر یک یک درم کوفته [illegible]

ومقوی معده باشد صفت آن آب انار بگیرند و با قند چندان که مذاق را خوش آید بقوام آرند شراب ورد حمیات
صفراوی را مفید بود و تسکین عطش و تلیین طبع کند صفت آن ورق گل سرخ تازه چهار من در خمیر کنند و ده من
آب گرم بران ریزند و شبا روزی بگذارند پس نیک بدست بمالند و در دیگ کنند و بجوشانند تا طعم و بوی گل
به آب برسد پس صاف کنند و هر یک من آب را دو من قند بجاشنی نهند و بقوام آرند و بعد ازان که صاف کنند
چهار من دیگر ورق گل دران آب ریزند و بجوشانند و صافی کنند پس با قند بقوام آرند و آنرا شراب ورد مکرر
گویند و در سهال فائده او بیش بود شراب فواکه مقوی قلب و معده و احشا بود و قی صفراوی را مفید بود صفت
آن به و سیب ترش و امرود و سماق و انار ترش و زرشک و زعرور و ریباس متساوی بکوبند و آب آن بگیرند و با قند
بقوام آرند شراب ریباس سهال صفراوی و حمیات حاده و تشنگی را مفید بود و مقوی معده باشد صفت
آن ریباس بکوبند و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند شراب توت اوجاع حلق را مفید بود و آنرا همچنین سازند
که گفته شد شراب خشخاش سعال و نزله و قروح سینه و ریه و سهر را مفید بود صفت آن خشخاش بکوبند
و در خرقه کتان بندند و در دیگ سنگین بجوشانند هر دم بیرون آرند و بدست می مالند تا شیره آن بیرون آید
پس با قند بقوام آرند شراب لیمو مقوی قلب و معده بود و صفرا و تشنگی بنشاند صفت آن قند را جلاب سازند
و بقوام آرند و در بان فرو گرفتن آب لیمو چندان که احتیاج باشد بران ریزند و برزنند و فرو گیرند شراب حماض و نارنج
نیز چنین سازند شراب صندل صندل سفید سوهان بسایند و پنجاه درم ازان در یک من گلاب شبا روزی
بخیسانند پس بآتش نرم بجوشانند و بدست مالند تا به نیمه آید صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند شراب نعناع
غثیان و قی و فواق را مفید بود صفت آن یک رطل نعناع تازه در سه رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید باز و رطل قند
بقوام آرند شراب زوفا ضیق نفس و ربو و سعال را مفید بود و سینه را از اخلاط پاک کند صفت آن انجیر بست عدد
سوس طالعی پنجاه عدد بنفشه چهار درم پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی پنجدرم بیخ مهک و زوفا خشک هر یک هفت درم
مجموع در دو من آب بجوشانند تا به نیمه آید پس صاف کنند و با یک من قند بقوام آرند شراب دینار شراب بسیار
خوب است سده بگشاید و یرقان و حرارت کبد را مفید بود و ادرار بول و حیض هم کند صفت آن پوست
بیخ کاسنی پانزده درم پوست بیخ کرفس پنجدرم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کشوث در صره بسته پنجدرم تخم کاسنی پانزده درم

دباه بیفزاید صفت آن هلیله سیاه و کابلی بلیله آمله فلفل دارفلفل هر یکی سه درم زنجبیل زیره کرمانی سنباسه شیطرج هندی سه مثقال
بود زیره سرخ و سفید لسان العصافیر کنجد خشخاش بهمنین هر یکی دو درم بکوبند و بروغن بادام ملوث گردانند و بعسل سرشته و شش مثقال
بخورند اطریفل کشنیزی صداع و بخارات معده را مفید بود صفت آن هلیله زرد هلیله کابلی بلیله آمله کشنیز خشک متساوی بکوبند
و بعسل سرشته اطریفل افتیمون امراض سوداوی را مفید بود و موی را سیاه گرداند و دیر سفید شود صفت آن هلیله کابلی
ده درم سنای مکی افتیمون تربد هر یک پنج درم شیطرج سه درم بسفایج درمی انیسون نمک هندی هر یکی دو درم بکوبند و بعسل
سرشته شربتی مثقال تا سه اطریفل مقل بواسیر را مفید بود صفت آن هلیله کابلی بلیله آمله هر یکی دو درم بکوبند و مقل
شش درم در آب حل کنند و با عسل بیامیزند و ادویه بدان سرشته اطریفل صغیر هلیله کابلی بلیله آمله متساوی بکوبند
و بروغن بادام ملوث گردانند و بعسل سرشته و مثقالی بخورند اطریفل که بر جمیع امراض بلغمی را مفید بود صفت آن هلیله کابلی بیست درم
بلیله آمله هر یکی ده درم برنج کابلی پانزده درم شیطرج سعد سازج زنجبیل هر یک پنج درم بسفایج اسطوخودوس هر یک هفت
درم قسط سه درم غاریقون شش درم مصطکی انیسون قرنفل خیربوا جوزبوا هر یکی ده درم فلفل دارفلفل نانخواه مشک هر یک چهار درم
بکوبند و بعسل سرشته و چهار درم تناول کنند آخر کرم دراز و کدو دانه را بکشد صفت آن برنج کابلی مقشر ده درم تربد سفید
حب النیل هر یک پنج درم قنبیل ترمس شیح افسنتین افتیمون ملح نفطی خردل سفید شحم حنظل سعد هر یک سه درم بکوبند
بعسل سرشته شربتی دو درم تا سه آخر عرق مدنی را مفید باشد صفت آن هلیله کابلی بلیله آمله تربد زنجبیل قنبیل متساوی بکوبند
بعسل سرشته شربتی مثقال باشد **باب پنجم در اشربه و لعوقات و مربیات و ربوبات و سکنجبینات** **شراب بنفشه**
تب صفراوی و سعال و ذات الجنب و ذات الصدر را مفید بود و تلیین طبع و ادرار بول کند و سینه را نرم سازد صفت آن گل بنفشه
تازه یک من در چهار من آب بجوشانند و صافی کنند و هر یک منی را دو من قند بچاشنی نهند و بقوام آرند **شراب نیلوفر** صداع
و سعال گرم و حمیات صفراوی را مفید بود صفت آن همچون صفت شراب بنفشه است **شراب عناب** غلبه دم و حرارت حصبه
و جدری را نافع بود صفت آن عناب گرگانی یک رطل در چهار رطل آب بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند **شراب**
مقوی قلب و معده و قابض و تشنگی نشاند صفت آن آلوی ترش رسیده دو پاره کنند و دانه از آن بیرون آرند و در
هاون سنگین بکوبند و بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند **شراب سیب** مقوی قلب و معده و قابض و مفرح
و قی و اسهال باز دارد و تشنگی نشاند و آنرا مانند به ترتیب نهند **شراب انار** صداع و تشنگی و قی صفراوی را مفید بود

۵۸

چنانچه هیچ دران طعمی نماند و بریزند وآن آبها باهم گرد در دیگ سنگین بجوشانند تا بنیمه آید پس دیگر بار بپالایند و با پنج
من قند یا عسل در دیگ کنند و قرنفل دو درم قاقله صغار و کبار و زعفران و دارچینی هر یک سه درم مصطگی و زنجبیل
هر یک درمی و نیم بلغور سازند و در کیسه کنند و در دیگ نهاد زند و هر دم بدست میمالند تا قوت آب بدهد پس بیرون
آرند و بقوام آرند و یکدرم مشک در گلاب حل کنند و دران ریزند آماربو بفواکه چنان باشد که آب آن بگیرند و شربتی
بقوام آرند رب اجاص التهاب حمیات و یبوست طبع و عطش را مفید بود صفت آن آلو سیاه در آب بجوشانند
و صافی کنند وآن آب صافی بجوشانند تا بقوام آید و بیشتر ربوب بدین طریق گیرند سکنجبین ساذج حمیات حاد
و تشنگی و سده را مفید بود و قطع بلغم و صفرا کند صفت آن سرکه سفید رطلی با نیم رطل آب و با یک من قند
یا عسل بقوام آرند سکنجبین بزوری استسقا و سوء القنیه و حمیات حاده را مفید بود صفت آن
تخم کاسنی پنج درم سه تخم پانزده درم پوست بیخ کاسنی ده درم پوست بیخ رازیانه پنجدرم و نیم کوفته در سه رطل
آب و رطلی سرکه بخیسانند شبا روزی بعد ازان بجوشانند و ثفل بدست می مالند و صافی کنند و با یک من قند
بقوام آرند سکنجبین بزوری حار سده بگشاید و ادرار بول کند و معده را از فضلات پاک کند صفت آن
تخم کرفس و رازیانه و کاسنی و انیسون هر یک پنجدرم پوست بیخ رازیانه و کرفس و کبر هر یک هفت درم غافث ریوند هر یک
سه درم چنانچه گفته شد بسازند سکنجبین بزوری معتدل تخم کاسنی و رازیانه و کرفس یک سه درم سه تخم پانزده
درم پوست بیخ کاسنی هفت درم پوست بیخ رازیانه پنجدرم سکنجبین سفرجلی تقویت معده و کبد کند و اشتها آورد و سده
بگشاید و ناقه را مفید بود صفت آن آب بهی یک من قند و سرکه رطلی یا کمتر بحسب ارادت بقوام آرند سکنجبین عنصلی
ربو و سعال بلغمی و سده کبد و طحال و فالج و لقوه و نشیر غشی و امراض بلغمی را مفید باشد صفت آن سرکه عنصلی دو من
شراب معافی و من عسل سه من در ظرفی کنند و انیسون و زنجبیل و رازیانه و حلتیت و عاقرقرحا و نودنه و سداب
و فلفل هر یک ده درم تخم کرفس و کمون و قردمانا هر یک پنج درم نیم کوفته در میان آن ریزند و هفته در آفتاب
نهند بعد ازان صافی کنند و نگاهدارند سرکه عنصلی عنصل را بکارد چوبین بشگافند و خارج و داخل آن آب پاک بکنند
و ازان یک من با ده من سرکه شصت روز در آفتاب نهند سکنجبین رمانی حمیات محرقه و معده و کبد را مفید بود
صفت آن آب انار پنج من آب زرشک یا غوره یا ریباس یا سرکه بحسب ارادت یک من گلاب سی درم باهم بیامیزند

ورق گل ده درم ریوند چینی سه درم مجموع نیم کوفته در دو من آب بجوشانند ریوند کوفته در خرقه کتان بندند در دیگ
اندازند تا بجای دو دانگ آید پس بده من قند بقوام آرند و اگر بعد از آنکه بقوام آید ریوند کوفته بران ریزند و بر بندند اولی
بود **شراب بزوری** پوست بیخ کاسنی بست درم پوست بیخ رازیانه ده درم پوست بیخ کرفس پنج درم تخم کاسنی
هفت درم تخم رازیانه پنج درم سه تخم ده درم مجموع نیم کوفته در دو من آب بجوشانند تا به یک من آید و با یک من قند
بقوام آرند **شراب انجبار** اسهال دموی و نفث و نزف دم را مفید بود و کبد و معده را تقویت دهد **صفت** آن انجبار
هفت مثقال قرط پنج مثقال صندل سفید و سرخ هر یک چهار مثقال صندل سوهان بسایند و باقی بکوبند و بجوشانند و
با یک من قند بقوام آرند **شراب اسطوخودوس** امراض سوداوی و بلغمی را مفید بود **صفت** آن اسطوخودوس پرسیاوشان کفی
هر یک ده درم عود الصلیب بیخ مهک گاوزبان رازیانه تخم کرفس تخم خطمی هر یک پنج درم سپستان سی عدد مویز طائفی
بست درم ورق گل بنفشه هر یک هفت درم در شش رطل آب بجوشانند تا به ثلثی آید و با سه رطل بقوام قند آرند آخر
صمغ سده و دماغ را مفید بود **صفت** آن اسطوخودوس ده درم بسفایج پنج درم بالنگو گاوزبان هر یک پنج درم همچنین
قند با عسل رطلی بقوام آرند **شراب افسنتین** سقوط اشتها و ضعف معده را مفید بود **صفت** آن افسنتین ده درم
در سه رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید و صافی کنند و به در خمیر گیرند و بریان کنند و آب آن بگیرند ثلث رطلی
و شراب عسل هر یک نصف رطل مجموع با هم ضم کنند و بقوام آرند **شراب بخته جوش** جهت ضعف معده و کبد و
باه و درد پشت و مفاصل و فالج و لقوه و کسر ریاح و ادرار بول نافع باشد **صفت** آن آب انگور صد من گوشت
فربه بخته بست من در دیگ کنند و بجوشانند عود ده درم زعفران مصطگی خولنجان جوزبوا هر یک پنج درم قرنفل
بسباسه سنبل کبابه زرنباد سعد هر یک سه درم سلیخه زنجبیل دارچینی دارفلفل عاقرقرحا قاقله سنبل هر یک دو
مجموع نیم کوفته در کیسه کنند و در دیگ اندازند و بجوشانند تا گوشت مهرا شود بعضی بالنگو و نعناع نیز همه
و لخطه لخطه آن کیسه را بدست می مالند و می فشارند بعد از آن فرو گیرند و صافی کنند و مشک دو دانگ و عود
یک مثقال در رطلی گلاب حل کنند و بران ریزند و پنج من قند با عسل بقوام آرند علیه ضعف معده و کبد دقی
سفید بود **صفت** آن بهی سپید پاره کنند و از دانه پاک کرده در هاون چوبین و سنگین بکوبند و بست من آب انار
بگیرند ده من آب صافی بستانند ثفل شبا روزی دران خیسانیده صافی کنند و آن ثفل را با آب بجوشانند

ده درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زراوند و قنطوریون دقیق عود و دفنا و انیا حب الرشاد هر یک سه درم مویز طائفی
پانزده درم آخر حصات کلیه و مثانه را مفید بود صفت آن بیخ کرفس و کبر هر یک پنجدرم اشق هندی تخم خیار بادرنگ
هفتدرم پرسیاوشان پیاز دشتی هر یک سه درم مویز طائفی ده درم انجیر ده عدد در سه رطل آب بجوشانند تا ثلثی آید باز
قند بقوام آرند و پنجدرم حجر الیهود بکوبند و با آن بیامیزند آخر سده و برودت کبد و طحال و برودت معده و استسقا
و حمیات بلغمی را مفید بود صفت آن پوست بیخ کرفس و رازیانه هر یک هفتدرم بیخ اذخر فقاح اذخر هر یک پنجدرم مصطکی
سنبل هر یک درمی و نیم لک دو بلسان هر یک ۴ درم بادآورد غافث پوست بیخ کبر افسنتین ورق گل هر یک سه درم
مویز طائفی بیست درم انجیر ده عدد در ده من آب بجوشانند تا یک من آید با یک من قند بقوام آرند گلاب قند مقوی معده
دافع بلغم صفت آن ورق گل سرخ یک من در دست بمالند تا پژمرده شود و یک من قند و جلاب سازند و بر سر آن بریزند و در آفتاب
نهند و هر گاه کم شود باز قند بیامیزند تا چهل روز بگذرد و گلنگبین نیز چنین سازند خمیره بنفشه شربت بنفشه نیک بمالند و نیم من از آن
با یک من شیره قند بیامیزند و در آفتاب نهند سیب مربی مقوی قلب و معده بود صفت آن سیب شیرین بیجاده ندر تو باز کنند
و در دیگ سنگین با شیره قند با آتش نرم بجوشانند و به مربی نیز چنین سازند اما آنرا پاره کنند و اندرون پاک سازند بادام مربی
سرفه و نقصان باه را مفید بود صفت آن مغز بادام مقشر در دوشاب بخیسانند سه روز رها کنند پس بیرون آرند و در عسل
بجوشانند سه روز رها کنند پس بیرون آرند و در عسل بجوشانند و در ظرف کنند هلیله پرورده معده را تقویت دهد و کبد را نفع نماید
و ریاح و بواسیر و تقویت بصر کند و ذهن تیز گرداند و امراض سوداوی را مفید بود صفت آن هلیله کابلی صد عدد در ظرفی کنند
و آب خاکستر بر سر آن ریزند و هر سه روز آب خاکستر تازه می کنند و بعد ده روز بشویند و در دیگ سنگین با کفی جو نیکوفته
بجوشانند تا جو پخته شود آنگاه هلیله بیرون آرند و در هر دانه سوراخها کنند و در ظرفی چینی یا کاسی نهند و عسل کف گرفته
با شیره قند بر سر آن ریزند و بگذارند و بعد از بیست روز باز عسل بر سر آن بریزند و یکبار دیگر بجوشانند و بجوهند زنجبیل
پرورده زنجبیل را بیست روز در آب بخیسانند و آنگاه پاره کنند در آب و عسل بجوشانند تا آب نیست شود و در ظرفی کنند و عسل
بر سر آن ریزند تا پرورده شود شقاقل مربی باه را بیفزاید و کلیه و مثانه را مفید بود صفت آن شقاقل ده روز در آب بخیسانند پس بیرون
آرند و با عسل بجوشانند و در ظرفی ریزند ترنج مربی مقوی معده و مفرح باشد صفت آن ترنج را پاره کنند و ترشی از آن بیرون آرند
و تخمی پوست آن نیز باز کنند اما اگر باشد بهتر بود و در دیگ سنگین با آب عسل بجوشانند تا مائیت او نیست شود آنگاه در ظرفی

وهریک منی ازان رایک من قند بچاشنی نهند وبقوام آرند سکنجبین ریوند اوجاع وسده کبد را مفید بود وطبیعت نرم کند صفت آن ریوند چهار درم غاریقون تربد بسفایج تخم کاسنی هریک هفت درم زنجبیل بادیان نیم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا به دو رطل آید با چهار رطل قند بقوام آرند لعوق سپستان سعال وخشونت حلق وریه را مفید بود وطبیعت را نرم کند ص آن سپستان دویست عدد مویز طائفی دانه بیرون کرده چهار درم مغز خیار شنبر پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا به یک من آید با رطلی شکر بقوام آرند لعوق زوفا ربو وسعال مزمن را مفید باشد وسینه وریه را پاک کند ص آن زوفا ایرسا هریک بست درم در سه رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید با رطلی قند بقوام آرند لعوق سپندان سعال بلغمی را مفید بود وقطع بلغم کند ص آن حب الرشاد ده درم بیخ مهک چهار درم رازیانه انیسون هریک سه درم نیم کوفته در دو رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید و با رطلی عسل بقوام آرند لعوق طباشیر سل وقرحه ریه را مفید بود ص آن صمغ عربی قاقله هریک شش درم نشاسته کثیرا هریک دو درم طباشیر کبود چهار درم چلغوزه هفت درم تخم خیار هفت درم قند شصت درم بکوبند و با رطلی عسل بست درم روغن بادام بیامیزند وبقوام آورند لعوق حلبه سعال وخشونت حلق وحنجره را مفید بود ص آن صمغ عربی کثیرا نشاسته رب السوس هریک ده درم مغز تخم کدو مغز بادام مقشر هریک پنج درم حلبه چهار درم قند بست درم بکوبند و درمیان رطلی شیرهٔ قند بقوام آرند لعوق عنصل سعال رطب وربو را مفید بود ص آن عنصل بریان کرده سه درم ایرسا دو درم فراسیون زوفا هریک درمی بکوبند درمیان رطلی عسل کنند لعوق چلغوزه قروح ریه ونفث دم وسعال بلغمی را مفید بود ص آن چلغوزه مقشر کثیرا ایرسا صمغ عربی هریک ده درم مویز بزرگ بریان کرده خرما دانه بیرون کرده هفتاد درم بسایند و بروغن گاو چرب کنند درمیان عسل گرم ریزند لعوق رب السوس سعال مزمن را مفید بود ص آن رب السوس کثیرا قند مغز بادام تخم رازیانه متساوی بکوبند ودرمیان عسل ریزند ماء الاصول فالج ولقوه وصرع وسقوط اوجاع مفاصل را مفید بود ص پوست بیخ کرفس ورازیانه هریک ده درم بیخ اذخر پنج درم تخم کرفس رازیانه وانیسون هریک چهار درم مصطکی سنبل فقاح اذخر حب بلسان هارون خطیانه هریک دو درم عود بلسان بوزیدان هریک سه درم سلیخه سپندان هریک شش درم مویز طائفی دانه بیرون کرده بست درم در سه من آب بجوشانند تا به آید با یک من قند بقوام آرند آخر اختناق رحم را مفید بود و... گشاید ص آن بیخ کرفس کبر هریک هفت درم بیست درم پوست بیخ

ف بیخ مهک لفظ فارسی است بزبان تازی اصل السوس را گویند در بعض نسخه ها [illegible] گفته که ... آزاد درخت ... ازان ... [illegible]

را حوز سه درم ورق گل قصب الذریره هر یک دو درم و نیم **جوارش مصطگی** برودت معده و کبد و سوء هضم و
ریاح و سیلان لعاب را مفید بود **صفت آن** مصطگی هفت درم بکوبند و با رطلی بقوام آرند **جوارش کمونی** حمیات
بلغمی و سوداوی و برودت معده و فواق بلغمی را مفید بود **صفت آن** زیره کرمانی شبا روزی در سرکه خیسانند و
خشک کرده بریان کنند چهل درم ازان با ورق سداب و فلفل و زنجبیل هر یک بستی درم بوره ارمنی ده درم بکوبند و
سه چندان عسل یا قند بسرشند شربتی یک مثقال تا شش **جوارش بلادر** ذهن و فکر صافی کند و رنگ روی نیکو گرداند و
برودت و اوجاع معده و نسیان را مفید بود **صفت آن** فلفل و دارفلفل هلیله کابلی بلیله آمله چند بیخ هر یک
چهار درم قسط حب النار شکر طبرزد هر یک دوازده درم بکوبند و با عسل بلادر و روغن گاو هر یک پانزده درم
بیامیزند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه دو درم بخورند **جوارش اترج** هضم طعام کند و رنگ روی و بوی
دهن خوش کند **صفت آن** پوست ترنج بستی درم قرنفل جوزبوا فلفل دارفلفل خیربوا دارچینی خولنجان
زنجبیل هر یک دو درم مشک دانگی بکوبند و بعسل بسرشند **جوارش مقلیا تا** بواسیر و مغص و زحیر را مفید بود **صفت**
آن حرف بریان کرده زیره در سرکه خیسانیده بریان کرده هر یک دو درم مصطگی سه درم پوست بلیله کابلی بروغن
گاو بریان کرده پنج درم بگلاب بسرشند **جوارش سماق** اسهال باز دارد **صفت آن** سماق ده درم دانه مورد پنج درم
انار دانه ترش و شیرین هر یک سه درم صمغ عربی گلنار هر یک سه درم بکوبند و بگلاب بسرشند شربتی یک مثقال تا شش
جوارش مشک خفقان و ضعف دل و معده را مفید بود **صفت آن** مشک نیم مثقال قاقله خیربوا قرنفل زنجبیل
دارفلفل عود هر یک ده درم دارچینی سه درم زعفران دو درم قند مثل جمیع بکوبند و بعسل بسرشند **جوارش سقنقور**
مقوی باه و کاینه بود **صفت آن** تخم بلیون و پیاز و شلغم و شبت و گندنا و تخم گزر و جرجیر و انجیر و ترب هر یک سه درم
حبة الخضرا لسان العصافیر پنج درم جلغوزه حب الرشاد اسقیل بریان کرده هر یک سه درم زنجبیل شقاقل خولنجان دارفلفل هر یک پنج درم
جوزبوا بهمنین دارچینی هر یک دو درم سقنقور پنج درم فانید بوزن جمیع ادویه بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دو درم جوارش
بسمن کرو اسیر هضم طعام را مفید بود و قوت باه بدهد **صفت آن** زنجبیل فلفل هر یک ده درم دارفلفل بستی درم فانید یک
و نیم جوز کنجد مقشر هر یک پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال بود **جوارش شهریاران** برودت
معده و کبد را مفید بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند **صفت آن** شیطرج زنجبیل نارمشک فلفل دارفلفل قرفه قاقله

کنند و عسل بر آن ریزند جوز مربی مقوی باه بود صفت آن جوز تازه که هنوز خشک نشده باشد بستانند و پوست
خارج و داخل آن باز کنند و در عسل بجوشانند و در ظرفی کنند باب ششم در جوارشات جوارش عنبر خفقان و سوء هضم را و جماع
حره را مفید بود صفت آن قاقله کبار و صغار کبابه بسباسه دارچینی هر یک چهار درم زنجبیل دار فلفل فلفل قرنفل زعفران
هر یک دو درم اشنه عنبر مصطکی هر یک یک درم جوزبوا پنج درم مشک یک درم بکوبند و بیزند و بعسل سرشته کنند و در میان قند
بقوام آورده بر سر تخته پهن کنند شربتی یک مثقال تا پنج مثقال باشد جوارش سفرجلی مسهل مقوی معده بود و قولنج
را نافع بود و باد را بشکند صفت آن به رسیده یک رطل پاره کنند و در درون خل خمر با شراب بجوشانند و بعد از آن بکوبند و بفشارند
و صافی کنند با دو رطل عسل بقوام آرند آنگاه زنجبیل و دارچینی و دار فلفل هر یک دو درم هیل قاقله زعفران هر یک سه درم
مصطکی پنج درم سقمونیا ده درم تربد بیست درم بکوبند و در آن میان بیزند تا با هم آمیخته شود آنگاه فرو گیرند و بر سنگی یا تخته
برای این کار باشد پهن کنند و بعد از آن که آنرا چرب کرده باشند بگذارند تا خشک شود پس بکار دارند کنند و شربتی پنج مثقال
باشد آخر به را در خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود آنگاه چهار درم از آن با یک درم سقمونیا و نیم درم فلفل و نیم درم
زنجبیل بکوبند و بعسل سرشته کنند شربتی از آن یک درم باشد جوارش سفرجلی قابض ضعف معده و قی و اسهال را
مفید بود صفت آن به رسیده دو من کوفته در خل خمر بجوشانند چنانچه مهرا شود پس صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند
و زنجبیل و فلفل و دار فلفل هر یک چهار درم تخم کرفس نانخواه درمی زعفران دو درم بکوبند و با آن بیامیزند
چنانچه گفته شد شربتی یک مثقال باشد جوارش کمونی قولنج و اوجاع معده را مفید بود صفت آن بوره ارمنی
زیره کرمانی فطراسالیون زنجبیل فلفل هر یک ده درم و نیم سقمونیا بریان کرده پنج درم مغز بادام برگ سداب ده درم بکوبند و
خرما نیکو دانه بیرون کرده بیست درم شبانروزی در خل خمیر بخیسانند تا سهل شود و بمالند و با عسل بیامیزند و ادویه با آن
سرشته کنند شربتی پنج مثقال باشد جوارش کافور ضعف معده و سودا و آماس رای بلغم غلیظ را مفید بود صفت آن فلفل
جوزبوا زنجبیل دارچینی بسباسه قرفه نارمشک قرنفل تخم مشک فلفلمویه کافور زعفران متساوی بکوبند و با عسل سرشته کنند شربتی یک مثقال
بود جوارش عود تقویت معده و ازاله رطوبت و بلغم کند صفت آن قاقله صغار و کبار قرنفل دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران
هر یک درمی عود فلفل هر یک پنج درم بکوبند با شیره قند یا عسل بیامیزند شربتی یک مثقال باشد جوارش سنبل سنبل
تخم کرفس انیسون مصطکی هر یک درمی عود سه درم بسباسه قرفه هلیله کابلی قرنفل تخم مشک هر یک دو درم و نیم جوزبوا یک درم

ریاح بشکند صفت آن نانخواه کرویا تخم کرفس انیسون هر یک دو درم قرنفل قاقله صغار زنجبیل دارفلفل
هر یک نیم درم قند بیست مثقال آخر اشتها آرد و رنگ روی نیکو کند و زنان آبستن را مفید بود صفت آن زرنباد
تخم کرفس هر یک نیم درم نانخواه انیسون هر یک سه درم جند بیدستر نیم درم زیره کرمانی دو درم نمک هندی ده درم قند
بیست درم آخر سرعت خروج طفل که از حرارت بود مفید باشد صفت آن بنگو دو درم تخم توزک سه درم گشنیز یکدرم
بکوبند دو مثقالی بخورند آخر لذع عقارب را مفید بود صفت آن ریوند چینی زراوند طویل بیخ کبر عاقرقرحا هر یک
ده درم بکوبند شربتی سه درم باشد آخر نقرس و وجع مفاصل را مفید بود صفت آن سورنجان دو درم سقمونیا یک درم
صبر یا سه درم قند سی درم شربتی سه درم باشد آخر اوجاع مفاصل و ضعف معده را نافع باشد صفت آن نعناع
قاقله سنبل جوز سعد هر یک دو درم مصطکی تخم کرفس ورق گل کهربا هر یک سه درم سکاخر هر یک درمی
بکوبند و سه درم بخورند آخر سده و فضلات طحال را مفید بود صفت آن تخم کاسنی کزمازج هر یک نیم درم بنجنکشت
یکدرم و نیم بکوبند و درهم بیامیزند و دو درم بخورند آخر فواق که از امتلا بود زائل کند صفت آن فطرسالیون تخم کرفس
هر یک سه درم

باب هفتم

در قرصهای مسهله و غیره قرص طباشیر طبیعت را نرم کند و حمیات محرقه و سعال و تشنگی را
مفید بود صفت آن طباشیر دو درم ترنجبین با مغز تخم خیارین کدو هر یک درمی و نیم نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید
کثیرا هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند شربتی یک مثقال باشد آخر ورق گل سرخ و ترنجبین هر یک شش درم طباشیر
کثیرا هر یک سه درم نشاسته سه درم بکوبند و باب ترنجبین بسرشند قرص طباشیر معتدل حمیات حاده و لهیب عطش را مفید
بود صفت آن طباشیر زرشک ورق گل سرخ هر یک درمی و نیم مغز تخم خیارین تخم کدو کاهو کاسنی و توزک صندل سرخ هر یک
نیم درم کافور نیم دانگ بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند قرص طباشیر بیست ورق گل نیم درم تخم حماض شش درم طباشیر چهار درم
نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم بکوبند و بگلاب بسرشند شربتی یک مثقال باشد آخر صمغ عربی تخم حماض بریان کرده نشاسته هر یک
دو درم ورق گل سه درم طباشیر سماق زرشک گل ارمنی هر یک درمی و نیم بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و قرص سازند قرص زرشک کبیر
حمیات بلغمی و اورام کبد و معده را مفید بود صفت آن عصاره زرشک مغز سه تخم هر یک سه درم ورق گل ترنجبین هر یک شش درم
تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل غافث راوند اسارون لک ریوند چینی هر یک دو درم زعفران یکدرم بکوبند
و باب ترنجبین بسرشند آخر زرشک دانه بیرون کرده پانزده درم تخم کاسنی تخم خیارین هر یک سه درم ورق گل چهار درم ریوند چینی

وسایر قرنفل سادج بسباسه مصطکی دارچینی سنبل سلیخه تخم کرفس رازیانه انیسون هر یک شش درم فطرسالیون هر یک ازده درم سقمونیا ده درم جند بیدستر خشخاش سیاه قند بست درم بکوبند و بعسل سرشته شربتی یک مثقال باشد جوارش کندر وجع برودت ضعف معده را مفید بود صفت آن فلفل دار فلفل قرنفل جوزبوا هر یک سه درم کندر پانزده درم زنجبیل خولنجان هر یک دوازده درم شکر سفید مثل جمیع بکوبند و بعسل سرشته آخر کنند شصت درم فلفل دار فلفل هر یک دوازده درم زنجبیل خولنجان هر یک دوازده درم جوزبوا قرنفل مثل پنج درم مشک نیم درم با هم نرم کنند برودت معده و عدم اشتها و اسهال معدی و سلس البول را مفید بود آخر کنند فلفل سنبل فودنه کاشم نانخواه انیسون هلیله سیاه چهار درم شونیز دو درم عسل سه وزن ادویه شربتی سه درم جوارش قاقلی برودت اوجاع معده و سوء اشتها و سوء الهضم و جشای حامض شهوت کلبی ریاح غلیظ را مفید بود صفت آن فلفل سفید و سیاه دار فلفل هر یک بیست درم عود بلسان دو درم حماما سنبل هر یک چهار درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه اسارون اسیا سیون هر یک دو درم بکوبند و بعسل سرشته شربتی دو درم باشد.

باب هفتم در سفوفات

سفوف انار دانه ضعف معده و امعاء و تشنگی و قی و اسهال را مفید بود صفت آن انار دانه بریان کرده پانزده درم زیره کرمانی در سرکه خیسانیده بریان کرده خرنوب سماق دانه مورد سنجد بست کنار رشاه بلوط کشنیز بریان کرده قرظ هر یک پنج درم بکوبند و با هم بیامیزند آخر انار دانه ده درم بلوط سماق دانه مورد زیره مصوص لسپت کنار کشنیز بریان کرده خرنوب هر یک پنج درم سک رامک هر یک دو درم و نیم سفوف مقلیاثا اسهال و مغص و زحیر و ضعف معده و بواسیر را مفید بود صفت آن حرف بریان کرده سی درم زیره مصوص ده درم بزرگ تخم گندنا با هلیله سیاه در آب خیسانیده هر یک پنج درم مصطکی دو درم مجموع بکوبند و مثقالی با آب سرد بخورند سفوف نشاسته اسهال و سحج را مفید بود صفت آن نبگ و مرو زرشک تخم شاهسفرم مجموع بریان کرده نشاسته صمغ عربی گل ارمنی هر یک دو درم بکوبند و بروغن بادام بریان کرده یا بروغن گل چرب کنند و پنج درم با گلاب بخورند سفوف سماق اسهال و تشنگی را مفید بود صفت آن سماق انار دانه زرشک هر یک بریان کرده ده درم مورد پنج درم خرنوب سی درم صمغ عربی گلنار هر یک دو درم بکوبند و مثقالی بخورند سفوف زرشک مقوی معده صفت آن زرشک سماق انار دانه بریان نانخواه زنجبیل آرد سنجد هر یک پنج درم بکوبند و با بیست مثقال قند بیامیزند سفوف بزوری

و دو درم کثیرا طباشیر شادنج هر یک نیم درم بیخ مهک سه درم بکوبند و بآب گاوزبان بسرشند شربتی دو درم آخر تخم خیارین
مقشر پنج درم تخم توزک بیخ مهک هر یک چهار درم طباشیر سرطان سوخته هر یک دو درم نشاسته کثیرا هر یک درمی بلعاب بهی
بسرشند به مسهله و غیره حب ایارج تنقیه دماغ کنند از بلغم و اخلاط غلیظه و صرع و سکته و میل غشاوه را مفید بود
صفت آن ایارج فیقرا تربد سفید حب النیل هر یک دو درم غاریقون افتیمون هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک
دانگی و نیم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و این شربتی باشد حب ذهب اوجاع معده و امراض دماغ و ظلمت عین را
نافع بود صفت آن صبر سقوطری بیست درم پوست هلیله زرد ده درم گل سرخ پنج درم کثیرا مصطکی سقمونیا زعفران هر یک
دو درم بکوبند و بآب قراح بسرشند شربتی دو درم باشد حب شبیار صبر سقوطری سه درم تربد مصطکی پوست هلیله زرد
ورق گل سرخ هر یک نیم درم بکوبند و بآب بسرشند شربتی دو مثقال باشد وقت خواب حب قوقایا صبر سقوطری مصطکی
عصاره افسنتین هر یک دو درم سقمونیا شحم حنظل هر یک نیم درم بکوبند و بآب کرفس بسرشند شربتی یک مثقال حب صبر
اوجاع نقرس و مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود و تنقیه دماغ و معده کنند از بلغم صفت آن صبر سقوطری مثقالی تربد یک درم
حب النیل غاریقون افتیمون هر یک نیم درم شحم الحنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم مقل کثیرا هر یک دانگی بکوبند و بآب کرفس
بسرشند و حبها زنند حب سورنجان مفاصل و عرق النسا را مفید بود صفت آن صبر سقوطری تربد سفید ماهی زهره هر یک دو درم
سورنجان یک مثقال کثیرا شحم الحنظل هر یک دانگی حب النیل غاریقون هر یک نیم درم نمک هندی دانگی و نیم بکوبند و بآب کرفس
بسرشند و این شربتی باشد حب بنفشه تنقیه دماغ از صفرا و بلغم کنند ضعف بصر و معده را مفید بود صفت آن بنفشه
دو درم تربد یک درم رب السوس هلیله زرد هر یک نیم درم انیسون دانگی سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند و بآب قراح
بسرشند و این شربتی باشد حب اسطوخودوس صرع و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود صفت آن هلیله زرد
کابلی هر یک پنج درم تربد هفت درم صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس افتیمون بسفایج غاریقون هر یک سه درم شحم حنظل
یک درم و نیم قرنفل هر دانه هر یک دو درم بکوبند و بآب بسرشند و حبها زنند شربتی سه درم باشد حب مقل بواسیر و اوجاع مقعده را
مفید بود صفت آن هلیله سیاه بلیله آمله هر یک دو درم بکوبند و مقل شش درم در آب حل کنند و بعد بدان بسرشند
شربتی دو درم باشد حب غافت حمیات بلغمی و سوداوی را مفید بود صفت آن صبر سقوطری هلیله زرد عصاره غافت قثاء الحمار
بکوبند و بآب بسرشند شربتی یک مثقال باشد حب سکبینج قولنج و اوجاع امعا و بواسیر را مفید بود و حیض بگشاید صفت آن

سنبل هر یک دو درمی بکوبند و با سکنجبین سرشند قرص کهربا نفث و نزف دم را مفید بود صفت آن خشخاش سفید مصطکی کهربا
هر یک دو درم زعفران دو درم بکوبند و به آب سرشند قرص گلنار سهال نزف دم را مفید بود صفت آن بلوط طین مختوم و
صمغ عربی متساوی بکوبند و به آب گلنار سرشند قرص تخم کشوث سده و کبد و طحال را نافع بود صفت آن تخم کشوث تخم کاسنی
و تورک و مغز تخم کدو متساوی بکوبند به سکنجبین سرشند قرص افسنتین سده و کبد و طحال و [illegible] اسهال امراض بلغمی را مفید بود صفت
آن افسنتین تخم کرفس انیسون [illegible] بادام تلخ متساوی بکوبند و به آب [illegible] سرشند قرص [illegible] حمیات بلغمی و صفراوی را
مفید بود صفت آن ورق گل هفت درم عصاره غافث طباشیر سنبل رب السوس هر یک دو درمی بکوبند و به آب سرشند قرص
ورد کبیر اوجاع معده و سوء هضم و استسقا و حمیات بلغمی را مفید بود صفت آن ورد [illegible] سنبل مصطکی اذخر سلیخه نقاح دارچینی
افسنتین هر یک یک مثقال بشراب بسرشند و شربتی دو مثقال با شراب آخر اوجاع معده و حمیات بلغمی را مفید بود صفت آن ورق گل
شش درم تخم کشوث چهار درم سنبل یک درم قرص لک حمیات مزمنه و امراض کبد و طحال را مفید بود صفت آن لک مغسول
شش درم ریوند [illegible] تخم کرفس انیسون [illegible] هر یک دو درم بکوبند و به آب بسرشند قرص کافور حمیات حاده
ورق را مفید بود صفت آن ورق گل شش درم صمغ عربی طباشیر هر یک چهار درم مغز تخم خیار کدو و تورک بیخ [illegible] هر یک
هشت درم نشاسته سه درم زعفران یک درم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب [illegible] بسرشند قرص بنفشه مسهل صفرا و بلغم بود و صداع
ورم را مفید بود صفت آن بنفشه دو درم بیخ [illegible] رب السوس هر یک یک درم هلیله زرد نیم درم سقمونیا بریان نیم دانگ بکوبند و به آب
بسرشند و این شربتی باشد آخر مسهل بلغم و صفرا بود صفت آن بنفشه دو درم رب السوس نیم درم تربد دو درم سقمونیا دانگی [illegible] یک شربت
است آخر رب السوس بنفشه ده درم تربد بیخ [illegible] هر یک سه درم بکوبند و به آب بسرشند شربتی سه درم قرص سنبل ورم کبد و
معده را مفید بود صفت آن نقاح اذخر سلیخه [illegible] ریوند قصب الذریره سنبل هر یک سه درم زعفران انیسون قسط [illegible] هر یک یک درم
مصطکی سقل کنند هر یک دو درم افتیمون نیم درم شربتی یک مثقال قرص کاکنج قروح کلیه و مثانه را مفید بود صفت آن تخم کرفس شهدانه
هر یک شش درم رازیانه دو درم زعفران [illegible] تخم حماض مغز بادام افیون هر یک سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد تخم خیار [illegible]
مقشر هشت درم بکوبند و به آب رازیانه بسرشند شربتی مثقالی با شراب قرص خشخاش قروح سینه و ریه و جگر را مفید بود صفت آن
ورق گل صمغ عربی هر یک چهار درم نشاسته کثیرا بیخ مهک هر یک دو درم زعفران دو دانگ خشخاش سفید و سیاه هر یک سه درم
طباشیر نیم درم قرص گل ارمنی ارسال و نفث دم را نافع بود صفت آن گل ارمنی نشاسته گل سرخ هر یک شش درم طین [illegible]

عسل جمیع بکوبند و با هم بیامیزند و یک مثقال از آن استعمال کنند ایارج جالینوس شحم حنظل غاریقون بعسل نقا اسل
بریان کرده اشق سقمونیا خربق سیاه هوفاریقون غرنیون هر یکی سیزده درم بسفایج افتیمون مقل کمادریوس سلیخه
فراسیون هر یکی هفت درم سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه و سفید دارچینی جاوشیر جندبیدستر دار فلفل فطراسالیون
هر یکی چهار درم بکوبند و دو مثقال از آن شربتی باشد و در نسخه دیگر مقل بسفایج و افتیمون کمادریوس سلیخه نیست و بعضی
گفته اند که صبر و زعفران هر یکی چهار درم شربتی یک مثقال است ایارج لوغاذیا تنقیه بدن از فضلات غلیظ و لزج
کند و سکته و فالج و لقوه و رعشه و صرع و صداع و جذام و داء الثعلب را مفید بود و اوجاع مفاصل و برص و بهق
و سعفه و حمی دوار و تغیر عقل و سکوت و جنون و امراض کلیه و مثانه و اورام بارده و سرطانات را مفید بود صفت آن
شحم حنظل پنجه درم بعسل الفار بریان کرده غاریقون سقمونیا ما شا سازج خربق سیاه سیر بری هو غاریقون فراسیون
جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دار فلفل زعفران دارچینی بسفایج سکبینج جندبیدستر مرفطراسالیون زراوند طویل عصاره
افسنتین فربیون سنبل حماما زنجبیل جنطیانا اسطوخودوس هر یکی ... درم افتیمون کمادریوس مقل صبر سقوطری هر یک
سه درم بکوبند بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال بود ایارج جالبنی از افتیمون و بسفایج هر یکی سه درم زوفا سه درم پوست
هلیله کابلی سه درم گاوزبان پنج مثقال اسطوخودوس سه مثقال ایارج روفس داء الثعلب را مفید بود و تنقیه بدن
از سودا و بلغم کند صفت آن شحم حنظل کمادریوس هر یکی بست درم صبر سقوطری پنجه درم خولنجان ده درم سکبینج جاوشیر
هر یکی شش درم زراوند مدحرج فطراسالیون فلفل ابیض سلیخه دار فلفل دارچینی زعفران زنجبیل جعده مر هر یکی
دو درم چنانچه گفته شد بسازند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال بود ایارج ارکاغانیس امراض مزمنه
و دوار و اوجاع و صداع و ابتدای آب و اوجاع حلق و عسر نفس و مفاصل و جرب و کلب کلبی و تشنج و قولنج را
مفید بود صفت آن شحم حنظل بست درم و دو درم فراسیون اسطوخودوس سقمونیا فلفل دار فلفل خربق سیاه کمادریوس
هر یکی بست درم بعسل الفار بریان کرده صبر فربیون زعفران جنطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر هر یکی
ده درم جعده دارچینی سکبینج و سنبل اذخر نودنه جبلی زراوند مدحرج هر یکی دو درم بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی چهار مثقال باشد بعد از شش ماه اگر بحث کلب کلب تناول کنند پنجه درم سرطان سوخته بارد و حیض
و اوجاع شکم و رحم با آب سداب و وجع کلیه و کبد را با آب کرفس ایارج شیخ الرئیس خربق سیاه یک درم

سکبینج تخم کرفس از مرزنجوش هلیلهٔ زرد هر یک پنج درم تربد هشت درم شحم حنظل سه درم بکوبند و بآب بسرشند شربتی سه درم
حب ایخیقون بسبب صداع بارد را مفید بود و تنقیه دماغ از بلغم کند صفت آن هلیلهٔ کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون
سقمونیا سه درم افیثیمون پنج درم ایارهٔ فیقرا تربد هر یک هفت درم قرنفل یک درم تخم کرفس اسارون انیسون هر یک دو دانگ بکوبند
و بآب بسرشند شربتی یک مثقال باشد آخر تربد دو درم صبر سقوطری حب النیل هر یک دو درم شحم حنظل سقمونیا هر یک دو دانگ
بکوبند و بآب بسرشند شربتی یک مثقال بود حب افیثیمون مسهل سودا بود صفت آن افیثیمون دو درم غاریقون تربد حجر ارمنی
بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر یکی دو درم نمک هندی بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و این شربتی باشد
حب فادیا قولنج بگشاید و بادها بشکند و طبیعت نرم کند صفت آن زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل دارفلفل نانخواه مشک مصطکی هر یک درمی
و نیم سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و شکر بسرشند و حب سازند بمقدار نخودی و هر یک حب از آن نوبتی اسهال کند حب شیطرج
اوجاع مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و ظلمت بگشاید صفت آن تربد ده درم صبر سقوطری بست درم زنجبیل قرنفل خردل
سفید شیطرج وج هر یک دو درم فلفل دارفلفل عاقرقرحا هر یک درمی فانید چهار درم بکوبند و بآب گندنا بسرشند شربتی
سه درم باشد حب ایارهٔ اعلال سر و معده را مفید بود صفت آن ایارهٔ فیقرا شش درم هلیلهٔ زرد چهار درم نمک هندی
دو درم و نیم بکوبند و بآب کرفس بسرشند شربتی دو درم و نیم باشد آخر تربد ایارهٔ فیقرا هر یک درمی نمک هندی نیم درم
سقمونیا دانگی شحم حنظل دانگی و نیم بکوبند و بآب بسرشند و این شربتی باشد حب السعال سعال را که از حرارت بود
مفید افتد مغز بادام مقشر تخم خیارین بنفشه نشاسته صمغ عربی خشخاش هر یکی درمی رب السوس دو درم با هم
سه درم بکوبند و بلعاب بهدانه بسرشند و حب سازند بمقدار نخودی زیر زبان نهند آخر سعالی را که از برودت بود مفید
افتد صفت آن مغز بادام تلخ پرسیاوشان رب السوس تخم کرفس بیخ رازیانه متساوی بکوبند و بلعاب بهدانه بسرشند
حبی که بوی دهن خوش کند صفت آن جوز بوا قاقله قرنفل فوفل کافور دارچینی خولنجان هر یکی درمی بکوبند مشک دو دانگ
بگلاب حل کنند و ادویه بدان بسرشند و حب سازند آخر پوست ترنج ورق ترنج قرنفل سنبل قرنفل جوز بوا انار
هیل زنجبیل کبابه بسباسه سعد هر یک ده درم مشک یک درم بکوبند و بآب بسرشند و حب سازند باب دوم
در ایارجات - ایارهٔ فیقرا امراض سر و معده و قولنج و اوجاع مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود صفت آن
مصطکی زعفران حب بلسان سنبل قرنفل اسارون سلیخه دارفلفل دارچینی عود بلسان هر یکی دو درم صبر سقوطری

مطبوخ خیارشنبر اخلاط رقیق و صفرا حاد دفع کند صفت آن پوست هلیله زرد هفت درم تمر هندی مویز طائفی هر یک
پانزده درم آلو سیاه عناب هر یک ده عدد ورق گل پنج درم خیارشنبر پانزده درم مطبوخ زوفا ذات الجنب و
اوجاع صدر و سعال را مفید بود صفت آن سنا پنج درم عناب ده عدد سپستان بست عدد انجیر سفید ده عدد مویز طائفی
پانزده درم بیخ مهک سه درم پرسیاوشان تخم خطمی زوفا خبازی هر یک چهار درم جو مقشر نیکوفته شش درم شکر
ده درم مطبوخ سورنجان اخلاط محرقه و بلغم لزج را دفع کند و اوجاع مفاصل را مفید بود صفت آن سنا هفت درم
بیخ مهک سورنجان روباه تربد هر یک پنج درم تربد رازیانه تخم کاسنی بنفشه هر یک سه درم انجیر و عناب هر یک
ده عدد سپستان بست عدد گلقند خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم مطبوخی که حمیات محرقه و ذات الجنب را
مفید بود صفت آن سنای مکی بنفشه هر یک پنج درم نیلوفر چهار درم عناب ده عدد سپستان بست عدد تخم کاسنی چهار
هر یک سه درم شیرخشت ترنجبین هر یک پانزده درم نقوع صبر صداع سوداوی را مفید بود صفت آن افتیمون ده درم
صبر سقوطری شش درم بکوبند و با سه رطل آب گرم در ظرفی کنند در روز در آفتاب نهند و شب در جای گرم و بعد از سه روز
صافی کنند و بست درم از آن با ده درم روغن بادام بیاشامند نقوع هلیله مسهل صفرا بود و صداع گرم را مفید
بود صفت آن پوست هلیله زرد ده درم آلو سیاه عناب هر یک بست عدد سپستان سی عدد تمر هندی بست درم
بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم در سه رطل آب گرم شبانروز بخیسانند
و ده رطلی از آن بیاشامند نقوع فواکه مسهل صفرا بود صفت آن آلو سیاه آلو بالو هر یک بست عدد عناب ده عدد
تمر هندی بست درم زرد آلو خشک سی درم ترنجبین نبات هر یک ده درم در یکمن آب بخیسانند نقوعی که ادرار
بول و طمث کند صفت آن تخم خربزه کوفته هفت درم تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک دو درم و نیم بکوبند با سه رطل آب
در ظرفی کنند و سه روز در آفتاب نهند و چهل درم از آن بیاشامند آخر نقاها یا امراض مادی را مفید بود و عروق
از فضول پاک کند صفت آن آلو سیاه سپستان هر یک سی دانه مویز طائفی بست درم تمر هندی سی درم تخم کاسنی
کشوث کشنیز همه نیکوفته هر یک سه درم در ظرفی کنند و آب گرم بر آن ریزند و روز در آفتاب نهند و شب بجای گرم
نهند و بعد از سه روز چهل درم از آن با ده درم نبات یا ترنجبین بیاشامند باب دوازدهم در حقنها حقنه
که در امراض حاده استعمال کنند صفت آن انجیر ده عدد و عناب بست عدد سپستان سی عدد و سنا هفت درم

شحم حنظل مثقالی صبر پنج درم ملح هندی درمی و نیم غاریقون مثقالی حجر ارمنی نیم مثقال ورق گل درمی
فلفل سفید مثقالی زنجبیل دو مثقال حماما اسارون حاشا حب البان سعتر تخم کرفس رومی تخم گزر هر یک سه درم
گاوزبان ده درم تخم شاهسفرم تخم فرنجمشک بالنگو تخم اترج نعناع هر یک سه درم افیون درمی و نیم بکوبند و بعسل سرشته
شربتی یک مثقال باشد بعد از شش ماه ایارجه که مقوی بصر باشد و صداع و علل معده و کبد و طحال را مفید بود صفت آن شحم حنظل
ده درم کمادریوس سلیخه فلفل سیاه و سفید هر یک ده درم صبر مرزعفران هر یک دو درم سقمونیا شش درم عصاره افسنتین
دو درم بکوبند بعسل سرشته شربتی چهار درم باشد باب یازدهم در مطبوخات و نقوعات غیر مطبوخ فواکه مسهل صفرا و
اخلاط رقیقه بود و حمیات حاده را نافع بود صفت آن سنا مکی هفت درم بنفشه پنج درم تخم کاسنی نیلوفر هر یک سه درم عناب
عدد سپستان آلو سیاه آلو کیلی هر یک بیست عدد تمر هندی ده درم ورق گل چهار درم ترنجبین خیار شنبر هر یک
پانزده درم مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود صفت آن سنا پنج درم بیخ مهک سه درم هلیله زرد کابلی هر یک هفت درم
تخم کاسنی نیلوفر بنفشه هر یک یک درم مویز طائفی ده درم عناب عدد سپستان آلو سیاه هر یک بیست عدد
خیار شنبر ترنجبین هر یک پانزده درم مطبوخ افتیمون مسهل سودا و اخلاط سوخته باشد و امراض سوداوی را نافع
صفت آن سنا پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد ورق گل افتیمون هر یک هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک
چهار درم بالنگو گاوزبان هلیله آمله اسطوخودوس بسفایج بیخ مهک تخم کشوث شاهتره سه درم ترید ده درم
ده درم مجموع غیر از افتیمون در پنج رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند در وقت فرو گرفتن افتیمون در خرقه کتان بسته
بود و بلند از ند تا سه جوش بزند پس ترنجبین پانزده درم خیار شنبر بیست درم حل کنند مطبوخ غاریقون مسهل سودا
و بلغم غلیظ باشد صفت آن پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابلی و سیاه هفت درم هلیله آمله هر یک چهار درم
مویز طائفی ده درم آلو سیاه ده عدد گاوزبان بالنگو غافث اسطوخودوس هر یک سه درم بسفایج نیم کوفته دو درم غاریقون
یک درم افتیمون ده درم آخر پوست هلیله کابلی و سیاه تمر هندی هر یک سه درم هلیله آمله غافث افسنتین گاوزبان بالنگو
هر یک چهار درم آلو سیاه بیست عدد مویز طائفی بیست درم سنا مکی هفت درم اسطوخودوس کمافیطوس بسفایج هر یک سه درم
برگ ریحان فلفل نیسون بادیان هر یک دو درمی تخم فرنجمشک سه درم افتیمون هفت درم بجوشانند و صافی کنند غاریقون صبر
سقمونیا هر یک درمی ملح نفطی حجر لازورد هر یک دانگی شحم حنظل دانگی و نیم شکر ده درم بر سر آن ریزند و بیاشامند

زیره بید انجیر هر یک هفت درم سکبینج سه درم مقل چهار درم شحم حنظل یک درم بوره نیم درم انگدان ده درم روغن زیت پانزده درم حقنه که در امراض حاره استعمال کنند صفت آن عناب ده عدد سپستان بیست عدد بنفشه چهار درم انجیر ده عدد خطمی حبوس هر یک کفی بجوشانند و آب چقندر سی درم روغن کنجد بیست درم انگدان ده درم با آن ضم کنند و استعمال نمایند. باب سیزدهم در شیافها و فرزجها. شیافی که قولنج بگشاید صفت آن جندبیدستر زهره گاو بوره قنطار الحمار اسپند متساوی بکوبند و شیاف سازند آخر بوره ارمنی نمک هندی شحم حنظل متساوی بکوبند آخر ریاح غلیظ را مفید بود صفت آن بوره زهره گاو قنطار الحمار هر یک یک درم بکوبند و با شکر سرخ بسرشته آخر محرور مزاج را نافع بود و در عقب مسهل که ناقص باشد بکار دارند صفت آن ترنجبین نیم درم بوره صابون خطمی نمک هندی هر یک یک درم بکوبند و با شکر معقود بسرشند آخر قولنج بلغمی را مفید بود صفت سکبینج بوره مقل شحم حنظل برابر بکوبند و با شکر بسرشند آخر در حمیات و امراض حاده بکار برند صفت نمک بوره خطمی متساوی بکوبند و با شکر بسرشند آخر زحیر و رفتن خون از مقعد باز دارد صفت آن مر افیون کندر زعفران متساوی بکوبند و با آب گشنیز بسرشند آخر مر اقاقیا بزر البنج صمغ عربی برنج بریان کرده هر یک درمی بکوبند و با آب مورد بسرشند فرزجه که حیض بگشاید و وجع رحم را که از برودت بود نافع باشد صفت آن کندر مقل قنه هر یک دو درم جاوشیر اشق زعفران جندبیدستر هر یک درمی میعه مصطکی روغن سوسن بابونه غاریقون پیه مرغ و بط هر یک سه درم صمغها بخیسانند و پیه بگدازند و باقی بکوبند و هم بیامیزند و بصوف برانند آخر اختناق رحم را مفید بود صفت آن پیه مرغ و بط زعفران سنبل حماما مصطکی هر یک درمی روغن بلسان و سوسن هر یک سه درم شمع شصت درم آخر که رفتن خون را مفید بود صفت آن مر اقاقیا هر یک درم گلنار صدف سوخته نشاسته قرطاس سوخته شب یمانی زعفران هر یک درمی افیون نیم درم بکوبند و با آب بسرشند و بر دارند. آخر مر اقاقیا ریوند لادن زعفران کافور گل ارمنی متساوی بکوبند و با آب بلسان الحمل بیامیزند فرزجه که دم طمث باز دارد صفت آن اقاقیا گل پوست انار مورد عوسج پوست طلع بجوشانند و با عصاره لحیة التیس استعمال کنند فرزجه که ضعف رحم را مفید بود صفت آن حب بلسان دهن ناردین هر یک سه درم قرنفل جوزبوا کتان سوخته هر یک درمی زیره دو درم جندبیدستر نیم درم فرزجه که ریاح را مفید بود صفت آن تخم شبت و کرفس سداب قنه سکبینج مصطکی مر حماما زیره قسط رومی قسط میعه سائله سنبل اکلیل الملک الانباط اشق جندبیدستر متساوی بکوبند و با روغن شبت یا بابونه استعمال کنند آخر که دم طمث

و بنفشه ده درم سبوس خشک هر یک کفی بنفشه پنجدرم بجوشانند در سه رطل آب تا بنیمه آید صافی کنند شکر سرخ
ده درم در آن حل کنند و آبکامه و روغن بنفشه با کنجد بر سر آن بریزند و استعمال کنند حقنه که وجع پشت و قولنج
را مفید بود صفت آن حلبه برگ هر یک ده ده درم عناب انجیر هر یک ده عدد سپستان بست عدد خطمی خشک
بابونه شبت هر یک کفی نانخواه رازیانه هر یک سه درم در چهار رطل آب بجوشانند تا به ثلث آید صافی کنند
بوره یک درم نمک دو درم مقل نیم درم عسل روغن کنجد هر یک ده درم با آن ضم کنند حقنه که برودت اعضاء
سفلی را مفید بود صفت آن مقل اشق سکبینج هر یک پنجدرم جاوشیر جندبیدستر هر یک درمی نانخواه رازیانه
تخم کرفس سیسالیوس هر یک دو درم حلبه خشک بابونه شبت هر یک هفتدرم در سه رطل آب و سه رطل شیر
بجوشانند تا به ثلث آید صافی کنند و با روغن کنجد و روغن گاو و عسل هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند
حقنه که حمیات حاده را نافع بود صفت آن بقشر نیلوفر خطمی بنفشه هر یک کفی عناب ده عدد سپستان مویز طائفی
هر یک بست دانه روغن کنجد بنفشه ترنجبین هر یک ده درم نمک بوره هر یک نیم درم حقنه که نقرس و مفاصل را مفید
بود صفت آن شاهتره قیصوم زراوند پنج کبر قنطوریون رق سپندان صعتر سورنجان حاشا هر یک ده درم تخم حنظل
مازریون هر یک نیم درم روغن کنجد بست درم حقنه که قولنج بلغمی را مفید بود صفت آن خسک بابونه اکلیل الملک
شبت هر یک کفی حب جرمل هر یک هفتدرم گندم انجیر خشک ده دانه مجموع نیلوفر هر یک ده درم رازیانه تخم کرفس نیم
درمی سبوس خطمی قنطوریون هر یک پنجدرم انجیر ده عدد سداب ترسلق هر یک ستة عسل و روغن زنبق و خیری
و آبکامه هر یک ده درم بوره ارمنی یک مثقال سکبینج یکدرم جاوشیر نیم درم حقنه که سحج و قروح امعاء را مفید
گردد صفت آن پوست کنار بلوط هر یک ده درم گلنار دانه مویز ورق گل هر یک پنجدرم ورق مورد دوازده درم
بجوشانند و آب لسان الحمل پانزده درم زرده بیضه بریان کرده ده درم باده درم روغن گل بزنند اقاقیا
یک درم اسبد کاغذ سوخته درسفی نشاسته بریان کرده دم الاخوین هر یک نیم درم عصارهٔ لحیة التیس نیم درم
بکوبند و با آن ضم کنند حقنه که قولنج ریحی را بگشاید صفت آن شحم حنظل یک درم قنطوریون باریک پنجدرم
ورق سداب فودنه هر یک شش درم صعتر پنج درم بجوشانند و صافی کنند عسل ده درم جندبیدستر سکبینج
جاوشیر هر یک پنج درم با آن ضم کنند حقنه بابونه شبت هر یک ده درم سداب خشک دانه سپستان

اگر عوض سوسن عصارهٔ مورد کنند قوی بود و آخر مورد خشک بست رطل بکوبند و در شراب ثلث روز بخیسانند و بعد از آن بجوشانند
و صافی کنند و چهار رطل روغن کنجد در آن ریزند روغن بابونه اوجاع کبد و طحال و ریاح را مفید بود صفت آن بابونه تازه
بشویند و در سایه خشک کنند و یک رطل از آن با سه رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب نهند روغن افسنتین همچنین بگیرند
آخر بابونه تازه یا خشک یک من و چهار من آب بجوشانند تا به یک من آید پس صافی کنند با یک من روغن کنجد بجوشانند روغن گل
ورق گل تازه یک من با بادام مقشر یا کنجد مقشر چهار من در کیسه کنند و در زیر فراش نهند تا ورق گل خشک شود و آنگاه بادام
روغن بکشند و این را روغن گل بادام گویند و بعضی طلا و ورق گل سبب ... بمانند و با یک من روغن کنجد در شیشه کنند و با آفتاب
بیاویزند روغن بنفشه بنفشه تازه یک من با دو من بادام چنانکه گفته شد بسازند و روغن نیلوفر و نرگس و شقایق نیز
چنین سازند روغن کدو کدو را پوست بخراشند و مغز از آن بدر کنند و بکوبند و آب آن بگیرند چهار من از آن آب با یک من
روغن کنجد بجوشانند روغن مصطکی ضعف معده و اورام معده را مفید بود و صلابات نرم کند صفت آن یک رطل مصطکی
در سه رطل روغن کنجد و شش رطل آب بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بهتر آنست که مصطکی بکوبند و با روغن بجوشانند
تا گداخته شود روغن بان اعصاب گرم کند و دوی زایل نماید و تقویت اعصاب نماید صفت آن مغز حب البان بکوبند و با آب
بجوشانند تا روغن او بیرون آید پس صاف کنند روغن نارجیل تقویت و تسمین باه کند و او نیز همچنین سازند روغن آمله تقویت
و تسوید شعر کند صفت آن آمله پوست بیخ صنوبر سیاهی نیم کوفته در آب بجوشانند و صافی کنند آنگاه با روغن کنجد بجوشانند روغن عاقر
داء الثعلب و اوجاع بارده را مفید بود صفت آن عرق حب الغار در روغن عسل بجوشانند و در ظرفی نهند هفته در آفتاب نهند روغن حسک
عسر بول و درد گرده را مفید بود صفت آن زنجبیل چهار درم خسک ده درم در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید رطلی روغن کنجد بر او
ریزند و بجوشانند روغن زنبق امراض بارده را مفید بود صفت آن گل زنبق با روغن کنجد در شیشه کنند و در آفتاب نهند و روغن
یاسمین و خیری و اذخر همچنین بگیرند روغن سوسن اورام را تحلیل کند و صلابات نرم کند صفت آن سلیخه قسط حب البان مصطکی
هر یکی ده درم قرنفل قرفه هر یکی پنج درم زعفران سه درم نیم کوفته با سی عدد گل سوسن آسمانجونی ورق کرده در روغن کنجد سه رطلی
بجوشانند و در ظرفی کنند و در سایه نهند و بعد از دوازده روز استعمال نمایند روغن سداب ... درد مثانه و رحم و استرخای
اعصاب و ریاح را مفید بود صفت آن نیم من ورق سداب با چهار من روغن کنجد و چهار من آب ... بجوشانند تا روغن
باقی ماند و روغن مرزنجوش همچنین بگیرند روغنی که موی را سطبر و دراز کند صفت آن ... هندی ... مازو قسط هر یکی سه درم

بازدارد صفت آن شب یمانی ینمدرم افیون بزر البنج هر یکی انگی آخر مرداسنگ زاج گلنار طین مختوم گل ارمنی سر
بکوبند و شیاف سازند و بردارند فرزجه که فرج را گرم کند صفت آن کرم دانه بکوبند و بروغن زنبق بیامیزند
وبردارند فرزجه که فرج را تنگ و خوشبو کند صفت آن سک زعفران در شراب بجوشانند و خرقه کتان دران اندازند
تا آب بخود بکشد و خشک شود و آنرا پاره پاره کنند بوقت حاجت پاره ازان بردارند پیش از جماع فرزجه
که فرج را تنگ کند صفت آن نقاع اذخر یک درم مازو دو درم بکوبند و خرقه بشراب تر کنند و بدان بیالایند و
خشک کنند و پاره ازان بکار برند فرزجه که رطوبت فرج را بازدارد صفت آن مازو تخم حماض هر یکی ده درم سرخست الحدید
هر یک نیم درم بکوبند جفت بلوط گلنار بجوشانند و خرقه بدان تر کنند و باین ادویه بیالایند و استعمال کنند باب
چهاردهم در روغنها روغن ناردین منافع بسیار دارد و جمیع امراض بارده و اوجاع اندرونی را مفید بود
و شراب و ضماد آن اوجاع رحم و اختناق رحم را و در تحلیل چکانیدن و کلیه و مثانه سود دارد صفت آن قصب الذریره
ورق غار سعد عود بلسان سازج اذخر اس ابهل مود دقرو مامرز مرزنجوش هر یک بست درم بکوبند و در دیگی کنند
و با شراب و آب چندانکه بر سر آن بایستد و پنج رطل روغن کنجد بران ریزند و با آتش بجوشانند پس صافی کنند
و روغن گل حماما و سلیخه و عصاره مورد تر و مر هر یک هشت درم با آب و روغن که اول صاف کرده اند خمر آ
بجوشانند و صاف کنند و سرد نمایند و بعد ازان جوز بوا انجاره درم سنبل رومی قرنفل سیعه هر یک سی درم روغن
بلسان شش درم ادویه نیمکوفته کنند و با آب و شراب و این روغن صافی درآمیزند و بجوشانند تا آب برود و
روغن بماند پس صافی کنند و روغن بلسان هفت درم با آن ضم کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن قسط
مقوی عصب باشد و اوجاع بارده را مفید بود صفت آن قسط قرفه اشنه ایرسا سبعه سنبل سازج هر یک ده درم مر آس عیدان بلسان
سلیخه هر یک پنج درم مجموع نیم کوفته شبی در سرکه خیسانند و در پنج رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید و پنج رطل روغن کنجد را
بریزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند آخر اوجاع برودت کبد معده را مفید بود و تقویت عصب کند و موی برو
صفت آن قسط ده درم سلیخه شش درم ورق سورنجان شصت درم نیمکوفته شبی در آب خیسانند و در طلی و نیم روغن کنجد
کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صافی کنند روغن مع ر دموی را برویاند و تقویت کند و استرخای عضلات
مفید بود صفت آن ورق مورد تازه دوازده من در صد آب بجوشانند و روغن کنجد دو من و نیم بر سر آن ریزند و بجوشانند تا روغن

و بر این قسمت کنند سنونی که دندان را از چرک پاک کند صفت آن شاخ گاو کوهی سوخته زبد البحر هر یک پنج درم
نوشادر اذخر مصطکی هر یک دو درم و نیم شادنه یکدرم عاقرقرحا سه درم بکوبند و بمسواک در دندان بمالند سنونی
که دندان سیاه شده را پاک کند صفت آن تخم بیل دو درم فلفل چهار درم حماما سه درم سادج دو درم مازو سوخته هفت درم
سنونی صفت سوخته شاخ گاو کوهی سرطان مجموع سوخته زراوند مدحرج هر یک چهار درم نمک اندرانی سوخته
سه درم بکوبند سنونی که بوی دهان خوش کند و لثه را سخت گرداند و دندان را پاک کند صفت آن شیح چوب زرد
جو سوخته ملح اندرانی زبد البحر هر یک ده درم عاقرقرحا کبابه ثمره گز هر یک پنجدرم شب یمانی دو درم قرنفل یکدرم
سماق چهار درم سنونی که لثه را سخت گرداند و رطوبات آن زایل کند صفت آن گلنار مورد فودنه نمک سوخته
هر یک ده درم نوشادر دو درم مویزج سه درم مازو یکدرم آخر که قروح لثه و سیلان خون از آن باز دارد صفت
آن ثمره گز و سک هر یک سه درم لحیة التیس و طین مختوم و اهل هر یک دو درم دارچینی چهار درم آخر فودنه ده درم
شب یمانی پنجدرم سنونی که دندان متحرک را سخت گرداند صفت آن شاخ گاو کوهی سوخته ده درم نمک
سوخته پنجدرم زعفران مرسنبل مصطکی سداب هر یک دو درم سماق گلنار هر یک درمی سنونی که بن دندان سخت
کند صفت آن تخم عود کزمازج بوره ارمنی زبد البحر متساوی بکوبند سنونی که درد دندان را که
از برودت بود سفید باشد صفت آن فلفل ده درم بوره ارمنی شش درم عاقرقرحا مویزج زنجبیل هر یک چهار درم
آخر سیر شونیز هر یکی دو درم نمک یکدرم بکوبند و بر دندان نهند آخر مویزج پنج شبت قسط دوائی که قلع ایشان کنند
صفت آن شب یمانی مر متساوی بکوبند و بر دندان نهند چنانکه بدندانهای دیگر نرسد و زمانی صبر کنند که بر آید آخر
نشتر در اطراف دندان فرو برند زاج و مازو و مویزج شب یمانی دارفلفل بسایند بشمع و قطران بسرشند و بر دندان
نهند آخر عاقرقرحا در سرکه بخیسانند چهل روز بعد از آن بسایند و نشتر در حوالی دندان فرو برند و این دوا بر
نهند باب شانزدهم در الطلیه و ضمادات و نطولات طلائی که کلف و نمش را مفید بود صفت
آن پوست بیضه اشنان آب خربزه پرورده آرد جو تخم ترب پوست عدس آرد باقلا فوفل زبد البحر
مامیران نخود بادام تلخ متساوی بکوبند و بآب ترب و شیر دختران بسرشند و طلا کنند آخر ترمس باقلا نخود کوفته بسرکه
تخم خربزه هر یک چهار درم قسط بادام تلخ ایرسا حب السلطان زبد البحر زراوند مدحرج هر یک دو درم فلفل تخم ترب کندش هر یک

لادن یکدرم زعفران یکدرم و نیم کوفته در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید صافی کنند و با نیم رطل روغن زیت بجوشانند
آخر دانه شونیز و تخم کرفس تخم مورد و تخم حقیقند گل شقایق پوست جوز لادن سیاوشان متساوی بکوبند چنانچه گفته شد
آخر که بواسیر را مضر باشد ردع را مفید بود صفت آن مقل ده درم شق جاوشیر سکبینج حب بلسان مغز بادام تلخ هر یکی پنجدرم بکوفته
در چهار رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید و با رطلی روغن کنجد بجوشانند تا آب بنزد بهم در سعوطات و عطوسات و غرغره و سنونات
سعوطی که سهر و دماغ گرم را مفید بود صفت آن آب کاهو روغن بنفشه یا نیلوفر شیر زنان متساوی بکوبند و بیامیزند و در بینی کشند
سعوطی که صداع گرم را مفید بود صفت آن طباشیر دو درم نشاسته کافور هر یکی نیم درم بکوبند و با روغن بنفشه برشته در بینی کشند آخر صداع
بارد و لقوه را مفید بود صفت آن صبر شونیز بوره متساوی بکوبند آخر جذام را مفید بود صفت آن دار فلفل مامیران شیطرج هر یک
درمی مشک طرا شیع نیم دانگ شیر سه درم بکوبند و با روغن کنجد بر کشند آخر که لقوه و فالج را مفید بود صفت آن شحم حنظل پنج درم
فلفل جندبیدستر کندش متساوی بکوبند و در خرقه تنک به بندند و ببویند آخر شونیز بوره جندبیدستر شحم حنظل فلفل هر یک
درمی کندش صبر هر یکی دو درم مرزنجوش سه درم آخر کندش فلفل زنجبیل عاقرقرحا بوره نوشادر صبر دارچینی مشک مرزنجوش
خربق سفید جندبیدستر متساوی بکوبند آخر سبات و صداع را مفید بود صفت آن خربق سیاه مرزنجوش هر یک
ده درم اشنان خردل کندش شونیز تخم گل هر یک پنجدرم مشک دانگی فلفل دار فلفل هر یک سه درم غرغره
که فضلات را از دماغ و سر فرود آرد صفت آن عاقرقرحا زنجبیل دار فلفل هر یکی دو درم خردل فلفل هر یک چهار درم
انار دانه پنجدرم بکوبند و با سکنجبین عسلی بیامیزند و بدان غرغره کنند نافع باشد غرغره که خناق و ذبحه را مفید بود
صفت آن عدس کفی عناب ده عدد روباه ترپک یکدرم بجوشانند و با ده درم آب گشنیز بیامیزند و رب توت
ده درم در آن حل کنند غرغره که ذبحه و خناق را نضج دهد و منفجر گرداند صفت آن هیرسی خمیر ترش ده درم مرو شک پنجدرم
غرغره که سقوط لهات و اوجاع حلق را مفید بود صفت آن شبت ورق گل عصاره لحیة التیس ماء العسل بجوشانند و بدان
غرغره کنند مضمضه که قلاع را مفید بود صفت آن گشنیز خشک عدس هر یکی دو درم طباشیر یکدرم بکوبند و با آب گشنیز بیامیزند
و بدان مضمضه کنند مضمضه که عفونت لثه و دهن را مفید بود صفت شب یمانی مازو هر یکی دو درم تخم گل چهار درم هر یک نیم بکوبند
و با ماء العسل بیامیزند مضمضه که ثقل زبان را مفید بود صفت آن زنجبیل عاقرقرحا فلفل خردل متساوی بکوبند و
با آب گرم و سرکه بیامیزند مضمضه که درد دندان را مفید بود صفت آن حب الغار و ورق غار در سرکه بجوشانند

[illegible]

هر یک چهار درم پیه بز پنجدرم روغن زیت ده درم شمع پنجدرم باهم بیامیزند و استعمال کنند ضمادی که سر و خلع را
سفید بود صفت آن لعاب گل ارمنی هر یک بیست درم خطمی هر یک ده درم اقاقیا پنجدرم بکوبند و با سفیده بیضه بسرشند
آخر باش لعاب خطمی گل ارمنی صبر هر یک ده درم شب یمانی را سحق کنند زعفران هر یک پنجدرم بکوبند و با آب برد
بسرشند آخر باش بست درم لادن گل ارمنی هر یک ده درم زعفران سه درم بکوبند و با آب گرم و سرکه و گلاب بسرشند
آخر که پستان را بحال خود بگذارد تا بزرگ نشود صفت آن آرد جو دوغ سوخته متساوی بکوبند و بسرکه بسرشند و بر او بندند
بیاپلی طلا کنند ضمادی که شیر از پستان کم کند صفت آن زردی سرکه اکلیل الملک رد باقلا آب قوی بسرشند ضمادی
که ورم پستان را سفید بود صفت آن باقلا جو حلبه خطمی کعک هر یک ده درم زعفران پنجدرم بکوبند و بسفیده تخم مرغ
بسرشند ضمادی که سعفه را سفید بود صفت آن زنجار اشق زراوند مقل خردل زاج متساوی بکوبند و با روغن
گندم و سرکه و عسل بسرشند ضمادی که سعفه مزمنه را سفید بود صفت آن نمک هندی سوخته زاج سوخته کبریت
بازو زرد چوبه هر دو اسنک زراوند نطولی که سهر و زکام گرم را سفید بود صفت آن بنفشه تخم کاهو هر یک پنجدرم نیلوفر
پوست خشخاش ورق گل بابونه هر یک کفی بجوشانند و سر را بران فرود آرند و بر سر آن ریزند نطول که صداع بارد را سفید
باشد صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر یک هفت درم نمام ورق غار شیح هر یک چهار درم آخر مالیخولیا را
سفید بود صفت آن بنفشه نیلوفر خطمی ورق بید ورق کاهو خبازی و باه ترنج تخم خشخاش گل خطمی سفید بابونه
هر یک پنجدرم سپستان بیست عدد بجوشانند و سر بنجار آن بردارند و آب صافی آن با ده درم روغن بنفشه بر سر ریزند
نطول که صداع ریحی را سفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر یک هفت درم نمام ورق غار شیح
هر یک چهار درم نطول مالیخولیا را سفید بود صفت آن بنفشه نیلوفر خطمی ورق بید ورق کاهو خبازی و باه ترنج
تخم خشخاش گل سفید بابونه هر یک پنجدرم سپستان بیست عدد بجوشانند و سر بنجار آن بدارند و آب صافی آن
با ده درم روغن بنفشه بر سر ریزند ضمادی که صداع ریحی را سفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک تخم کرفس رازیانه
زیره صعتر مرزنجوش شبت سداب متساوی بجوشانند آبزن که قولنج و عسر بول و ریاح بارده را نافع بود صفت آن خشک بابونه
اکلیل الملک شبت حلبه و باه ترنج خطمی رازیانه سبوس بنفشه پوست خشخاش هر یک کفی بجوشانند و دران نشینند
باب هفتم در ذرورها ذرور عزیزی که ابتدای نزول و انتشار و ضعف بصر و سلاق و غشاوه را نافع بود و سفوف

درمی شیطرج بزنگ سرگین کنجشک انزروت هر یک درمی و نیم بکوبند و با آب سوس بسرشند طلائی که بهق سفید را
سفید بود صفت آن زرنیخ ده درم کندش شیطرج هر یک پنج درم بکوبند و با روغن زرد بسرشند و طلا کنند
طلائی که برص را ببرد صفت آن شیطرج خربق سیاه پوست بیخ کبر تخم ترب روناس خردل اقیمادی بکوبند
و با سرکه و آب مورد طلا کنند ضمادی که بهق سیاه و سفید را مفید بود صفت آن کندش خربق سفید مویزج سقمونیا
هر یک ده درم شقائق بست درم روناس شیطرج خردل زریون تخم ترب شحم حنظل هشت درم بکوبند و بسرکه بسرشند
طلائی که جرب را مفید افتد صفت آن کبریت فلفل مرداسنگ چرک نقره زراوند خربق زرنیخ متساوی بکوبند و زیبق
در زیت کشته و همه بیامیزند و طلا کنند و در آفتاب شش ساعت رها کنند پس بآب اشنان بشویند طلائی که
جرب تر را مفید بود صفت آن زرنیخ اقلیمیا زبد صبر مر اقاقیا حضض سعد شیاف مامیثا زعفران گل ارمنی بکوبند
و با آب کشنیز بسرشند ضمادی که اورام حاده کبد را مفید بود صفت آن صندلین بابونه اکلیل الملک هر یک
سی درم ورق گل نیلوفر بنفشه آرد جو هر یک چهار درم بکوبند و بروغن گل بسرشند و بران نهند ضمادی که حرارت قلب
و کبد را ساکن کند صفت آن سنبل مصطکی افسنتین صبر حضض نیلوفر لادن هر یک ده درم عود چهار درم بکوبند
و شمع ده درم بگدازند و ادویه بدان بسرشند ضمادی که حرارت قلب و کبد را ساکن کند صفت آن شمع سفید
سی درم روغن گل و بنفشه هر یک بست درم با هم دیگر بگدازند و بعد از آن کفگیره با گلاب و آب تو کرد و آب کشنیز و کاسنی
و بستان افروز و خل خمر یک بسایند و بران موضع نهند ضمادی که صلابت طحال را مفید بود صفت آن مقل ازرق
درم اشق ده درم باقلا کرسنه نخود اکلیل الملک حلبه برگ بابونه سنبل هر یک پنج درم بکوبند و مقل و انجیر در سرکه
خیسانند تا حل شود و این ادویه بدان بسرشند و اندکی روغن شبت و بابونه با آن ضم کنند و طلا سازند و اگر
اشق در خل خمر بگدازند و طلا کنند سفید بود آخر انجیر سیاه پنج عدد در سرکه خیسانیده قسط چهار درم بادام تلخ ده
بیخ کبر سه درم بکوبند و با روغن خیری و آن سرکه و انجیر بسرشند و در خلل خلو معده طلا کنند و دو ساعت بگذارند
ضمادی که نقرس و اوجاع مفاصل را مفید بود صفت آن بنفشه صندل سفید مغاث خطمی بنگ آرد جو سورنجان سا
بکوبند و با روغن کنجد و سفیده بیضه و سرکه بسرشند ضمادی مسهل اگر بر فم معده نهند قی آورد و اگر بر
نهند اسهال و اگر بر زهار نهند ادرار بول و طمث کند صفت آن برنج کابلی قثاء الحمار هر یک سه درم خربق سفید مردار

ساذج قروح را مفید بود توتیا سه درم اثمد سه درم توبال مس یکدرم ونیم شیح سوخته بود و اقلیمیا از هر یکی نیم درم کحل ساده

قوی بصر و ناشف رطوبت بود و جرب و سبل را نافع باشد صفت آن اثمد توتیای هندی توبال مس شیح سوخته هر یکی چهار درم

سیران یکدرم صمغ کحلی که سبل را مفید بود صفت آن پوست هلیله زرد زنجبیل هر یکی پنجدرم فلفل سفید دو درم نوشادر یکدرم

ساذج مغسول دو درم برودی که حصرم جرب و سبل و سلاق و دمعه را مفید بود صفت آن توتیای کرمانی پوست هلیله زرد هر یک پنج درم

زنجبیل دار فلفل سه درم ملح هندی مامیران هر یکی دو درم بکوبند و باب غوره هفت روز بپرورند و بعد از ان خشک

کنند و بسایند آخر توتیا زرد چوبه هر یک ده درم هلیله زرد زنجبیل هر یکی دو درم ونیم نمک هندی یکدرم برودی که

حرارت عین را ساکن کند صفت آن اقلیمیا ذهب چهار درم توتیای هندی سرمه هر یک پنجدرم بسایند و بگلاب و خل خمر سرشته

دو در خرقه کنند و بشویند و بمالند و بعد از ان خشک نمایند با دو دانگ کافور سحق کنند برودی که مدر را مفید بود صفت آن

ساذج مس سوخته افیون نشاسته هر یک پنجدرم صمغ عربی سه درم اقلیمیا چهار درم اسفیداج شصت درم بسایند برود سوم

اوجاع چشم را مفید بود صفت آن افیون ده درم کافور دو درم مشک یکدرم زعفران دو دانگ پنجدرم مس سوخته درمی

اقلیمیا ذهب پنجدرم صمغ عربی چهل درم توتیا هندی قاقله قیشا هر یک دو درمی سرمه بیست درم نبات دو دانگ ضفدع حلیه گلنار

ساذج هر یکی دو دانگی برود کافوری توتیای کرمانی مغسول پنجدرم کافور دو حبه برودی که بیاض و رمد را مفید بود صفت آن اقلیمیا

شانزده درم اسفیداج دوازده درم افیون کتیرا نشاسته هر یکی دو درم انزروت هشت درم ذرور اصفر کبیر اوجاع عین که

از رطوبت بود مفید باشد صفت آن انزروت بشیر خر پرورده پنجدرم مامیثا دو درم صبر تخم گل زعفران هر یک نیم درم افیون چهار دانگ

ذرور ابیض رمد حدیث را مفید بود صفت آن انزروت پنجدرم نشاسته دو درم نبات و صمغ عربی هر یک درمی ذرور اصفر صغیر

رمد صبیان و ریاح و درد هیج را مفید بود صفت آن انزروت پرورده ده درم شیاف مامیثا دو درم نشاسته چهار درم

زرد وک کبیر سه درم با هم بسایند ذروری که رمد کهنه را مفید بود صفت آن اسفیداج اقلیمیا فضه هر یکی دو درم شادنه مس سوخته هر یک

سه درم ونیم کتیرا شش درم بسایند برود نج هر یکی دو درم صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم لولو بابحر نبات نشاسته هر یکی چهار

درم ذروری که دمعه و ظلمت و حکه را مفید بود صفت آن آبله زبانه پنجاه درم فیلزهره کلنگ و خروس و کبک هر یکی سه درم

مشک و کافور هر یکی نیم مثقال بسایند و در آب رازیانه پرورده کنند تا خشک شود پس سحق کنند ذروری که رمد را مفید

بود صفت آن انزروت پرورده نشاسته نبات متساوی بسایند اکسیر عین قروح عین را مفید بود صفت آن

بصر باشد و رطوبت زائل كند صفت آن توتياى هندى توبال مس سوخته لولونا سفته اسبيداج ساذج اقليميا زر صبر سقوطرى
سرطان بحرى زعفران سنبل هر يك دو درم شادنه مغسول شش درم فلفل سفيد دار فلفل نوشادر هر يك درمى
و نيم مشك دانگى كافور نيم دانگ آخرى اقليميا زر توتيا صبر سرطان بحرى مس سوخته توبال مس اثمد توبال نحاس ساذج
صبر نحاس محرق فلفل سفيد و سياه دار فلفل نوشادر هر يك درمى شادنه مغسول دو درم و نيم مشك نيم دانگى باسليقون كبير
جرب و سبل و ظفره و دمعه و حكه عين را سفيد بود صفت آن اقليميا نقره زبد البحر هر يك ده درم مس سوخته پانزده درم
نمك اندرانى ساذج هندى اسفيداج رصاص فلفل دار فلفل جند بيدستر سنبل اثمد هر يك دو درم قرنفل يكدرم صبر سقوطرى
پنج درم اشنه نمك هندى هر يك درمى ماميران نوشادر زرد چوبه هر يك سه درم پوست هليله زرد چهار درم نمك بسته دو درم
مثقال عصاره ماميثا پنجدرم نيك سحق كنند تا همچو غبار شود باسليقون صغير اقليميا زر زبد البحر هر يك ده درم
مس سوخته پنجدرم اسفيداج نمك اندرانى نوشادر جعده ساذج فلفل دار فلفل هر يك دو درم مشك شحم حنظل هر يك
نيم درم قرنفل اشنه هر يك درمى روشنائى كه سبل و ظفره و جرب و بياض و ظلمت و دمعه و غشا را مفيد بود صفت آن
شادنج مغسول مس سوخته اقليميا فضه نمك هندى بوره ارمنى زنجار دار فلفل هر يك چهار درم فلفل سياه و سفيد زبد البحر
هر يك هشت درم صبر سنبل قرنفل هر يك چهار درم و نيم زنجبيل بليلج هر يك دو درم زعفران نوشادر هر يك درمى نسخه آخرى
مس سوخته شادنج هر يك پنج درم فلفل دار فلفل زعفران شحم حنظل هر يك نيم درم زنجار صبر بوره هر يك درمى اقليميا
دو درم كحل زعفران تاريكى و خاريدن و آب ريختن چشم را مفيد بود صفت آن زعفران سنبل هر يك دو درم فلفل
و نيم دار فلفل يكدرم نوشادر نيم درم مازو سه درم كافور نيم دانگ كحل الجواهر مقوى بصر بود صفت آن اثمد هفت درم توتيا
مارقشيشا پنجدرم اقليميا زر مغسول لولو نا سفته هر يك سه درم زعفران نيم درم شادنج دو درم كحل ساذج تقويت
عين كند و مژه برويا ند صفت آن سرمه شش درم مارقشيشا چهار درم اقليميا ذهب دو درم زعفران سنبل هر يك نيم درم
قرامى بولو دانگى و نيم كحل بنفشجى ظلمت و حكه و دمعه را مفيد بود صفت آن شادنه دو درم خون سياوشان قاقله مشك هر يك دانگى
مازو هر يك درمى ساذج دو دانگ سنبل دار فلفل هر يك نيم درم كافور نيم دانگ كحل توتيا بياض را زائل كند صفت آن زبد البحر
ذهب رگين سماروج چار درم قشيشا سرطان بحرى هر يك چار دانگى نمك اثمد پنجدرم شادنه لولو نا سفته هر يك
توتياى هندى سه درم زنجار نوشادر دار فلفل سنبل قرنفل هر يك دانگى و نيم ماميران نمك هندى هر يك دو دانگ كحل ا

٥١ باسليقون

٥٢

سفیداج اشق نشاسته صمغ عربی هر یک درمی بکوبند و با آب سداب بسرشند آخر جرب و سبل و بیاض و آثار قروح
ساده را نافع بود صفت آن اقلیمیا، فضه فیون هر یک درمی اسفیداج صمغ عربی زنگار اشق هر یک دو درم شق بحیسانند
ادویه کوفته بدان بسرشند شیاف صفر غشاده و لستره آب را نافع بود صفت آن انزروت شیاف مامیثا هر یک هشت
درم مر بوره ارمنی فلفل سفید هر یک چهار درم زرنیخ سرخ دو درم زعفران درمی و نیم آخر غشاده و سلاق را
نافع بود و خره بر وبانده و مقوی بصر باشد صفت آن اقلیمیا زر اقاقیا هر یک پنج درم رونخج دو درم فیون هر یک نیم درم صمغ عربی
زنگار هر یک چهار درم اثمد یک درم با آب سحید بهم در آمیزند و ذرورات مرهم داخلیون خنازیر و اورام صلب را
تحلیل برد صفت آن مرداسنج ده درم بسایند و با بست درم روغن زیت بجوشانند پس لعاب حلبه و بزر کتان و خطمی هر یک
بست درم بر سر آن بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرو گیرند و بر هم زنند تا آنکه استواتی حاصل شود مرهم کافور گوشت
بر ویاند و ریش خشک کند صفت آن شمع سفید اسفیداج هر یک دو درم و روغن گل چهار درم کافور دانگی سفیده تخم مرغ درمی باهم بیامیزند
مرهم باسلیقون گوشت برویاند صفت آن زفت راتینج هر یک پنج درم قنه چهار درم با زیت بگدازند آخر مرداسنگ جاوشیر و انزروت
انزروت زراوند مدحرج هر یک پنج درم صبر زفت رومی راتینج شمع هر یک پنج درم روغن کنجد پانزده درم مرهم زنجفر خنازیر
و سرطان را نافع بود صفت آن مرداسنج پنج درم قنه اشق هر یک ده درم علک البطم شش درم شمع ده درم زنجفر چهار درم با زیت
یا روغن کنجد مرهم سازند مرهم خل قروح را خشک کند و گوشت برویاند صفت آن مرداسنگ ده درم با زیت و سرکه هر یک چهل درم
بسایند و دو درم زردچوبه بسایند و با آن ضم کنند و بر بندند مرهم زنجار گوشت زائد کند و قروح را خشک گرداند صفت آن علک البطم
راتینج هر یک پنج درم زنجار ده درم با روغن زیت بیامیزند مرهم نوره آکله و حرقت آتش را مفید بود صفت آن آهک شسته
با روغن زیت بیامیزند آخر آهک شسته چهل درم تخم چقندر رکرنب شمع هر یک سی درم روغن گل نیم رطل مرهم مرسل
اورام صلب و خنازیر و سرطان و طاعون را نافع بود صفت آن شمع راتینج مقل ازرق مرداسنگ هر یک چهار درم جاوشیر زنجار قنه هر یک
ده درم اشق هفت درم زراوند طویل میعه هر یک سه درم آنچه کوفتنی باشد بکوبند باقی را بزیت بگدازند و مرهم سازند
مرهم اسفیداج گوشت برویاند صفت آن شمع ده درم روغن گل پنج درم بگدازند و اسفیداج ده درم با آن بیامیزند مرهم
قلقطار قروح مزمنه و سرطان و اورام جا[illegible] را نافع بود صفت آن پیه خوک و زیت هر یک رطلی مرداسنگ نیم رطل قلقطار
چهل درم باهم بسایند مرهم شادنج سرخ و شقاق و قروح فرج و قضیب را نافع بود صفت آن روغن گل نیم رطل هر یک

الحال قاطع لحم میت فاسد را
ما دوای حری از برای دفع ضرر آن
و اصل چیزی که اعتماد کرده اند برای
تعریه آن موم بود پس بعد از آن
اطبا توسع کردند در آن بعد از آن
کردن ادویه آن و جمع آن بیان
تصریح کرده اند که از ترنم
با شحم خوک و زیت و صمغ
تا است سال قوت آن باقی
بماند خصوصا اگر در آن
و بعضی اعتقاد دارند که
از زیت باشد

شادنج مغسول لولو سفید توبال برنج مس سوخته اقلیمیا ذهب از هر یک ده درم سرمه مرقشیثا زبد البحر هر یک دو درم می درور
که قرح عین را مفید بود صفت آن شادنه مغسول شیح سوخته هر یک پنج درم پوست بیضۀ شتر مرغ نشاسته پنجدرم درور
که بیاض را مفید افتد صفت آن سرطان بحری اقلیمیا ذهب سکبینج سمار شیح سوخته زبد البحر متساوی بسایند
شیاف قیصری طرفه را مفید بود صفت آن شادنه دوازده درم صمغ عربی مس سوخته هر یک شش درم قلقطار سوخته
زنجار هر یک هشت درم افیون دو درم و نیم بکوبند و بسایند و بآب رازیانه بسرشند و شیاف سازند در سایه خشک کنند
بوقت حاجت بسنگی بمالند و در چشم کشند شیاف دینارجون وجع و حرارت و ظفره را مفید بود صفت آن اقلیمیا ذهب
اسفیداج هر یک ده درم کتیرا مر هر یک پنجدرم سبد لولو خون سیاوشان هر یک چهار درم مس سوخته زعفران نشاسته هر یک
دو درم زرد چوبه یکدرم زرنیخ سرخ نبات افیون اقاقیا هر یک نیمدرم بکوبند و بآب بسرشند و شیاف سازند شیاف مرارات
ظلمت و ضعف عین را مفید بود صفت آن انزروت صبر زعفران هر یک دو درم زهره کفتار زهره کبک و عود بلسان هر یک
درمی بسایند و بآب سداب شیاف سازند آخر زهره کلنگ و سبوت و تیس و عقاب و باز و کبک و باشه و روباه و خروس و سباط
در سایه خشک کنند و متساوی بسایند ده درم از آن با تخم حنظل و سکبینج و فرفیون هر یک درمی بسایند و بآب رازیانه بسرشند
شیاف ممرج ظفره و سبل و بیاض را مفید بود صفت آن کحل زنگار ساذج هر یک درمی و نیم قلیمیا دو درم اشق سکبینج دار فلفل
هر یک نیمدرم اشق و سکبینج را بجوشانند و باقی را بکوبند و بدان بسرشند شیاف اسود وجع و سبل را مفید بود صفت آن اسفیداج
چهار درم صمغ عربی کتیرا هر یک درمی اقاقیا مغسول پنجدرم سنبل افیون هر یک چهار دانگ و نیمدرم شیافی که درد
عین و رمد و دمعه را نافع باشد و حرقت سبل را مفید بود صفت آن قلیمیا زر اسفیداج افیون مس سوخته صمغ عربی هر یک چهار درم سنبل
نشاسته هر یک درمی و نیم اقاقیا مغسول بست و چهار درم بکوبند و بآب روباه ترک بسرشند شیاف ابیض حرقت
و ابتدای رمد را مفید بود صمغ نشاسته کتیرا هر یک دو درم اقلیمیا فضه درمی اسفیداج شش درم بکوبند و بسفیدۀ بیضه
تخم مرغ بسرشند شیاف احمر رمد را مفید بود صفت آن شادنه مغسول شش درم مس سوخته چهار درم سبد لولو کهربا هر یک دو درم
صمغ عربی کتیرا هر یک پنجدرم خون سیاوشان زعفران هر یک نیمدرم صمغ بجوشانند باقی بسایند و بدان بسرشند مرهم آخر
جرب و سلاق و سبل و آثار خارحینی نافع بود صفت آن شادنج شانزده درم زنجار دوازده درم قلقطار سوخته هشت درم
شب یمانی ده درم مس سوخته چهار درم بسایند و بشراب بسرشند شیاف اخضر بیاض را کند صفت آن زنجار درم

وبران ریزند وبریان کنند پس خشخاش و مغز فستق دران ریزند و فرود آرند آخر آرد شسته یکمن سه رطل آب
ده درم گلاب یک رطل روغن کنجد بجوشانند پس دو من قند بر آن کنند و بزنند عصیده تمر مغز نان پاره نود درم آن خرما خرما را دانه
بیرون کرده با دو من آب بجوشانند تا حل شود پس فرود گیرند و بدست بمالند و بپالایند با رطلی قند و رطلی عسل و یکدرم
زعفران بجوشانند و کعک خرد کرده کوفته و بیخته آنقدر که باید دران ریزند با یکمن روغن کنجد بریان کنند و جوز و
بادام و فستق مجموع مقشر دران بریان کنند مسمن مغز بادام فندق فستق حب صنوبر چلغوزه شهدانه بکوبند و بعسل سرشته
وهر روز بمقدار بست درم تا سی درم بخورند سفوفی که فربه کند صفت آن حب بادام فندق حب مغز کنجد خشخاش هر یک بست درم
کسیلا ده درم فانیذ مثل مجموع بکوبند و هشت درم تناول کنند مسمنی که محروری را مفید بود صفت آن نخود شبانروزی
در شیر گاو خیسانند و سی درم ازان با برنج خیسانیده شسته و خشخاش و گندم و جو مقشر و قند هر یک سی درم بادام مقشر
پنجاه درم بکوبند و هر روز سی درم تا چهل درم ازان در شیر بجوشانند بخورند و بحمام روند آخر نخود باقلا حرف سفید
نانخواه هر یک ده درم کسیلا چار درم زیره کرمانی فلفل هر یک درمی بکوبند و با مثل آن آرد سفید بسرشند و نانی بپزند
با شیره حسو سازند آخر مغز … جوز گندم بهمن زرنباد کتیرا خشخاش کهربا هر یک سه درم بکوبند و با آرد گندم و شکر
بیامیزند و هر روز بست درم ازان با شیر و روغن حسو سازند مسمنی که هزال از اکل طین حاصل شود باز دارد صفت آن خشخاش …
بهمن زرنباد بکوبند و با شیر و شکر حب سازند و بعد ازان بحمام روند مسمنه که فربه کند صفت آن کلهٔ میش فربه بستانند و بکوبند و نیم
رطل مغز بنه و دو رطل شیر و نخود و برنج شسته و گندم هر یک ده رطل و نیم بکوبند و بجوشانند تا مجموع مهرا شود پنجاه درم
ازان آب صافی کرده با روغن بادام و جوز هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند بعد ازانکه دفع براز کرده باشند
و بخوابند در ماهی پنج نوبت همچنین کنند که موجب فربهی باشد باب بستم در متفرقات حابسات رعاف کاغذ سوخته
شاخ گاو کوهی سوخته انزروت گلنار خون سیاوشان کندر زاج قلقطار صبر اقاقیا مرماز و سوخته شیطلنی هر یکدرم سه
کافور دانگی بکوبند و در بینی دمند آخر پوست بیضه سوخته اقاقیا پوست انار کاغذ سوخته هر یکدو درم بکوبند و با آب … در د
بسرشند و فتیله سازند و در بینی دمند آخر کاغذ سوخته اقاقیا شب یمانی کافور هر یک پنجدرم زاج … لسان الحمل … سوخته
بسرکه باز نشانند و هر یک یکدرم عصارهٔ لحیة التیس سپاج سوخته هر یک هفت درم کشنیز خشک سوخته ده درم بکوبند و
با آب لسان الحمل بسرشند حابسات قی ادویه که قی صفراوی باز دارد صفت آن زرشک انار دانه سماق گلنار طباشیر ورق گل انغوزه

بیست درم شمع شش درم اسفیداج عصارهٔ لحیة التیس شادنه مغسول گل ارمنی هر یکی ده درم افیون مصری
پنجدرم آنزروت ماهی که گوشت برویاند و قروح رطبه را خشک کند صفت آن مرداسنگ شسته درم گلنار زرنیخ سرمه زرد چوبه حنا
خون سیاوشان شیح سوخته شب یمانی اقلیمیا فضه هر یک درمی و با شمع و زیت مرهم سازند آخر مرداسنگ
ده درم بسایند و با سی درم زیت بجوشانند پس کندر دقیقه و انزروت و خون سیاوشان و زفت هر یکی ده درم
بسایند و با آن بیامیزند مرهمی که احتراق و قروح مقعد و گزیدن دواب را نافع بود صفت آن مرداسنگ یکدرم اسفیداج
پنجدرم بسایند و با شمع و روغن گل بیامیزند و چون از آتش فرو گیرند سفیدهٔ تخم مرغ با آن بزنند مرهمی که بوا[سیر] را
نافع بود صفت آن شمع سفید کوهان شتر گداخته هر یک پنجدرم زفت رومی دو درم قطراسالیون رومی آب گندنا ده درم مرهمی
که بحرقت آتش مفید بود صفت آن خبث نقره اسفیداج قیمولیا بوره مغسول روغن گل سفیدهٔ بیضه با هم بیامیزند مرهمی
که گوشت زائد ببرد و اورام صلب گرداند صفت آن اشق در آب حل کنند و با هم چندان صابون و زنگار بسایند و
با ربع آن زرد چوبه بیامیزند و یک بر دیگ دوای اکال بود عفونت و آکله گوشت زائد را بکند صفت آن زرنیخ سرخ و
هر یک شش درم مر دو درم آهک آب نرسیده ده درم بلوط ده درم زنجار یکدرم بسایند و بخل خمر بسرشند و قرص سازند
و خشک کنند ذروری که گوشت زائد بخورد صفت آن آهک آب نرسیده ده درم زرنیخ سرخ و زرد قلقطار هر یکی دو درم
کنند اقلیمیا فضه خربق سفید هر یک سه درم بسایند و نگهدارند آخر آهک پنجدرم زاج دو درم قلقطار پس تنکال
مرداسنگ خبث رصاص هر یک مثقال ذروری که بواسیر و قروح را مفید بود صفت آن انزروت دم الاخوین متساوی
بکوبند ذروری که گوشت برویاند و قروح خشک کند صفت آن صبر ده درم کندر گلنار هر یک پنجدرم ذروری که خون
و جراحات خشک کند صفت آن مر صبر انزروت دم الاخوین گلنار کندر ذروری که زخم شمشیر را که رسیده نافع بود و خون
صفت آن مر صبر انزروت دم الاخوین زنجار راتینج اشق متساوی ذروری که قروح را اندمال گرداند صفت آن صبر گل
زرنیخ مغسول اقلیمیا مغسول متساوی ذروری صبر گلنار مر انزروت زردچوبه باب نوزدهم در حلاوات و مسمنات
حلوائی که تقویت دماغ کند و فربه گرداند و ناقه را مفید بود صفت آن قند یک من با چاشنی آب ... دیگ کنند و بجوشانند
تا منعقد گردد پس دارند و مغز ... بادام مقشر کوفته بر آن ریزند و بر سر تخته پهن کنند تا خشک شود حلوائی که گرده
تقویت دهد صفت آن ... سفید با یک من روغن گاو بریان کنند و سه رطل عسل و بیست درم گلاب یکدرم زعفران ... آب با هم بیا

مجامعت بردارند ادویه که در استعمال آن استدلال جویند بدانکه زن آبستن خواهد شد یا نه کنند حب بلسان هر یکی
دو درم سیعه و قرنفل و دارچینی هر یکی یک درم سنبل چهار درم ساذج نیم درم بکوبند و بسرشند و حب سازند دو در مجمر آتش نهند و دخنه
گیرند اگر بوی بخار آن از دهن بیرون آید آبستن خواهد شد ادویه که مسکر باشد گاه باشد که جهت اخراج پیکانی
یا داغی یا شقی که در حالت هشیاری طاقت نمیدارند بدان محتاج شوند افیون نیم درم خشخاش سیاه دو درم تخم کاهو ست
درم در سه رطل آب بجوشانند تا برطلی آید نیم رطل گندم پاک دران بجوشانند تا آب تمام نشیف شود پس گندم خشک کنند و
بکوبند و مثقالی ازان بکار برند و بدهند بخود شود اگر خشخاش سیاه تخم کاهو هر یک پنج مثقال بزر البنج دو مثقال بجوشانند و
صافی کنند و با قند بقوام آرند مثقالی ازان مسکر بود اگر اشنه در شراب بجوشانند و بدهند که بخود کنند و چون خواهند که افاقه شود
شبت بجوشانند و بدهند یا رازیانه در شراب بجوشانند و اگر ازان بتناولی شوند تریاق کبیر بدهند و اگر خواهند که مستی و دهنیان شود
سرکه کهنه با گلاب بدهند یا دوغ گاو یا برف یا شربتی از شراب غوره برف سرد کرده اگر چهار روز آب انار و شراب اخسیانند و ازان
شراب کسی را بدهند دشمن شراب گردد و مگس خشک کرده دانگی بسایند و در شراب کنند همین عمل نماید و اگر سکنجبین و مقل هر یک
مثقالی شب یمانی شیح کعب خوک را [illegible] نه هر یک مثقالی سوخته با هم بسایند و آب رازیانه بسرشند و بر احلیل طلا کنند و بگذارند تا خشک
شود با هر که مجامعت کنند موجب دوستی شود و عسل و زنجبیل بر ذکر طلا کنند همین کنند و اگر اسفیداج و مامیران و دندان پلنگ
سوخته و سرگین کبوتر و زهره خرس و اشنان سوخته هر کدام که باشد دانگی بسایند و زن بخود بر دارد موجب دشمنی گردد
و اگر بالنگو و گاوزبان و لولو و مامیران و مرماحور و زنجویش صعتر عود خام بسد هر یک مثقالی بکوبند و شراب مثقالی نهاشتا
کسی که عاشق باشد بدهند عشق او زائل گردد و اگر همین رخ طالیسفر بستان افروز تخم نام بنجنکشت فراسیون افلونیا
قیصوم و کندش هر یک مثقال بکوبند و آب خبازی بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و نیم درم ازان بسایند و کسی را
دهند که عاشق نباشد عاشق و محزون گردد و اگر علق و خراطین را بکوبند و با روغن بنجد بر ذکر طلا کنند بعد ازانکه بسیار
مالیده شود بزرگ گردد و اگر قضیب بحری در شست بمانند و بعد ازان زومی با روغن یاسمین طلا کنند همچنین بود و اگر
عاقرقرحا دو درم تا ده درم آب غیصل بسایند و بر ذکر طلا کنند همین عمل کند و اگر سرکه ترش در آفتاب نهند تا گرم شود و خرنوب چند
روز ان انار زند و بردارند و بدیگر نهند چون خشک شود دیگر بردارند مکرر چنین کنند و اگر زبرگ عود و سعد و زر آن درم و قرنفل
و رامک هر یکی درمی مشک دانگی و صوف بشراب تر کنند و باین ادویه بیالایند و بخود برگیرد فرج را تنگ گرداند و اگر مشک

هر یک دو درم پوست فستق نیم درم بکوبند و مثقالی از ان با آب سیب یا به بخورند آخر که قی سوداوی باز دارد قرص آن ورق گل پا درم
زرشک سه درم نعناع پوست فستق مصطکی عود خام سنبل سعد قرنفل تخم کشنیز زیره کرمانی در سرکه خیسانیده هر یک
دو درم بکوبند و دو درم از ان با آب بخورند آخر قی و سفینه را نافع بود قرص آن انار دانه ترش ده درم مصطکی نعناع هر یک درمی رطلی
آب بجوشانند تا به نیمه آید صافی کنند عود و شک هر یک درمی بسایند و بر آن ریزند و صافی کنند و بخورند آخر خشخاش آرد می شانند
قرنفل سعد هر یک ده درم گزنارج پوست انار کنند هر یک پنج درم افیون دانگی بکوبند و با آب سیر سرشند شربتی یک درم بیاشامند
ادویه که اشتها گل خوردن قطع کند قرص آن زیره کرمانی نانخواه انیسون تخم کرفس هر یک ده درم فلفل دو درم قرنفل نیم درم بکوبند
و مثقالی بخورند آخر مصطکی دو درم عود خام درمی زیره کرمانی نیم درم بکوبند و با ده درم گلنگبین بیامیزند و بدو نوبت
بخورند ادویه عرقیه اگر بوره ارمنی بروغن بابونه حل کنند و در بدن بمالند عرق نیاید و آب شکر نیز چنین کند آخر
مازو قرحا در روغن کنجد بجوشانند و بمالند آخر زنجبیل و آب سیر و بسایند اگر مازو سوخته و کوفته بروغن گل پرورده
در بدن بمالند عرق به بندد آخر گل ارمنی مرداسنج بروغن گل پرورده بسایند و با آب ... در بدن بمالند عرق باز دارد
آخر گلنار مورد مازو متساوی بکوبند و با آب غوره بمالند آخر گل ارمنی ورق مورد بکوبند با روغن مورد بمالند ادویه
حبل بهمن سرخ کتیرا اسقنقور زهره گاو زرنباد درونج هر یک مثقالی لولو ناسفته خردل سفید هر یک نیم مثقال بکوبند
و بعسل بسرشند و سه روز پیاپی هر روز مثقالی بخورند بعد از ان مجامعت کنند که موجب حمل شود فرزجه تقلیل جماع
درم روغن بلسان دو درم جاوشیر بیخ نرگس هر یک درمی عسل سه درم با هم بیامیزند و بصوف بردارند آخر مغز بادام (؟)
و مرگیری و سماق مرزعفران عود هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و بردارند آخر زعفران حماما سنبل اکلیل الملک هر
سه درم ساذج قردمانا هفت درم پیه بط و مرغ شمع روغن سنبل هر یک دو درم با سفیده بیضه ده درم بیامیزند و بعد از طهر
بخوری که نافع بود خون خرگوش سداب باشیشعان متساوی بکوبند و بروغن گاو تازه بسرشند و در مجمر آتش
برگیرند بخوری دیگر زرنیخ جوزبسر وسیعه مروج مازو هر یک پنج درم حب الغار هشت درم بکوبند و بشراب کهنه
بسازند و بعد از طهر بدان تبخیر کنند دوائی که چون استعمال کنند جنین مسقط شود قرص آن زرنباد درونج مازو چند
حلتیت مبا شیر هر یک درمی زنجبیل دو درم قند دوازده درم سکبینج نیم مثقال بسایند و با عسل بسرشند دو درم
مثقالی بخورند فرزجه که جنین را نافع بود قرص آن قسطافلیون شیح هر یک دو درم افیون فلفل هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند

قسم زیره استخوان ساق کبوتر سوزانیده باشند جهت اعاده بکارت از مجربات است ۱۲
تکبیر ۵۳ بخور با نفع جمیع آنچه بخورات ادویه را گویند که بر آتش نهاده دود آن به عضو رسانند ۱۲ کذا فی منتخب الالفاظ چون درین کتاب نسخه های خضاب مذکور نیست و مصنف از آن ترک نموده لهذا

دلیل است و انضج در جمیع اجزاست وطعمی بر وی غالب نباشد و بقدر غیر محسوس مائل بشیرینی بود و طعم غالب دلیل است
بر آنکه وی طعمی نبوده و بی رائحه بود که دلیل است بر بودن این طبیعت خوب و عدم اختلاط بچیزهای که رائحه و دیگر آنکه
از مفسدات و متغیرات مثل مجاورت کافور و فرفیون و جند بیدستر و آهک و مشک و امثال آن و رسیدن نمی باران و
آب دریا و گرمی آفتاب محفوظ باشد و نگاه داشتن آن در میل مشک مانع افتادن کرم است و دیگر آنکه پوسیده دار نباشد و هرگاه
قصد خوردن کنند باید که اول تنقیه بحسب حاجت نمایند و اکثر حاجت فصد و مسهل افتد و گاهی بیکی اکتفا نموده میشود و
گاهی بشرط عدم حاجت هر دو ترک نموده می آید و آب ترک نمایند مثل آب غسلا و بر عرقهای مناسبه اکتفا ورزند و ادنی
مدت ترک آب یک هفته است قبل شروع نمودن این هیچ عادت بکم خوردن نمک نمایند تا اینکه وقت شروع نمودن
قدر قلیلی از نمک باقی باشد و برای مزاج گرم خریف و برای مزاج بارد ربیع مناسبست و در گرما گرم و در سرما سرد استعمال ممنوع است
و بدون ضرورت عظیم استعمال این دوا نباید کرد و در ایام خوردن اجتناب از آب سرد و حموضات و بقولات و لبنیات و فواکه
رطبه و تناول نمک و اطعمه غلیظ و کثرت اکل و امتلاء معده و جماع و حمام و حرکات مختلفه و جز آن آنچه منافی صحت باشد لازم دا
و از شیرینیهای مفرط و ادویه گرم پرهیز نمایند اگر سن و مزاج مقتضی تبرید باشد شیره خرفه و امثال آن همراه بیدمشک
و گلاب و دیگر اشربه استعمال باید کرد و اگر دیگر عوارض مثل پیچش و جز آن رو دهد ادویه این مرض همراه چوب چینی با عرقیات
استعمال باید نمود و تا مقدور از غم و جز آن اجتناب نمایند و بفرحت و صحبت بگذرانند و چون از خوردن وی فراغ شود
همان پرهیز که در میان خوردن آن بود تا چهل روز مرعی دارند و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نمایند و بتدریج
در عرصه بیست روز تمام نمک کنند و از حمام و جماع تا اربعین پرهیز باید کرد و اگر خواهش بسیار باشد بعد از بیست روز قصوری ندارد
و بسا باشد که موجب مضرت میگردد و ایام خوردن چوب چینی کهولت است ابتدای شیخوخت بود و در آخر شباب نیز مجوز است
و ترکیب خوردن این دوا را بطریق صد در رساله بامرقوم شده اما طریقه مخصوص این فقیر و ماتان انیست که بگیرند یک
مثقال چوب چینی و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ سنگ یا نقره یا سفال مسی یا بسیار قلعی دار انداخته ۶ عرقهای مناسب
که وزن دوا ۶۰ تا باشد تا دو پهر شب تر نمایند و بعد از آن که دو پهر بگذرد بر آتش ملائم بپزند که چهار حصه باید [illegible]
آهسته دهن ظرف وا کنند نیم دام وقت صبح و نیم دام وقت شام با قدری نبات شیرین کرده بطریق قهوه بخورند با
بجای آب همین نمایند غذا نان آرد گندم و جو و قلیه و شوربا و پلاو و چلاو و کباب بی نمک زرده و حلویات مناسبه و نقل بادا

و مشک و زعفران ریحانی بجوشانند و خرقه بدان ترکنند و بردارند و فرج را گرم گردانند و اگر کبابه با حلتیت در دهن دارند و
آب آن بر قضیب بمالند لذت حاصل شود و اگر فلفل و زنجبیل و سقمونیا با عسل بر ذکر طلا کنند همین عمل کنند ✦

بسم الله الرحمن الرحیم

چوب چینی نزد قومی گرم و تر است در اول حکیم عماد الدین محمد را هم اعتقاد همین است و گروهی یابس
در حرارت معتدل دانسته اند و گروهی سرد در اول مرتبه اول و خشک در اول مرتبه دوم گمان کرده اند و امتزاج
آب موجب مزید سردی وی است و تنقیص یبس او و نزد جمیع رطوبت فضلیه بسیار دارد لهذا مقوی باه است و برودت
تشقق میگردد و در امزجه مرطوبی اثر سوراخ وار زیاده است بنا بر زوال رطوبت فضلیه و بعضی گرم و خشک دانسته اند
لیکن بسبب مجاورت آب یبوست و حرارت ضعیف میشود و نزد محققین کتب القوی لیکن مزاید بودن احدی الکیفیتین
فاعلیتین اختلاف است چوب چینی مقوی حرارت غریزی و اعضای رئیسه و باه و اعضای تناسل و معده مجفف رطوبت
غریبه ملطف و سریع النفوذ در عمق بدن و مفتح سدده و محلل مواد غلیظه و مدر بول و عرق است و منقی روح از کثافات خلط
و ملین صلابات و تعقدات و قامع قروح و جروح مزمنه متعسر العلاج و آتشک و اکله و اورام و بثور و جمیع علل سوداوی
مثل جرب و حکه و جذام و مالیخولیا و اقسام جنون و ربع و نواصیر و وجع مفاصل و داء الثعلب و داء الحیه و سرطان و بهق سیاه و
امراض بلغمی مانند نزله و زکام و استسقا و امثال آن و جهت تسخین لون و تنویم و تسمین بدن و امراض عصبیه و رفع سمیت خلط
قطع عادت افیون بی نظیر و انواع بواسیر را در غایت النفع است آنکه در بعضی امزجه مضر دانسته اند از عدم مراعات
حمیه تخفیف و محرور را تعریق و استعمال شیرینها و ادویه حاره مضر است و مبرود را در تبرید کثرت آب با قلت قدر چوب
و صاحب سده احتشار اجرم آن که مسدد و قوی است لهذا در اکثر مواد استعمال جوشانده او است و مربای او ضعیف الاثر
از مطبوخ او مگر در ضعف معده و دماغ و باید دانست که خوبی بیخ چوب چینی آنست که در روی و کم گره و غرقی باشد و بعضی گف
نیم غرقی یعنی هر گاه در آب بیندازند در میان آب ایستد و ته نشین نگردد چه غرقی دلیل افراط ثقل وی و دلیل فجاجت است
و کرم خورده و کهنه و سخت که از کار بدشواری بریده شود نباشد و میانه باشد در خردی و بزرگی اگر جامع صفات
باشد بزرگی بد نیست بلکه هر چند بزرگتر بهتر و اگر جامع صفات نباشد کوچکتر بهتر است دیگر آنکه فصل کمان بسیار کهنه
و سطح ظاهر وی مخالف باطن نبود بلکه اندکی سرخ تر باشد و دلین و صلابت و لون قوی الاجزا بود زیرا که ا

نموده بودند بلاک ساختند پس راه نفس کشاده باشد تا عرق دارند اصلا از جا نجنبند و حرکت نکنند و دیگی نیم
گرمی در آورده بتدریج نزدیک بنشانند و صبر کنند که تمام بخار بر آید و عرق تمام شود پس دیگ بر آورده آب صلفی او
گرم کرده یک دو پیاله از همین آب بپاشانند بتدریج عرق را از پارچه خشک نمایند و از لحاف بر آیند و لباس خود
بپوشند باید دانست که قدر آب و جوشانیدن بحسب مزاج مختلف ست در مزاج حار که تشنگی غالب باشد کمتر
جوشانند و آب زیاده نگاه دارند و در مزاج بارد ثلث یا ربع آب نگاه دارند و نیز در مزاج حار عرقهای سرد در چوب چینی
مختلط کرده میدهند و گفته اند که بهتر آنست که در سه چهار روز اول تعریق نشینند تا مسامات مفتح و رطوبات
رقیق شوند و مواد مستعد اندفاع بهم رسانند بدانکه سفوف چوب چینی در مزاجهای و معده های که رطوبت غالب
باشد با ادویه مناسب بغایت نافع ست لیکن باید که سده و ورم در احشا نباشد چه درین حالت نهایت
مضر ست و میر هاشم گفته که گاهی بتنهائی و گاهی به نبات و بعضی اوقات با ادویهٔ مناسبهٔ مرض و مزاج
ترکیب نموده سفوف نموده با گلاب و بید مشک و عرق گاوزبان دادم بغایت موثر یافتم قدر خوراک چوب چینی
در سفوف چند روز اول زیاده از دو دانگ و نیم مثقال نباشد بتدریج اضافه نموده از یکمثقال تجاوز ننمایند
و در بدن متوسط مائل باعتدال از چهار دانگ شروع باید کرد و بتدریج تا یک مثقال و نیم رسانند و اگر مزاج و بنیه قوی
باشد از یک مثقال شروع نمایند تا دو مثقال بتدریج رسانند نهایت تا سه مثقال و مدت خوردن این سفوف
دوازده یا پانزده روز ست و گاهی نیز کمتر ازین مدت کافی ست و اگر بعد ازین احتیاج باقی باشد بهتر
آنست که بدستور اول شروع از اقل نمایند و بهمان ترتیب بیفزایند تا بمقدار اول یا کمتر از ان برسد +

خاتمة الطبع

فراوان سپاس بدرگاه حکیم علی الاطلاق که درین اوان سعادت توامان کتاب لاجواب
و نسخهٔ انتخاب منبع فوائد ضروری یعنی کفایهٔ منصوری مع رساله چوب چینی در مطبع نامی
منشی نول کشور در ماه نومبر ۱۸۸۸ء مطابق ماه ربیع الاول سنه ۱۳۰۶ هجری بار پنجم بمقام لکهنؤ
منطبع گردید

و پسته و گوشت مرغ بچه و بره و دراج و دیگر غذاهای لطیف و سبک هرچه طبیب دانا فرماید و از سبزیها پیاز بقدری که
رایحهٔ گوشت را باصلاح آرد و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ انداخته در ده آثار
آب بطریق سابق بجوشانند تا نصف باند آتش موقوف نمایند و دهن ظرف آهسته آهسته واکنند این آب را خرج [illegible]
شل روی شستن و طعام پختن و استنجا نمودن و غیر آن نمایند و قدری ازین گرفته نیمه جامه و کلاه یا جامه
غیر آن نگمین نمایند تا ایام خوردن چوب چینی همین پارچه نگاه دارند بدن را باحتیاط دور دارند تا هوا اثر نکند بعد
روز یک یک ماشه هر روز هر دو جا افزوده باشند و آنچه از چوب چینی اول زبون سیاه شده باشد در چوب چینی دوم که برای
استعمال تیار میشود افزوده باشند و اینکه مرقوم شد اکثر به آنست و الا گاهی از یک مثقال که برای خوردن مقرر است زیاده
و کم هم نموده غرض همه امور مفوض برای طبیب است و باید که سرپوش دیگ را بآرد گون بگذارند و خمیر محکم بگیرند که بخار
برنیاید و از هر جا که بخار برآمدن آغاز کند همان وقت بند نمایند و باید که بآتش نرم بجوشانند و بهتر آنست که سنگ
بر سرپوش بگذارند زیرا که لبالب است که در قوت بخار سرپوش مندفع میگردد و معلوم نمودن اینکه آب بمقدار
مطلوب رسیده باشد چند طریق است اول آنکه قدر آب اینکه بعد طبخ نگاه داشتن آن منظور باشد در دیگ انداخته
سر چوب نیزه یک گذاشته سوراخ در سرپوش نمایند چوب باریک از پارچه پیچیده از راه سوراخ بیندازند تا هر جا که
باشد نشان سازند پس در اثنای طبخ امتحان کرده باشند تا به نشان برسد فرود آرند دیگر آنکه مقدار مطلوب از آب
در دیگ انداخته و سر از انجمیر گرفته بترازو وزن نمایند بعد از آن در اثنای طبخ وزن کرده باشند هرگاه برین وزن رسد
از آتش فرود آورده بکار برند طریق سوم آنکه بتجربه و امتحان معلوم نمایند که در یک پهر شب اینقدر آب میسوزد و [illegible] باقی
برین قیاس نموده طبخ میداده باشند و باید که سعی کنند که طبخ تمام تا دم صبح شود چنان نشود که وقت [illegible] دادن آب سرد گردد
باید که هر روز سر دیگ نزدیک مریض آهسته آهسته وا کنند تا بخار خفیف او بسر و گردن اعضا برسد و اگر علت در عضو
بوده آن عضو را بخار چوب چینی بگیرانند و اگر قوت و تحمل مریض را باشد هر روز تعریق توان کرد و اگر نه هر دو روز یکبار و
یا هر هفته یکبار غرض همه برای طبیب است بهتر آنست که روز بحران تعریق نمایند و طریق تعریق اینست که علیل را
برهنه نموده [illegible] یا بر کرسی چوبی که [illegible] دار باشد بنشانند و لحاف بر سر کشند و آن وقت همراه نفس را بیرون
[illegible] که سوخته [illegible] ازجال [illegible] را که امر [illegible] پوشیدن تمام راه نفس

قسم ستهٔ ضروری شش است

اول هوا ۲ دوم حرکات نفسانی که آن را عرض نفسانی نیز گو[یند]

سوم حرکت سکون بدنی ۴ چهارم نوم و یقظه ۵ پنجم اکل و شرب

ششم احتباس و استفراغ